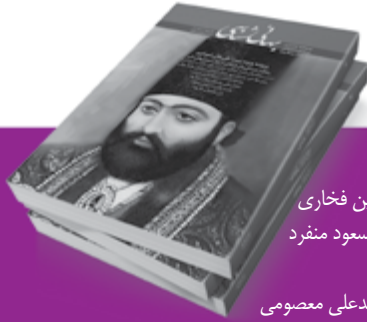


بهائیت

فصلنامه تخصصی
فرهنگی اجتماعی
در نقد بهائیت



www.bahairesearch.org



تصویر روی جلد یکی از نقاشی‌های موجود از امیر کبیر است که بنا بر تحقیقات رضا کسروی و همکاری‌اش از قابل‌استنادترین تصاویر موجود است که برای روی جلد مجله آماده سازی شده است.

بهائیتی

فصلنامه فرهنگی اجتماعی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عبدالحسین فخاری
سرمدیر: مهدی حبیبی مدیر داخلی: مسعود منفرد
مدیر هنری: محمد گوگانی
صفحه‌آرایی: شیرین گوگانی ویراستار: محمدعلی معصومی
طراح جلد: الهام بخشی عکاس: مریم هادیان
چاپ و صحافی: پنج رنگ، خیابان طالقانی، پ ۳۱۶

فصلنامه بهائیتی‌شناسی، از مقالات، تحقیقات و نظرات اساتید و محققان در موضوعات تخصصی مرتبط با بهائیت استقبال نموده و به انعکاس آن‌ها با نام و مسئولیت نویسندگان خواهد پرداخت. دیدگاه‌های خود را با ما در میان بگذارید.

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری خیابان ابوذر کوچه ۱۲ پلاک ۱۳
تلفن: ۲۲۸۹۸۴۲۵

www.bahaimag.com

editor@bahaimag.ir



نام:

نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

پست الکترونیکی:

نوع اشتراک:

قیمت:



اشتراک چهار شماره تهران و شهرستان ۱۲۰۰۰۰ تومان
اشتراک یک ساله برای دانشجویان و اعضای هیئت علمی ۱۰۰۰۰۰ تومان
برای مشترکین یک ساله، هزینه پست عادی در مبالغ فوق منظور گردیده است.
(با ارسال رایگان)

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری،
خیابان ابوذر، کوچه ۱۲، پلاک ۱۳، واحد ۱ تلفاکس: ۲۲۸۹۸۴۲۵
شماره حساب: ۵۳۹۴۴۵۱۶۹۰ - بانک ملت، شعبه پارک ساعی، عبدالحسین فخاری
لطفاً پس از پرداخت حق اشتراک رسید آن را به شماره نامبر فوق ارسال فرمایید.

فرم اشتراک



بانوی بیکرانگی ۴

۴



۱۰

روی خط خیر ۱۰

ماجرای ترور سردار سلیمانی و واکنش جامعه بهائی
نقدی بر مقاله «قاسم سلیمانی و ناسیونالیسم ایرانی»
سیاست عدم مداخله در برخی سیاست‌ها
مصادره به مطلوب یک حکم قضایی

پرونده ویژه



۳۸

میرزا تقی خان امیر کبیر ۳۷

گزارشی از برگزاری «دومین نشست امیر کبیر پژوهی»
مصاحبه دکتر سید علاءالدین غروی
میرزا تقی خان امیر کبیر در نگاه بایان و بهائیان
رویکرد میرزا تقی خان فراهانی در قبال شورش‌های بابی



۱۵۴

برگی از تاریخ ۱۲۶

بررسی دیدگاه‌های باب و عملکرد بایان از منظر عدالت و حقوق انسانی
باب و چالش ادعاهای مختلف
علی نجفوانی که بود؟

پژوهش ۱۶۰

اعتبارسنجی پیش‌گویی‌های عبدالبهاء
خاتمیت جاوید پیامبر اسلام ﷺ



۱۸۰

بانوی بیکرانگی

سرمقاله

مرد و زن مسلمان است که فرزندش امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریح فرمود: دخت رسول خدا، برای من الگویی نیکوست.

سخن از بانویی است که در تمامی ابعاد، یادآور روح تقوی و عبودیت است. او در بامداد اولین روز عروسی در نگاه همسرش، بهترین یاور بر عبودیت و طاعت الاهی، معرفی شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صبح اولین روز عروسی وارد حجله شد، از علی علیه السلام پرسید: «كَيْفَ وَجَدْتَ أَهْلَكَ؟ فَقَالَ: نِعَمَ الْعَوْنَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ: همسرت را چگونه یافتی؟ عرض کرد: بهترین یاور بر اطاعت از خدا» [بحار الانوار ج ۴۳، ص ۱۱۷]. تصویر دوم را در آخرین ساعت‌های عمر حضرت زهرا علیها السلام بینیم:

روزگاری، نویسنده‌ای نام کتاب خود درباره امیرمؤمنان علیه السلام را، «مرد نامتناهی» نهاد و در آن اثبات نمود که ابعاد کمالات او نامتناهی است، یعنی در هر یک از جنبه‌های وجودی، فضائل و مناقب او قابل شمارش نیست: در علم، در شجاعت، در تقوا، در سیاست و ورزی، در اخلاص و در عبادت... اکنون باید گفت، همسر او حضرت فاطمه علیها السلام نیز چون شویش بانویی نامتناهی است و فضائل و مناقبش بیکرانه است؛ او بانوی بیکرانگی است. او صاحب کمالاتی است که هر یک فضیلتی ویژه است: او دخت رسول خداست؛ همسر علی مرتضی است؛ او مادر یازده امام است؛ او به فرموده خدا، «کوثر» است؛ او سیده بانوان جهان است؛ نه فقط بانوان، بلکه الگوی هر



که تو خلافی را مرتکب شده باشی. مرتبه
خداشناسی و نیکوکاری و تقوا و خدا ترسی
تو بالاتر از آن است که با من مخالفت کرده
باشی. مفارقت از تو بسیار بر من سخت است
[بحار الانوار ج ۴۳، ص ۹۱].

امیرمؤمنان و زهرا علیها السلام، در آخرین ساعت‌ها
با هم خلوت کردند. در آن آخرین ساعت‌های
وداع به امیرالمؤمنین گفت: پسرعمو! در طول
عمر هرگز به تو دروغ نگفتم و خیانت نکردم و
هیچ‌گاه با تو مخالفت ننمودم. امیرالمؤمنین
در پاسخ فرمود: آری ای دختر پیامبر! معاذالله

او در ظرائف و رقائق وجود، متمثل گردیده است و لطیفه‌ای است که از مقام شهود و ادراک بسی بالاتر است.

خلقت او در بافضیلت‌ترین اطوار، صورت گرفته و نتیجه و خلاصهٔ ادوار و زمان هاست. حقیقت کمال در بی‌سابقه‌ترین صورت زیبایی خود شکل گرفته است.

او در عالم نزول، حوراء است و در مراتب صعود، محور عقل‌ها و اندیشه‌ها.

او با واقع و عیان خود، به زیباترین بیان و بینه، عالم وجود را در عالم امکان تمثیل کرده است.

او قطب آسیای عالم وجود است، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود. آری! در محیط این دایرهٔ نزول و صعود، مداری عظیم‌تر و گستره‌ای غیر از فاطمهٔ طاهره نیست.

امیرمؤمنان علیه السلام در احتجاجی با معاویه (وقتی که او می‌خواست برای خود افتخاراتی بشمارد)، بدو فرمود: بهترین زنان از آن ما و

هربانویی که امّ امامت نمی‌شود
یا مادر پیمبر رحمت نمی‌شود

در جمع خلق خدا، فاطمه یکی است
این وحدت است شامل کثرت نمی‌شود

آنجا که پای کفو علی هست در میان
هر دختری که لایق وصلت نمی‌شود

فردا بیا که باز قیامت به پا کنی
ای بانویی که بی توقیامت نمی‌شود.

فقیه و اصولی بزرگ، مرحوم شیخ محمدحسین غروی اصفهانی متخلص به مفتقر در قصیده‌ای با عنوان «روح النبی» (در کتاب الانوار القدسیه) سروده است:

او مادر امامان عقول تابناک و درخشان است،
بلکه مادر پدر خویش است، درحالی‌که آن
پدر، علة العلل است!

او در بزرگی مقام، همچون روح پیامبر است
و در همسری و همتایی همتای کسی است
که همتا ندارد.

آن هیزم کش جهنم از آن شماست (منا خیر نساء العالمین و منکم حمالة الحطب) و فاطمه را برای من برگزید [تذکره الخواص، ص ۳۱۳-۳۱۴].

این بهترین زن کسی جز حضرت فاطمه علیها السلام نیست. برای همین است که آن حضرت ضمن اشعاری به وصف فضایل حضرت زهرا علیها السلام پرداخته است که به برگزیده‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

ای فاطمه! صاحب مجد و عظمت و دانش، ای دختر بهترین مردم! دختر سید بزرگوار و دختر پیامبری که هیچ‌گونه ناپسندی در وی نیست. من به فاطمه و پرهیزگاری او مباحثات می‌کنم. او نعمتی است آسمانی که نصیب من شده است. در تمام عالم، برای خود شبیهی نیافتم و در اسلام از دوران کودکی بر همه پیشی گرفتم؛ برای من است خویشاوندی و شرفی که با فاطمه دارم، مرا از سرچشمه علم سیراب کرده و مقام دانشمندی، سازنده است. من بر مردم جهان فخر می‌کنم به داشتن چنین همسر و فرزندان و نیز به پیامبر افتخار می‌کنم که همسری

ببین که مزار فرزندان او (امامان و امامزادگان) چگونه اکنون پناه و تکیه‌گاه مردم شده‌اند؟ ببین که مزار فرزندش امام حسین علیها السلام در عراق و فرزند دیگرش امام رضا علیها السلام سالیانه قلب میلیون‌ها انسان را از اقصای نقاط جهان به سوی خود جذب نموده، قبله حاجات خلایق شده‌اند. جای جای وطن اسلامی مزار دیگر فرزندان اوست که در عروسی و عزا به سوی آن مکان‌ها می‌شتابند و آرام می‌گیرند و حاجت‌روا می‌شوند. اگر این حرم‌ها نبود، مردم به کجا پناه می‌بردند؟ امروز همه اذعان دارند مهر فاطمی از طریق فرزندان، حتی پس از شهادت و مرگ، جذب‌کننده

دل‌های مردم است و پناه و تکیه‌گاه آنان. بیهوده نیست که نام و القاب فاطمه علیها السلام بیشترین فراوانی نام دختران در کشور ما شده است و نام پدر و شوی و فرزندانیش بیشترین فراوانی اسم برای مردان در سرزمین ماست. مهر او ضرب‌المثل شده است. فرزندش امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: دیدم که مادر شبانگهان در سجاده خویش به دعا مشغول است و یکان‌یکان همسایگان را دعا می‌کند، گفتم: مادر برای خودمان هم دعا کن، آن آسمان مهر به من فرمود: فرزندم نخست همسایه، سپس خویشتن! و این کلام مادر ضرب‌المثل شد حتی در امثال و حکم زبان فارسی که «الجارتُم الدار».

تمام اهتمام صدیقه طاهره پس از رحلت رسول خدا بر تثبیت پیشوایی الهی پس از پیامبر بود. چنان اهتمامی که سرانجام جان خود را نیز در این راه گذاشت. او وقتی حوادث شتابناک پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را دید، آرام ننشست و شبانه خانه یکایک انصار و مهاجر را در زد و غدیر را یادآوری نمود که مگر شما در غدیر با جانشین رسول خدا بیعت نکردید و پیمان بستید، چرا خاموشید و به پیمانتان نوافادار و فراموشکار؟ او امت پیامبر را عزیز و سربلند می‌خواست و تفرقه و خروج از شاهراه وحدت را دشمن داشت. خطابه او در مسجد پیامبر برای آنان که به دنیا گراییده و راه حق را وانهاده بودند، بسیار آگاهی‌بخش و آتشین بود که طنین سوزناکش همواره در تاریخ خواهد ماند:

«آگاه باشید! شما را می‌بینم که به دنبال زندگی آرام خود هستید؛ آن کسی را که برای اداره و تدبیر کارها از همه شایسته‌تر و بهتر است رها کرده‌اید و از خود دور نموده‌اید و به گوشه‌ای رفته‌اید و به فکر آسایش و راحتی خودتان هستید. با این کاری که کردید، آرامش واقعی از زندگی‌هایتان رفت و هرچه پذیرفته بودید همه را رها نمودید، زندگی گوارایتان از بین می‌رود مانند کسی که آب گوارا را از دهان خود بیرون بریزد. اگر شما

و همه اهل زمین کافر شوید، به یقین خدا بی‌نیاز و شایسته ستایش است. سخن گفتم تا حجت را بر شما تمام کنم. بیایید حکومت را بگیرید و بر آن سوار شوید! بر شتر حکومت بنشینید اما حکومت شما چونان شتری است که پشتش زخمی و پایش لنگان است. ننگ این کار، همیشه برایتان باقی می‌ماند.»

حضور بی‌بدیل مادر در زندگی ما شگفتی‌آفرین است، پس از چهارده قرن، نام همسران و فرزندان و بانوان ما فاطمی است؛ تسبیحات او قرین نمازهای ماست؛ همسرداریش، الگوی فرهیختگی همسران مسلمان و فرزندپروری و تربیت فرزندان، می‌تواند الگوی تربیت فرزندان باشد راه‌سپر به راه فرزندان. عبادت‌های شبانه‌اش چراغی فراروی عابدان و حکمت‌ها و بیانات و خطبه‌های پیامبرگونه‌اش راهنمای زندگی ما. فرزندان، امامان ما و تداوم راه پیامبر در پیروی از راهشان. خانه‌ای ساخت که تا ابدیت راهنمای اهل هر خانه‌ای است که

بخواهد چنان باشد که خدا بپسندد. درنگ و تأمل در این سخن پیامبر ﷺ که او را مادر پدر نامید، روشن می‌سازد که حیات نبوت به حیات این مادر وابسته است، چون این مادر و امامان از نسل او چونان مادر برای پیامبر ﷺ تداوم حیات نبوتش شدند. اگر هنوز به دین پایبندیم و امدار کسانی هستیم که این دین را آبیاری کردند، آنگاه که نهالی تازه‌پای بود و این مادر پدر در سخت‌ترین دوران‌های شعب ابی‌طالب و جنگ‌ها و فرازونشیب‌های دوران رسالت، از کودکی نگاهبان و غمخوار پدر بود تا آن لحظاتی که جانش را فدای آئین او ساخت و رفت تا شفیعه محشر شود و امت راستین پیامبر را دستگیر باشد. سلام خدا بر او باد که محور سلام و صلوات است، چنان‌که می‌گوییم: «اللهم صلّ علی فاطمة و ابیها و بعلها و بنیها و السّرّ المستودع فیها عدد ما احاط به علمک»؛ چه بسا که راز پنهان و سرّ مستودع همان موعودی باشد که از نسل او قیام خواهد نمود.

روی خط خبر

ماجرای ترور سردار سلیمانی و واکنش جامعه بهائی

که از انبوه نظرات و اخبار به چند نقل قول از افراد مختلف در آن ایام توجه کنید: رهبر معظم انقلاب، آیه الله خامنه‌ای، در مورد ایشان فرمودند: «مردم قدر سردار شهید قاسم سلیمانی را دانستند و این ناشی از اخلاص است. این که دل‌ها این جور همه متوجه می‌شوند، نشان‌دهنده این است که یک اخلاص بزرگی در آن مرد وجود داشت، مرد بزرگی بود.»

از قول وزیر بهداشت خبری نقل شد که سردار شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی، در این یک سال برای شکستن حلقه تحریم‌ها ما را بسیار همراهی و حمایت کرد تا مردم درخصوص دارو و تجهیزات پزشکی با مشکل زیادی روبه‌رو نشوند.

شاید مهم‌ترین اتفاق زمستان امسال، ترور ناجوانمردانه سردار بزرگ کشورمان بود که بسیاری را در ایران و سراسر منطقه و شاید جهان، به عزا نشانید. قاسم سلیمانی نابغه‌ای نظامی در مقیاس جهانی بود با افتخاراتی عظیم و نامی ماندگار در شکست دشمنان امنیت ملی ایران و فروکوفتن تهدیدکنندگان امنیت منطقه خاورمیانه و حفاظت از دستاوردهای اسلام و انقلاب.

او مانند همه روح‌های بزرگ، هم دستی گشوده و گامی گرم در رزم و هم دل و جانی صلح‌اندیش داشت. او آن قدر مؤثر بود که روند تحولات ملی و منطقه‌ای به دو دوره متمایز، پیش و پس از سردار سلیمانی، تقسیم خواهد شد. ابعاد بسیار گسترده حواشی این ضایعه در خبرها مشاهده شد



سربازی وطن پرست، دلاور و شرافتمند برای وطن ما بود. نام او در رده بزرگ ترین نوابغ نظامی جهان مانند ژنرال دوگل، مونتهگمری، رومل و آیزنهاور ماندگار خواهد ماند. کار آمریکا تروریستی بود. ترامپ و وزیر خارجه اش دیوانه و بدبخت هستند. ایران برای من ایران ۸۲ میلیونی است که برادران و خواهران خودم می دانم... کسانی که امروز از خارجی پول می گیرند و می گویند بروید آنجا (ایران) بمب بیندازید، اینها کسانی اند که (به قول معروف) پستان مادرشان (وطن) را گاز می گیرند. این افراد به کشور و ریشه و تبار خود خیانت می کنند.

آقای ظریف در توئیتر، آقای سلیمانی را مؤثرترین نیرو در مبارزه با داعش، جبهه النصره و القاعده خواند. او اقدام آمریکا را در "ترور" آقای سلیمانی "بسیار خطرناک" خواند.

خبرنگار نیویورک تایمز در روز مراسم تشییع با شکوه در تهران نوشت: «مراسم تشییع سردار سلیمانی در تهران آغاز شد. میلیون ها نفر در خیابان ها هستند.»



یرواند آبراهامیان، نویسنده کتاب مشهور «ایران بین دو انقلاب» گفت: تاکنون عموم ایرانیان، آمریکا را دولتی که علیه دولت مصدق کودتا کرد می شناسند؛ با ترور قاسم سلیمانی، عموم ایرانیان از این پس آمریکا را یک دولت تروریست هم خواهند شناخت. انتظار ندارم که در آینده نزدیک جنگ شود... بعد از ترور قاسم سلیمانی، ابوبکر بغدادی سرکرده سابق داعش در قبرش می خندد! حالا داعش فرصت دارد تا دوباره اوج بگیرد....

اردشیر زاهدی وزیر خارجه ایران در دوره پهلوی در گفت و گو با بی بی سی فارسی گفت: قاسم سلیمانی فرزند ایران و شخصیتی بزرگ در معیارهای جهانی و



او اشاره کرد دریای بی‌پایان مردم که از ساعات اولیه صبح به خیابان‌ها آمده‌اند، در ۲۵ سال گذشته بی‌سابقه بوده است. همان‌طور که همهٔ افرادی که با تأکید بر وجود ارزشمند این شخصیت فرمانطقه‌ای، اقدام آمریکا را تقبیح کردند، به نوعی هویت و عیار خود را برای عموم جامعه آشکار کردند؛ همان‌طور هم سکوت و یا احياناً خوشحالی افراد و جریان‌های مختلف هم برای مردم معنی و مفهوم روشن و مشخصی دارد.

حتی وقتی ترامپ در رشته توییت‌های خود از احتمال حمله به اماکن فرهنگی ایران هم سخن گفت، جامعهٔ جهانی واکنش‌هایی برخلاف جامعهٔ بهائی داشتند که در ادامه، گوشه‌ای از آن‌ها برای ثبت در حافظهٔ تاریخ می‌آید:

مجید تفرشی (پژوهشگر تاریخی) نوشت: تهدید ترامپ برای تعرض به مراکز فرهنگی



در این میان جریان بهائیت، گاهی با بیان نظرات و گاه با سکوت معنادار تشکیلات، به تردیدهایی که درمورد این گروه ممکن بود در اذهان کم‌اطلاع جامعه به وجود آمده باشد پایان داد. هرچند در گذشته افرادی مانند عرفان ثابتی (مبلغ بهائی ساکن لندن) با اعطای لقب "جلاد" به سپهبد قاسم سلیمانی در کنار لقب "قصاب" برای شهید چمران، موضع خود را آشکار نموده بودند، اما بعد از این جریان، ابراز شادی از سوی افرادی مانند نادر عطوفی مبلغ فعال تشکیلات بهائی که از لفظ

در جریان مراسم اهدای جوایز «گلدن گلوب»، «پاتریشیا آرکوئت» که برای دریافت جایزه‌اش بالای سن رفته بود، بدون نام بردن از ترامپ و ایران، گفت: آمریکا در آستانه جنگ است و رئیس‌جمهور در توییت تهدید می‌کند که ۵۲ هدف از جمله اهداف فرهنگی را هدف قرار خواهد داد. جوانان (سربازان آمریکایی) جانشان را به خطر می‌اندازند و به آن سوی جهان می‌روند و مردم (ایران) نمی‌دانند که آیا بمب بر سر فرزندان شان خواهد افتاد یا نه.

اما همه این واکنش‌ها منجر به هیچ واکنش مثبتی از سوی بیت‌العدل و یا محافل بهائی مستقر در کشور آمریکا و نمایندگان آن‌ها در نهادهای بین‌المللی نشد تا جایی‌که در این باره سؤالات جدی مطرح شده است. به نظر می‌رسد اکنون این سؤال از همه جدی‌تر مطرح شده که بیت‌العدل تا کجا با منافع ملت ایران تقابل خواهد کرد؟ آیا عمق کوه یخ همکاری تشکیلات با دشمنان ایران مشخص خواهد شد؟

۱. مجموعه جوایزی است که هر ساله در ایالات متحده آمریکا به بهترین تولیدات سینمایی و تلویزیونی، هم داخلی و هم خارجی اهدا می‌شود.

ایران به یادم آورد: اندکی پس از اشغال عراق توسط آمریکا و متحدانش، دنی جورج رئیس مسیحی موزه ملی عراق، با ارائه گزارشی دقیق در موزه بریتانیا و دانشگاه لندن، اشک‌ریزان به افشای جنایت آمریکایی‌ها و مزدورانشان در تخریب، غارت و سرقت سازمان‌یافته میراث ملی عراق پرداخت. گزارش و سخنرانی مستند و دقیق مرحوم دنی جورج، در دانشگاه لندن و موزه بریتانیا، درباره تخریب، غارت و سرقت هماهنگ، سازمان‌یافته و هدفمند اکثر مراکز و سایت‌های تاریخی عراق، به خصوص موزه ملی آن کشور، توسط اشغالگران آمریکایی و مزدوران و متحدان آنان بود.

چانگ هوا سفیر چین در تهران در حساب توییتری خود به تهدید دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا مبنی بر حمله به اماکن فرهنگی ایران واکنش نشان داده و با درج چهار تصویر از جاذبه‌های گردشگری ایران نوشته است: میراث فرهنگی جهانی متعلق به تمام جامعه بشری است.



نقدی بر مقاله «قاسم سلیمانی و ناسیونالیسم ایرانی»

حدود یک هفته پس از شهادت سردار پرافتخار، سپهبد حاج قاسم سلیمانی، مقاله‌ای در بی‌بی‌سی فارسی توسط مبلغ مشهور بهائی، عرفان ثابتی، در تاریخ ۱۸ دی ۱۳۹۸ منتشر شد که بسی جای تأسف و تأثر داشت. اگرچه عرفان ثابتی پیش از این هم در این شبکه اهانت‌هایی را به شهید قاسم سلیمانی و شهید مصطفی چمران کرده بود، اما مقاله اخیر او بار دیگر کینه و تنفر ناشی از باور او نسبت به مردم ایران و قهرمانان آنان را به نمایش گذاشت و برای دوستداران ایران و ایرانیان نمکی سوزناک بر زخم زبان‌های پیشین او بود. او در مقاله خود تشییع جنازه شکوهمندی را که نشانگر عمق محبت آنان به وطن و سردار بزرگ وطن بود، به باد انتقاد گرفت و این کار مردم شریف ایران را «ناسیونالیسم افراطی» خواند. اگرچه آقای دکتر میرسنجری

پاسخی به این مقاله منتشر کردند^۱ و در آن به مفهوم ایران‌گرایی پرداختند، اما نکات دیگری به نظر رسید که مناسب یافتیم آن را با خوانندگان محترم در میان بگذاریم.

۱- عرفان ثابتی، روشنفکران و اندیشمندی را که از این حرکت فوق‌العاده ایرانیان حمایت کرده‌اند، سرزنش کرده و آن را ناشی از احساسات تلقی نموده است. اگرچه ظاهر این جمله به نظر صحیح می‌نماید و وظیفه تمام افراد به‌خصوص روشنفکران و طبقه اندیشمندان جامعه اصلاح باورهای نادرست و تذکره رفتارهای اشتباه است، اما باید توجه داشت که ستایش رفتارهای صحیح و تشویق و تأیید آن نه تنها کار نادرستی نیست، بلکه در همان راستای ارتقای سطح دانش و بهبود رفتارهای

۱. میرمهرداد میرسنجری، "لزوم بازتعریف ایران‌گرایی در قالب ناسیونالیسم"، روزنامه شرق، شماره ۳۷۲۱، یکشنبه ۲۲ دی ۱۳۹۸، صفحه نخست.





بیان کرده‌اند. کافی است قدری روزنامه‌ها، جرائد و فضای مجازی را ببیند تا مشاهده کند که انتقادهای زیادی به تصمیم‌ها و عملکردهای نادرست می‌شود. لذا مناسب است که او پیش از آنکه به انتقاد از روشنفکران بپردازد که چرا مسئولیت‌پذیر نبوده و خودانتقادی ندارند، نگاهی به سخنان و مقالات آنان انداخته و ببیند که آیا نمونه‌هایی از آنان را می‌تواند پیدا کند که واقعاً هیچ انتقادی نداشته‌اند و بر تمام کارهای مسئولان صحنه گذاشته‌اند یا خیر؟ اگر چنین نمونه‌هایی پیدا شد، آنگاه آنان را مسئولیت‌ناپذیر و فاقد خودانتقادی خطاب کند.

اجتماعی است. مهم‌ترین نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه کرد این است که از دیدگاه روشنفکران، کار مردم، به هر دلیل شخصی که بود، رفتار و کار پسندیده‌ای بود. اگر روشنفکران کار مردم را تأیید کردند و ستودند، نه به دلیل پیروی کورکورانه از توده مردم بود، بلکه به دلیل آن بود که آنان رفتار مردم را ستودنی یافتند.

۲- عرفان ثابتی در مقاله خود، جمهوری اسلامی را «نماینده کاستی‌ها و معایب ایرانیان» دانسته است و تداوم آن را هم «پیامد مسئولیت‌ناپذیری و فقدان خودانتقادی» ذکر کرده است. وی ابراز کرده است: «روشنفکران ایرانی از مسیر نادرست پیشین یعنی هم‌نوایی با مردم، دست بردارند و دلیرانه، هم از حکومت و هم از جامعه انتقاد کنند.» در این زمینه چند نکته به نظر می‌رسد:

۱-۲- ظاهراً وی توجه نکرده است که هیچ‌یک از روشنفکران شرایط موجود را بدون نقص نشان نداده‌اند و اغلب انتقادهایی را در راستای اصلاح و بهبود آن



اما این‌گونه عمل کردن، نشان‌دهنده همراهی وی با دیگر بهائیان نیست؟ آیا آن نهاد مهم بهائیان هم «نماینده کاستی‌ها و معایب» بهائیان است؟ اینکه بیت‌العدل پس از اینکه سال‌ها از تشکیل آن می‌گذرد و وظیفه اصلی آن هم تشریح قوانین بهائی در بعضی از حیطه‌هاست، ولی تاکنون به صورت روشن چنین وظیفه‌ای را انجام نداده است، دلیل آن «مسئولیت‌ناپذیری و فقدان خودانتقادی» بهائیان به طور عام و روشنفکران بهائی به طور خاص است؟

۳- در ادامه، دلیل استقبال بی‌سابقه مردم در تشییع جنازه شهید حاج قاسم سلیمانی، «ناسیونالیسم افراطی» ذکر شده است. سخنانی این‌گونه از یک مبلغ بهائی عجیب نیست، خصوصاً که در گذشته هم در شبکه «من و تو» ایشان چنین مطلبی را بیان نموده بود. در آنجا ایشان ابراز تعجب کرده بود که چطور کسانی برای دفاع از میهن و یک وجب خاک وطن حاضر می‌شوند بجنگند و بکشند یا کشته شوند! اگرچه سخن در بی‌وطنی بهائیان زیاد است، اما باید توجه کرد که این موضوع،

۲-۲ با توجه به گرایش فکری و باور عرفان ثابتی، توجه به این مسأله مفید است که چرا خود او به این موضوعات اهمیتی نمی‌دهد و به اصطلاح تنها به زدن جوالدوز به دیگران بسنده می‌کند؟ بیت‌العدل جهانی سال‌هاست که رهبری اکثریت جامعه بهائی را در دست گرفته و بر آنان حکومت می‌کند و ادعای مصونیت از خطا در تصمیمات خود را هم دارد. آیا یک بار شده است که انتقادی را ایشان به آنان و عملکرد آنان انجام دهد؟ به نظر نمی‌رسد که لازم باشد در اینجا سؤالات و ابهاماتی در مشروعیت بیت‌العدل از زمان تشکیل آن و عملکردهای ضدونقیض آن در طول حیاتش را برای ایشان بازگو کنیم،



اینکه در انتهای مقاله، ایشان اشاره‌ای هم به وطن دوستی کرده و آن را ستوده، به نظر می‌رسد به همین دلیل باشد وگرنه از دیدگاه رهبرایشان، هیچ برتری و فخری برای کسی که وطنش را دوست دارد، نیست. واضح است که سرکوب کردن این علاقه درونی نمی‌تواند نشانه برتری انسانی باشد.

۴- از انگیزه‌های دیگری که می‌تواند دلیل نوشته آقای ثابتی باشد، کینه ایشان نسبت به قهرمانان و بزرگان ایران است. پیش از این، ایشان در صفحه فیس بوک خود، به بسیاری از شخصیت‌های سیاسی، ملی و مذهبی حمله کرده و اهانت‌های زیادی به آنان کرده بود، از جمله، شهید سلیمانی را جلاد و شهید مصطفی چمران را قصاب لقب داده بود. این نگاه در راستای همان نگاهی است که مرحوم امیرکبیر، مصلح بزرگ ایران را امیر «سفاک» (خونریز) می‌خواند! طبیعی است که چنین شخصیتی از حضور پرشور مردم ایران

نظر شخصی آقای ثابتی نیست و مبتنی بر تعالیم رهبران بهائی است. بهاء الله درباره دوست داشتن وطن چنین می‌گوید: «از قبل فرموده‌اند (حب الوطن من الایمان) و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم» (بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۳۹). آری، در اسلام گفته شده است که «حب الوطن من الایمان» یعنی دوست داشتن وطن از ایمان است، اما بهاء الله چنین ابراز نموده است که: برتری نیست برای کسی که وطن را دوست دارد، بلکه برتری برای کسی است که عالم را دوست دارد. به همین دلیل بهائیان برای میهن و وطن و محل تولد خود ارزشی قائل نیستند. اختلاف فاحش میان اسلام و بهائیت در این مورد هم همچون موارد بسیار دیگر، نشان از آن دارد که مبدأ و محل صدور این دو باور متفاوت است و خداوند واحد یکتا هر دو را نفرستاده است. از این موضوع که بگذریم، وطن دوستی امری فطری و وجدانی است و هر انسان عاقل و آزاده‌ای علاقه‌ای قلبی به زادگاه خود دارد.

۱۳. عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، آلمان: هوفهایم، ۱۵۸ بدیع، ص ۱۹؛ شوقی افندی، قرن بدیع، مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، کانادا: انتاریو، ۱۹۹۲ میلادی، ص ۱۰۳ و ص ۱۴۲.



حمایت می‌کنند، نباید نتیجه گرفت آنان خون ایرانی را رنگین‌تر از خون دیگران می‌دانند. چیزی که اینان ستوده‌اند، کشورگشایی نیست، بلکه دور کردن دشمنان بی‌رحم و خونریزی است که جز به نابودی مخالفان و بردگی زنان و دختران آنان راضی نمی‌شدند. هنوز زمان زیادی از قتل‌های رقت‌بار و تجاوزهای ناجوانمردانه گروه تروریستی داعش نمی‌گذرد. بی‌شک داعش یکی از دشمنان اصلی و سرسخت ایران و ایرانی بود. اگر نبود این رشادت‌ها، به‌هیچ‌روی بعید نبود که هم‌اکنون خونریزی‌های داعش و جنایات آنان همچنان در کشورهای مختلف ادامه‌دار می‌بود و کاملاً هم قابل‌تصور است که ایران هم جولانگاه آن سبک‌مغزان باشد. امنیت یک کشور و مردم چیزی نیست که بتوان آن را نادیده انگاشت. اگر آن افراد - که آقای ثابتی حتی حاضر نشده است نام آنان را بیاورد - اقدامات شهید سلیمانی را ستوده‌اند، به دلیل بالابردن حاشیه اطمینان امنیت مردم ایران و حفاظت از آنان است.

در تشییع جنازه شهید سلیمانی خرسند نباشد و سعی در کوبیدن آن به هروسيله‌ای، حتی نوشتن مقاله‌ای سراسرتوهین نماید. دشمنی بهائیان با اسلام و علی‌الخصوص تشیع البته مسبوق به سابقه است. بهاء‌الله در مورد شیعیان می‌گوید: «لعمرا لله (به خدا سوگند) حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمراء مذکور و مسطور^۱». همچنین بهاء‌الله غیربهائیان را سنگریزه می‌داند: «احبتائی هم لثالی الأمر و من دونهم حصاة الأرض: دوستان من جواهر امرند و جز آن‌ها سنگ‌ریزه‌های زمین»^۲.

۵- ایشان همچنین درباره افرادی که آن سردار پرافتخار را ستوده‌اند، نوشته است که آنان «خون ایرانی را از "اجنبی" رنگین‌تر می‌دانند.» اگر بخواهیم با عینکی بدبینانه هم بنگریم، باز نباید حقایق را زیر پا بگذاریم. اینکه آن افراد از کارهای شهید سلیمانی در دفاع از کشورش و مردمش،

۱. بهاء‌الله، مائده آسمانی، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۱۴۰؛ همچنین: اشراق خاوری، رحيق مختوم، ص ۵۹۵.

۲. بهاء‌الله، مائده آسمانی، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۳۵۳.



جهان را به ترس واداشته بود. در این شرایط این سؤال مهم است که بهائیان در مقابله با آنان چه کردند؟ آیا هیچ یک از نهادها و تشکل های جهانی بهائی عکس العملی نشان داد؟ آیا هیچ یک از روشنفکران بهائی چاره ای برای آن اندیشید؟ آیا آقای ثابتی راهکاری غیر از جهاد با آنان پیشنهاد می کند؟ البته نمی توان از آنان و از ایشان چنین انتظاراتی را داشت، چراکه از افتخارات بهائیان و رهبران آنان، این است که در آئین آن ها جهاد وجود ندارد و حکم جهاد را پیامبر آنان حذف کرده است. در این زمینه بهاء الله می گوید: «یا اهل الارض، بشارت اول که از ام الکتاب در این ظهور اعظم به جمیع اهل عالم عنایت شد، محو حکم جهاد است از کتاب تعالی الکریم»^۱ عبدالبهاء هم می گوید: «در جمیع احکام و شرایع سالفه جهاد است و تیغ و کمان و سهم است و سنان و شمشیر است و زنجیر

۶- برخلاف آنچه اسلام ستیزان بیان می کنند، اسلام دین رحمت و عطوفت و مهربانی است، اما هنگامی که دشمنی خونریز حمله می کند، دیگر جایگاه مسامحه نیست. در این زمان است که لزوم وجود حکم جهاد روشن می شود. چشم پوشی از رفتارهای متجاوزانه دشمن بی شک باعث افزایش تجاوزها و خونریزی های او می شود. این موضوعی نیست که هیچ یک از کشورها و حکومت ها بتوانند آن را نادیده بگیرند. اکنون توجه کنید که عده ای سنگدل و بی رحم به نام داعش، که جنایات هولناکی را انجام می دادند، پدید آمدند. چه قتل های دردآور و چه صحنه های دلخراشی را به وجود آوردند. توخشی که آنان از خود به نمایش گذاشتند، بی شک هیچ حیوان وحشی و دژنده ای از خود نشان نداده است. یادآوری جنایات هولناک آنان هم غمبار است، «تورا طاقت نباشد از شنیدن، شنیدن کی بود مانند دیدن؟». وضعیتی که آنان به وجود آورده بودند، نه تنها عرب ها و ایرانیان را تهدید می کرد، بلکه کل مسلمانان و حتی مردم

۱. لوح بشارت، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، ص ۱۱۹۱؛ همچنین: عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، مؤسسه ملی مطبوعات امری، نشر سوم، ۱۲۸ بدیع، ص ۲۷۱.

جدی نمی‌کنند و به صورت تفننی گاهی اوقات اخبار را مورد مطالعه قرار می‌دهند، می‌دانند که قتل و جرح صدها هزار سوری و آوارگی میلیون‌ها تن از آنان نه مورد نظر قاسم سلیمانی بود و نه او نقشی در آن داشت. آن کسانی در این موضوع مشارکت دارند که به وجود آورنده داعش بودند و از آن حمایت تسلیحاتی و مالی و سیاسی می‌کردند؛ اما آنچه که قاسم سلیمانی در آن «مشارکت و معاونت» داشت، از بین بردن گروه تروریستی داعش و دور کردن آنان از قتل‌ها و جرح‌های بیشتر و جلوگیری از آوارگی افراد بیشتر بود. مناسب بود اگر آقای ثابتی به فکر تخریب شخصیت این شهید بزرگوار هم بود، حداقل چیزی را که او سردمدار مبارزه با آن بود، به عنوان مشارکت با آن قلمداد نمی‌کرد. در همین راستا این عبارت ایشان «امنیت هم‌وطنان» خود را به قیمت نابودی «ناهم‌وطن‌های خود»، عبارتی قابل نقد است. فعالیت‌های شهید سلیمانی نه تنها در راستای امنیت هم‌وطنان خودش بود، بلکه در راستای امنیت نااهم‌وطن‌های او نیز بود. اگر او تنها به فکر امنیت هم‌وطنان خود

و تهدید است و ضرب اعناق هر جبار عنید، اما این بار گران را جمال مبارک در این دور بدیع از یاران بینداخت و نزاع و جدال حتی لجاج را نسخ و فسخ فرمود^۱. قابل توجه است که تفاوت بنیادین این مسئله در ادیان گذشته و آئین بهائی که عبدالبهاء هم به آن اشاره کرده است، نشان از یکسان نبودن مبدأ این آئین با ادیان گذشته و عدم الهی بودن آن دارد؛ اما گذشته از آن، بازهم جای سؤال است که اساساً در این شرایط که راهی جز دست به اسلحه بردن وجود ندارد، چگونه این سخنان رهبران بهائی قابل توجیه است؟

۷- آقای ثابتی همچنین «قتل و جرح صدها هزار سوری و آوارگی میلیون‌ها تن دیگر با "مشارکت و معاونت قاسم سلیمانی"» را از نکاتی می‌داند که می‌تواند به وسیله آن خرده‌ای بر شهید قاسم سلیمانی بگیرد. نمی‌دانم در افکار ایشان چه می‌گذرد و مجرای اخباری که ایشان دریافت می‌کنند کجاست؟ کسانی که اخبار را هم پیگیری

۱. عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب، جلد چهارم، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، آلمان، ص ۵۷.



بود، دیگر چه دلیلی داشت تا با افرادی که امنیت ناهم وطن‌های او را هم نقض کرده بودند بجننگد؟ چرا او باید فرسنگ‌ها دورتر از کشور خود با دشمنانی خونخوار در جنگ باشد که امنیت افراد ناهم وطن او را از بین برده بودند؟

۸- در راستای انتقادهای آقای ثابتی از توهماتشان مبنی بر شعله‌ورسازی جنگ در سوریه توسط ایران، چندین سؤال بسیار مهم پدید می‌آید. چرا ایشان از جنگ‌افروزی‌های دولت غاصب اسرائیل تاکنون هیچ انتقادی نکرده است؟ چرا ایشان و هیچ‌یک از مبلغان بهائی، هیچ انتقادی از کشتن و زخمی کردن و بی‌خانمان کردن هزاران فلسطینی در طول این همه سال نکرده‌اند؟ چرا هیچ وقت نهادهای رسمی بهائیان همچون بیت‌العدل اعظم و یا محافل ملی و محلی بیانیه‌ای یا اعلامیه‌ای در دفاع از مظلومیت ساکنان غزه و فلسطین صادر نکرده‌اند؟ چرا حتی یک بار هم از ظلم صهیونیست‌ها به مردمان فلسطین، ابراز تنفر نکرده‌اند؟ چرا حتی یک بار

هم اعمال وحشیانه صهیونیست‌های اسرائیلی را محکوم ننموده‌اند؟ آیا باید خون فلسطینیان رنگین باشد تا مبلغان بهائی از قتل و جرح آنان حداقل ابراز تأسف کنند؟ چرا سکوت بهائیان در نسل‌کشی و قصابی مردم فلسطین توسط صهیونیست‌ها باید ادامه‌دار باشد؟ پاسخ این سؤالات را می‌توان در آن گفته‌ای که همسر شوقی افندی، خانم روحیه ماکسول در ملاقاتی با بن‌گوریون (نخست وزیر اسرائیل)، ابراز کرده است، جست‌وجو کرد: «چنانچه فرضاً نفس استقرار مرکز جهانی بهائی در کشور یهودی‌نژاد اسرائیل امری به‌ظاهر لغو تلقی گردد، برعکس خانم ربانی (روحیه ماکسول) بدون اندک تردید و با نهایت تأکید اظهار می‌دارد که ما به اینجا تعلق داریم. اگر قرار باشد قائل به تمیز و امتیاز هم شد، من ترجیح می‌دهم که جوان‌ترین ادیان در یکی از تازه‌ترین کشورهای جهان نشوونما نماید و درحقیقت باید گفت آینده ما چون حلقات زنجیر به هم پیوسته است.»^۱

۱. مجله اخبار امری سال ۱۳۴۰ شماره دی ماه.



به نام صلح طلبی و به کام ستیزه جویی، باز خوانی عقده گشایی از یک ترور

انتشار خبر ترور سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی در بامداد روز جمعه، اندوه فراوانی برای جامعه ایرانی و بسیاری از اتباع غیر ایرانی به همراه داشت. مراسم نمادین و باشکوه تشییع پیکر آن شهید والامقام چه در خاک عراق و چه در شهرهای مختلف ایران بیانگر محبوبیت و جایگاه والای او در میان مردم منطقه بود. اقدام خصمانه آمریکا در ترور یکی از مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران، موجی از تحلیل‌ها را در سراسر دنیا به دنبال داشت و در کمتر از چند ساعت، این خبر در زمره مهم‌ترین اخبار رسانه‌های جهان قرار گرفت. بسیاری از ایرانیان سرشناسی که با حکومت جمهوری اسلامی ایران میان خوبی ندارند، شهید سپهبد سلیمانی را ستودند و او را سرباز راستین

وطن نامیدند. دکتر پیروز مجتهدزاده اقدام آمریکا را به لحاظ حقوقی تروریستی نامید،^۱ و اردشیر زاهدی، وزیر امور خارجه رژیم پهلوی در گفت‌وگویی با بی‌بی‌سی با ستایش از شهید سپهبد سلیمانی، او را در ردیف قهرمانان نظامی دیگر کشورها نظیر برنارد لاومونت گومری، شارل دو گل، داگلاس مک‌آرتور و دوایت آیزنهاور قلمداد کرد و تأکید کرد: «قاسم سلیمانی یک سرباز وطن پرست بود.»^۲

بسیاری از غیر ایرانی‌ها نیز نام شهید سپهبد سلیمانی را در مقابل رادیکالیسم

۱. مصاحبه با BBC در تاریخ ۳ ژوئن ۲۰۲۰.
یرواند آبراهامیان، مورخ ایرانی و استاد دانشگاه سیتی نیویورک در گفتگو با پایگاه خبری (Democracynow) تأکید دارد که بر مبنای هر تعریفی، کشتن فردی در فرودگاه بین‌المللی یک کشور خارجی، اقدامی تروریستی است.

۲. مصاحبه با CBB در تاریخ ۶ ژوئن ۲۰۲۰.





افراطی به یاد دارند و از روزگاری گفتند که سوریه و عراق به سرعت توسط تروریست‌های افراطی به خاک و خون کشیده می‌شد و کسی در مقابل آنان قرار نگرفت مگر سلیمانی و هم‌زمانش.

در این میان و در کمال ناباوری برخی بهائیان با استفاده از تریبون ماهواره‌های فارسی زبان لب به سخن گشودند و ترور ناجوانمردانه شهید سپهبد سلیمانی را ستودند و سخنان غریب و دهشت آفرینی بر زبان راندند. همان‌هایی که ادعای صلح‌طلبی و مهرجویی دارند و عرفان ثابتی چهره نام آشنا و مبلغ مشهور بهائی که همواره با تشکیلات بیت‌العدل ارتباط نزدیکی دارد. بی پروا و صریح جملات عجیبی نسبت به سردار شهید سپهبد سلیمانی بر زبان راند. نویسنده این سطور با کمال تعجب در پی صحت انتساب این سخنان به او برآمد و مع‌الاسف معلوم شد که چنین سخنانی از

او صادر شده که ای کاش صادر نمی شد. ثابتی در شبکه من و تومی گوید:

«در کشوری که قهرمان ملی اش برای خیلی ها نه گاندی است و نه مارتین لوتر کینگ و نه ماندلا بلکه یا چمران، قصاب کردستان است یا قاسم سلیمانی، جلاد سوریه است، خیلی اتفاقا نشانه مثبتی است اگر به حقوق حیوانات اهمیت دهیم. چون در فرهنگ ایرانی، خشونت یک اصل است.»^۱

حضور جمعیت بزرگ عراقی های کاظمین و نجف حاکی از آن نیست که شهید سپهبد سلیمانی فراملی شده و در قامت یک اسطوره، از مردم رنج دیده و سرخورده از حقوق بین الملل بشردوستانه، دلربایی می کند؟

هنگامی که سلیمانی نوامیس گرد و اعراب سنی عراق و سوری را از چنگال دژخیمان داعش نجات داد، سازمان ملل و منادیان حقوق بشر در کجای جغرافیای عالم ایستاده بودند؟! آری، آیا قدرشناسی مردم تعیین می کند چه شخصی قهرمان ملی است یا نظر شخصی فلان مبلغ بهائی لندن نشین؟ چه غریب است که او از لندن، ایران و ایرانی را تحقیر می کند و برای آنان نسخه می پیچد و به آنان تفهیم می کند که باید قهرمان ملی دیگری داشته باشند!

نکته دوم: جدا از آنکه عرفان ثابتی به عنوان یک بهائی که همواره ادعای مساله ای به نام «ایران» را دارد و در اظهارات عجیبش، «فرهنگ ایرانی» را

البته مبلغان دیگر بهائی نیز سخنان مشابهی بر زبان راندند که از نقل آنها صرف نظر می شود. اما بیان چند نکته خالی از لطف نیست.

نکته اول: ملاک تشخیص مفاهیمی از قبیل خشونت، صلح، قهرمان ملی و ... چیست؟ آیا حضور میلیون ها نفر در

تشیع پیکر شهید سپهبد سلیمانی کافی نیست تا ارزیابی شود که ملتی چگونه قهرمان ملی خود را بر می گزیند؟! یا حتی

۱. مصاحبه با شبکه «من و تو» در تاریخ ۲۴ اگوست ۲۰۱۹.



مطابق بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد^۱، اصل اولیه بر عدم جواز توسل به زور است و دولت آمریکا حق توسل به زور را نداشته است.

ب: تنها اقدامات دولت‌ها ذیل ماده ۱۱ و اقدامات شورای امنیت ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد^۲، از شمول اصل منع توسل به زور مستثنی هستند و پر واضح است که اقدام آمریکا، مشمول چنین استثنائی نخواهد بود. استثنای دوم مربوط به اقدامات شورای امنیت ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد است و لازمه آن صحت حمله نظامی و توسل یا حتی تهدید به زور مطابق این فصل، وجود مصوبه شورای امنیت است، درحالی‌که این حمله با دستور مستقیم رییس جمهور آمریکا بدون داشتن مصوبه شورای امنیت یا حتی طرح آن در دستور کار شورای امنیت، و یا حداقل بدون داشتن تأیید کنگره آمریکا صورت پذیرفته، با این حساب عملیات مسلحانه نیروهای آمریکایی در خاک

خشونت طلب و بی‌مقدار خطاب می‌کند این سوال به طور جدی مطرح می‌شود که آیا بهائیت دل مشغول «ایران» است؟ پس چگونه به احساسات میلیون‌ها ایرانی توهین می‌کند؟ آیا این سخنان بیان‌گر زاویه پنهان دیکتاتورمنشی و توتالیتراریسم بهائی نیست؟

نکته سوم: اگر مراد بهائیان از حقوق بشر همین قوانین موضوعه‌ی معروفی است که توسط سازمان ملل به نگارش درآمده، بد نیست تا ابعاد ترور شهید سپهبد سلیمانی را از منظر حقوق بین‌الملل مرور کنیم:

الف: سردار سلیمانی در روزی که به شهادت رسید بنا به دعوت رسمی دولت قانونی کشور عراق جهت امور مستشاری به آنجا سفر کرده بود و میهمان رسمی نخست وزیر عراق بود. دولت آمریکا با مسئولیت مستقیم رئیس جمهور خود، و با نقض فاحش حاکمیت عراق و با اقدامی تجاوزکارانه و توسل به زور (بخوانید خشونت) دست به ترور زد در حالی که در چارچوب حقوق مشخصات مسلحانه،

1. Charter of the United Nations (1945), Art 2.
2. Ibid, Charter VI.

مسرحانه ای وجود ندارد لذا قواعد حقوق مخصصات مسرحانه نیز به عنوان حقوق خاص (lex specialis) در این مورد قابل اعمال نیست و همان گونه که دیوان بین المللی دادگستری در چندین پرونده از جمله رای مشورتی دیوار حائل خاطر نشان ساخته، مقررات حقوق بشر به عنوان حقوق عام قابلیت اعمال در تمامی اوضاع و احوال را دارد مگر آنکه در زمان مخصصه مسرحانه، قاعده خاص اعمال گردد.

نکات یاد شده گوشه ای از نقض حقوق بشر و حقوق بین الملل در ماجرای ترور سپهد سلیمانی بود و البته موارد دیگری نیز از قبیل نقض واضح قطعنامه ۱۲۶۹ مصوب ۱۹ اکتبر ۱۹۹۹، قطعنامه ۱۳۶۸ مصوب ۲۰۰۱، و قطعنامه ۱۳۷۳ مصوب ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ شورای امنیت ملل متحد است.

در این میان داغ ننگ بر پیشانی کسانی است که از ایران دم می زنند و حامی قاتلان ایرانی هستند و از حقوق بشر می گویند و به هیچ اصل آن پایبند نیستند.

عراق، «تجاوز» به تمامیت ارضی این کشور محسوب می شود. و مطابق مواد ۲ و ۱ طرح مسئولیت بین المللی دولت ۲۰۰۱،^۱ دولت آمریکا از این بابت مسئول فعل متخلفانه بین المللی خود است.

ج: این اقدام طبق بند ۲ ماده ۵ اصلاحی اساسنامه دیوان بین المللی کیفری مصوب ۲۰۱۰^۲ جنایت محسوب می شود و رئیس جمهور آمریکا به عنوان مسئول صدور فرمان این جنایت، قابل تعقیب کیفری است.

د: حقوق قابل اعمال (applicable law) دیگر در این زمینه مربوط به اعمال قواعد حقوق بین الملل بشر در حوزه حق حیات است. اگنس کالامارد گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد، در امور اعدام های فراقضایی، خاطر نشان کرده که دولت ها حق ندارند بدون فرآیند قضایی، حق حیات را از یک انسان سلب کنند و چون میان ایران و آمریکا نیز مخصصه

1. (ILC) in August 2001, Art 1-2.

2. Rome Statute of the International Criminal Court (2010), Art 5.

سیاست عدم مداخله در برخی سیاست‌ها

بیت‌العدل، رهبری بهائیان در حیفا، در پیام اول دسامبر ۲۰۱۹ خود خطاب به محافل ملی دنیا از بهائیان خواسته است از مسائل سیاسی دوری جویند و با ذکر نقل قولی از عبدالبهاء که گفته "از سیاست سخن مگو... از ملوک ارض و حکومت‌های دنیوی جز به نیکی یاد مکن"، بهائیان را از دخالت در امور سیاسی منع نموده است. هرچند که خطاب این پیام بهائیان دنیا هستند، ولی از مفاد آن برمی‌آید که این پیام مخصوص بهائیان ایران باشد.

شخصیت‌ها و نهادهای تشکیلاتی رجوع کرده و شاهد همکاری‌های مستمر سیاسی آن‌ها با دولت‌های متخاصم و سازمان‌های حقوق بشری و دشمنان قسم‌خورده ایران باشیم.

رمزگشایی از این پیام در بستر حوادث سیاسی و تعاملات امروز جامعه بهائی با مراکز قدرت و سیاست، البته معانی جدیدی را مشخص خواهد ساخت. در متن این پیام که اتفاقاً چندان هم کلی‌گویی ندارد، عملاً فقط از جامعه ایران یاد شده و دنبال نوعی از اعمال سیاست در ارتباطات جامعه جهانی بهائی با مهد امرالله (ایران) و فعالیت‌های مرتبط با این موضوع است. همین نشانه‌روی ساده معین می‌کند که احتمالاً منظور بیت‌العدل از این پیام تبیین یک سیاست جدید در منطقه است.

برای کسانی که به روال پیام‌ها و فعالیت‌های تشکیلات بهائی آشنا هستند و گوشه‌هایی از فعالیت‌های متنوع سیاسی بهائیان در اقصی نقاط جهان را می‌شناسند، کاملاً روشن است که این عمل چیزی جز نعل وارونه نیست. کافی است به پیام‌ها و عملکرد گذشته بیت‌العدل و



مقام‌های سیاسی آمریکا خواهیم شد که در این سال‌ها به‌عنوان پیاده نظام دولتمردان آمریکا از تمام امکانات و نفرات خود بهره‌جسته‌اند. اگرچه با تغییرات مکرر در کابینه ترامپ، امروزه برخی مهره‌ها در زمین بازی کاخ سفید کم‌رنگ‌تر شده‌اند و بهائیان که خود روزگاری نزدیک، مشاوران و مشوقان سیاست‌های تحریمی و فشار حداکثری به ایران بودند، اکنون از این تغییرات پرشتاب جا مانده‌اند.

از سوی دیگر توجه به حضور بهائیت در عرصه سیاست آمریکا و نقش اثرگذار محفل ملی آمریکا در تدوین سیاست‌های کلان جامعه بهائی و حضور تشکیلات بیت‌العدل درحیفا هم می‌تواند قطعات دیگری از این پازل را در اختیار بگذارد، به‌خصوص اگر سری به فهرست فعالان رسمی و غیررسمی بهائی در وزارت خارجه آمریکا و کاخ سفید در دهه‌های اخیر بزنیم متوجه روابط نزدیک لابی بهائیت با



پس بسیار محتمل است که این تغییر رویکرد، در نتیجه تغییر سیاست خاورمیانه‌ای امریکا و جمهوری خواهان حاکم بر کاخ سفید اتفاق افتاده باشد. برای روشن‌تر شدن شرایط می‌توان به رونمایی ترامپ از طرح خاورمیانه‌ای خود به نام معامله قرن اشاره کرد. اغلب کارشناسان جهان این طرح را به مثابه کاشتن دینامیت در خاورمیانه ارزیابی کرده‌اند که جمهوری خواهان امریکا قصد دارند با ارائه آن، سیاست بی‌ثبات سازی منطقه را به منظور کاهش تولید نفت خاورمیانه و جایگزین کردن نفت شل امریکا در جهان دنبال کنند و از سوی دیگر کارتل‌های فروش سلاح در امریکا که اغلب به جمهوری خواهان وابسته هستند، از ناآرامی‌های منطقه سود فراوان ببرند. هرچند این تغییر سیاسی از ابتدای استقرار دولت جدید در کاخ سفید پیش‌بینی می‌شد اما تغییرات کابینه و شرایط منطقه‌ای روند این تغییرات را تثبیت کرد.

به رژیم اشغالگر فلسطین در این طرح، خوش‌خدمتی خود به لابی صهیونیسم را نشان دهد اما نادیده گرفتن طرف دیگر، (برخلاف توافقنامه اسلوکه در ظاهر حقوق حداقلی را برای اعراب در نظر می‌گرفت) با ایجاد زمینه بی‌ثباتی در خاورمیانه، منافع میان‌مدت امریکا را تضمین می‌کند و تداوم رشد اقتصادی امریکا را، به هر قیمت، در پی دارد.

این بی‌ثباتی برای بهائیت، که قلب تپنده آن در حیفا مورد خطر جدی قرار می‌گیرد، نگران‌کننده است و موجودیت آن‌ها را در حیفا و کوه کرمل با خطرات جدی مواجه می‌کند. آنچه روشن است تا امروز، برخی از فعالان بهائی با پشتیبانی از سیاست‌های خشن و جنگ طلبانه امریکا (حتی به قیمت تقابل با ملت ایران و توهین به امثال شهید سلیمانی و شهید چمران) سعی می‌کردند پیاده‌نظام فکری نظریات حاکمان آمریکا باشند، اما به نظر می‌رسد ادامه همسویی با سیاست‌های ترامپ و ایجاد التهاب در منطقه، به نفع تشکیلات بهائی نباشد و با تغییر تاکتیک خود سعی



غربی در عراق، در نهایت چیزی عاید تشکیلات نشد و نه تنها حکم حج بهائی در بغداد به آرزویی غیرمحمتمل تبدیل شد، بلکه حتی مهره‌ای مفید مانند دیوید کلی را که اهمیتی کاربردی برای تشکیلات داشت، از دست داد.

این تجربه کافی است تا اعضای کهن سال و محافظه‌کار بیت‌العدل تصمیم بگیرند تا از سویی همه پتانسیل خود را به روی کار آوردن دمکرات‌ها معطوف کنند، کما اینکه در دولت‌های قبلی امریکا در بسیاری از مراجع تصمیم‌گیر کاخ سفید در مقام‌های مشاوره و تصمیم‌سازی در موضوع ایران مؤثرتر بودند و درعین حال در نمود بیرونی منطقه‌ای با نشان دادن چهره‌ای نوع‌دوست و صلح‌طلب، حیفا را از خطر موشک‌های احتمالی نجات دهند.

در ادامه این سیاست در آینده هیچ بعید نیست که افراد و شخصیت‌های اقتصادی بهائیت حتی در ظاهر خود را علاقه‌مند به دورزدن تحریم‌ها هم نشان دهند تا در کنار ژست صلح‌طلبی از این تجارت پرسود هم نصیبی ببرند.

می‌کند ابتکار عمل را در این عرصه به دست بگیرد.

از این حیث، این پیام به منزله اعلام دستور سکوت به همه فعالان بهائی تلقی می‌گردد تا با به دست گرفتن ابتکار عمل سیاسی و رسانه‌ای توسط بیت‌العدل و ایادی رسانه‌ای آن، به هر قیمتی شده اولاً احتمال بروز جنگ را کاهش دهد، ثانیاً در صورت شکست این سیاست سعی کند تا با سکوت سیاسی رسانه‌ای، خود را از خشم افکار عمومی دور کند و ساختمان‌های میلیاردی حیفا را محافظت نماید و هم‌زمان امکان یک چرخش تاکتیکی را عملی کند و از مزایای احتمالی (اقتصادی و اجتماعی) آن بهره‌گیرد.

براساس اسناد و نظریات ارائه شده از سوی منتقد مشهور بهائی آمریکایی، فردریک گلپشر^۱، تشکیلات بهائی تجربه‌ای خونین در جنگ خلیج فارس به دست آورد که با وجود همراهی حداکثری با جنگ‌طلبان

۱. فرناق، حمید، بهائیت از دیدگاه منتقدان و روشنفکران بهائی، بخش هفتم: فردریک گلپشر، فصلنامه بهائی‌شناسی، شماره ۱۰، تابستان ۹۸، ص ۳۸-۶۷.

سخن آخر اینکه بیت‌العدل و برخی از بهائیان سرشناس با حرکت‌های تند و نسنجیده و دخالت در سیاست و حرکت‌های توسعه‌طلبانه عملاً در جهت مخالفت با رهبران اصلی بهائی قدم گذاشته‌اند و این مسأله اعتراض بسیاری از بهائیان را به دنبال داشته است. بیت‌العدل

با صدور پیام ۱ دسامبر خود و توصیه به اطاعت از حکومت‌ها و عدم دخالت در سیاست، به دنبال این است که به نوعی خطاهای گذشته خود را جبران کرده و همسویی پیشین خود با جنگ‌طلبان را به گردن بهائیان خودسربیندازد.



مصادره به مطلوب یک حکم قضایی

در همان خبر قاسم مقیمی، عضو هیات رئیسه شورای اسلامی شیراز، اتهام حاجتی را "حمایت از دو نفر از فعالان فرقه ضاله بهائیت" اعلام کرد. این ادعا، که هیچ‌گاه از سوی مقامات قضایی تأیید نشد، از آنجایی به عنوان علت بازداشت حاجتی مطرح شده بود که حاجتی چند روز قبل از بازداشت، با انتشار توئیتی حمایت خود را از دو فعال فرقه بهائیت که هفته قبل از آن در شیراز دستگیر شدند، اعلام کرده بود.

حاجتی در واکنش به دستگیری عده‌ای از فعالان بهائی در حساب توئیتر خود نوشته بود: «۱۰ روز گذشته را به هردری زده‌ام تا دو دوست بهائی بازداشت شده، آزاد گردند و به نتیجه نرسیده‌ام. نسل ما موظف است مادامی که مقابل دشمنان خارجی ایستاده است، در تلاش برای اصلاح رویه‌های قضایی و سایر اموری که عدالت اجتماعی را به خطر انداخته، کم نگذارد.»

چگونه ماجرای محکومیت عضو شورای شهر شیراز صید تبلیغاتی بهائیت شد؟

خبرگزاری بی‌بی‌سی اخیراً خبری را مبنی بر آزادی مهدی حاجتی، عضو شورای شهر شیراز، با قید وثیقه منتشر کرد و در آن دلیل محکومیت او را اعتراض به دستگیری بی‌دلیل بهائی‌ها ذکر کرده است. پیش‌تر نیز آن خبرگزاری دلیل بازداشت او را همین مورد اعلام کرده بود؛ درحالی‌که شواهد نشان می‌دهد برخلاف القائات اولیه، آن حکم نه به دلیل حمایت او از بهائیت، بلکه ناشی از موارد دیگری در پرونده او صادر شده است.

پنجم مهر سال گذشته خبرگزاری دولتی ایرنا برای اولین بار خبر بازداشت مهدی حاجتی عضو اصلاح طلب شورای شهر شیراز را منتشر کرد.





هم‌زمانی این دو اتفاق و به میان آمدن نام بهائیت و انتساب حاجتی به یک جناح سیاسی کافی بود تا مانند همیشه پای رسانه‌های خارجی، مدافعان رسمی و غیررسمی بهائیان و موج‌سواران سیاسی به ماجرا باز شود و این همه درحالی بود که دستگاه قضایی همچنان در سکوت به سر می‌برد.

جرقهٔ اولین افشاگری

اتهام ببندند. در صورت ادامه بازداشت، بیشتر با مردم حرف می‌زنم.»

اگرچه پارسایی برخلاف وعدهٔ خود در آینده دیگر مطلبی درباره حاجتی بیان نکرد، اما ماه‌ها بعد محمد شعبانی، رئیس سابق روابط عمومی سازمان فرهنگی شهرداری شیراز که ظاهراً مدتی با حاجتی در دوران نخست بازداشت او هم‌بند بوده، در گفت‌گو با بی‌بی‌سی فارسی، علت اصلی بازداشت این عضو شورای شهر شیراز را مقابلهٔ او با سه جریان حامی توسعهٔ حرم شاه‌چراغ، ساخت سد تنگ‌سرخ و تغییر کاربری باغات قصردشت عنوان کرد.

روایت غالب در جریان بازداشت حاجتی طی روزهای بعد همچنان همان بازداشت به اتهام حمایت از بهائیت بود تا اینکه نماینده شیراز در مجلس شورای اسلامی، روایت دیگری را برملا کرد که جریان را به‌کلی تغییر داد؛ این بار هم بهرام پارسایی در حساب توییتی خود نوشت «مهدی حاجتی مقابل تخریب اماکن تاریخی شیراز، برای توسعهٔ حرم شاه‌چراغ ایستاد و تهدید به پرونده‌سازی شد. بازداشت او به بهانهٔ دفاع از حقوق شهروندی گروهی از مردم، قابل پذیرش نیست. اجازه ندهیم دهان منتقدان پاک‌دست و دلسوز را با



اتهامات دیگری در سایر جرائم عمومی علیه وی مطرح است.»

حاجتی با چه کسانی مخالفت می‌کرد؟

ماجرای گسترش حرم شاه‌چراغ و اختلاف نظرهای شهرداری، میراث فرهنگی، تولید شاه‌چراغ و... موضوع تازه‌ای در شهر شیراز نیست؛ از آبان ماه سال ۹۳ یعنی حدود ۵ سال قبل، اخبار فراوانی درباره آنچه تخریب بافت فرسوده به بهانه گسترش صحن امامزاده عنوان می‌شد، منتشر می‌شود. در میان مردم شایع است، تخریب‌های صورت گرفته در بافت تاریخی شیراز عمدتاً به دلیل توسعه حرم شاه‌چراغ و اجرای طرحی موسوم به «حرم تا حرم» است. این موضوع به نظر چندان بیراه هم نمی‌آید چراکه مسعود سلطانی‌فر، رئیس وقت سازمان میراث فرهنگی کشور در پنج نامه جداگانه به دفتر رهبر انقلاب، وزیر کشور، دادستان کل کشور، استاندار فارس و تولیت آستان حرم احمدبن موسی در شیراز، توقف فوری روند تخریب بافت تاریخی شیراز را خواستار شده بود.

به ادعای شعبانی که پس از آزادی موقت از ایران فرار کرد و به ترکیه پناهنده شد. حاجتی بارها توسط جریان‌هایی که به دنبال تغییر کاربری باغات قصردشت و ساخت سد تنگ‌سرخ بودند تهدید به پرونده‌سازی شده بود.

آقای دادستان سکوت را شکست

طرح چنین ادعاهایی بود یا موج‌سواری‌های سیاسی و رسانه‌ای، هرچه بود سرانجام دادستان مرکز استان فارس در تیرماه ضمن تأیید محکومیت حاجتی به یک سال حبس و دو سال تبعید به طبس، این حکم را با اظهارات حاجتی درباره بهائیان نامرتبب دانست. حیدر آسیابی تصریح کرده است «اتهام آقای حاجتی، امنیتی است و ارتباطی با توثیق او ندارد.»

علی القاصی، رئیس کل دادگستری استان فارس نیز در اظهارات جداگانه‌ای تأکید کرده است «صرف نظر از اینکه این فرد با یک فرقه ضاله ارتباطی داشته است، یا از این فرقه ضاله دفاعی کرده است یا خیر،



سازمان میراث فرهنگی می‌گوید طرح توسعه حرم شاهچراغ تاکنون به تصویب این سازمان نرسیده و اجرای آن باید برابر ضوابط سازمان میراث فرهنگی و متضمن حفظ هویت تاریخی، فرهنگی و مذهبی شهر باشد. با این حال تولید شاهچراغ در شیراز می‌گوید برای طرح توسعه حرم مجوزهای لازم را دارد و این توسعه با توجه به نیازهای معنوی و خواست انبوه مراجعان به حرم آن حضرت لازم است

و خانه‌های تخریب شده نیز از اهمیت تاریخی چندانی برخوردار نیستند. سد تنگ سرخ نیز یکی دیگر از موضوعاتی است که حاجتی به عنوان عضو شورای شهر پیگیر عدم ساخت آن بوده است. عملیات ساخت این سد که بهمن سال ۱۳۹۰ آغاز شد، در فاصله ۲ کیلومتری شهرک‌های شمال غرب شیراز واقع شده است. منتقدان ساخت سد تنگ سرخ بر این باورند که این سد بدون مطالعات کافی



روابط عمومی شهرداری شیراز را ملاک قرار دهیم، قاعدتاً باید از زندانی شدن حاجتی راضی باشند. علاوه بر این‌ها مبلغان بهائیت و خبرگزاری بی‌بی‌سی نیز برخلاف اظهار ناراحتی‌های مکرر نباید از این اتفاق چندان ناراضی باشند، چراکه توانسته‌اند با مصادره به مطلوب محکومیت یک عضو شورای شهر و برخورد با او در پی حمایت از بهائیت، صید تبلیغاتی بزرگی کرده باشند!

بهائی‌شناسی ضمن اعتقاد به حاکمیت قانون و لزوم احترام به رای دادگاه، از آنجا که در امور مطرح شده صاحب تخصص نیست، قصد قضاوت و جانبداری از کسی را در این نوشتار ندارد. به نظر می‌رسد شفاف‌سازی و بیان جزئیات پرونده مهدی حاجتی در دوره جدید مدیریت قضایی، بتواند به بسیاری از سوءاستفاده‌ها از آن حکم پایان دهد و با روشن شدن قطعی دلایل محکومیت وی، این دستاویز از دست مبلغان بهائی و رسانه‌های بیگانه خارج شود.

زمین‌شناسی احداث شده و ترکیدن یا شکستن سد در آینده، شهرک‌های شمالی شیراز را به زیر گل‌ولای می‌برد و موجب وقوع فاجعه اقلیمی، انسانی می‌شود. این منتقدان همچنین خشک شدن دریاچه مهارلو در جنوب شیراز و احتمال وقوع توفان‌های نمک و برخاستن ذرات خطرناک و سرطان‌زا را از دیگر پیامدهای احداث سد تنگ‌سرخ بیان کرده‌اند.

در مقابل، موافقان این طرح مطالعات زیست محیطی انجام شده برای ساخت آن را کافی ارزیابی می‌کنند و ساخت آن را برای مدیریت آب‌های سطحی استان فارس ضروری می‌دانند. حاجتی که از مخالفان ساخت سد تنگ‌سرخ است در توییتی که درباره ساخت این سد منتشر کرده بود «مدیران بی‌رزومه، شرکت‌هایی که در کمین قرارداد ساخت سد نشست‌اند و همچنین مالکان زمین‌های اطراف سد» را گروه‌هایی اعلام کرده بود که پیگیر ساخت این سد هستند؛ همان گروه‌هایی که اگر ادعاهای شعبانی، رئیس سابق





پرونده ویژه

میرزاتقی خان امیرکبیر

به بهانه ۲۰ دی ماه سالروز قتل امیرکبیر

گزارش

مصاحبه

مقاله

پژوهش

گزارشی از برگزاری «دومین نشست امیرکبیرپژوهی»

دومین نشست از سلسله نشست‌های امیرکبیرپژوهی، روز شنبه پنجم بهمن ماه ۱۳۹۸ در مدرسه تاریخی دارالفنون در تهران از ساعت ۱۶ الی ۱۹ برگزار شد. در این مراسم پس از پخش آیاتی از کلام الله مجید و

سرود ملی جمهوری اسلامی ایران، نماهنگی از خلاصه فعالیت‌های انجام‌شده در نخستین نشست ارائه گردید و بعد از آن، سخنرانان به بیان اهمیت امیرکبیرپژوهی و چالش‌های پیش رو در این پژوهش پرداختند. این مراسم که با حضور جمعی از اساتید تاریخ و ارباب فرهنگ و اندیشه برگزار می‌شد، پذیرای جناب آقای احمد مسجدجامعی، فرهنگ‌پژوه خوشنام و عضو شورای شهر تهران نیز بود.

تأسیس دارالفنون نیز یکی از اقدامات میرزاتقی‌خان امیرنظام بود. سیاست امیرکبیر در موازنه منفی میان روسیه و انگلستان در ایران موجب شد تا زبان تدریس در دارالفنون، زبان فرانسوی باشد. امیرکبیر از میان بهترین معلمان اروپایی، برخی را برگزید و به ایران دعوت کرد تا به دانشجویان ایرانی، طب، فنون رزمی و برخی علوم مهندسی مانند نقشه برداری و معماری جدید را آموزش دهند.

و در دوره امیرکبیر، یکی از اقدامات مهم قاجاریه، ارسال دانشجویانی به اروپا برای یادگیری علوم روز و شناخت تجهیزات جنگی بود. امیرکبیر را می‌توان از پیشگامان این نهضت در قاجاریه دانست.

تأسیس دارالفنون نیز یکی از همین اقدامات میرزاتقی‌خان امیرنظام بود. سیاست امیرکبیر در موازنه منفی میان روسیه و انگلستان در ایران موجب شد تا زبان تدریس در دارالفنون، زبان فرانسوی باشد. امیرکبیر از میان بهترین معلمان اروپایی، برخی را برگزید و به ایران دعوت کرد تا به دانشجویان ایرانی، طب، فنون رزمی و برخی علوم مهندسی مانند نقشه برداری و معماری جدید را آموزش دهند. نقش مترجمان در انتقال مفاهیم میان این اساتید و دانشجویان ایرانی

نخستین سخنران این نشست، استاد عبدالله انوار بود که در موضوع نسبت امیرکبیر با مدرنیته، سخنرانی کرد. استاد انوار، ورود مدرنیته به ایران را از برخوردهای نظامی ایران و روسیه در جنگ‌های ده‌ساله منتهی به

برکناری میرزاتقی خان انجام داد. این اسناد بسیار مهم است ولی چون به زبان انگلیسی است، تاکنون مورد توجه تاریخ‌پژوهان ایرانی قرار نگرفته است.

سخنران بعدی این همایش، استاد نصرالله حدادی بود. این تهران‌پژوه و تاریخ‌شناس پرکار، در ابتدای سخن، گلابه از اسناد و مدارکی درمورد امیرکبیرکرد که دارای اصالت نیست. حدادی جعل سند در تاریخ را از عوامل گمراه شدن تاریخ‌پژوهان دانست و این مسأله را در امیرکبیرپژوهی نیز مؤثر قلمداد کرد. از اسنادی که ایشان در این سخنرانی اصالت آن را زیر سؤال برد و آن را جعلی خواند، دست‌نوشته‌ای است که امیرکبیر در آن از حکم شاه برای ابقای حاکم معزول قم، موثق الدوله،

برجسته بود. امیرکبیر همچنین از این معلمان خواسته بود تا روش و سبک زندگی جدید و اروپایی را نیز به دانشجویان ایرانی تعلیم دهند که نخستین گام‌ها برای ورود ایران به دوران مدرن به‌شمار می‌آید.

امیرکبیر در پشت مدرسه دارالفنون، انباری از باروت احداث کرده بود که در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. او از همان ابتدا کوشیده بود تا به کمک دارالفنون، قشون نظامی ایران را سروسامان دهد و در این امر، موفق هم بود، هرچند که دربار ناصرالدین شاه، از مهم‌ترین مشکلات امیرکبیر بود. اسنادی که اخیراً مرحوم دکتر تیموری از انگلستان به ایران آورده، نشان می‌دهد که سفارت انگلستان نیز بی‌کار ننشسته بود و تلاش گسترده‌ای برای



انتقاد کرده و در پایان نوشته است: اداره امور مملکت به توصیه عمه و خاله نمی شود.

به باور حدادی، به دلایل بسیاری این نامه جعلی است. نخست آنکه امضای آن تقی

است، درحالی که امیرکبیر

هیچگاه این امضارادرنامه های دیگر از خود به جای نگذاشته

است. همچنین حاکم قم

در آن زمان موثق الدوله نبوده

است. دستخط این نامه

نیز با سایر دستخط های

امیرکبیر همخوانی ندارد. لحن

عتاب آمیز این نامه نسبت به

شاه نیز بی سابقه است و در

دیگر نامه های امیرکبیر به چشم

نمی خورد. ضمن آنکه نگارش

«تهران» در آن زمان مرسوم نبوده

و از «طهران» در سایر مکاتبات

امیرکبیر استفاده شده است.

حدادی همچنین با انتقاد

از سند ارائه شده درمورد

درخواست امیرکبیر برای

پناهندگی به سفارت انگلستان که در کتاب

قبله عالم نوشته عباس امانت، نویسنده

بهائی، درج شده است، آن را بدون اصالت

خواند و گفت: این سند از جهات بسیاری

مخدوش است؛ اولاً آنکه سند فارسی آن در

امانت، یعنی آقای حسن کامشاد نیز نتوانسته

است به متن فارسی این درخواست دست

پیدا کند و مرجع او در این مسأله، نامه ای به

زبان انگلیسی در یکی از مجموعه های موجود

در آمریکاست. از دیگر نشانه های جعلی بودن

این درخواست، آن است که

امیرکبیر در ضمن آن، از عزل

خود از صدارت گلایه کرده

است و پناهندگی خود را به

جهت حفظ جان خود و عیال

و فرزندانش دانسته است.

حال آنکه عیال او خواهر شاه

بود و معلوم بود که دربار، با زن

و فرزندان امیرکبیر کاری ندارد.

همچنین امیرکبیر در بسیاری

دیگر از اسناد معتبر، همواره

بی میلی خود به مقام صدارت

را ابراز داشته بود و هرگز از عزل

خود گلایه نکرده بود. ضمن

آنکه استحکام انشائی این

نامه، مانند سایر نامه های

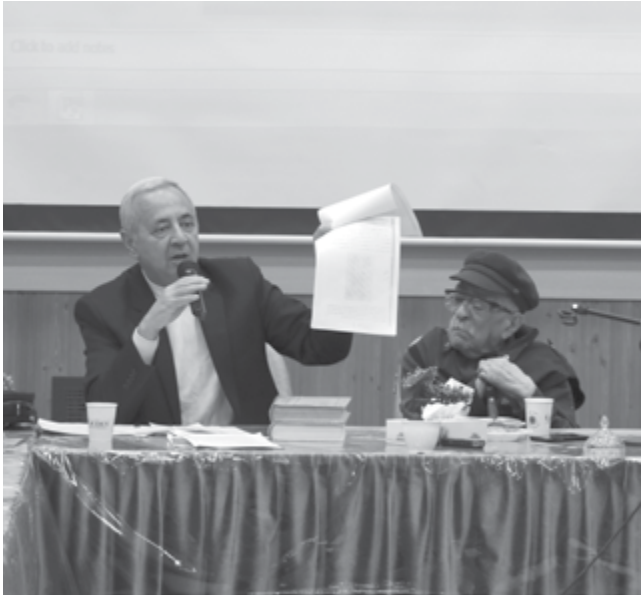
میرزا محمد تقی خان نیست.

استاد حدادی در سخنرانی خود، ضمن

اشاره به بهائی بودن عباس امانت افزود: من

حدادی همچنین با انتقاد از سند ارائه شده درمورد درخواست امیرکبیر برای پناهندگی به سفارت انگلستان که در کتاب قبله عالم نوشته عباس امانت، نویسنده بهائی، درج شده است، آن را بدون اصالت خواند و گفت: این سند از جهات بسیاری مخدوش است؛ اولاً آنکه سند فارسی آن در هیچ جا وجود ندارد و حتی مترجم کتاب امانت، یعنی آقای حسن کامشاد نیز نتوانسته است به متن فارسی این درخواست دست پیدا کند و مرجع او در این مسأله، نامه ای به زبان انگلیسی در یکی از مجموعه های موجود در آمریکاست.

پناهندگی به سفارت انگلستان که در کتاب قبله عالم نوشته عباس امانت، نویسنده بهائی، درج شده است، آن را بدون اصالت خواند و گفت: این سند از جهات بسیاری مخدوش است؛ اولاً آنکه سند فارسی آن در هیچ جا وجود ندارد و حتی مترجم کتاب



الكاف و اشراق خاوری در کتاب‌های تاریخی خود داشته‌اند. امانت در کتاب خود در همه جا از ناآرامی‌های دوره ناصری با لفظ شورش نام می‌برد، اما هنگامی که به باب می‌رسد، از نهضت بایبه سخن می‌گوید و بایبان را رزمندگان بابی می‌خواند. فریدون آدمیت اما جانب احتیاط را رعایت می‌کند و از داستان بایبه سخن می‌گوید. با این حال این

جمله فریدون آدمیت در تحلیل ماجرای بایبه، بسیار مهم و جالب است: «داستان بایبه با ادعای مهدویت آغاز شد و با نوکری اجانب ختم شد.»

به نظر می‌رسد امانت در این کتاب جانب بی‌طرفی را رعایت نکرده است و شائبه دخالت یافتن عقاید او در تاریخ‌نگاری بیشتر می‌شود. تعبیر گدازاده نسبت به امیرکبیر در کتاب امانت، از دیگر مسائلی است که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت.

از دیگر نقدهای حدادی به عباس امانت آن بود که امیرکبیر، هرگز فردی سفاک و خونریز نبود. او به نسبت پیشینیان خود، بسیار بیشتر مدارا

می‌کرد. به عنوان نمونه، قائم مقام فراهانی که نخستین صدراعظم محمدشاه بود و امیرکبیر در دستگاه او رشد پیدا کرده بود، در ماجرای به تخت نشاندن محمدشاه قاجار، متوسل به زور شد و با غلبه بر سایر برادران، محمدشاه را به سلطنت رساند؛ اما امیرکبیر به هیچ وجه این مسیر را طی نکرد و با سیاستی که داشت، بدون جنگ و خونریزی، ناصرالدین شاه را بر تخت سلطنت نشاند؛ در حالی که هنوز، برخی برادران محمدشاه داعیه سلطنت داشتند.

از دیگر ویژگی‌های امیرکبیر که به باور استاد حدادی در کلام منتقدان میرزاتقی خان، به اشتباه وارد شده، آن است که امیرکبیر، هرگز با مهدعلیا در نیفتاد و اسناد تاریخی، نشان دهنده تواضع و احترام بسیار زیاد امیرکبیر، به مادر شاه

حدادی همچنین با اشتباه خواندن نظر عباس امانت در مورد پشیمان نشدن ناصرالدین شاه از قتل میرزاتقی خان، به نامه‌ای بی سابقه از ناصرالدین شاه اشاره کرد که حدود سی سال پس از مرگ امیرکبیر نوشته و در آن، به رعایت حال فرزندان میرزاتقی خان توصیه کرده است و امیرکبیر را فردی خدمتگزار به مملکت نامیده که در راه این خدمت، جان به جان آفرین تسلیم کرده است. بی سابقه بودن این تعبیر از آنجا است که شاهان قاجار، هیچ‌گاه به خدمات زیردستان خود اعتراف نمی‌کردند. و نسبت به مرگ آنان، اظهار تأسف نداشتند. با این حال شخصیت میرزاتقی خان به گونه‌ای است که ناصرالدین شاه، تا پایان عمر، از قتل

است. حدادی با نمایش برخی نامه‌های امیرکبیر به ناصرالدین شاه، به سندی اشاره کرد که ضمن آن، امیرکبیر، مادر شاه مهدعلیا را یگانه بانویی در ایران دانسته بود که مفتخر است که مادر شاه است و از این حیث هیچ‌کس، قابل مقایسه با او نیست. حدادی همچنین برخی تفسیرهای نادرست عباس امانت از اسناد تاریخی را بدون دلیل دانست و گفت: به نظر می‌رسد عباس امانت، به دنبال پاک کردن دامان قاجاریه از بسیاری از اشتباهات بزرگ تاریخی و در عین حال، انداختن آن‌ها به گردن افرادی نظیر امیرکبیر است.



سومین سخنران این همایش رضا کسروی بود. او که با دست پرو حدود ۱۸۰ اسلاید به این نشست آمده بود، ابتدا از مهرهای امیرکبیر که در انتهای نامه‌های او به چشم می‌خورد و همچنین از القاب او در نامه‌های رسمی سخن گفت. سپس به بحث مفصلی در مورد نقاشی‌های منتسب به امیرکبیر پرداخت و برخی از نقاشی‌های معروف

درباره او را خیالی یا منتسب به دیگران دانست. کسروی در این سخنرانی، امکان وجود عکس از امیرکبیر را منتفی ندانست و دو عکس منتسب به او را نمایش داد و ابراز کرد که دلیلی برای رد کردن انتساب این دو عکس به امیرکبیر وجود ندارد. او در پژوهش خود نشان داد که دوربین عکاسی و عکس در ایران در اواخر دوره محمدشاه وجود داشته است و عکس‌هایی از معاصران امیرکبیر را نیز به نمایش گذاشت. در پایان سخنرانی،

کسروی از پرتبه‌های قابل قبول در مورد امیرکبیر نیز سخن گفت و از وزارت آموزش و پرورش درخواست کرد تا یکی از این نقاشی‌ها را در کتاب‌های درسی، جایگزین نقاشی‌های خیالی موجود از امیرکبیر کند.

او پشیمان بود و این پشیمانی را در این سند و سندهای مشابه دیگر، نشان داده است.

حدادی، شیفتگی فریدون آدمیت به امیرکبیر را نیز اشتباه دانست و با ارائه اسنادی از میرزا محمدتقی خان، یادآوری کرد که او خود، در برخی مواضع، به اشتباهات احتمالی خود معترف بوده و عملکرد خود را خالی از اشتباه و خطا نمی‌دانسته است.

حدادی همچنین با اشتباه خواندن نظر عباس امانت در مورد پشیمان نشدن ناصرالدین شاه از قتل میرزاتقی خان، به نامه‌ای بی‌سابقه از ناصرالدین شاه اشاره کرد که حدود سی سال پس از مرگ امیرکبیر نوشته و در آن، به رعایت حال فرزندان میرزاتقی خان توصیه کرده است و امیرکبیر را فردی خدمتگزار به مملکت نامیده که در راه این خدمت، جان به جان آفرین تسلیم کرده است.

حدادی در پایان تأکید کرد که ایرانیان، همواره به دنبال قهرمان‌سازی از میان شخصیت‌های خود بوده‌اند و در این مسیر، به افراط و تفریط روی آورده‌اند. نه چنان‌که فریدون آدمیت معتقد شده، امیرکبیر فردی بدون اشتباه بوده و نه چنان‌که عباس امانت، در مسیر افراط افتاده، امیرکبیر فردی خائن و خونریز بوده است. آنچه مسلم است نباید علیه او به اسناد مجعول متکی شد، بلکه باید مسیر انصاف و میانه

را انتخاب کرد و در عین برشمردن خدمات بی‌شمار میرزاتقی خان امیرکبیر، به اشتباهات او نیز اشاره کرد و البته، امیرکبیر یقیناً جایگاه یک قهرمان ملی را برای همیشه نزد ایرانیان خواهد داشت.

امیر آزاده

مصاحبه با دکتر سید علاءالدین غروی

مقدمه

دکتر سیدعلاءالدین غروی، مدرک دکتری علوم سیاسی خود را در سال ۱۳۷۶ از مدرسه مطالعات صلح انگلیس (School of peace Studies) دریافت کرد. وی دوره کارشناسی خود را در زبان و ادبیات انگلیسی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران گذراند و سپس کارشناسی ارشد و دکتری را در انگلیس ادامه داد. کارشناسی ارشد او جامعه‌شناسی سیاسی توسعه بود که آن زمان رشته جدیدی بود. ایشان به مدت سی سال در دانشکده روابط بین‌الملل وزارت خارجه تدریس نموده و اکنون یک سال است که به افتخار بازنشستگی نائل آمده است اما همچنان تدریس را در این دانشکده ادامه می‌دهد. علاوه بر آن چندین مأموریت پژوهشی را در کشورهای مختلف به انجام رسانده و مقالات زیادی را در همایش‌های علمی ارائه کرده است. در نشریات مختلف نیز مصاحبه‌ها و تحلیل‌های ایشان انعکاس یافته است. موضوع گفت‌وگوی ما با استاد، شرایط سیاسی کشور در زمان امیرکبیر و شورش‌های بایبان و اقدامات امیر در این زمینه است که ملاحظه خواهید فرمود.



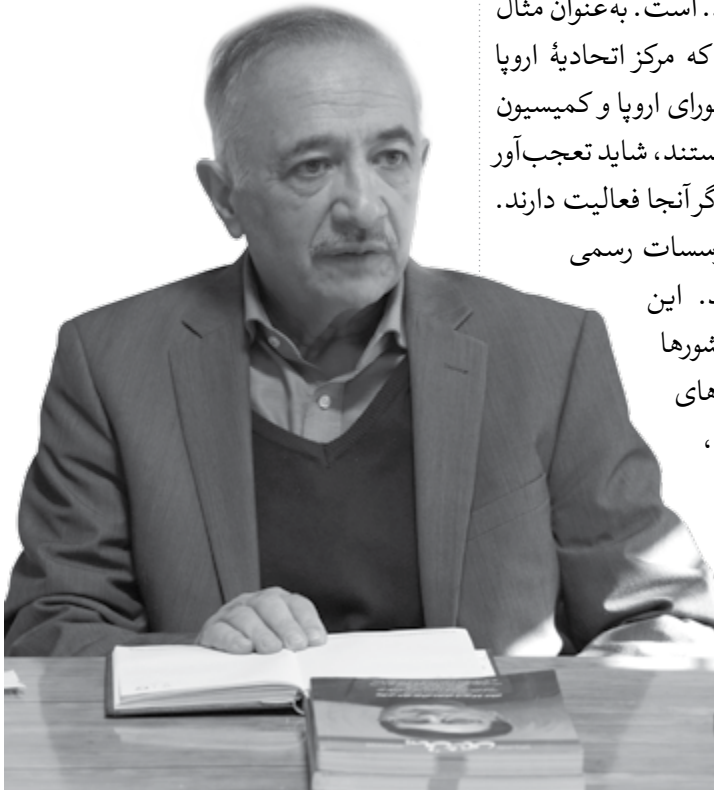
بهائی‌شناسی: آقای دکتر با تشکر از شما که دعوت ما را قبول فرمودید، بفرمایید از نظر مباحث تاریخی و سیاسی چگونه به موضوع تحرکات بایه علاقه‌مند شدید و تحلیل شما از پیدایش و سیر حرکت آنان چیست؟

غروی: بسم الله الرحمن الرحيم. من در دوره سی‌ساله تدریس خود، دروس مختلف روابط بین‌الملل شامل دروس دیپلماسی و مطالعات خاورمیانه، آسیا و اروپا و نیز تاریخ روابط خارجی ایران را تدریس کرده‌ام و هنوز تدریس می‌کنم و نیز در راهنمایی، مشاوره یا داوری پایان‌نامه‌های مختلف در این زمینه‌ها، چه در دانشکده روابط بین‌الملل و چه در دانشگاه‌های دیگر مشارکت داشته‌ام. علاوه بر این، در زمینه تاریخ سیاسی اسلام نیز این توفیق را پیدا کردم که از نیمه دوم سال ۱۳۶۰ به سوی مطالعات تاریخ اسلام رفتم. چندین سال تاریخ اسلام را از زمان رسول اکرم ﷺ تا شهادت مولای متقیان علیه السلام، چه به صورت درس عمومی یا به صورت تخصصی، برای دانشجویان الهیات تدریس کردم. این هم به خاطر این بود که خوشبختانه چون به زبان عربی مسلط هستم و از منابع اصلی عربی برای پژوهش بهره می‌برم، موفق شدم علاوه بر تدریس، مسائل مهم صدر اسلام و پس از آن را مورد کنکاش و بررسی قرار دهم. این مطالعات اسلامی را من از قدیم داشتم و به

همین خاطر در ادامه پژوهش‌هایی که در زمینه تاریخ اسلام داشتم، علاقه‌مند شدم تا در مورد فرق مختلف از جمله بابیت و بهائیت نیز دست به پژوهشی جدید بزنم و بتوانم به جامعه علمی کشور خدمتی نمایم.

توضیح خواهم داد که ما آثار بهائیت را می‌خوانیم، در مورد آن حرف می‌زنیم، ولی اینکه چگونه این فرقه به وجود آمد و چه تأثیراتی داشت، مخصوصاً در منظر شخصی مثل من که در روابط بین‌الملل کار می‌کنم، احساس می‌کنم که ابعاد بسیار دیگری در پس پرده پنهان شده است. برمی‌گردم به تاریخ سیاسی ایران و دوره قاجار که در این دوره بابیت به عنوان یک فتنه برپا شد. در این دوران حضور دولتین روس و انگلیس در صحنه سیاسی ایران حضور قدرتمندانه‌ای بود و برای تأمین منافع نامشروع خود، با یکدیگر رقابت تنگاتنگی داشتند. واقعیت تلخ اینجاست که ما در بررسی تاریخی مسأله بابیت و سیر آن، دست اجنبی‌ها و سفارت‌های بیگانه به‌ویژه روس و انگلیس را در ایران قرن نوزدهم در ورای این قضیه به‌روشنی می‌بینیم. الان هم فکر می‌کنم یکی از بهترین کارهایی که باید انجام گیرد، مطالعه علمی و تاریخی مسأله بابیت و بهائیت است، چراکه با توجه به لابی قدرتمندی که این‌ها با دولت‌های بیگانه دارند، با مظلوم‌نمایی حقایق تاریخی گذشته

لابی آمریکایی‌ها، صهیونیست‌ها، کشورهای اروپایی، کشورهای عربی و در رأس آن‌ها لابی عربستان، امارات و گروه‌های ذینفعی که می‌خواهند روی نمایندگان پارلمان اروپا و تصمیم‌های آن‌ها در تصویب یا تغییر قوانین اثر بگذارند، در بروکسل بسیار فعالند. همین وضعیت را در نیویورک، مقر سازمان ملل یا در نمایندگی‌های سازمان ملل در ژنو یا وین داریم. باید گفت که لابی در هرجایی که مسأله قدرت، ثروت یا نفوذ مطرح است، به شدت فعال است.



را وارونه جلوه می‌دهند. البته لازم است که به این امر با دقت بیشتری بپردازیم.

ب: منظورتان از لابی‌ها چیست؟

غ: از رهاوردهای نیمه دوم قرن بیستم پدیده‌ای است به نام لابی‌گری (Lobbyism) که در سپهر سیاسی-اجتماعی جهان به ویژه در کشورهای غربی بسیار قوی است. لابی به معنای تلاش برای تأثیرگذاری بر تصمیم‌های دولتمردان، اعضای پارلمان‌ها، سازمان‌های بین‌المللی یا منطقه‌ای و... برای رسیدن به اهداف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... است. به عنوان مثال امروزه در شهر بروکسل که مرکز اتحادیه اروپا است و پارلمان اروپا، شورای اروپا و کمیسیون اروپا در آن شهر مستقر هستند، شاید تعجب‌آور باشد که ۲۵۰۰۰ نفر لابی‌گر آنجا فعالیت دارند.

لابیست‌ها به عنوان مؤسسات رسمی

و قانونی ثبت شده‌اند. این

لابی‌ها مربوط به کشورها

(دولت‌ها)، شرکت‌های

بزرگ (Corporations)،

احزاب، گروه‌های

ذینفع، گروه‌های

فشار و دسته‌ها

و گرایش‌های

مختلف است.

به عنوان مثال

متأسفانه در سپهر سیاسی - اقتصادی ما در ایران لابی بسیار ضعیف یا در حد صفر است. هم دستگاه دیپلماسی ما و هم کل سیاست ما و دولت‌های ما روی مسأله لابی سرمایه‌گذاری نکرده‌اند. در مواقعی که در سازمان‌های بین‌المللی یا پارلمان‌های کشورها قرار است قانونی تصویب یا ملغی شود، سازمان‌های لابیگر به راه می‌افتند تا برای تأمین اهدافشان بر تصمیم‌سازان تأثیر بگذارند. این بی‌حرکی و انفعال در کشور ما باعث شده که قطعنامه‌های رنگارنگ در زمینه‌های گوناگون مانند قطعنامه‌های تحریم اقتصادی علیه جمهوری اسلامی ایران به راحتی تصویب شود.

اگر سابقه تاریخی به وجود آمدن باییت و به دنبال آن بهائیت و نقد بی‌طرفانه ادبیات آن‌ها و نیز عملکردشان با روش علمی. دانشگاهی بیان می‌شد و صرفاً به رد کردن آنان اکتفا نمی‌شد و روشنگری نقادانه انجام می‌شد، بدون شک وجدان‌های بیدار و دوستداران حقیقت در قضاوت نسبت به این جریان سیاسی دچار خطا نمی‌شدند.

ب: آقای دکتر یکی از مسائلی که در دوره قاجار و در زمان امیرکبیر اتفاق افتاد، شورش‌ها و آشوب‌هایی بود که بابتی‌ها در کشور ایجاد کردند که بنیان وحدت کشور را متزلزل نمود و امیرکبیر را مجبور به دخالت برای پایان دادن به این فتنه و آشوب‌ها کرد. از نظر شما، این کار امیرکبیر چه اهمیتی

داشت؟

خ: در ابتدا باید بگویم که شهید بزرگ و اصلاحگر کشورمان امیرکبیر را متأسفانه خود ما ایرانیان هم آن‌گونه که باید و شاید، نمی‌شناسیم. کلمه شهید را برای او به کار نمی‌بریم، درحالی‌که در نهایت مظلومیت واقعاً شهید شد. او در واقع، شهید آگاهی خودش شد، شهید ظلم و فساد حکومت قاجار شد. این شخصیت سترگ را ملت ایران نشناختند و نیز ندانستند که چه خدمات بزرگی به ایران

لابی‌های متعلق به کشورهای ایران‌ستیز، گروه‌های برانداز، صهیونیست‌ها و سازمان‌های سیاسی همسوبا آنان یا به عنوان مثال بهائیت‌ها، دائماً در حال لابیگری هستند. اگر دولت ایران هم به ابزار لابی مجهز بود، می‌توانست بسیاری از این اقدامات را خنثی کند. اگر پژوهشگران و اساتید ما این امکان را پیدا می‌کردند که حداقل در مورد بهائیت حقایق را به گوش جهانیان برسانند، شاهد این وضعیت نمی‌بودیم. اگر سابقه تاریخی به وجود آمدن باییت و به دنبال

موقعیت اجتماعی هم‌مسلمانان خود در داخل ایران را ارتقا دهند و در این راه موفقیت‌هایی نیز به دست آورند. به هر صورت، پیوند بسیاری از این جوامع دینی (و بعداً خیلی از بهایی‌ها) با گروه‌های غربی، و دخالت کشورهای غربی به حمایت از آن‌ها، باعث شد که بسیاری از آن‌ها را عوامل و جاسوس‌های قدرت‌های امپریالیستی غربی بینگارند. "نیکی آر کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص. ۷۳).

علاوه بر مورخان غیرایرانی، بسیاری از مورخان ایرانی نیز درباره‌ی حمایت بیگانگان از بهائیان، قلم‌فرسایی کرده‌اند که برای اختصار فقط به نقل دو مورد بسنده می‌کنم. سیداحمد کسروی در کتاب مشهور خود، تاریخ مشروطه ایران، می‌گوید:

"داستان این است که چون میرزااحسین‌علی (بهاء) به دعوی برخاست و دسته‌ای بنیاد نهاد، روسیان چه در ایران و چه در قفقاز، پشتیبانی از او نمودند. بهاء‌الله نیز در نوشته‌های خود، گرایش به روسیان نشان داد. از آن سوی انگلیسیان، به نام هم‌چشمی در سیاست، به پشتیبانی از ازلیان برخاستند، به ویژه پس از گرفتن قبرس از عثمانیان، که چون میرزایحیی صبح‌ازل با خاندان خود در آن آبخوست می‌زیست و خواه‌ناخواه بسته و

نموده است، اما بیگانگانی که دشمنش بودند، شخصیت واقعی او را شناخته بودند و علی‌رغم اینکه او را مانعی در راه اهداف خود می‌دانستند، در مکاتبات داخلی خود درباره‌ی سلامت نفس، وطن‌دوستی و اندیشه اصلاح‌گراانه او گفتند و نوشتند. جاستین شیل، وزیر مختار انگلیس در تهران در نامه‌ای به تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹ به پالمستون، وزیر خارجه می‌نویسد:

"احساسات امیر ضد روس‌هاست ولی این دلیل نمی‌شود که با ما موافق است... هدف اصلی امیرکبیر این است که از نفوذ روس و انگلیس در ایران بکاهد و وضع آن‌ها را در انظار مردم تنزل دهد." (اسناد وزارت خارجه انگلیس، مجموعه ۶۰/۱۴۶ به نقل از کتاب اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی، فریدون آدمیت، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۷، ص. ۲۶۸).

خانم نیکی آر کدی (Nikki R. Keddie) استاد دانشگاه کالیفرنیا و خاورشناس برجسته آمریکایی، که آثاری در مورد ایران معاصر دارد، در خصوص وابستگی و کمک گرفتن بهائیان از بیگانگان می‌گوید:

"در خلال قرن نوزدهم، یهودیان، مسیحیان و زردشتی‌هایی که در خارج از ایران زندگی می‌کردند، سعی کردند که سطح تحصیلات و

خود قرار داده تا حدی که امکان داشت از مردم ساده لوح و طماع به عنوان مرید دور او گرد آوردند. باب بعضی از مریدان چرب زبان خود را به شیراز فرستاد و شروع به تبلیغات دینی نمود و در آن شهر نیز عمال انگلیسی در پرده به مقاصد باب کمک کردند. "علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، شرکت چاپ و انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲، ص. ۱۵۱).

زنده یاد میرزاتقی خان قبلاً در تبریز همراه ولیعهد محمدشاه، یعنی ناصرالدین میرزا بود، ملازم و معلمش بود و با او کار می کرد. تا زمانی که محمدشاه قاجار - که به محمدشاه غازی هم معروف بود (غازی به معنای جنگاور، چون به جنگ با انگلیسی ها برای دفع شورش والی هرات رفته بود) - از دنیا رفت و فرزندش، ناصرالدین میرزا به شاهی رسید. در واقع در چنین دوره ای امیرکبیر ناصرالدین شاه را همراهی و مدیریت کرد و از تبریز به تهران آورد و با وجود مشکلاتی که در این راه بود، با درایت خود او را به تخت سلطنت نشاناد. امیرکبیر که به عنوان یک اصلاحگر برای مبارزه با فساد و ستم دربار و درباریان و ناامنی و نیز برای پیشرفت ایران کمر همت بسته بود، متوجه بروز فتنه سیدعلی محمد شیرازی معروف به باب و شورش طرفداران او شد.

زیردست انگلیسیان گردید. چاپ کردن براون کتاب نقطه الکاف حاجی میرزاجانی کاشانی را و دیباچه ای که خود او (با خامه میرزا محمد قزوینی) بر آن کتاب نوشته، همه از این راه است. "احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ویراسته رحیم زاده ملک، تهران، نشر صدای معاصر، ۱۳۷۸، ص. ۳۱۵).

علی اصغر شمیم، استاد دانشگاه تهران و یکی از مورخان برجسته ایرانی که در خصوص تاریخ ایران در دوره قاجار کتابی نوشته است در اثر خود به شورش ها و فتنه های دوره قاجار پرداخته و در بخشی از کتاب خود با عنوان "تلاش عمال انگلیسی" به برخی از این شورش ها پرداخته است. او می گوید:

"سیدعلی محمد فرزند سیدرضا شیرازی مدتی در عتبات در مجلس درس حاج سیدکاظم حاضر می شد و بعد از چندی به بوشهر رفت و به ریاضت پرداخت و چهل روز در مسجد کوفه معتکف شد و از آنجا سودای ریاست و پیشوایی مذهب در مغز او پیدا شد. سپس به مکه رفت و سرانجام به بوشهر برگشت. در آنجا جمعی از مردم ساده لوح، بی عقیده و لاپالی را گرد آورد و خود را مظهر تامه حق و بقیه الله و بالاخره امام دوازدهم و باب علم الهی خواند. عمال زیرک حکومت هند انگلیس - که در پی چنان بهانه هایی برای برپا کردن آشوب در ایران بودند - سید را وسیله تبلیغات سیاسی

دست نوشته توبه نامه باب در کتابخانه مجلس شورای ملی آن زمان نگهداری می شد و اکنون نیز وجود دارد. امیرپس از ناامیدی از تلاش های گسترده برای حل و فصل مسالمت آمیز فتنه و شورش بابی هایی که بیشترشان هم مسلحانه بود، تصمیم به سرکوب آن ها گرفت. بایان اقدامات شنیع و بسیار خشونت باری علیه مردم داشتند و خبر شورش و کشتارها و ناامنی ناشی از این وقایع مرتب به امیر می رسید و او برای حفظ امنیت کشور، ناچار به سرکوب این شورش مسلحانه گردید.

امروزه مقوله امنیت (Security) در دنیا به ویژه در جهان غرب اولین دغدغه دولتمردان به حساب می آید و برای آن ها از

اهمیت بسیاری برخوردار است. دولت ایالات متحده آمریکا در سرزمین هایی که هزاران کیلومتر از آن کشور فاصله دارد، عملیات نظامی انجام می دهد و وقتی مورد سؤال قرار می گیرد، به راحتی می گوید امنیت ملی ما در خطر است! آمریکا به خیلی از کشورها حمله مسلحانه می کند و هزاران نفر بی گناه را به خاک و خون می کشد و بهانه اش این است که می گوید می خواهم از امنیت خودم دفاع کنم! می توان گفت که امنیت مقوله ای است که

شایسته است که پیش از ورود به فتنه باب و بابی ها، منش و عملکرد امیر را درباره اقلیت های دینی آن دوره مورد توجه قرار دهیم. تاریخ به ما می گوید که امیر کبیر چهره ای بود که در زمان خودش به مدارا کردن با اقلیت های دینی معروف بود. امیر در برخورد با شهروندان زرتشتی، ارمنی، آسوری و یهودی مدارا می کرد و بر تأمین حقوق شهروندی آنان باور عمیق داشت. با عنایت به اینکه در سال های اخیر امیر کبیر از سوی بهائی ها مورد هجوم قرار گرفته و آنان در خصوص شخصیت این چهره محبوب سیاه نمایی می کنند، باید واقعیت های تاریخی را بیان کنیم تا افراد بی اطلاع از تاریخ، تحت تأثیر این تبلیغات نادرست قرار نگیرند.

تاریخ به ما می گوید که امیر کبیر چهره ای بود که در زمان خودش به مدارا کردن با اقلیت های دینی معروف بود. امیر در برخورد با شهروندان زرتشتی، ارمنی، آسوری و یهودی مدارا می کرد و بر تأمین حقوق شهروندی آنان باور عمیق داشت.

امیر کبیر به عنوان صدراعظمی که مسئولیت نظم و امنیت کشور را بر عهده داشت و اقدامات مسالمت جویانه ای برای فیصله دادن به این غائله انجام داد، اکنون به عنوان چهره ای خشن و خونریز معرفی می شود. مجلس معروف مناظره علمی میان باب و علمای شهر تبریز که در آن مجلس، باب به بطلان افکارش اعتراف نمود و در حضور آن جمع توبه کرد، از ابتکارات او بود. اصل

زمانی او متوجه می‌شود که در جایی به ارامنه حمله شده و چند نفر کشته شده‌اند؛ به شدت متأثر می‌شود و دستور پیگیری می‌دهد و دستور می‌دهد مسببان را عقوبت کنند. چون این مردم به عنوان اقلیت دینی در این کشور زندگی می‌کنند و در پناه اسلام هستند، حکومت باید امنیتشان را حفظ و تضمین کند.

پس با عنایت به آنچه که گفته شد، باید در درجه اول به این برسیم که آیا این اتهاماتی که به امیر می‌زنند، واقعاً زیننده‌اش هست؟ آیا او آدم خشنی بوده و بی دلیل مردم را سرکوب می‌کرده است؟ آیا او یک عده از مردم بی‌گناه را کشته یا گروهی یاغی و شورشی را سرکوب کرده است؟ اگر به

تاریخ آن زمان که مستند است و سندهایش همه وجود دارد، برگردیم می‌بینیم که امیرکبیر اتفاقاً یک شخصیت مداراگر با همه مردم، حتی با مخالفان خود و نیز اقلیت‌های دینی بوده است.

ب: امیر به خاطر همین روحیه حتی با بعضی از روحانیان که اهل شورش و دستگاه‌سازی هم بودند، اصلاً تسامح نمی‌کرد و با آن‌ها برخورد می‌نمود تا امنیت کشور را حفظ نماید.

برای هیچ کشوری شوخی بردار نیست و خط قرمز آن کشور به حساب می‌آید. پس می‌توان دغدغه امیر را به عنوان یک دولتمرد مسئول در آن زمان خاص درک کرد و بر این اساس، هیچ وجدان بیدار انسانی نمی‌تواند او را سرزنش کند. شهید زنده‌یاد میرزاتقی خان امیرکبیر به خاطر اینکه امنیت کشور به خطر افتاده بود، دست به کار می‌شود و بایبان شورشی را به عنوان اینکه اغتشاش کردند و مردم را با خشونت

اگر به تاریخ آن زمان که مستند است و سندهایش همه وجود دارد، برگردیم می‌بینیم که امیرکبیر اتفاقاً یک شخصیت مداراگر با همه مردم، حتی با مخالفان خود و نیز اقلیت‌های دینی بوده است.

زیادی کشتند، سرکوب نمود. می‌بینیم که مورخی چون فریدون آدمیت که خیلی مقبول مورخان معاصر ماست، در کتاب معروفش "امیرکبیر و ایران" که کتاب خیلی باارزشی در معرفی اوست، به صراحت از اقدامات

امنیت‌ساز امیر دفاع می‌کند و در پایان نظرش را در مورد باب و بابیه اظهار می‌کند.

آدمیت می‌گوید امیرکبیر خیلی اهل تساهل و تسامح بود. همان‌گونه که قبلاً هم اشاره شد، در مورد مسیحی‌ها، یهودی‌ها و زرتشتی‌ها دستور می‌دهد که چون طبق قانون اسلام این‌ها اهل کتاب و اهل ذمه هستند، امنیتشان باید تأمین شود، باید آزاد باشند تا عبادتشان و احکام خودشان را اجرا کنند. امیرکبیر به عنوان فردی مؤمن و مسلمان از قوانین اسلامی مطلع بوده و بر این اساس با آن‌ها مدارا می‌کرده است.

غ: دقیقاً، خوشبختانه نامه‌های زیادی از او داریم که این را تأیید می‌کند. زنان آسوری و ارمنی از ارومیه نامه‌ای به امیر می‌نویسند که مردان ما را از سربازی معاف کنید، ما اقلیت دینی هستیم. دستور می‌دهد تا آن‌ها را از خدمت معاف کنند. او واقعاً با اقلیت‌ها مباحثات و مدارا می‌کرد. روش امیرتأسی از آموزه‌های اسلامی و شیوه پیامبر ﷺ بود که با اهل کتاب با مدارا برخورد می‌کردند. ایشان در مدینه به یهودی‌ها می‌فرمایند ما یک امت هستیم، هرکه به مدینه و به هرکدام از ما مسلمانان یا یهودیان حمله کرد، از همدیگر دفاع می‌کنیم. آن‌ها می‌پذیرند، البته بعد که

یهودیان عهدشکنی می‌کنند، پیامبر ﷺ در مقابلشان می‌ایستند. منظورم این است که سیاست امیر بر مبنای این شیوه اسلامی بوده است.

امیرکبیر را باید به عنوان یک شخصیت مصلح مسلمان ببینیم که با تعالیم اسلامی کار می‌کند. این جنبه‌اش را کسی کار نکرده، همه خیال می‌کنند که یک مصلح و یک سیاستمدار بوده است ولی مهم این است که واقعاً به اصول دین اسلام هم مقید بوده است. به عنوان مثال امیرکبیر به مسیحیان کمک می‌کند. می‌گوید دولت کمک کند که کلیسا



خود را برای جذب این مردم نیازمند به مسیحیت آغاز می‌کردند.

ب: در واقع همان کاری که در امتیاز رویترز هم می‌خواستند انجام بدهند.

غ: بله، در حقیقت مسأله همین سلطه همه‌جانبه بر ایران بود. امیرکبیر در مقابل این‌ها می‌ایستاد. امیر صراحتاً می‌گوید ما مطلقاً اجازه نمی‌دهیم که کنسولگری‌های امریکا، روسیه و انگلیس، در این‌گونه امور دخالت کنند. می‌گوید اقلیت‌های دینی جزو ملت ایران هستند و برعهده حکومت است که از آنان حمایت کند. پس امیرکبیر جلوی دخالت‌های سفارت‌های خارجی و کنسولگری‌هایشان را در کارهای مردم می‌گیرد. امیرکبیر از مسیحیان شناخت داشته است و این امر را در نامه‌هایش می‌بینیم که با شناخت از آنان اقدام می‌کند. مخصوصاً در تبریز که بوده به خاطر اقلیت قابل‌توجهی از ارامنه که در آن شهر زندگی می‌کردند، شناخت خوبی از آن‌ها پیدا کرده است. محله‌ای در مرکز شهر تبریز هست که مردم به آن ارمنستان می‌گویند و در آن محله تقریباً همه ساکنان ارمنی هستند. مردم با آن‌ها معامله می‌کنند، کار می‌کنند و باهم مراوده دارند. همان‌گونه که یهودیان نیز در بازار تهران حضور دارند و اگر روزهای شنبه به محل کسب آن‌ها بروید، می‌بینید که مغازه‌هایشان بسته است.

را درست کنند یا تعمیر کنند. اجازه می‌دهد معاملاتشان را براساس دین خودشان انجام دهند؛ ازدواجشان و سایر اعمال دینی خود را آزادانه انجام دهند. یک زمان متوجه می‌شود که در یک مورد کنسول روس می‌خواهد پول بدهد تا ارامنه کلیسای خود را درست کنند. فوراً نامه‌ای می‌نویسد و با عتاب جلوی این کار را می‌گیرد. می‌گوید بیگانه حق ندارد برای تعمیر یا ساخت کلیسای اتباع ایرانی پول بدهد. امیرکبیر یک شخصیت مستقل است، اجازه نمی‌دهد یک دولت بیگانه در امور داخلی ایران به این شکل دخالت کرده و از این امر به‌عنوان دستاویزی برای نفوذ استفاده کند. در نامه‌اش به صراحت می‌گوید حق ندارید از بیگانه پول بگیرید و به والی آن شهر دستور می‌دهد که کلیسایشان را با هزینه حکومت درست کند.

باید اشاره کنم که در دوره ناصرالدین شاه و پس از آن میسیون‌های مسیحی، خصوصاً آمریکایی در شهرهای ایران، مخصوصاً در تبریز و ارومیه بیمارستان و مدرسه می‌ساختند. آن‌ها از این طریق به صورت بسیار خاموش و بی‌سروصدا تبلیغ مسیحیت می‌کردند، گرچه در نهایت، آن‌ها به دنبال مطامع سیاسی بودند. مردم فقیر و بیمار برای معالجه به بیمارستان آمریکایی‌ها می‌رفتند که نزدیک محلشان بود. میسیون‌های مذهبی در گام بعدی، تبلیغات

تروریست‌های داعش می‌اندازد که در سوریه و عراق همین کار را کردند. می‌بینیم که بایان در ایران ما دو قرن قبل این کار را کردند.^۱ وقتی این گزارش به امیرکبیر می‌رسد، او که تا آن موقع مسأله را به علما واگذار کرده بود، اکنون در جایگاه یک دولتمرد خردمند و قاطع، وارد عمل می‌شود و به شورش‌ها و آدم‌کشی‌های بایان خاتمه می‌دهد.

جا دارد که مجدداً به اندیشه مداراگرانه امیر به‌ویژه در برگزاری مجلس مناظره علمی در تبریز اشاره کنم. واقعاً این یکی از زیباترین کارهایی است که امیرکبیر دو قرن پیش از این می‌کند و

ما متأسفانه امروز به ارزش آن توجه نمی‌کنیم. نسل جوان ما باید بداند امروز که در جهان مدرن در مسائل علمی، اجتماعی یا سیاسی مانند انتخابات، مناظره جایگاه ویژه‌ای دارد، دو‌یست سال پیش شخصیتی چون امیرکبیر

۱. مواردی از این جنایات بایان در قلعه طبرسی، در کتاب تلخیص تاریخ نبیل (به قلم و ترجمه و تلخیص شوقی‌افندی، از رهبران بهائی) و مواردی از جنایات مشابه بایان در زنجان، در مقاله شورش بایان در زنجان، به قلم دکتر جان والبریج (رک.:: بگی از تاریخ شورش بایان در زنجان، فصلنامه بهائی‌شناسی، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ص ۱۹۲-۲۱۲) و کتاب «از شیخیه به بابیه»، پایان‌نامه دکتری دکتر ندیس مک‌اوئن، ذکر شده است.

با مطالعه اجمالی تاریخ درمی‌یابیم که امیر با مسائل اقلیت‌های دینی ایران کاملاً آشنا بوده است و در دوران صدارتش نهایت تلاش خود را نمود تا آن‌ها در امنیت زندگی کنند ولی اینکه سفارت‌های روس و انگلیس و آمریکا، مدرسه و کلیسا بسازند یا پول بدهند، به شدت جلویشان را گرفت. یعنی موفق شد که نگذارد یک ریال و یک دلار پول این‌ها وارد یک سازمان متعلق به اقلیت‌ها بشود. این سیاست کلی امیرکبیر بوده است.

با مطالعه اجمالی تاریخ درمی‌یابیم که امیر با مسائل اقلیت‌های دینی ایران کاملاً آشنا بوده است و در دوران صدارتش نهایت تلاش خود را نمود تا آن‌ها در امنیت زندگی کنند ولی اینکه سفارت‌های روس و انگلیس و آمریکا، مدرسه و کلیسا بسازند یا پول بدهند، به شدت جلویشان را گرفت.

وقتی که فتنه باب ایجاد شد (فعال‌کاری به اینکه از کجا آمد و منشأش چه بود نداریم)، مسأله بُعد سیاسی و امنیتی پیدا کرد

ولی دشمنان امروزی امیر این واقعیت مسلم یعنی برقراری امنیت در کشور را عمداً نادیده می‌گیرند. بحث ما اینجا یک بحث سیاسی درمورد شخصیت امیرکبیر است و این واقعیت تلخ که او مورد بی‌مهری قرار گرفته و مظلوم واقع شده است. می‌بینیم از زمانی دست به کار می‌شود که خبر کشته شدن مردم را می‌شنود. به او خبر می‌دهند که در زنجان بابی‌ها به مردم حمله کرده، دست و پای مردم بی‌گناه را بسته و در آتش می‌اندازند و می‌سوزانند. این نوع برخورد با مخالفان عقیدتی، ما را به یاد

برای حل مشکل پیش آمده به خاطر یک مدعی بایست، مجلس مناظره علمی برپا می کند.

در دوران کنونی نیز این کار در ایران و عمدتاً در دانشگاه ها رواج دارد. امروزه چهره های سیاسی می آیند در زمینه های مختلف باهم

مناظره می کنند، مثلاً یک

اصلاح طلب با یک اصولگرا. در

آن موقع امیرکبیر می گوید اول این

آقای باب را بیاورید در مجلس

علمی بنشیند، مخده [بالش]

هم پشتش بگذارید، قلیان

هم جلویش بگذارید و علما را

دعوت کنید تا با او مناظره کنند

و از او سؤال کنند و پاسخ های

او را بشنوند. وقتی علما باب را با

مناظره علمی محکوم می کنند،

باز امیر دستور اعدامش را از شاه

نمی گیرد.

چون پس از مجلس مناظره می گوید من توبه کردم، اشتباه کردم. بعداً می بینیم که وقتی در حبس است سفارت روس چقدر از او حمایت می کند و بعداً این حمایت از میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاء الله ادامه می یابد.

انگلیسی ها نیز که موقعیت را مناسب می یابند وارد عمل می شوند. سفارت انگلیس نیز به همین منوال، سفارش می کند که خواهش

می کنیم بر این ها سخت نگیرید. امیر از مداخلات ناروای آن ها ناراحت می شود و می گوید این کار به بیگانگان ربطی ندارد.

این مسأله امنیت ملی خودمان است و این ها شورش مسلحانه کرده اند. حتی در دنیای امروز که اعلامیه جهانی حقوق بشر و سازمان

ملل را داریم و دولت های غربی

به این معاهدات و کنوانسیون ها

خیلی استناد می کنند، اگر

در یک کشور، گروهی اسلحه

بردارند و شورش مسلحانه

کنند، به شدیدترین وجه با آن ها

برخورد می شود و آن ها را سرکوب

کرده و به قتل می رسانند.

به عنوان مثال می توانیم رفتار

پلیس آمریکا و اف بی آی را با

پیروان یک فرقه از مسیحیان

ادونتیست به نام دیویدی ها

(Davidians) مورد توجه قرار

دهیم. اینان یک فرقه مسیحی

بودند که در مزرعه ای در حومه شهر Waco در

ایالت تگزاس، با اعتقادات خاص خودشان

زندگی می کردند. آن ها یک زمینی را گرفته و

سرزمینی برای خودشان درست کرده بودند و

مورد اتهام های مختلف از جمله سوء استفاده

رهبرشان از آنان و نیز انبار کردن سلاح بودند.

در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون در

سال ۱۹۹۳، دیوید کورش (David Koresh)

حتی در دنیای امروز که اعلامیه جهانی حقوق بشر و سازمان ملل را داریم و دولت های غربی به این معاهدات و کنوانسیون ها خیلی استناد می کنند، اگر در یک کشور، گروهی اسلحه بردارند و شورش مسلحانه کنند، به شدیدترین وجه با آن ها برخورد می شود و آن ها را سرکوب کرده و به قتل می رسانند.

اصلاحگر و ترقی خواه امیر به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است ولی من از آقای آدمیت نقل می‌کنم که نگویند آقای هاشمی رفسنجانی یک عالم شیعه بوده و با تعصب دینی با مسأله برخورد کرده است. دکتر فریدون آدمیت را انگشت می‌گذارم که یک آدم لائیک و اصلاً ضد دین بود. روشنفکران ما در آمریکا و اروپا در محافل مختلف اسم فریدون آدمیت که می‌آید، بلند می‌شوند و به احترامش می‌ایستند.

آدمیت از امیرکبیر این‌گونه دفاع می‌کند. می‌گوید: چون کار حواریون باب از دعوت دینی به شورش سیاسی-نظامی کشید، پیکار دولت با بایان امری طبیعی بود. ایشان می‌گوید: امیرکبیر همت کرد و به برانداختن آن‌ها کمر بست. موقعی که بایان موضع نظامی گرفتند؛ یعنی ده‌ها نفر را مسلح کردند برای یک جنگ مسلحانه، امیر وارد عمل شد. حتی در حقوق بین‌الملل با کسانی که مبارزه مسلحانه کنند، مدارا نمی‌شود. هیچ دولتی با شورشیان مسلح مدارا نمی‌کند. سوئیس باشد، آمریکا باشد، یا انگلیس، فرقی نمی‌کند.

ب: در جنگ بزرگ قلعه طبرسی، باستان شناسان وقتی رفتند آنجا، گفتند ما هیچ‌گونه شواهدی از وجود قلعه در آنجا نداریم. آن‌ها خودشان قلعه را ساخته بودند. این هزینه را از

رهبر فرقه و پیروانش در مجتمع خود، مورد حمله مرگبار نیروهای پلیس فدرال و ارتش قرار گرفتند و بر اثر آتش زدن ساختمانی که در آن پناه گرفته بودند، ۸۲ نفر از جمله چهار کودک خردسال در آتش سوختند و گروهی از آنان نیز از ترس قتل عام شدن، خودکشی کردند. دولت آمریکا می‌توانست رهبرشان را دستگیر کرده و محاکمه کند و آن مردمی را که به زعم آن‌ها در چنگال او اسیر بودند، آزاد کند، ولی چنین نشد و آن‌ها را وحشیانه قتل عام کردند. پس می‌بینیم حتی دولت‌های مدعی حقوق بشر، وقتی امنیت ملی خود را در خطر می‌بینند، حتی علیه اتباع خودشان با خشونت تمام وارد عمل می‌شوند. مسأله‌ای که از نظر آن‌ها امنیتی می‌شود، خط قرمز آن‌هاست.

وقتی خبر به امیرکبیر رسید که ملاحسین بشرویه‌ای یا ملامحمدعلی بارفروشی یا ملامحمدعلی زنجانی این چهره‌های شناخته شده بابی، شورش به پا کرده‌اند، اقدام کرد. آدمیت می‌گوید باب خودش موافق این کشتارها نبود، شاگردان افراطی‌اش این کارها را کردند. او می‌گفت بگذارید بگذرد و به دردمر نیفتیم.

اگر اجازه بدهید من اینجا اشاره‌ای به کتاب مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به نام "امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار" داشته باشم که در آن اثر، شخصیت استقلال طلب،

کجا می‌آوردند؟ چه کسی این‌ها را تأمین مالی می‌کرد؟ محمدعلی بارفروشی چنین توان مالی نداشت، بشرویه‌ای هم یک آدم فقیر بود. چطور توانسته بودند آنجا را بسازند؟ مرحوم سپهر در ناسخ‌التواریخ گزارش می‌دهد که قلعه بزرگی این‌ها ساخته بودند که بسیار عجیب است.

این‌ها آذوقه‌شان را از کجا می‌آوردند؟ آیا در اسناد وزارت خارجه یا اسناد دیگر چیزی هست که بفهمیم چه کسانی این‌ها را در آن برهه تأمین مالی می‌کردند؟

غ: به نکته مهمی اشاره کردید. من متأسفانه در حال حاضر روی اسناد دیگری در مرکز اسناد وزارت خارجه کار

می‌کنم. ولی این نکته را می‌توانم در پاسخ شما بگویم که همان کنسولگری روسیه که قبل از این قضایا می‌گوید من پول بدهم و کلیسای آرامنه را درست کنم، یا مدرسه درست کنم، همان کنسولگری در زرگنده قلعهک به این‌ها پناه می‌داد، شک نداریم که پول هم به آن‌ها می‌داد. در واقع امپراتوری روسیه برای نفوذ و تأمین منافع نامشروع خود در ایران، پول می‌داد.

ب: این جنگ‌هایی که شما فرمودید که قیام مسلحانه علیه حکومت مرکزی بود و خیلی

خسارت برای کشور به وجود آورد؛ خسارت‌های جانی، یعنی هزاران نفر از طرفین چه نیروهای دولتی و چه نیروهای بابی، که همه شهروند ایران بودند، کشته شدند. یک بُعد دیگر این قضیه خسارت‌های مالی است، در آن شرایط سخت خزانه خالی که مرحوم امیرکبیر با آن درگیر بود. در کتاب قرن بدیع

جلد ۱ ص ۳۱۵ نوشته که این عملیات بابی‌ها برای دولت پنج کرور خسارت به بار آورده است، یعنی دومیلیون و پانصد هزار تومان. در شرایطی که در آن دوره کارشناسان گفته‌اند که هر تومان چهارونیم فرانک فرانسه بوده یعنی در واقع این عملیات یازده میلیون و دویست هزار فرانک فرانسه برای دولت و برای خزانه کشور خسارت

به بار آورده است. این اعترافی است که خود بهائی‌ها کرده‌اند. اگر به پول امروزی حساب بکنیم، خسارت میلیاردی برای کشور دربر داشته است علاوه بر خسارت‌های جانی و امنیتی.

غ: یک واقعیتی هست که در هر نزاع و برخورد مسلحانه، غیر از اینکه خون ریخته می‌شود و نفوس از بین می‌روند، به املاک و ساختمان‌ها و به مزارع و... نیز لطمه وارد می‌شود، این کاری بود که این‌ها کردند. در بخش قبلی

همان کنسولگری روسیه که قبل از این قضایا می‌گوید من پول بدهم و کلیسای آرامنه را درست کنم، یا مدرسه درست کنم، همان کنسولگری در زرگنده قلعهک به این‌ها پناه می‌داد، شک نداریم که پول هم به آن‌ها می‌داد.

غ: همین طور است که می‌گویید. چون قرار است در جزئیات نرویم، وارد این بحث نمی‌شوم ولی واقعیت این است که اگر ما بخواهیم یک ادعاینامه حقوقی تنظیم کنیم، باید برگردیم، صفحات تاریخ را ورق بزنیم و خیلی از جنایتهایی را که در کشتن افراد بی‌گناه مرتکب شدند، بیاوریم. در یوگسلاوی سابق (بوسنی) وقتی صرب‌ها قتل‌عام‌های شدید و عجیبی علیه مسلمانان آن منطقه انجام دادند، یک دادگاه کیفری بین‌المللی در لاهه هلند درست شد به نام دادگاه یوگسلاوی سابق. یک عده از سرکرده‌های آدم‌کش صرب را هم گرفتند و زندان کردند. همه جای دنیا دادگاه تشکیل می‌دهند. سؤال شما، سؤالات دیگری را به ذهن می‌آورد. مثلاً می‌دانید وقتی امیرکبیر این‌ها را سرکوب کرد، بعد خودش از کار برکنار شد و شهیدش کردند، که باید به چرایی این امر و نقش احتمالی دولت‌های خارجی در این واقعه در جای خود پرداخته شود. بعد از قتل امیر، باز بابی‌ها، بیکار ننشسته و به ناصرالدین‌شاه سوء قصد کردند. این، نشان می‌دهد که این‌ها دست‌بردار نبودند، بی‌ثبات‌سازی ایران توسط بابیان، مورد تأیید سفارتخانه‌های روس و انگلیس بود. در واقع، بابی‌ها خود را مورد حمایت دو سفارت می‌دیدند و به اصطلاح، پشتشان به آن‌ها گرم بود. اینجا آشکار می‌شود که آن مسأله‌ای هم

صحبت‌ها گفتم که این‌ها دشمنان خودشان یا مردمی را که معترض بودند، دست و پایشان را می‌بستند و در آتش می‌انداختند. طبیعتاً این‌ها تمام جان و مال غیر از خودشان را مباح می‌دانستند، چون ملاهایشان فتوا داده بودند، ملاحظین بشرویه‌ای حکم کرده بود.

ب: در تواریخ خودشان است که شبانه به یک روستا در همان حوالی مقبره طبرسی حمله کردند و تمام اهالی روستا را قتل عام کردند.

غ: بله، خیلی لطامات جانی و مالی زدند و با وحشی‌گری و سبعیت تمام و با کینه شدید این کار را کردند. حتی همین خانم قره‌العین چقدر مشوق این کشتارها بوده و اظهار خوشحالی نموده و مردان را تحریک به اعمال خشونت‌آمیز می‌کرده است.

ب: فاضل مازندرانی در صفحات ۳۲۵ و ۳۲۶ از بخش سوم کتاب تاریخ ظهورالحق نوشته که ایشان صبحگاهان با اسب از خانه‌ای که در دشت بدشت بود، بیرون آمد و شمشیر را دور سرش چرخاند و گفت *أین سعید العلماء و أتباعه؟* (سعید العلماء و پیروانش کجایند؟!). در واقع جنگ افروزی می‌کرد و به جنگ و خونریزی و شورش تحریک می‌کرد. چون سعیدالعلمای مازندرانی از علمایی بود که در مازندران با ایشان مخالفت می‌کرد.

که شما مطرح کردید، که این‌ها پول از کجا می‌آوردند، طبیعتاً امپراطوری روسیه پول می‌داد، سفارت انگلیس پول می‌داد. البته معلوم است این پول دادن، هم آن زمان و هم این زمان، محرمانه انجام می‌گیرد چون پول دادن یک سفارت در یک کشور دیگر به

افراد آن کشور، امر قبیح و زشتی است. مثلاً سفارت انگلیس به بعضی از وزرای میرزاآقاخان نوری حقوق می‌داد. روس‌ها یک جوری می‌خریدند، آن‌ها جور دیگر. در واقع ایران را بین خودشان قسمت کرده بودند.

اینجا نقل قولی از احمد کسروی می‌کنم. کسروی برای ما شناخته شده است. آدمی است که با تشیع و اسلام شدیداً برخورد می‌کند و جشن کتاب سوزان درست می‌کند. چند سال پیش

بعد از قتل امیر، باز بابی‌ها، بیکار ننشسته و به ناصرالدین شاه سوء قصد کردند. این، نشان می‌دهد که این‌ها دست‌بردار نبودند. بی‌ثبات‌سازی ایران توسط بابیان، مورد تأیید سفارتخانه‌های روس و انگلیس بود. در واقع، بابی‌ها خود را مورد حمایت دو سفارت می‌دیدند و به اصطلاح، پشتشان به آن‌ها گرم بود.

دیدم یک عده از روشنفکران غیردینی مقاله‌ای نوشته بودند و گفته بودند ما خیال می‌کردیم کسروی آدم آزادمنشی است، ولی وقتی دیدیم او جشن کتاب سوزان درست کرد، فهمیدیم خودش هم فناتیک بوده است.

وقتی کسی کتاب می‌سوزاند، معلوم است که مشکل دارد. آدمیت از کسروی و کتاب بهائیکری او مطلبی را در مورد ساختگی بودن

قبول نمی‌کنند. می‌گویند او آلوده به تعصب است، ولی ما از احمد کسروی نقل قول می‌کنیم که مورد تأییدشان است. من کاری به افکار دیگر دکتر فریدون آدمیت ندارم، ولی در کتاب امیرکبیرش انصافاً او را خوب معرفی می‌کند. البته با همه چیزهایی که آنجا در مورد امیرکبیر می‌گوید، ممکن است موافق نباشم، ولی هفتاد درصد آن، چهره واقعی امیرکبیر را

نمایان می‌کند که چه شخصیت بی‌بدیلی در دنیای آن روز بوده است. باید دردمندانه بگویم که در زمانش او را درک نمی‌کردند و دیدیم با او چه معامله‌ای کردند. امیریک انسان بسیار خردمند و خردورزی بود که بیشتر از زمان خودش می‌فهمید و مردم او را درک نمی‌کردند.

بنابراین اگر ما می‌خواهیم ادعا بکنیم، باید به آن مسائل توجه کنیم. همین‌طور به این توجه کنیم که چگونه در یک فرایند تاریخی، بابت به بهائیت تبدیل شد، هرچند که امروز مسأله ما بهائیت است.

در همان موقع شما می‌بینید که به پیشنهاد لرد آلن بی که حاکم نظامی بود، هم ژنرال بود و هم مرد سیاسی، به پاس خدمات مؤثر عباس عبدالبهاء به حکومت انگلستان و دفاعش از منافع بریتانیا در هنگامه جنگ با عثمانی، به وی نشان شوالیه، خدمتگزار ملکه، یا به قول خود انگلیسی‌ها نشان نایت‌هود و لقب "سر" (SIR) اعطاء می‌شود.

در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول (۱۹۱۶)، قدرت‌های جهانی خاورمیانه را بین خودشان تقسیم کردند. در معاهده ساکس (وزیر خارجه

انگلیس) و پیکو (وزیر خارجه فرانسه) نشستند و محرمانه یک نقشه کشیدند، عراق، فلسطین و اردن را دادند به انگلیسی‌ها و لبنان و سوریه را دادند به فرانسوی‌ها. در ۱۹۲۲ میلادی یعنی بعد از جنگ جهانی اول، اوج قدرت استعمار بریتانیا است و آمریکا به عنوان ابرقدرت مطرح نیست. در واقع، دوره انزوای آمریکا است. آمریکا آن موقع هنوز در آمریکای لاتین ترک‌تازی می‌کرد و آن منطقه را مورد هجوم قرار

می‌کنند. از نظر تاریخ سیاسی ایران به اینجا می‌رسیم که اگر هم نگوییم این پروژه از آغاز با تدبیر و برنامه آن‌ها شروع شد و با تساهل حرف بزنیم، می‌توانیم بگوییم میرزا علی محمد باب که در ابتدای امر وضعیت روحی - روانی مناسبی نداشت، آدمی بود که به قول معروف خیلی مغزش کار نمی‌کرد، او ادعای بابت می‌کند. بعد تغییر نظر می‌دهد و از بابت به مقام امام زمانی خودش را ارتقا می‌دهد، بعد

طبعاً با عنایت به روش معروف انگیزی‌ها یعنی تفرقه بینداز و آقایی کن (Divide and Rule) کار خود را آغاز نموده و استفاده مطلوب را کردند. این یک واقعیت تلخ سیاسی در تاریخ دوران معاصر است.

ب: یکی از تعالیم و شعارهای بهائیان این است که ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم و شعار عدم دخالت در سیاست را می‌دهند. این شعار با آن تروری که نسبت به ناصرالدین‌شاه انجام دادند و جنگ‌هایی که راه انداختند و قصد تصاحب حکومت را داشتند و در دوره پهلوی هم نفوذهایی در دربار و حکومت و دولت داشتند و پست‌های کلیدی که اشغال کردند، این‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شعار و عملکردشان را؟

غ: ببینید، تحلیل این مطلب برای کسانی مثل بنده و شما و اساتیدی که در این زمینه کار کرده‌اند، ممکن و ساده است، چراکه ما می‌دانیم درواقع بهائیت و تمام آثار آن‌ها مشحون از تناقض است، دروغ و تناقض. درواقع می‌گویند ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم، ولی در سیاست دخالت می‌کنند. نه تنها در سیاست داخلی دخالت می‌کنند، بلکه حتی

ادعای پیغمبری می‌کند تا می‌شود نقطه اولی و ادعای الوهیت می‌کند. این‌ها را اگر کنار هم بگذاریم و برگردیم به قسمت سیاسی آن و در روابط بین‌الملل و روابط سیاسی که کار من است؛ باید بگویم زمانی که این‌ها کارشان بالا گرفت و گروه تشکیل دادند و دستجات را بسیج کردند، درواقع به پروژه‌ای تبدیل شدند برای دو قدرت مسلط بر ایران قرن نوزدهم، یعنی روس و انگلیس. البته ما الان اسنادی در مرکز آرشیو و اسناد بریتانیا در لندن داریم که هنوز علی‌رغم قانون سی سال که باید آن‌ها را منتشر کنند، بنا بر مصالح سیاسی، بسیاری از اسناد را از بایگانی خارج نمی‌کنند. این برخلاف همان مراکز اسناد و آرشیو است. اگر بسیاری از اسناد دوره مورد پژوهش ما را

بهائیان در حرف می‌گویند ما نباید در سیاست دخالت کنیم، ولی هم در زمان قاجار در سیاست دخالت می‌کردند و هم در دوران پهلوی بازیگر صحنه سیاسی کشور بودند. آدم‌های خودشان را به دربار شاه نفوذ می‌دادند، بهائی‌های زیادی در دربار و در دستگاه‌های مختلف بودند.

آزاد کنند، ممکن است اسنادی پیدا بکنیم که اصولاً بابت و دنباله آن پروژه‌ای بوده که می‌خواستند ایران را بی‌ثبات کنند و از این آب گل آلود ماهی بگیرند. درنظر بگیرید که آدمی مثل سیدعلی محمد باب در شیراز که این حرف‌ها را زده و این کارها را کرده برای آن‌ها سوژه جالبی بوده که روی او سرمایه‌گذاری کرده‌اند. وقتی دیدند یک زمینه‌ای آماده است که بتوانند از آن استفاده مطلوب را بکنند،

در زمان محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار به سفارت‌های خارجی پناه می‌بردند. اینکه دیگر از سیاست داخلی یک قدم آن طرف‌تر است! می‌بینیم که به پادشاه روسیه نامه می‌نویسند و رسماً تقاضای حمایت می‌کنند، درواقع ما باید به آن کسانی که متأسفانه نمی‌دانند، مخصوصاً نسل جوان ما چه در ایران و چه در خارج از ایران، بگوییم اگر امروز بهائی‌ها یا بهائیت اجازه بدهد که آثارشان را مردم ببینند، آن آثاری که الآن مخفی کرده‌اند، آثاری که به هیچ‌کس نمی‌دهند، این‌ها را اگر نشان بدهند، آن تناقض‌ها آشکار خواهد شد. بله، در حرف می‌گویند ما نباید در سیاست دخالت کنیم، ولی هم در زمان قاجار در سیاست دخالت می‌کردند و هم در دوران پهلوی بازیگر صحنه سیاسی کشور بودند. آدم‌های خودشان را به دربار شاه نفوذ می‌دادند، بهائی‌های زیادی در دربار و در دستگاه‌های مختلف بودند. این از دروغ‌های بزرگی است که رهبران بهائی و مورخان بهائی معاصر که کتاب نوشتند یا می‌نویسند، یا کتاب‌هایی که در پنجاه شصت سال، یا در صد سال گذشته درباره تاریخ بهائیت نوشتند، این دروغ‌ها را سرهم کردند.

من معتقدم دنیای امروز دنیای سند و مدرک است. الآن در شبکه‌های اجتماعی شاید دیده باشید که گاهی مطلبی برای شما می‌آید، شما به عنوان یک آدم اهل فکر نگاه می‌کنید و می‌بینید که آن مطلب به اصطلاح با عقل درست در نمی‌آید. فوراً یک پیام می‌فرستید که مدرک این مطلب کجاست؟ خوشبختانه بین تحصیل‌کرده‌ها این فرهنگ رواج پیدا کرده که در دریافت هر خبر یا تحلیل و تفسیر، خواستار ارائه حداقل یک منبع موثق هستند. شما اگر به منابع بابی یا بهائی رجوع کنید، می‌بینید اینکه می‌گویند ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم و یا در سیاست دخالت نکنید، یک دروغ است. اینکه امروز در قرن بیست و یکم از نظر آزادگان دنیا، شخصیت‌های علمی و دانشگاهی که معمولاً به بی‌طرفی علمی معتقدند، می‌گویند در کار آکادمیک و در هر نوع پژوهش علمی نباید تعصب داشته باشید، یک اصل پذیرفته شده است. حرف درستی هم هست. در مورد یک موضوع، تحقیق می‌کنیم و قضاوت را به عهده خواننده و شنونده می‌گذاریم. اگر ما امروز بتوانیم دروغ‌ها و تناقض‌های بهائی‌ها را با استناد به آثار قدیمی از باب، بهاء الله و عبدالبهاء و... از مکتوباتشان در بیاوریم و نشان بدهیم، فکر می‌کنم هر انسان دارای وجدان واقعاً علمی و بی‌طرف این را می‌پذیرد و این پرسش را مطرح می‌کند که این چه استدلالی است؟ مگر دستور ندارید که در سیاست دخالت نکنید، پس شما چرا دخالت کردید؟ تاریخشان مشحون از این است که دخالت کرده‌اند و الآن هم این کار

من معتقدم دنیای امروز دنیای سند و مدرک است. الآن در شبکه‌های اجتماعی شاید دیده باشید که گاهی مطلبی برای شما می‌آید،

عمومی می‌رفتند، می‌گفتند این‌ها دائم در ترددند و می‌روند و می‌آیند و دائماً در حال لابی کردن هستند. من برای شرکت در یک کنفرانس در اسکاپ (مقر آسیایی سازمان ملل) سفری در سال ۱۳۶۲ به بانکوک داشتم. یک جوان دانشجوی ایرانی گفت: آقا! اطلاع دارید که در اسکاپ چند نفر بهائی نفوذ کرده‌اند و

دارند کار می‌کنند؟ این‌ها همه برخلاف آن ادعایی است که می‌گویند ما را با سیاست کاری نیست و با حکومت‌ها کار نمی‌کنیم! سیاست یک پدیده انتزاعی صرف که نیست، سیاست در حکومت‌ها اعمال می‌شود. اگر در این مقوله دقیق شویم آشکارا خواهیم دید تمام فعالیت این‌ها با

حکومت‌هاست، چه در زمان ناصرالدین قاجار با شورش‌ها، سوء قصدشان و نفوذشان و چه در زمان حکومت پهلوی، با نفوذشان در دستگاه‌های دولتی و در همه سازمان‌ها، که مخفیانه و بی‌سروصدا انجام می‌گرفت. اکنون ارتباطشان با دولت‌های خارجی و پول گرفتنشان و اینکه مقرشان در اسرائیل است و توافق‌نامه مقری که با حکومت اسرائیل منعقد کرده‌اند و متقابلاً حمایتی که اسرائیل از این‌ها می‌کند، همه نقض این نکته است که ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم.

را می‌کنند. الآن با پول‌هایی که از قدرت‌های بزرگ می‌گیرند، از CIA یا از اسرائیل می‌گیرند، لابی‌های قدرتمندی در کشورهای غربی دارند. با حمایت‌هایی که از آن‌ها می‌شود، در مراکز سازمان ملل، در نیویورک، ژنو و وین، بروکسل و ارکان اتحادیه اروپا یعنی پارلمان، شورا و کمیسیون اروپا و... لابی دارند.

الآن هم در ارکان دبیرخانه سازمان ملل، تعداد زیادی بهائی هستند. زمانی که دیپلمات‌های ایرانی برای شرکت در مجمع عمومی می‌رفتند، می‌گفتند این‌ها دائم در ترددند و می‌روند و می‌آیند و دائماً در حال لابی کردن هستند.

طبق قانون اتحادیه اروپا، هرکسی بخواهد در آن حوزه لابی کند، باید در بروکسل شرکت یا مؤسسه مربوطه را ثبت کند. این‌ها تعداد قابل توجهی از مؤسسات لابی‌گرا ثبت کرده‌اند. البته با مخفی‌کاری و عناوین دیگری که کسی سر در نیابد که این هدفش چیست؟ مثلاً NGO

یا سازمان مردم نهاد (سمن) تأسیس کرده‌اند به نام مطالعات آتلانتیک. شما می‌بینید این یک مؤسسه لابی صهیونیستی است که برای اسرائیل کار می‌کند. مؤسسات دیگر را می‌بینید، مثلاً با نام‌های غلط‌انداز مانند اندیشه نو و جهان امروز و... وقتی دقت می‌کنید متوجه می‌شوید که متعلق به بهائیان است. الآن هم در تمام ارکان دبیرخانه سازمان ملل، تعداد زیادی بهائی هستند. زمانی که دیپلمات‌های ایرانی برای شرکت در مجمع

برپا می‌شد. آیا مورخان و پژوهشگران به این مطالب بی‌مبنا و خلاف واقع درمورد امیرکبیر قهرمان، ارزشی خواهند داد؟

غ: خیلی خلاصه بگویم نه! چرا نه؟ در دنیای امروز مورخان، دانشگاهیان، افراد آزادفکر. که مهم نیست به دین و مذهبی باورمند باشند، بی‌دین باشند، سوسیالیست باشند یا لیبرال، اگر واقعاً آزادفکر باشند. این‌ها هرچیزی را که می‌خواهند قبول کنند با سند و مدرک قبول می‌کنند. من روی این مسأله خیلی تأکید می‌کنم. واقعاً همان‌طور که خودتان هم اشاره کردید، دنیای امروز دنیای سند یا (Document) و دلیل و برهان است. قرآن می‌گوید: "قل هاتوا بُرهانکم إن کُنتم صادقین" (بقره: ۱۱۱). برهان و دلیل بیاورید اگر راست می‌گویید. مثلاً درخصوص دیدگاه کسانی مثل احمد کسروی یا فریدون آدمیت که بابت را ساختگی، پوشالی، بی‌بنیه و سست و خرافاتی می‌دانند، متأسفانه کار نشده است و این جای تأسف است. شما نگاه کنید الآن در فضای مجازی از کسروی مطالب مختلف منتشر می‌کنند، ولی سخن او را درمورد باب و بهاء هیچ‌گاه در فضای مجازی ندیده‌ایم. یا فریدون آدمیت بابتیه را مثل داستان کمدمی می‌داند و می‌گوید حیف است روی آن کار کنید! من فکر نمی‌کنم واقعاً وجدان‌های بیدار دنیا، شخصیت‌های علمی، شخصیت‌های دانشگاهی، وقتی به

ب: به‌عنوان آخرین سؤال، شما فرمودید نظر همه مورخان و قضاوت قلبی همه ایرانیان این است که امیرکبیر فردی خدوم و خدمتگزار بود و حقیقتاً در برهه حساسی پیش‌برنده حکومت و پیش‌برنده سیاست‌های کشور بود و اقدامات عام‌المنفعه و اقدامات فرهنگی‌اش همگی درجهت منافع کشور بوده است. حتی مورخان بی‌طرف و مورخان غیرمذهبی مثل آدمیت از او و از اقدامات او تعریف کردند. حال شما نگاه کنید رهبران بهائی چگونه از امیر یاد می‌کنند: عبدالبهاء به این شخصیت می‌گوید سفاک و بی‌باک، در امور دین چابک و چالاک. یا شوقی افندی می‌گوید عنصر مستبد و سفاک. درحالی‌که شما می‌فرمایید ایشان چقدر با اقلیت‌ها مهربان بود و اصلاً برایش مسأله‌ای نبود که کسی اندیشه زرتشتی یا مسیحی داشته باشد، بلکه بر این باور بود که آن‌ها به‌عنوان شهروند ایران، مانند مردمان دیگر زندگی کنند و تا وقتی که اسلحه به دست نگرفته‌اند، مورد حمایت هستند. نشر ادبیات دروغین برضد چهره‌ای اصلاحگر همچون امیرکبیر، درواقع انتقامی است که بهائیت از این شخصیت تاریخی می‌گیرد. گناه نابخشودنی او این است که شورش‌های گسترده و خشونت‌بار بابی‌ها را مهار کرد و نگذاشت این فتنه به سراسر کشور برسد. اگر امیرکبیر این جنگ را فرو نمی‌نشاند، چه بسیار جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها که در سراسر کشور

یک آگاهی علمی برسند، بتوانند واقعیت را کتمان کنند. این شخصیت‌هایی که از بهائیت برگشتند، مصاحبه‌هایشان هست، صحبت کردند. کسی نمی‌تواند دامن پاک امیر، این مرد آزاده و بزرگ را آلوده کند. البته در کوتاه‌مدت می‌توانند این کار را بکنند ولی به قول سخن مشهور ما ایرانی‌ها، آفتاب برای همیشه پشت ابر نمی‌ماند.

عاشق استقلال ایران بود و می‌خواست پای بیگانگان را از دخالت در امور کشور قطع کند و درعین حال برای امنیت، رفاه و آسایش مردم، فارغ از اینکه چه دین و مذهبی دارند، از جانش مایه گذاشت. چقدر به اقلیت‌ها کمک کرد. حتی می‌گوید: از بودجه آن ایالت خرج تعمیر آن کلیسا را بدهید و پول کنسول روسیه را به او پس بدهید. آیا می‌شود گفت این آدم خشن است، آدمکش است، سفاک است؟ ولی اگر ما برهانمان را به اندیشمندان غربی. که الآن مسأله ما آن‌ها هستند. نشان ندهیم، چه توقعی داریم که به حقایق تاریخی دست یابند و قضاوت درست داشته باشند. اگر یک اندیشمند آزاد فکر غربی، یک شخصیت بین‌المللی مثلاً آقای نوام چامسکی در آمریکا یا شخصیت‌های

یاد سخن مولی‌الموحدين على عليه السلام می‌افتم که در فرمانش به فرماندار مصر، مالک اشتر می‌گوید: ای مالک! مردم دو نوع هستند: إِمَّا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ. مردم آنجا دو دسته‌اند، یا با تو هم‌دین هستند و خواهر و برادر دینی تو به حساب می‌آیند و یا مانند تو یک انسان هستند. پس به‌عنوان یک انسان که در آفرینش مانند توست، حقوقش را به رسمیت بشناس.

ما ایرانی‌ها وظیفه داریم که امیر را آن‌گونه که بود و زیست و جانش را در راه آرمانش داد که ساختن ایرانی آباد و آزاد بود، معرفی کنیم، مخصوصاً در این ایام که مقارن با سالگرد شهادت این بزرگ‌مرد تاریخ کشورمان است. وقتی اندیشه‌های باز امیر را می‌خوانیم و می‌بینیم که چقدر مراقب شهروندان

زرتشتی، ارمنی، آسوری یا یهودی‌ها بوده، چقدر گوش ماموران حکومتی را کشیده که چرا به این‌ها ظلم کردید، چرا وقتی که یک نفر از آن‌ها در نقطه‌ای از ایران بی‌گناه کشته شد، مسبب آن جنایت را عقوبت نکردید؟ یاد سخن مولی‌الموحدين على عليه السلام می‌افتم که در فرمانش به فرماندار مصر، مالک اشتر

آفریقایی و آمریکای لاتین اصولاً چیزی به نام اصلاحات مطرح نبود. انقلاب مشروطه هم حاصل اندیشه‌های مصلحانی مانند امیرکبیر و سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود که از عدالت سخن می‌گفتند و بر این باور بودند که اسلام با عدالت، پیشرفت و مردم‌سالاری منافاتی ندارد. نکته جالب اینجاست که ما گاهی در جلسات دانشگاهی با غیرایرانی‌ها - به‌ویژه آن‌هایی که اندیشه ایران‌هراسی بر آن‌ها غالب است - مصادف می‌شویم، من به آن‌ها می‌گویم شما می‌دانید که ایران اولین کشور در آسیا پس از ژاپن است که در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ هجری شمسی) قانون اساسی و پارلمان داشته است؟ حتی در ۱۹۰۵ تزار روسیه، انقلاب مردمش برای قانون اساسی را سرکوب کرد.

دانشگاهی دیگر در کشورهای مختلف به‌ویژه در جهان غرب را پیدا کنید و بگویید بهائیت یک چنین چیزی است، یقیناً می‌پذیرند که امیرکبیر یک شخصیت مصلح بوده، به قول خودشان یک رفرمیست بوده که اصلاحات اجتماعی زیادی در ایران انجام داده است؛ یک مقاله می‌نویسند و روشنگری می‌کنند.

نکته بسیار قابل‌توجه اینجاست که امیرزمانی دست به اصلاحات زد که در هیچ‌کدام از کشورهای آسیایی مسأله‌ای به نام اصلاحات مطرح نبود. اصلاحات میجی امپراتور اصلاحگر ژاپن در اواخر قرن نوزدهم، یعنی چند دهه پس از شهادت امیرکبیر اتفاق افتاد. در آن بازه زمانی، در سایر کشورهای آسیایی،



ب: قانون اساسی سابقه قدیمی تر هم دارد. بنا بر تحقیقات، خود ناصرالدین شاه چندین

سال بعد از شهادت امیر برای تدوین قانون اساسی اقدام می‌کند که گزارش این را مرحوم قهرمان میرزا عین السلطنه می‌آورد که عده‌ای را مأمور کرد تا براساس قانون اساسی عثمانی، بلژیک و چند جای دیگر قانون اساسی بنویسند. این از خواسته‌های

امیر بوده است.

رضاشاه پهلوی وقتی به قدرت رسید، تمام تلاشش این بود که با سیاه‌نمایی، دستاوردهای فکری دوره قاجار را از اندیشه مردم بزدايد. سعی کرد آن‌ها را پیش مردم خراب کند، درحالی‌که روشن‌بینی‌ها و روشن‌اندیشی‌های

بسیاری در زمان قاجار بوده که نهایتاً به انقلاب مشروطه ختم شده است. اگر فقط به تأسیس دارالفنون به عنوان اولین دانشگاه در ایران بنگریم، می‌توانیم ریشه اندیشه اصلاح و ترقی را در آن دوره آشکارا ببینیم. اصلاً اندیشه تأسیس عدالت‌خانه، مبارزه با اجنبی، واقعه رژی، این‌ها همه در دوره قاجار بوده است. پس باید این پرسش را مطرح کنیم

که این همه تحولات اجتماعی در چه دوره‌ای اتفاق افتاده است؟ اگر دوره قاجار بد بود، پس این همه تحولات اجتماعی و سیاسی، نشر اندیشه ترقی و پیشرفت از کجا درآمده است؟ شما حتماً می‌دانید وقتی سید جمال اسدآبادی به تهران آمد و به خانه حاج محمدحسن امین‌الضرب وارد شد، به ناصرالدین شاه پیام داد که یک چنین شخصیتی آمده است. سید نزد شاه رفت. ناصرالدین شاه سخنانی

نکته بسیار قابل توجه اینجاست که امیر زمانی دست به اصلاحات زد که در هیچ‌کدام از کشورهای آسیایی مسأله‌ای به نام اصلاحات مطرح نبود. اصلاحات میچی امپراتور اصلاحگر ژاپن در اواخر قرن نوزدهم، یعنی چند دهه پس از شهادت امیرکبیر اتفاق افتاد.

غ: بله دقیقاً همین طور است.

اتفاقاً ناصرالدین شاه پس از سفر فرنگ و مشاهده نظم و قانون در کشورهای اروپایی به دنبال انجام اصلاحات بود. شاه در سفرش، برخلاف مظفرالدین شاه که فقط برای عیش و نوش، رخت سفر بست، می‌رفت از جاهای

بسیاری بازدید می‌کرد، سؤال می‌کرد که این چگونه است؟ وقتی از سفر فرنگ برگشت، تحت تأثیر قرار گرفته بود، ولی متأسفانه حلقه‌ای از درباریان فاسد مانع این کار شدند. اخیراً در یک محفل علمی که جمعی از اساتید تاریخ دانشگاه‌ها حضور داشتند، یکی از اساتید مسأله جالبی را مطرح کرد که بعضی‌ها خیال می‌کنند دوره قاجار مثل قرون وسطی دوره تاریکی بوده است، درحالی‌که این طور

به این مضمون بیان کرد و گفت من آوازه‌تورا شنیده‌ام، اندیشه‌های نابی داری. این نشان می‌دهد که ناصرالدین‌شاه طالب پاره‌ای اصلاحات در حکومت بود ولی ساختار فاسد این فرصت را به او نداد. البته لازم به ذکر است که وقتی سلسله قاجار هم آمد، متأسفانه در

اوایل حکومت، تلاش کردند تا دوره زندگی را سیاه نشان دهند. آن‌ها بخشی از آثار صفویه را هم در اصفهان خراب کردند تا مردم به دنبال مطالبات بیشتر نباشند. متأسفانه این روش نکوهیده در میان پادشاهان ما بوده است.

در نهایت کلام آخر را بگویم و آن این است که معتقدم با استناد به آیه شریفه قرآن کریم که ”و جادلهم بالتی هی أحسن“ واقعاً باید در برخورد با هر

اندیشه حق و باطل، با جدال

احسن و با برهان حرکت کنیم. ما اکنون باید یک کار جهانی و بین‌المللی بکنیم. هر چند که ما نگران این نسل و جوانان خودمان هم هستیم. اخیراً در فضای مجازی خانم‌ها و جوان‌ها سؤال می‌کنند که آیا طاهره قره‌العین زن آزادی خواهی بوده؟ به نسل جوان امروزی می‌گویند که او به آزادی معتقد بوده است،

ضد تبعیض جنسیتی بود. همین‌ها را آگاه بکنیم و با دلیل و مدرک (از منابع بابی و بهائی) نشان دهیم که قره‌العین اهل ترور و خشونت بوده و آن‌گونه که می‌گویند به آزادی اندیشه باوری نداشته است. بر این باور هستم که باید یک نهضت ترجمه برای ترجمه آثار و نوشته‌های بهائیت راه بیفتد و

این حقایق را به دانشجویان و اهل علم دنیای غرب ارائه نماید. اگر حقیقت امر برابر علم و خرد آشکار شود، نیاز به رد کردن صرف و دشنام دادن نیست. ما نیازمند یک کار علمی و بی‌طرفانه هستیم. شما در همین مؤسسه این کار علمی را به خوبی انجام می‌دهید و من فکرمی‌کنم این مهم به لطف الهی به سرمنزل مقصود خواهد رسید.

اخیراً در فضای مجازی خانم‌ها و جوان‌ها سؤال می‌کنند که آیا طاهره قره‌العین زن آزادی خواهی بوده؟ به نسل جوان امروزی می‌گویند که او به آزادی معتقد بوده است، ضد تبعیض جنسیتی بود. همین‌ها را آگاه بکنیم و با دلیل و مدرک (از منابع بابی و بهائی) نشان دهیم که قره‌العین اهل ترور و خشونت بوده و آن‌گونه که می‌گویند به آزادی اندیشه باور نداشته است.

میرزا تقی خان امیرکبیر در نگاه بابیان و بهائیان

سید مقداد نبوی رضوی

کارشناس ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

میرزا تقی خان امیرکبیر، صدراعظم نامدار ناصرالدین شاه قاجار، را به ویژگی‌هایی چند در تاریخ ایران شناخته‌اند. یکی از آن ویژگی‌ها، سرکوب شورش‌های پیروان سید علی محمد باب و سرانجام دستورش بر اعدام اوست. در این نوشته، ابتدا، نگاهی گذرا بر نکات یادشده به دست داده شده و سپس، برخی توصیف‌های واقعی ازلیان و بهائیان همراه با برخی توصیف‌های ظاهری و نهان‌نگارانه ازلیان در ستایش او مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند.

میرزا تقی خان امیرکبیر و بابیان

سید علی محمد باب در سال ۱۲۶۰ ق. در برابر گروهی از شیخیان و سپس غیرشیخیان، خود را باب و نماینده ویژه امام حی غایب منتظر شیعیان، محمد بن الحسن العسکری، گفت و توانست دعوت خود را در ایران گسترش دهد. وی در سال ۱۲۶۴ ق.، در گردشی مبنایی، خود را نه باب قائم آل محمد که قائم



کلیدواژه: امیرکبیر، سید علی محمد

باب، ازلیان، بابیان، بهائیان

المشرق والمغرب نصرتك حتى طهرت البلاد ومن عليها... يا أيها المؤمنون! لا تستغيثون في أرض الحرب بشيء و اتكلوا على الله فإن الله قد كتب على نفسه بالحق نصرتكم وأمر الله بالحق من الملائكة ألافاً لنصرتكم^۶... وإنا نحن نأمر الملائكة بأن ألقوا الرعب في قلوب المشركين وأثبتوا المؤمنين^۷....

این دیدگاه پس از دعوی نسخ اسلام از سوی باب نیز پی گرفته شد و باور به ظهور پادشاهان بابی و گسترش آئین باب و ضرورت ایمان مردم به آئین باب در زمان ایشان و در غیر آن صورت، کشته شدنشان، اساس اندیشه سیاسی بابیان و کوشش‌هایشان در تمام دوره

نورالدین چهاردهی که با برخی پیروان صبح ازل آشنایی نزدیک داشت، بر آن بود که به هنگام جنگ‌های بزرگ بابیان، «اگر میرزا تقی‌خان امیرکبیر نبود، سرنوشت ایران تغییری فاحش پیدا می‌کرد.»

قاجار شد.^۹

بر این مبناست که جنگ‌های سه‌گانه بزرگ بابیان در مازندران و زنجان و نیریز فارس می‌توانست از پشتوانه‌ای فکری برخوردار باشد. آن زمان، ایران با مشکلات زیادی روبه‌رو بود و شورش‌هایی چون فتنه حسن‌خان سالار در

آل محمد، آن هم با معنایی جدید و بدون بنیاد، گفت و چنان نمود که قائم آل محمد است که با قیام خود، قیامت اسلام و پایان آن و نیز تجدیدش به آئین بیان را رقم زده است.^۱ آنچه در این میان مهم است، مؤلفه «قتل و کشتار مشرکان» در نظام فکری باب از همان ابتداست. او در نخستین کتاب دعوتی خود،

تفسیر سوره یوسف، سخنانی بر این مبنا دارد:

... یا معشر المؤمنین! فاسخروا البلاد و أهلها لدين الله الخالص و لا تقبلوا من الكفار الجزية!^۲ ... یا أيها الحبيب! حرّض المؤمنین علی القتال! إن یكون منكم عشر رجال صابرون یغلبوا یاذن الله ألفاً^۳

... ما من نفس إلا و قد جعل الله فيه قوّة من أربعین رجلاً الذینهم قد كانوا علی الأرض شجاعاً... فاقتلوا المشركین فی سبیل الله!^۴ ... یا أهل الأرض! اتقوا الله و لا تشددوا الذکر فی بحبوحة الحرب علی الذکر القلیل... فقاتل فی سبیل الله فإن الله قد فرض علی أهل

۱. برای بحث بیشتر، نک: سید مقداد نبوی رضوی، اندیشه اصلاح دین در ایران، مقدمه‌ای تاریخی، ج ۱، صص ۲۱ تا ۵۰.
۲. سید علی محمد باب، تفسیر سوره یوسف، برگ ۱۴۳ پ.
۳. پیشین، برگ ۱۶۲ پ.
۴. پیشین، برگ ۱۶۲ پ.
۵. پیشین، برگ ۱۶۳ پ.

۶. پیشین، برگ ۱۶۵ پ.
۷. پیشین، برگ ۱۶۹ ر.
۸. پیشین، برگ ۱۶۹ ر.
۹. برای آگاهی بیشتر، نک: سید مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، مقدمه‌ای تاریخی، بخش «جامعه آرمانی بابیان»: صص ۲۴ تا ۴۹.



تصویر شماره ۱- شوقی ربانی

(جانشین عباس افندی: جانشین میرزا حسین علی بهاء الله)

او میرزا تقی خان امیرکبیر را «تقی سفاک» که «در دوره وزارت و صدارت خود نسبت به امر مبارک بی اندازه مخالفت کرد»، یاد کرده است.

تقی سفاک: مقصود میزا تقی خان اتابک است که در دوره وزارت و صدارت خود نسبت به امر مبارک بی اندازه مخالفت کرد. سال اول صدارت خود را به بدرفتاری نسبت به اصحاب قلعه [در جنگ بایبان در مازندران] افتتاح نمود و بعداً، شهدای سبعة طهران را شهید کرد. حضرت وحید [سید یحیی دارابی] و اصحابش را در [جنگ بزرگ بایبان در] نیریز به شهادت رسانید. در هنگامه زنجان، خون جمعی از اصحاب حجت [ملا محمدعلی زنجانی] را بر خاک ریخت و آخر کار، به شهادت حضرت اعلی اقدام نمود.^۳

خراسان و بایبان نظم کشور و سلطنت پادشاه تازه به حکومت رسیده، ناصرالدین شاه قاجار، را با بحران جدی مواجه ساخته بود. در این میان، میرزا تقی خان امیرکبیر در جایگاه صدارت عظمای ایران جای گرفت و توانست بر تمام آن‌ها چیره شود.

نورالدین چهاردهی که با برخی پیروان صبح ازل آشنایی نزدیک داشت، بر آن بود که به هنگام جنگ‌های بزرگ بایبان، «اگر میرزا تقی خان امیرکبیر نبود، سرنوشت ایران تغییری فاحش پیدا می‌کرد.»^۱ وی نوشته که این دیدگاه را از ازلیان و بهائیان شنیده است:

این ناچیز از بزرگان ازلی‌ها و بهائی‌ها شنیده است که باب و افراد حروف حی، همگی، درصد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپاشدن حکومت بیان [نموده] بودند و اگر میرزا تقی خان امیرکبیر نبود، مسلماً به مقصود خود می‌رسیدند.^۲

شمایی از واکنش‌های امیرکبیر نسبت به بایبان را در آنچه نویسنده و داعی بهائی، عبدالحمید اشراق خاوری، در شرح سخن پیشوای بهائیان، شوقی ربانی (تصویر شماره ۱)، درباره «تقی سفاک» آورده، می‌توان دید:

۱. نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، ص ۷۴.

۲. پیشین، صص ۸۴ و ۸۵.

۳. عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم، ج ۱، صص ۳۹۷ و ۳۹۸.



تصویر شماره ۲

طرحی از اعدام سید علی محمد باب در تبریز

بابی‌ها، با همین پشت‌گرمی، در سراسر ایران جنگ‌های خونین آغاز کردند و اگر میرزا تقی‌خان فراهانی بر سرکار نیامده بود، شاید به مقصود می‌رسیدند ولی امیرکبیر چنان آن‌ها را منکوب و متواری ساخت که از تصرف ایران با قوه قهریه منصرف شدند.

در این موقع، انگلیس‌ها میرزا تقی‌خان را به کشتن داده و میرزا آقاخان نوری [را] ... به صدارت ایران برگزیدند و به فکر افتادند که ناصرالدین‌شاه را از میان بردارند و همان نقشه‌ای

همان‌گونه که در این گفتار دیده می‌شود، یکی دیگر از واکنش‌های امیرکبیر در برابر بابیان، دستورش بر کشتن هفت تن از بزرگان آنان بود که در ادبیات ایشان به «شهداء سبعة» شناخته می‌شوند. سید علی شیرازی (دایی باب) نیز در میان ایشان بود و کشته شد.^۱ مکان دفن ایشان جایی است که اکنون در جنوب شهر تهران به میدان امین‌السلطان شناخته می‌شود. در این میان، مهم‌ترین واکنش امیرکبیر به شورش‌های بابیان، دستورش بر اعدام سید علی محمد باب بود (تصویر شماره ۲) و این «فرمان بی‌امان را میرزا حسن خان وزیرنظام، برادر میرزا تقی‌خان امیرنظام، اجرا نمود.»^۲

در این میان، محقق و تاریخ‌نگار مطلع و آگاهی چون احمد خان ملک ساسانی، ضمن دست گذاشتن بر نقش ویژه امیرکبیر در سرکوب بنیادین شورش‌های بابیان، دیدگاهی ویژه داشت و از دخالت انگلیسیان سخن می‌گفت:

بعد از تشکیل فرقه بابیه که شکافی در میان مسلمانان ایجاد می‌کرد، انگلیس‌ها از این شکاف استفاده کرده، ابتکار عمل را در مراکز بابی‌ها به دست گرفته، آن‌ها را به تأسیس یک سلطنت دینی در ایران با قوه قهریه، نظیر اقدامات شاه اسماعیل صفوی، تشویق و تحریض نمودند.

۱. پیشین، ج ۲، صص ۶۳۹ تا ۶۴۱.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۴.

انگلیس‌ها در تمام مدت یک صد سال که از کشتار ناهنجار و وحشیانه بابی‌ها می‌گذرد، این نقشه را همیشه تعقیب کرده‌اند و هر وقت که این طایفه از خدمت جاسوسی به نفع ایشان سرپیچی کرده و دل به وطن خود، ایران، بسته‌اند، عمال اینتلیجنت سرویس در این زمینه تجدید مطلع نموده‌اند، چنان که در اوایل سلطنت مظفرالدین‌شاه، حاکم یزد، جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان، را برای بهائی‌کشی تشویق کردند؛ او هم برای غارت آن بدبخت‌ها، جماعتی از اشرار شهر را برانگیخت و عده‌ای را مقتول ساختند.

بعد از جنگ بین‌المللی اول که حکومت شوروی در روسیه برقرار شد، در عشق‌آباد که مرکز اجتماع و عملیات بهائی‌ها بود، بالشویک‌ها، درون مشرق‌الاذکار، شبکه جاسوسی به نفع انگلیس‌ها کشف کرده، قریب یک صد نفر از وجوه بهائی‌های آنجا را معدوم ساختند.

آن وقت، انگلیس‌ها در نزد دولت وقت از بهائی‌ها پشتیبانی کرده، مجازات مرتکبین و جبران خسارت آن‌ها را خواستار شدند؛ در نتیجه، بهائی‌ها خود را در تحت حمایت انگلیس‌ها قرار دادند و اینتلیجنت سرویس عده‌ای از این طایفه را به ممالک مجاور ایران فرستاد.

لذا، بعد از جنگ بین‌المللی اول که حکومت شوروی در روسیه برقرار شد، در عشق‌آباد که مرکز اجتماع و عملیات بهائی‌ها بود، بالشویک‌ها، درون مشرق‌الاذکار، شبکه جاسوسی به نفع انگلیس‌ها کشف کرده،

را که بعد از مردن فتحعلی‌شاه برای تجزیه ایران کشیده بودند و میرزا ابوالقاسم قائم مقام برهم زد، دوباره به دست بابی‌ها، عملی سازند.

لذا، در اوایل صدارت میرزا آقاخان (۱۲۶۸ق.) که شاه از باغ سلطنت آباد سواره بیرون می‌آمد، چند نفر بابی با طپانچه به شاه تیراندازی کردند. شاه خودش را روی گردن اسب خم کرد و یک تیر چهارپاره پشتش را خراشید و کاری نیفتاد. میرزا جعفرخان خورموجی شیرازی در کتاب خلاصه الأخبار ناصری که در همان زمان به چاپ رسیده، صریحاً می‌نویسد که بابی‌ها به تحریک انگلیس‌ها در راه شمیران ناصرالدین‌شاه را هدف تیرطپانچه قرار دادند.

چون این تیر هم به هدف نرسید، برای آن که شکاف میان مسلمانان و هم‌میهنان منحرف را بیشتر کنند و برای استفاده خودشان اقلیتی را در برابر اکثریت به وجود آورند، به میرزا آقاخان صدراعظم دستور دادند که بابی‌ها را به فجیع‌ترین وجهی به قتل رسانند. با این رفتار وحشیانه، شکاف مابین اقلیت و اکثریت عمیق‌تر شده، بابی‌ها را به طرف خود جلب نموده، به جاسوسی بر علیه منافع ایران برگماشتند.

قریب یک صد نفر از وجوه بهائی‌های آنجا را

معدوم ساختند.^۱

آنچه در متون بابیان و بهائیان دیده می‌شود، دشمنی و نفرت ایشان از امیرکبیر را گویاست.

به نوشته تاریخ‌نگار و داعی بهائی، اسدالله

فاضل مازندرانی، «میرزا

تقی‌خان و ناصرالدین‌شاه و

سعیدالعلماء بارفروشی [که

در سرکوب بابیان مازندان

نقشی ویژه داشت،] نزد طائفه

بابیه در درجه اولی از نفرت و

لعن قرار داشته و رجعت اعداء

و قاتلین ائمه هدی به‌شمار

آمدند.^۲ نورالدین چهاردهی

نیز که برخی ازلیان را از نزدیک

می‌شناخت، نوشته که ایشان

«میرزا تقی‌خان امیرکبیر و ناصرالدین‌شاه را

لعن فرستند و این دو تن را مانند یزید و شمر

به نوشته تاریخ‌نگار و داعی بهائی، اسدالله فاضل مازندرانی، «میرزا تقی‌خان و ناصرالدین‌شاه و سعیدالعلماء بارفروشی [که در سرکوب بابیان مازندان نقشی ویژه داشت،] نزد طائفه بابیه در درجه اولی از نفرت و لعن قرار داشته و رجعت اعداء و قاتلین ائمه هدی به‌شمار آمدند.»

می‌نگرند.^۳

میرزا یحیی صبح ازل (جانشین سید

علی محمد باب، تصویر شماره ۳) در مکتوبی

که به‌خواست ادوارد براون درباره تاریخ بابیان

نگاشت (سند شماره ۱)، از «آن امیر شقی» با

«نهایت دشمنی» اش یاد کرده^۴ و نوشته:

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۱۲.

۳. نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۴. میرزا یحیی صبح ازل، مجمل بدیع در وقایع ظهور منبع، ص ۸.

۱. احمد خان ملک ساسانی، دست پنهان انگلیس در ایران،

صص ۱۰۰ تا ۱۰۲. این پژوهش درباره

میزان درستی گفتار بالا داوری ویژه‌ای

ندارد اما از آن روی که نویسنده‌اش از

دو سوی پدری و مادری به دو خاندان

مشهور و مطلع دوره قاجار (خاندان قائم

مقام فراهانی و خاندان میرزا علی‌خان

حاجب‌الدوله) وابسته بود و نیز مدت‌ها

معلم احمدشاه قاجار بود و سه سال هم

کارداری سفارت ایران در اسلامبول را بر

عهده داشت، دیدگاه‌های تاریخی‌اش را

به آسانی کنار نمی‌گذارد. به نظر می‌رسد

نورالدین چهاردهی نیز با تردیدهایی که

در اصالت جنگ‌های بابیان به‌دست

داده، بر همین مسیر می‌اندیشیده

است: «ملا حسین بشرویی و حجت

و سید یحیی [که همگی طلبه یا اهل

فضل در علوم دینی بودند،] نحوه جنگ کردن و قلاع

نظامی ساختن و دفاع و حمله کردن را از چه کسی فرا گرفته

بودند؟ جنگ بر علیه قاجاریه از طرف بابیه بود و اگر میرزا

تقی‌خان امیرکبیر نبود، سرنوشت ایران تغییری فاحش

پیدا می‌کرد. سران بابیه اسلحه از کجا به دست آوردند و

پولی که به مصرف خوار و بار مصرف می‌شد، از چه جایی

تأمین می‌گردید؟ بابیه قصد داشتند که با قیام مسلحانه

باب را از زندان رهایی بخشیده و به سلطنت برسانند و

قاجاریه را منقرض ساخته و دولت بابی به وجود آورند.

این قیام‌ها، یکی پس از دیگری، برپا می‌شد و در ایامی

بود که محمدشاه فوت کرده و ناصرالدین‌میرزا به تهران

نیامده بود، چه دستی شاه را واداشت که به تلافی برخیزد

و طرفین با طرز وحشیانه‌ای به کشتار یکدیگر دست زنند؟

چرا حروف حی همه از افاضل بودند؟ چه برنامه‌مدبران‌های

بود که نتایج آن هنوز دامن‌گیر ایران و ایرانی است؟»

(نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟،

ص ۷۴) به هر حال، در نگاه این پژوهش، برای داوری

درباره میزان درستی این دیدگاه‌ها تحقیق‌های بیشتری

لازم است و هنوز نقد اعتقادی بابیان و بهائیان کارگشایی

بیشتری دارد. (نک: پایان این دیباچه)



تصویر شماره ۳

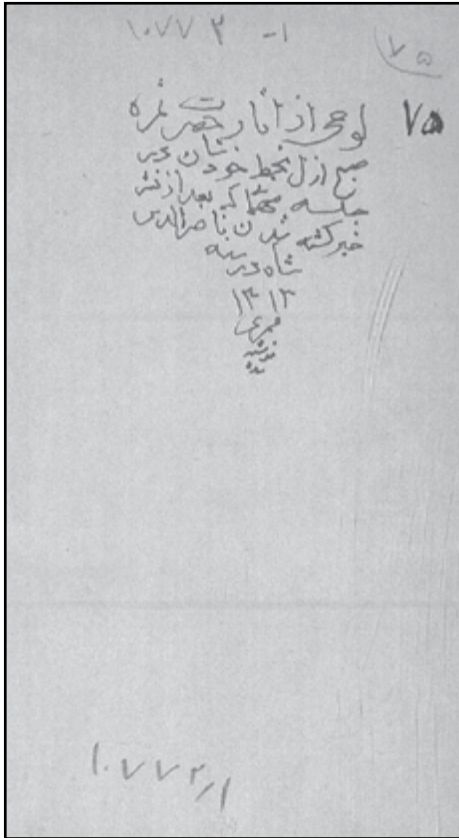
میرزا یحیی صبیح ازل

(جانشین سید علی محمد باب)

او میرزا تقی خان امیرکبیر را کسی گفته که «از جور و ستم و تبرا از حق کوتاهی ننمود و سه سال دوام کرد و برادرش نهایت ظلم نمود و شهادت حضرت را او جاری ساخت و عاقبت به جحیم ابدی و نار لم یزلی داخل گشت.» این تصویر به حدود زمانی کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار و نگارش «لوح ضیافت» (سندهای شماره ۲ و ۳) از سوی صبیح ازل بازمی‌گردد. (مجموعه اسناد علی روحی)

سند شماره ۱

صفحه پایانی رساله مجمل بدیع در وقایع ظهور منبع (نوشته میرزا یحیی صبیح ازل)
(کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه اسناد ادوارد براون، ش F۶۶*(۱۵))
صبیح ازل، در این صفحه (سطرهای ۱ و ۲)، با شدت تمام به میرزا تقی خان امیرکبیر تاخته و او را در عذاب ابدی خداوند گفته است.



سند شماره ۲

دستخط علی روحی (تصویر شماره ۱۲) در معرفی
«لوح ضیافت»
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ضمن مجموعه
شماره ۱۰۷۷۲

مفاسد ایران، بیشتر، نخست از حاجی آغاسی و افعال و عمل از امیرنظام. الحق امیر از جور و ستم و تبرا از حق کوتاهی ننمود و سه سال دوام کرد و برادرش نهایت ظلم نمود و شهادت حضرت را او جاری ساخت و عاقبت به جحیم ابدی و نار لم یزلی داخل گشت، کل ذلک لأجل أيام معدودة أو مال و متاع و ما الحیوة الدنیا عند الآخرة إلا متاع و الحكم لله رب العالمین^۱.

سالیانی بعد، زمانی که خبر کشته شدن دیگر کشنده باب، ناصرالدین شاه قاجار، به صبح ازل رسید، او در جشنی که برخی پیروانش در قبرس برگزار کرده بودند، «لوح ضیافت» (سندهای شماره ۲ و ۳) را با عنوان وحی خداوندی در شادباش آن رخداد نگاشت و به سرزنش ناصرالدین شاه و امیرکبیر پرداخت.^۲

۱. پیشین، ص ۱۰.

۲. اصل این لوح که به خط صبح ازل است، با مجموعه‌ای از اسناد با شماره ۱۰۷۷۲ در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. علی روحی (تصویر شماره ۱۲ و سند شماره ۲) در ابتدای آن نوشته: «لوح ضیافت در هنگام نشر خبر قتل ناصرالدین شاه در سنه ۱۳۱۳. لوحی از آثار حضرت ثمره، صبح ازل، به خط خودشان، در جلسه مهمانی که بعد از نشر خبر کشته شدن ناصرالدین شاه، در سنه ۱۳۱۳ قمری نوشته شده.» برپایی آن میهمانی توسط پیروان صبح ازل و دعوت او به آن مجلس در متن لوح ضیافت آمده است. در نگاه این پژوهش، آن پیروان، گذشته از خانواده صبح ازل، گروهی از منسوبان و پیروانش چون میرزا احمد مصباح‌الحکماء (نوه صبح ازل و پدر همسر علی روحی) و علی محمد فره‌وشی (مترجم همایون) (بعدها: فعال بابی ضد قاجار و مشروطه‌خواه) و ... بودند. نک: سید مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۱۹۸ و ۱۹۹.

او در این مکتوب، از انتشار خبر کشته شدن «عدو الله» (دشمن خداوند: ناصرالدین شاه)، سخن گفته و به ظلم‌های او و پدرش (محمدشاه) در زندانی کردن «نقطه» (باب) اشاره کرده و کسی را که در «ظاهر الأمر» به کارهای «عدو الله» می‌رسید، زندانی‌کننده باب دانسته و «ظالم عنید»ش خوانده و روشن است که آن شخص، میرزا تقی خان امیرکبیر بود که نقش اصلی را در سرکوب بابیان، زندانی کردن چندساله باب و سرانجام، کشتنش داشت.

در نگاه صبح ازل، آن زمان، خون‌هایی در راه «نفس الله» (باب) ریخته شد تا آن که «نفس الله» (باب)، به ظلم، با دست کسانی که از امر حق تجاوز کرده بودند، کشته شد. صبح ازل، سپس، خداوند را بر ظلم‌های تجاوزکنندگان بر «نفس رب» (باب) و نیز خشنودی‌شان بر آن ستم‌ها شاهد دانسته و گفته: «آن متجاوزان، در هر سرزمینی، بر مؤمنان هجوم آوردند و خون‌های ایشان را به ناحق ریختند در حالی که ظالم بودند.» وی، همچنین، کسانی را که کشنده «نفس رب» (باب) بودند، داخل در «نار جهنم» خوانده است.

در نگاه صبح ازل، ناصرالدین شاه کسی بود که با تمام توان به «نقطه» (باب) ستم کرد و در خون او شریک شد و سرانجام، به سبب آن کارهای ناروا و نیز جنگ با «متقیان» (بابیان) کشته شد. ناصرالدین شاه در میان کسانی



سند شماره ۳

صفحه نخست از «لوح ضیافت»

(کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ضمن مجموعه شماره ۱۰۷۷۲)

میرزا یحیی صبح ازل، در این مکتوب، وحی خداوندی درباره شادباش کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار را آورده و بر او و نیز بر میرزا تقی خان امیرکبیر تاخته است.

بایان در نبود صبح ازل) بود^۲ و با القابی چون «اسم الله الرقیب»، «جناب حرف جیم»، «شهسوار ازل» و «شهباز ازل» در میان ایشان شناخته می‌شد^۳، مرگ ناگهانی امیرکبیر را سزای دشمنی‌های پیاپی اش با باب و بایان دانسته است:



تصویر شماره ۴

ملا محمدجعفر نراقی

(اسم الله الرقیب، از برترین شهداء بیان)

او «هلاکت میرزا تقی‌خان» را به سبب آن که «به جمیع اولیاء خدا اذیت کرد» گفته است.

۲. برای آگاهی از جایگاه شهداء بیان در آئین باب، نک: سید مقداد نبوی رضوی، سازمان اداری بابیان در زمان اقامت میرزا یحیی صبح ازل در بغداد.

۳. برای آشنایی با ملا محمدجعفر نراقی، نک: سید مقداد نبوی رضوی، دیباچه‌ای بر تاریخ جعفری.

قرار داشت که پیش از این، به «آیات الله» کفر ورزیدند، بر «انبیاء» ظلم کردند، «رسل» را منکر شدند، در زمین تجاوز کردند، در حالی که از نادانان بودند.

در ابتدای «لوح ضیافت»، آن نوشته به عنوان آنچه «روح» از «آیات الکتاب» القا کرده، یاد شده است. ازلیان سخنان صبح ازل را مانند سخنان باب آیات خداوند می‌دانستند که به شکل مستقیم و بدون فرشته وحی بر زبان آن‌دو جاری می‌شد؛^۱ بنابراین، دانسته می‌شود که «لوح ضیافت» نیز در نگاه صبح ازل و پیروانش از آیاتی بود که خداوند، به سبب خشنودی از کشته شدن «عدو الله» (ناصرالدین شاه)، بر زبان صبح ازل جاری کرده بود.

در میان ازلیان بلندمرتبه، نخست به ملا محمدجعفر نراقی باید پرداخت. او (تصویر شماره ۴) که از برترین شهداء بیان (رهبران

۱. به عنوان نمونه، میرزا مصطفی کاتب، در پاسخ به یکی از بزرگان بهائیان (زین المقریین)، به این ویژگی صبح ازل پرداخته است: «حضرت ثمره، آنچه نطق می‌نماید و آثار از او ظاهر می‌شود، جمعاً، از لسان مجلی خود، نقطه اولی، است؛ یعنی، همان حقیقت که به لسان نقطه اولی منتطق، بود، به لسان او منتطق است.» (میرزا مصطفی کاتب، نوشته یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملا زین العابدین نجف‌آبادی، ص ۸۴) سید علی محمد باب خود را «به منزله شجره طور» می‌دانست و می‌گفت: «روا باشد أنا الحق از درختی، چرا نبود روا از نیک‌بختی؟ منی در میان نیست، اینها را خدا گفته است.» (میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الأعداء، ص ۲۰۲)



تصویر شماره ۵

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی

(دو داماد میرزا یحیی صبح ازل و نویسندگان کتاب هشت بهشت)

این دو فعال ازلی ضد قاجار درباره میرزا تقی خان امیرکبیر نوشته اند که «آن صدراعظم نانجیب، به واسطه قساوت ذاتی و خبث فطری که داشت، حکم کرد تا آن مرکز عالم وجود را در میدان مشهور به صاحب الزمان از دار آویخته، مصلوب و به واسطه فوج کلدانی تیرباران نمودند.»

در پیش خداوند سهل و آسان است گرفتن اهل طغیان را و هلاک شداد و نمروود و فرعون و هامان را شنیده ای ولی هلاک میرزا تقی خان و مهدی قلی میرزا [شاهزاده سردار در جنگ مازندران] و کلانتر طهران [زندانبان قره العین] را دور نباشد که دیده باشی که چگونه بغته خدا گرفت آن ها را به سخط خود و به طور بدی به هلاکت رسیدند، چون اولی به جمیع اولیاء خدا اذیت کرد و دویمی به حضرت قدوس

و سیمی به جناب طاهره و جمعی دیگر از اولیای خدا اذیت کرد.^۱

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی (تصویر شماره ۵) که دو دختر میرزا یحیی صبح ازل را به همسری برگزیده بودند، در

۱. ملا محمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۵۱.

۲. برای آشنایی با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و نیز گفتاری مقدماتی درباره باور همیشگی میرزا آقاخان کرمانی به آئین باب، نک: سید مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، صص ۱۰۰ تا ۱۰۵ و صص ۱۱۴ تا ۱۲۱ و نیز همو، اندیشه اصلاح دین در ایران، مقدمه ای تاریخی، ج ۱، صص ۲۰۳ تا ۲۰۵.

است تا نشان دهد باور مشهور درباره آن که امیرکبیر «اول بانی و باعث ظهور مشروطیت» بود، نادرست است. وی امیرکبیر را «یکی از صدور بزرگ و رجال کاردان و لایق ایران» گفته و نوشته که «در دوره صدارتش، گام‌های مهمی برای ترقی و سعادت ایران برداشته و هرگاه اجل به او مهلت می‌داد، ممکن بود ایران در دوره صدارت او به ترقیاتی نایل شود و موقعیت مهمی در جهان پیدا کند»^۳ اما بر آن است که ویژگی‌های مثبت او نباید چشم را به روی حقایق غیرقابل انکار ببندد:

هرگاه از نظر علم‌الروح و انسان‌شناسی مطالعه دقیق و عمیق در روحيات و اخلاق و آداب و اعمال امیرکبیر بنماییم، بدون شک برای ما روشن می‌شود که کم‌ترین چیزی که در روح و قلب امیرکبیر راه نداشته، فلسفه نوین و آزادی ملت و حکومت مردم بوده است و فکر او از اصول مشروطیت و مبانی دموکراسی فرسنگ‌ها دور بوده و هیچ‌وقت تصور یک انقلاب ملی در دماغ او راه نیافته است. امیرکبیر نه فقط طرفدار حکومت ملی و حقوق ملت نبوده، بلکه یک مردی در تمام معنی کلمه مستبد و جابر بوده است. در دوره صدارت امیرکبیر، فشار استبداد و جاسوسی به درجه‌ای زیاد بوده که به قول یکی از نویسندگان، یک نفر دهاتی درخانه خود جرئت نمی‌کرد نام امیرکبیر را به زبان آورد.

۳. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.

کتاب «هشت بهشت»، ضمن شرح احکام آئین باب و نقد بهائیان، امیرکبیر را «صدراعظم نانجیب» خوانده‌اند:

ناصرالدین‌شاه، چون هنوز کودک بود، میرزا تقی‌خان پسر کربلایی قربان را که از کارپردازی ارزروم امیر نظام تبریز شده بود، اتابک اعظم و مالک ازمه امور امم قرار داد. آن صدراعظم نانجیب، به واسطه قساوت ذاتی و خبث فطری که داشت، حکم کرد تا آن مرکز عالم وجود را در میدان مشهور به صاحب‌الزمان از دار آویخته، مصلوب و به واسطه فوج کلدانی تیرباران نمودند.^۱

تاریخ‌نگار ازلی، مهدی ملک‌زاده (تصویر شماره ۶)، نیز در تاریخ نهان‌نگارانه‌ای که بر جنبش مشروطیت ایران نگاشت^۲، در بخشی که آن را «حقیقت غیر از این است که نوشته‌اند» نام داد، به امیرکبیر پرداخته است. او بر آن

۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۲۸۸.

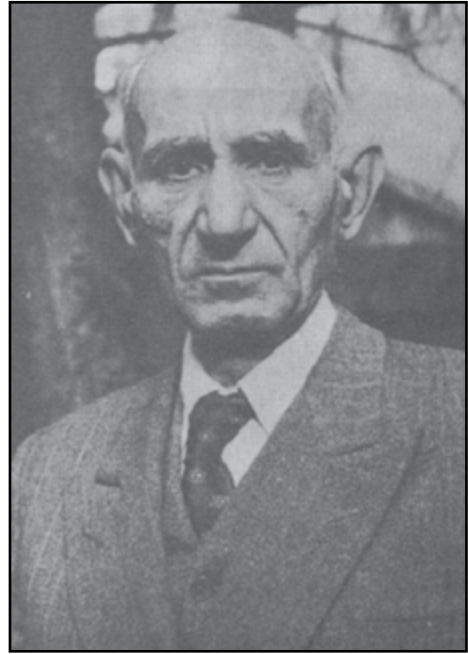
۲. در ادبیات این پژوهش، روش نهان‌نگارانه ازلیان از نهان‌زیستی و کتمان عقیده ایشان برمی‌خاست. ایشان که خود را مسلمان می‌نمایانند، در نگارش تاریخ نیز به‌گونه‌ای پیش رفتند که در صورت آگاهی خواننده از تاریخ واقعی بایبان و ازلیان که اغلب در آثار خطی و اسناد منتشر نشده قابل دست‌یابی است، آگاهی‌های عمیق‌تری از نگاشته‌های شان به‌دست خواهد آمد. برای اطلاع از باور بانی مهدی ملک‌زاده و پدرش، میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین (واعظ نامدار دوره مشروطیت)، و نیز روش نهان‌نگارانه او در روایت تاریخ جنبش مشروطیت ایران، نک.:: سید مقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بانی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، صص ۱۵۷ تا ۱۷۷ و همو، تاریخ مکتوم، فصل پنجم: «زندگانی ملک‌المتکلمین».

من برداشته و خورده است!» امیرکبیر، بدون آن که رسیدگی و تحقیق بکند، امر می دهد شکم مردی که حلوا خورده پاره کنند تا معلوم شود حلوا خورده یا نخورده و بعد، می گوید: «هرگاه حلوا در شکم او یافتید، او به مجازات خود رسیده است و هرگاه معلوم شد صاحب دکان دروغ گفته و بدون جهت سبب قتل بی گناهی شده، به جبران دروغی که گفته، شکم او را هم پاره کنید!»

نتیجه گیری نویسنده از این داستان چنین است:

تصور می کنم آنچه را که در این صفحه نگاشتیم، کافی باشد که خط سیاهی در روی مشروطه خواهی امیرکبیر بکشیم و مردم را از آن اشتباه بزرگ بیرون آوریم.^۱

دشمنی با امیرکبیر را در میان بهائیان نیز می توان دید. پیش از این دیده شد که شوقی ربانی (جانشین عباس افندی: جانشین بهاء الله) که در نگاه بهائیان نخستین «ولی امرالله» بود، امیرکبیر را «تقی سفاک» یاد کرده است. سید مهدی دهجی (تصویر شماره ۷) نیز که از برترین پیروان میرزا حسین علی بهاء الله بود و از سوی او به پای نام «اسم الله المهدی» یاد می شد، امیرکبیر را «آدمی سفاک و بی باک، چنانچه بر همه معلوم است» گفته است.^۲



تصویر شماره ۶

مهدی ملک زاده

(مورخ ازلی نهرانگار، نویسنده کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران)

این مورخ، ضمن دست گذاشتن بر لیاقت و کاردانی میرزا تقی خان امیرکبیر، بر سنگدلی کم مانند او دست گذاشته و او را از اندیشه حکومت قانونی مشروطیت بسیار دور گفته است.

این مورخ ازلی، سپس، داستانی را به عنوان شاهد بر مدعای خود آورده است:

استبداد عقیده و خودسری به حدی در امیرکبیر قوت داشته که یکی از روزها که از سبزه میدان تهران می گذشته، مردی دامن او را می گیرد و می گوید: «این شخص بدون اجازه و بدون آن که پول به من بدهد، حلوا از دکان

۱. پیشین، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. سید مهدی دهجی، رساله، ص ۶۲.



تصویر شماره ۷

جمعی از ارادتمندان میرزا حسین علی بهاء‌الله به زمان پایانی اقامت در ادرنه (حدود سال ۱۲۸۵ ق.) نشستگان از راست: ۱. سید مهدی دهجی (ملقب به «اسم الله المهدی» از سوی بهاء‌الله) ۳. عباس افندی. سید مهدی دهجی، میرزا تقی خان امیرکبیر را «آدمی سفاک و بی‌باک، چنانچه بر همه معلوم است» گفته است.

آوازه» یاد می‌شد، در سه دهه پایانی حیات صبح ازل، برترین شهید بیان بود و باید با همین مقام جانشینش می‌شد اما پیش از وی درگذشت. وی که چون دیگر ازلیان به سنت نهان‌زیستی و کتمان عقیده پای‌بند بود و خود را مسلمان شیعه می‌نمایاند، پس از مهاجرت به تهران، در مسجد سراج‌الملک امام جماعت بود و به برگزاری درس‌های فقه و اصول و مراسم سخنرانی و روضه‌خوانی مذهبی می‌پرداخت و هرگاه با اتهام بابی‌گری مواجه می‌شد، به ناسزا گفتن بر سید علی محمد باب و میرزا یحیی صبح ازل می‌پرداخت تا خود را نجات دهد. از این ازلی سرشناس آثاری چون *فصل الکلام* (ردیه بر میرزا حسین علی بهاء‌الله)، ترجمه

با این ترتیب، نوع نگاه پیروان ازلی و بهائی سید علی محمد باب به کشنده او، میرزا تقی خان امیرکبیر، دانسته می‌شود.

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و امیرکبیر

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (۱۲۸۰ تا ۱۳۵۸ ق. تصویر شماره ۸) از سیاست‌مداران و نویسندگان نامدار ایران در پایان دوره قاجار و ابتدای دوره پهلوی است. همان‌گونه که در جایی دیگر، با بسط و تفصیل آمده،^۱ پدر او، حاج میرزا هادی دولت‌آبادی، که از سوی میرزا یحیی صبح ازل، «اسم الله الودود» و «حلیم

۱. سید مقداد نبوی رضوی، اندیشه اصلاح دین در ایران، مقدمه‌ای تاریخی، ج ۱، صص ۸۱ تا ۹۴: «حاج میرزا هادی دولت‌آبادی (از شهداء بیان)» و صص ۱۰۹ تا ۱۶۴: «حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی: امام مستور ازلیان».

نیم آنجا نزد میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.

کتاب *أخلاق الروحانيين* (نوشته میرزا یحیی صبح ازل)، ترجمه خلاصه الأحكام (نوشته میرزا یحیی صبح ازل) و... باقی مانده است.



تصویر شماره ۸

سید محمدعلی جمالزاده در کنار حاج میرزا یحیی دولتآبادی

این تصویر به سال ۱۹۳۲ م. (۱۳۵۱ ق.) [حدود ۱۳۱۱ ش.] در شهر ساحلی کونوک در بلژیک برداشته شده است. آن زمان حدود دوسال پیش از نگارش کتاب آئین در ایران از سوی حاج میرزا یحیی دولتآبادی در بلژیک (۱۳۱۳ ش.) بود.

حاج میرزا یحیی دولتآبادی در سال ۱۳۰۳ ق.، همراه با پدر و برادرش، حاج میرزا علی محمد دولتآبادی، در ظاهر مسافرت حج و زیارت مکانهای مقدس مسلمانان در حجاز، به قبرس رفت و حدود یک سال و

۱. یکی از راههای مرسوم حج در زمان قاجار، مسیر ایران - بندر اسلامبول - تنگه بوسفور و داردانل - دریای مدیترانه - کانال سوئز - دریای سرخ - بندر جدّه - مکه - مدینه و برعکس بود. ازلیان نهانزیست، در ظاهر مسلمانی و مسافرت حج، ضمن حرکت در این راه مرسوم، به جزیره قبرس که در میان راه بود. می رفتند و با میرزا یحیی صبح ازل دیدار می کردند و گاه با رفتن به حجاز و گاه بدون رفتن به آنجا، به ایران بازمی گشتند و «حاجی» می شدند.

ردیف	نام	نام خانوادگی	تاریخ تولد	تاریخ فوت	توضیحات
۱	مرحوم حاج میرزا محمدعلی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۲	حاج میرزا یحیی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۳	حاج میرزا یحیی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۴	مرحوم حاج میرزا محمدعلی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۵	مرحوم حاج میرزا محمدعلی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۶	حاج میرزا یحیی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۷	مرحوم حاج میرزا محمدعلی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۸	حاج میرزا یحیی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۹	حاج میرزا یحیی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۱۰	حاج میرزا یحیی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۱۱	حاج میرزا یحیی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۱۲	حاج میرزا یحیی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.
۱۳	حاج میرزا یحیی	دولت آبادی	۱۲۸۴	۱۳۰۳	مطلب خانقاه پس از مرگ میرزا یحیی صبح ازل ماند (سند شماره ۴) و پس از آن، به عراق رفت و در ظاهری اسلامی به پیگیری تحصیلات فقه و اصول شیعی پرداخت. او از همان زمانها مورد توجه بسیار زیاد صبح ازل قرار گرفت و از سوی او به پای نام «اسم الله النجی». که در نگاه ازلیان، از جانب خداوند بر زبان صبح ازل جاری شده بود. یاد شد.

سند شماره ۴

صفحه نخست از فهرست برخی زائران میرزا یحیی صبح ازل

(مجموعه اسناد قمرتاج دولت آبادی)

این فهرست نگاشته ناصر دولت آبادی (نوه برادر حاج میرزا یحیی دولت آبادی) بوده و از سوی فخرتاج و قمرتاج دولت آبادی چاپ شده است. در اینجا اقامت یک سال و نیمه حاج میرزا یحیی دولت آبادی در قبرس آورده شده است.



سند شماره ۵

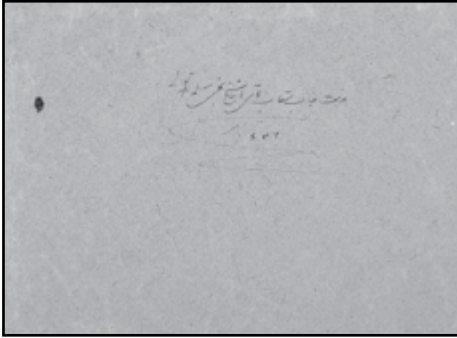
نامه‌ای از میرزا یحیی صبح ازل خطاب به
«الابن الوفی، اسم الله النجی. حفظه الله و آیده» (حاج
میرزا یحیی دولت‌آبادی)
(مجموعه اسناد قمرتاج دولت‌آبادی)

در جایی دیگر، تصویر دو نامه از صبح ازل به او و نیز شعری از صبح ازل در نعتش که مسافرتش به قبرس را نیز گویاست، آورده شده^۱ و در این پژوهش (سندهای شماره ۵ و ۶) نیز تصویر دو نامه دیگر از پیشوای بایبان به او دیده می‌شود. او در تمام این مکتوب‌ها به پای نام «اسم الله النجی» یاد می‌شد. همچنین، نامه‌هایی نیز که از سوی بایبان برایش می‌رسید، شاید برای پیش‌گیری از شناخته شدن از سوی مسلمانان، با همان پای نام شناسانده می‌شد. به عنوان نمونه، پاکت نامه‌ای در دست است (سند شماره ۷) که به «خدمت جناب مستطاب آقای آقا شیخ نجی. سلمه الله تعالی» فرستاده شده که شاید مکتوبی از فرزند صبح ازل، میرزا عبدالعلی ازل (تصویر شماره ۹)، برای «جناب آقا شیخ نجی. سلمه الله تعالی» (سند شماره ۸) را در برداشت.

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی همراه با دیگر فعالان بابی ضد قاجار به تکاپوهای سیاسی بر ضد آن «حکومت سفیانی» که از سوی باب «رجعت بنی‌امیه» دانسته شده بود، می‌پرداخت و سرانجام، در میان گروه کشتندگان ناصرالدین‌شاه قاجار جای گرفت.^۲

۱. سید مقداد نبوی رضوی، اندیشه اصلاح دین در ایران، مقدمه‌ای تاریخی، ج ۲، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره ۳۱ تا ۳۳.

۲. برای آگاهی از جایگاه ازلیان و از جمله حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی در کشتن ناصرالدین‌شاه قاجار، نک: سید مقداد نبوی رضوی، تاریخ مکتوم، فصل سوم: «دربار شاهی و قتل ناصرالدین‌شاه».



سند شماره ۷

پاکت نامه‌ای برای
«جناب مستطاب آقای آقا شیخ نجی . سلمه الله تعالی
[حاج میرزا یحیی دولت آبادی].
(کتابخانه دانشگاه هاروارد، مجموعه اسناد قمرتاج
دولت آبادی: وبگاه «دنیای زنان در عصر قاجار»)



سند شماره ۶

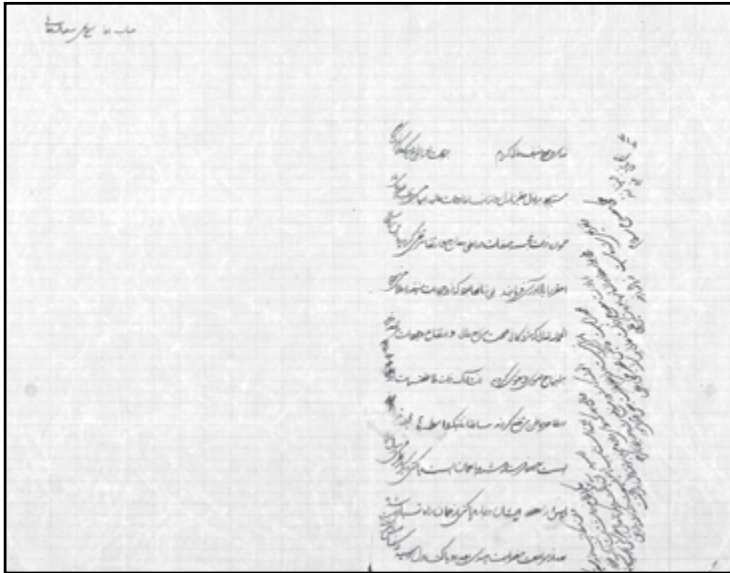
نامه‌ای از میرزا یحیی صبح ازل خطاب به
«اسم الله النجی . حفظه الله» (حاج میرزا یحیی
دولت آبادی)
(مجموعه اسناد قمرتاج دولت آبادی)



تصویر شماره ۹

فخرتاج و قمرتاج دولت آبادی در میان بازماندگان میرزا یحیی صبح ازل در قبرس (حدود سال ۱۳۲۸ ش.).
(مجموعه اسناد قمرتاج دولت آبادی)

در این تصویر میرزا عبدالعلی ازل (فرزند صبح ازل) و همسرش در وسط نشسته‌اند. در ردیف پشت، از سمت چپ، نفر نخست: فخرتاج دولت آبادی، نفر چهارم: جلال ازل (پسر میرزا عبدالعلی ازل)، نفر پنجم: عصمت خانم (دختر میرزا بدیع الله فرزند بهاء الله، و همسر جلال ازل)، نفر ششم: محمد رشاد: نوه شیخ احمد روحی و نفر هفتم: قمرتاج دولت آبادی ایستاده‌اند.



سند شماره ۸

نامه ای از میرزا عبدالعلی ازل (فرزند صبح ازل) برای
«جناب آقا شیخ نجی. سلمه الله تعالی» (حاج میرزا یحیی دولت آبادی)
(کتابخانه دانشگاه هاروارد، مجموعه اسناد قمرتاج دولت آبادی: ویگاه «دنیای زنان در عصر قاجار»)

ضد قاجار در سال های مشروطیت نیز همواره از پیش گامان بود و در فرجام، پس از حمله محمدعلی شاه قاجار به مجلس شورای ملی و سرکوب مشروطه خواهان، مورد تعقیب قرار گرفت و با کمک سفارت بریتانیا در تهران، از ایران خارج شد.^۱ او در سال های پس از پیروزی مشروطیت هم تکاپوهای سیاسی و فرهنگی خود را پی می گرفت و همواره در میان

او سپس به فعالیت های فرهنگی روی آورد و در جنبش مدارس جدید بیش از بسیاری دیگر از همراهان خود کوشید.^۱ در این میان، وی را از مهم ترین بنیان گذاران نظام مشروطیت در ایران باید دانست، چرا که سبب شد تا درخواست های معترضان به مظفرالدین شاه قاجار برسد و فرمان «عدالت خانه» (مقدمه نظام مشروطیت) صدور یابد.^۲ این فعال بابی

دولت آبادی در تأسیس مشروطیت ایران:» صص ۲۱۲ تا ۲۱۶.

۳. نک.: سید مقداد نبوی رضوی، اندیشه اصلاح دین در ایران، مقدمه ای تاریخی، ج ۱، صص ۱۱۷ تا ۱۲۱ و صص ۴۰۸ تا ۴۳۰.

۱. نک.: پیشین، فصل چهارم: «فروزندگان مشعل مشروطیت»، بخش «تکاپوهای بابیان (ازلین) در عصر مظفرالدین شاه»: صص ۲۰۳ تا ۲۱۲.

۲. نک.: پیشین، فصل چهارم: «فروزندگان مشعل مشروطیت»، بخش «نقش مهم حاج میرزا یحیی

در نگاه این پژوهش، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی تا پایان حیات دل در گرو آئین باب داشت؛ با این حال، رویکردهای نهان زیستانه شدید او مانند ناسزا گفتن‌هایش بر باب و صبح ازل و به‌ویژه، آنچه درباره چگونگی پذیرش ریاست ازلیان آورده شده، سبب شده تا بسیاری از تاریخ‌نگاران بر آن شوند که او، نه تنها آئین باب را کنار گذاشت که موجب شد ازلیان نیز مسلمان و شیعه شوند. نگارنده، در جایی دیگر، برخی قرینه‌ها، دلایل و اسناد تاریخی را که گویای وابستگی همیشگی حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی به آئین باب می‌داند، آورده و نشان داده که ازلیان تا سال‌ها پس از درگذشت او نیز بر مرام خود بودند و حیات آئینی خود را پی می‌گرفتند نه آن که با دستور او، همگی به دیانت اسلام و مذهب تشیع روی آورده باشند.^۳

یکی از اسباب مسلمان دانسته شدن حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، تجلیل‌های زیاد او از میرزا تقی‌خان امیرکبیر (کشنده سید علی‌محمد باب) است که با باور به آئین باب ناهمساز دانسته شده است. محقق و تاریخ‌نگار نامدار، حسین مکی، هنگام روایت رخداد بیعت ازلیان با حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و تفسیر آن به مسلمان و شیعه شدن ایشان با دستور او، یکی از مؤلفه‌های باور برایمان اسلامی او را همان تجلیلش از امیرکبیر دانسته است:

۳. نک.:: پیشین، ج ۱، صص ۱۲۲ تا ۱۶۴.

سیاست‌مداران و فرهنگیان شناخته شده به‌شمار می‌رفت.

میرزا یحیی صبح ازل (مرآت اول) در ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۳۰ ق. در قبرس درگذشت. او، بنا بر دستور باب در لوح وصیت^۱ از آن روی که مرآت دوم را که برگزیده الهی بود، نیافته بود، باید یکی از شهداء بیان را به رهبری بایان برمی‌گزید. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی آن شهید بیان بود و تا حدود ۲۸ سال بعد، در مقام «نگاه‌دارنده بساط حقیقت»، ریاست ازلیان را برعهده داشت و برای زمان پس از خود، محمدصادق ابراهیمی کرمانی (تصویر شماره ۱۰) را با مقام شهید بیان به رهبری ازلیان برگزید.^۲



تصویر شماره ۱۰

محمدصادق ابراهیمی کرمانی

(جانشین حاج میرزایحیی دولت‌آبادی در مقام شهید بیان)

۱. نک.:: پیشین، ج ۲، بخش «تصاویر و اسناد»، سندهای شماره ۹ و ۱۰.

۲. نک.:: پیشین، ج ۱، صص ۵۵ تا ۶۰.

میرزا یحیی معروف به صبح ازل تا زنده بود، ازلی‌ها فعالیت و پیروانی داشتند ولی پس از درگذشت میرزا یحیی، با آن که شنیده می‌شد حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از زعمای ازلیه است، مع هذا، دیگر از این فرقه اثر وجودی دیده نشده و از بین رفتند و این، خود، معمایی به وجود آورده بود که چطور دیگر از پیروان باب و ازلی دیده نمی‌شوند و اگر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از زعمای ازلی بود، چرا درباره امیرکبیر در پاریس سخنرانی جامعی نموده، آن را به چاپ رسانیده است؟؛ زیرا در این جزوه، به طور فهرست‌مانند، تمام خدمات و اقدامات امیرکبیر را ذکر نموده و او را ستوده است و حال آن که به علت شدت عملی که میرزا تقی خان امیرکبیر نسبت به پیروان باب به خرج داده بود، عموماً این فرق با نظر بغض و کینه به او نگریسته و به زشتی یاد می‌کردند.^۱

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی در کتاب حیات یحیی که از منابع مهم تاریخ‌نگاری مشروطیت است و با روشی نهان‌نگارانه نوشته شده،^۲ هنگام اشاره به سال‌های ابتدایی سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار و «انقلابات داخله مملکت» و «خون‌ریزی‌هایی که به نام تغییر مذهب و غیره» می‌شد، به «ریاست شخص

وطن‌دوست باهوش قوی‌الاراده‌ای بر امور دولت، یعنی میرزا تقی خان امیرنظام» رسیده و از «اقدامات عاقلانه آن مرد بزرگ» و «صدر عالی‌مقام» چون ترویج «روح درست‌کاری و معارف‌پروری» و تأسیس دارالفنون سخن گفته است.^۳ هنگام گزارش چگونگی عزل و قتل آن «دستور عالی‌مقام» نیز دشمنان او را «رجال کهنه‌پرست نادان و درباریان نااهل بی‌خرد» خوانده و درباره جای دست مشهور وی بر دیوار حمام فین کاشان نوشته: «پنج‌جۀ خون‌آلود یگانه‌مرد وطن‌پرست ایران بر دیوار حمام کاشان مانند مهر بدبختی بر پیشانی ایران نقش می‌بندد.»^۴

وی که در دوره ابتدایی پادشاهی رضاشاه پهلوی به اروپا رفته و سرپرستی دانشجویان ایرانی را برعهده داشت، در سال‌های پایانی اقامت در آنجا، گاه برای «کنفرانس» به پاریس می‌رفت و برای «محصلین دولتی» که «عدۀ زیادی» بودند، سخنرانی می‌کرد و «کنفرانس‌های مزبور، اغلب، به‌توسط اداره سرپرستی طبع و نشر» می‌شد.^۵ یکی از آن سخنرانی‌ها درباره میرزا تقی خان امیرکبیر بود که در ابتدای سال ۱۳۰۹ ش.، در سفارت ایران در پاریس انجام شد:

۱. حسین مکی، زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر، ص ۳۲۴.

۲. برای آگاهی درباره شمایی از روش نهان‌نگارانه حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی در کتاب حیات یحیی، نک: سیدمقداد نبوی رضوی، نقش وقایع‌نگاران بابی در گزارش‌گری جنبش مشروطیت ایران، صص ۱۳۰ تا ۱۵۷.

۳. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۳۲۶.

۴. پیشین، ج ۱، ص ۳۲۸.

۵. پیشین، ج ۴، صص ۴۱۲ و ۴۱۳.



سند شماره ۹

صفحه عنوان رساله

کنفرانس آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی راجع به
میرزا تقی خان امیرکبیر
(کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مجموعه محمد
گلبن)

با این حال، آنچه در این میان مهم می‌نماید، رویکرد واقعی حاج میرزا یحیی دولت آبادی نسبت به امیرکبیر است که در کتاب «آئین در ایران» دیده می‌شود. او این کتاب (سندهای شماره ۱۰ تا ۱۳) را در مرداد ۱۳۱۳ ش. (چهارسال پس از کنفرانس امیرکبیر) نگاشت و در اسفند همان سال استنساخ و رونویسی‌اش

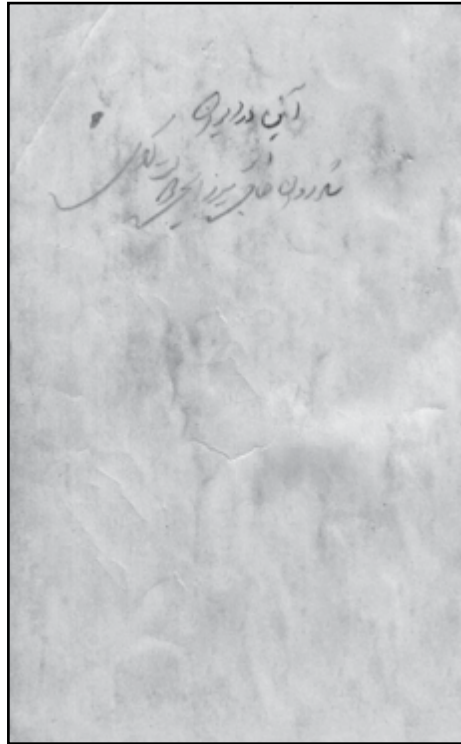
میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که در قرن سیزدهم اسلامی در آسمان جلالت قدر و در عالم فضل و ادب در ایران به منزله ستاره درخشانی است و نثر فارسی کنونی ما در اثر اصلاحاتی است که آن دانشمند ادیب نموده است، کشته شدنش به امر محمدشاه قاجار در سال یک‌هزار و دویست و پنجاه و یک هجری و کشته شدن میرزا تقی خان فراهانی (وزیر بی نظیر ایران) به امر ناصرالدین شاه قاجار در سال یک‌هزار و دویست و شصت و هفت هجری از جنایت‌های بزرگی است که در دوره سلطنت قجر در مملکت ما واقع شده است. نگارنده در هریک از این دو موضوع رساله‌هایی نوشته، در مجمع محصلین ایرانی در پاریس به طور کنفرانس خواندم و اولی در اسلامبول و دومی در مصر به طبع رسید.^۱

سخنرانی او درباره امیرکبیر به صورت جزوه‌ای با عنوان «رساله ۲» از «نشریات اداره سرپرستی محصلین در پاریس» (سند شماره ۹) چاپ شد:

کنفرانس آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی راجع به میرزا تقی خان امیرکبیر که در تاریخ ۱۴ فروردین ماه ۱۳۰۹ در سفارت ایران در پاریس برای محصلین ایرانی ایراد شده است.

۱. پیشین، حیات یحیی، ج ۴، صص ۴۲۶ و ۴۲۷.

را در بروکسل به پایان برد.^۱ نگارنده، در جایی دیگر، به تحلیل مبسوط این کتاب و نشان دادن ایمان بابی نویسنده به هنگام نگارشش پرداخته است؛^۲ با این حال، آنچه در اینجا نسبت به آن کتاب مهم می‌نماید، نوع روایت حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از اعدام باب و نقش امیرکبیر در آن است:



سند شماره ۱۰

جلد کتاب آئین در ایران (نوشته حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی)

۱. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، آئین در ایران، ص ۱۲۸.
۲. سید مقداد نبوی رضوی، اندیشه اصلاح دین در ایران، مقدمه‌ای تاریخی، ج ۱، صص ۱۷۸ تا ۲۰۵.

بسمه صالحی

اگر بتوانیم از آئین‌ها و آئین‌هایی که به‌عنوان آئین‌ها یاد می‌شوند با اعصابی که در کنار این رساله منظور است مطالب می‌تواند به از این‌ها از جنبه عرب‌آسودن آئین اسلام با ایران زمین جدا کنیم.

بدیهی است ظهور دادن آئین آباء و اجدادی یک کار آسانی نیست و دین که سوگوار باقلا و دماغ است ایام صمیمانه که بتوان با آسانی آنرا عین کرد.

آری باید بدود در جهت‌های آئین‌دینی را که تا اینجا بآن اصرار گرفته و با آن توجیه کرده‌اند از سر زمان آنها دور ساختن بسیار مشکل است که بتوان ریشه‌های آنرا از ته دل‌های آنها برکنند.

نوعی زحمت وجود سر و اغلب با دیده تنین اما نظام‌ها و آمان بر ایران همین آورده‌اند. نغمه‌های آنرا که همه بر بها بود برده دولت و سلطنت‌ها برهم زده کتاب‌های بدیع را سوزانده‌اند. زبان فارسی را به‌عریس مبدل ساخته و کلمات معجزات صورت گرفته آورده‌اند که در آن هنگامه از نظر نفوس و نه با اموال و جهت اعتبار آن برای ملت‌ها آن موقع وارد شده باشد.

در جنگ‌های سیاسی در هر کجا و در هر زمان کودکان و زنان، سفگان و به‌لرزان معاند و به‌دعوی مردم شده و اماکن مقدس‌ها مورد حمله قوم غالب واقع می‌گردد ولی در جنگ‌های مذهبی بر مظهر و کبیر زن مردم کشته‌اند.

سند شماره ۱۱

صفحه نخست کتاب آئین در ایران (نوشته حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی)

۱۲۸
هم که باید این نکته را در نظر داشته باشد
که آئین تشیع آئین ایرانی و مذهب رسمی مملکت
است و هر عضو وطن پرست مانند عاشقی که همه چیز
معشوقش را دوست میدارد همه چیز وطن را معشوق
بشمارد و خامه آئین که سروکارش با دل و جان
است و در همین حال از این نکته هم غافل ننهد که
آئین برای مملکت است نه مملکت برای آئین.
در تاریخ بیست و پنجم اردیبهشت ماه یک هزار و سیصد و سی و نه
تالیف این رساله پایان یافت. و در شب چهارشنبه
پانزدهم اسفندماه ۱۳۱۳ استخراج آن بیدولت صورت
انجام یافت در بروکل.
در تاریخ ششم آذرماه ۱۳۱۸ تکمیر این نسخه بینهایت
سودمند بوسیله نورالله کاموسی با مامین صحراییان
یافت

سند شماره ۱۳

صفحه پایانی کتاب آئین در ایران (نوشته حاج میرزا
یحیی دولت آبادی)

... وقوع این وقایع افکار عامه را مشوش ساخت
و تصادف کرد با مرگ محمدشاه قاجار و از میان
رفتن حاج میرزا آقاسی و رسیدن تخت و تاج
به ناصرالدین میرزا که با سید باب [در مجلس
عالمان تبریز] ... سابقه داشت و با صدارت
میرزا تقی خان امیرنظام که با عزم راسخ به آرام
کردن مملکت و خاتمه دادن به هر آشوب و
انقلابی از نقطه نظر سیاست ملت داری همت
گماشته بود و می کوشید مملکت را از چنگال
هرج و مرج نجات دهد بی آن که در مقابل این
نظر سیاسی نظر مذهبی داشته باشد و یا این

۱۲۹
میرزا در پیشگاه امیرنظام حضور یافت و او نیز بر آن اصرار
درخواست نمود که میرزا در تاریخ چهارم خرداد
تالیف نماید و او اینها را نقل بدین ترتیب آئین
عقیده اشاره نمود: برای بیان این نکته که تشیع
آئین است و برای بیان این نکته که تشیع را
منور ساختند و تشیع را در مملکت مابعد با تشیع
و از میان رفتن حاج میرزا آقاسی در مملکت
چهارم آذرماه ۱۳۱۸ که با سید باب اتفاق افتاد در نظر
میرزا (۱۳) کتاب نوشته شد. ابتدا داشت و با نداشت
عقیده تشیع را در مملکت که با هم در آن آرام کردن مملکت
و خامه دادن به آئین و تشیع از آن نکته در سیاست
ملت داری است گماشته بود و می کوشید مملکت را از
چنگال هرج و مرج نجات دهد. بی آنکه در مقابل این
نظر سیاسی نظر مذهبی داشته باشد و یا اینکه مباحثه
کند. کین نظر تالیف است یا در بیان. صورت کرد
تا سید باب زنده است و روز بعد از آن تالیف
سویخته کرده اسباب سردی برای دولت قزاقی
ولایت بود که پیشتر با سید باب تصمیم گرفت. و جانان
ناصر هم البته این فکر او را نماند و سید باب
جوانمردی که در اینکار مخلص بشمارد نبود.
۱۳۰
ما همین دولت برای خامه دادن به تشیع با سید باب
ایران از بهترین بهترین میانه رفت و در صورتیکه تصمیم
فتیانه گرفته شده بود چرا در مجلس تبریز کار میرزا
ضامه او را دوباره به میرزا آوردند و تشیع پرور
بوشیده است. تا یک سوخته شده حکم برض نفس او را

سند شماره ۱۲

صفحه ۷۶ از کتاب آئین در ایران (نوشته حاج میرزا
یحیی دولت آبادی)

در باره دستور اعدام سید علی محمد باب از سوی میرزا
تقی خان امیرکبیر

که ملاحظه کند کاین شتر صالح است یا خر دجال، تصور کرد تا سید باب زنده است، هر روز پیروان او از نقطه‌ای سر بلند کرده، اسباب دردسربرای دولت فراهم می‌نمایند؛ این بود که به کشتن باب تصمیم گرفت. روحانیان اهل ظاهر هم البته این فکر او را مدد می‌رسانیدند. شاه جوان هم که در این کار محتاج به سفارش نبود خلاصه در روز بیست و هفتم شعبان سال یک هزار و دویست و شصت و شش هجری، در میدان معروف به میدان سربازخانه، سید باب در تبریز تیرباران می‌شود.^۱

در نگاه این پژوهش، نوع یادکرد حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از تصمیم امیرکبیر بر کشتن باب و این که او «ملاحظه نکرد» که آیا باب «شتر صالح» (معجزه خداوندی) است یا «خر دجال» (مظهر انحراف)، داوری منفی اش به او را گویاست. این معنی هنگام در نظر داشتن فضای کلی کتاب «آئین در ایران» در به دست دادن تصویری مثبت از آئین باب رسایی بیشتری خواهد داشت.

کتاب «آئین در ایران» در نگاه ازلیان از ارزش برخوردار بود. نورالله کاموسی (از ازلیان اصفهان) که کار حروف چینی نسخه مورد توجه این پژوهش را انجام داده (سند شماره ۱۳)، آن را «بی‌نهایت سودمند» خوانده است. قمرتاج دولت‌آبادی (تصویر شماره ۹) در زندگی‌نامه خودنوشت خود (سند شماره ۱۴)، ۱. پیشین، صص ۷۶ و ۷۷.

دوازده تن را که به نظرش «واقعاً بابی آمده‌اند» با ترتیب زمانی آشنایی اش با آن‌ها آورده که حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی سومین ایشان است. وی در بخش مربوط به برادر خود، به مسافرت از اصفهان به تهران و دیدار با او برای آگاهی از هویت مجموعه نوشته‌هایی از میرزا یحیی صبح ازل خطاب به شخصی با پای نام «اسم الله النجی» پرداخته و از کتاب «آئین در ایران» نیز یاد کرده است:



سند شماره ۱۴

بخشی از رساله حدیث نفس (نوشته قمرتاج دولت‌آبادی)
 درباره ۱۲ تن بابیان واقعی، از جمله حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی



تصویر شماره ۱۱

خانه حاج میرزا یحیی دولت آبادی (جای درگذشت او)
در قلهک تهران

(تصویر از نگارنده، ۱۳۸۸ ش. ۰)

... روز سه شنبه هم چون آقا [از قلهک] به شهر نمی آمد و عصر هم با آن دو آقای کرمانی سابق الذکر وعده دیدار داشت، من از زیارتش در آن روز محروم ماندم ولی چهارشنبه، صبح، به مدرسه سادات رفتم و متوجه شدم که تلفنی خبر داده است به علت کسالت به مدرسه نخواهد آمد. عصر، زود، پسر، فریدون، را همراه خود برداشته و به خدمتش رفتیم ... تا به محضرش وارد شدم، بسته کوچکی که نخ قندی هم روی آن محکم بسته شده بود به من نشان داده، فرمود: «می بینی پیری چه بلایی سر انسان می آورد؟ من کتاب را به مظفرالملک^۲ داده ام ولی پریروز از تو مطالبه می کردم» ...

۲. غلامرضاخان مظفرالملک (فرزند میرزا محسن خان مظفرالملک) برادر همسر اول حاج میرزا یحیی دولت آبادی بود. وی از فعالان بایی ضد قاجار بود و پس از وفات، در قبرستان ظهیرالدوله در شمال تهران به خاک سپرده شد. نگارنده امیدوار است در آینده وی را به گونه ای مستند بشناساند.

... تا این که روز دوشنبه که ۲۰ مهر ۱۳۱۸ بود، به خدمتش رسیدم، متوجه شدم که دونفر از اهالی کرمان در حضورش می باشند. اذن ورود به اتاقش گرفته و وارد شدم. آقا آن ها را به نام آقایان مدرس زاده و مجید زند^۱ به من معرفی و مرا هم به نام «کوچک ترین خواهران من، قمرتاج دولت آبادی»، به آن ها معرفی کرد ...

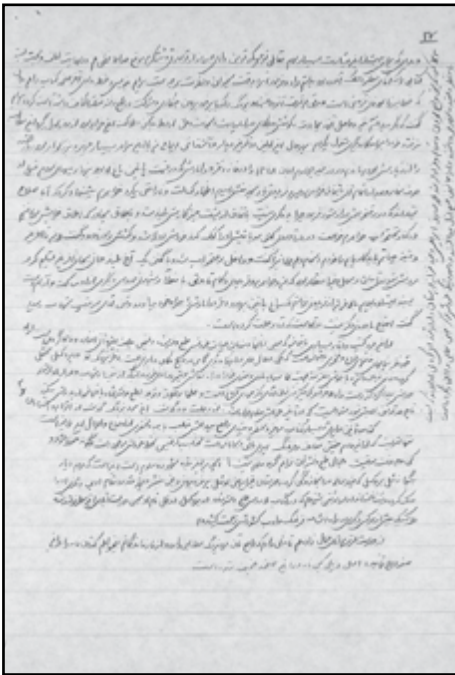
... آقایان با قرار ملاقات برای عصر فردا در منزل شخصی او در قلهک [تصویر شماره ۱۱] از حضورش مرخص شدند و من هم اجازه مرخصی گرفته، از اتاقش بیرون آمدم. هنوز چند قدمی دور نشده بودم که مرا صدا کرد و چون به حضورش رسیدم، فرمود: «کتابی که به تو دادم که بخوانی، برایم برگردان!» در نهایت تعجب عرض کردم: «من این سفر را فقط و فقط به قصد زیارت شما به تهران آمده ام و تا حال هم چند مرتبه خواسته ام که از حضورتان استعفا کنم اگر اثری یا کتابی راجع به بایه تألیف کرده یا از دیگران در اختیار دارید، مرحمت بفرمائید، من هم از آن بهره مند و مستفیض شوم ولی حقیقتش این است که تا کنون شجاعت و شهامت این که چنین تقاضائی را بکنم در خودم پیدا نکرده ام و الان هم اگر شما سر مطلب را باز نکرده باشید، باز هم من ذکری نمی کردم» ...

۱. این هر دو از ازلیان کرمان بودند و دومی، دوسال پس از درگذشت حاج میرزا یحیی دولت آبادی، خود را مرآت دوم پس از مرآت اول (میرزا یحیی صبح ازل) دانست. نگارنده امیدوار است در آینده درباره شان نکاتی بیآورد.

و مخاطبش کیست؟» با یک حالت خاصی در جوابم فرمود: «ا؟! تواز آن وقت تا حال که با من حرف می‌زدی، معلوم شد که خیلی در این جریان واردی» و با انگشت خودش، بدون آن که بگوید: مرادش منم، به سینه خود اشاره کرد و پرسید: «بگو ببینم تو این مطلب را چگونه فهمیدی؟» من به‌طور مختصر شرح به دست آمدن بسته‌ای که مادرم برایم از خراسان آورده بود برایش تعریف کردم؛ مرا در آغوش گرفت و فرمود: «نگفتم الان به تو که قرض دارم و کتاب علی را برای اداء قروضم تألیف می‌کنم؟ اگر الان کسی برای من خبر آورده بود که از محلی سی صد هزار تومان برای من رسیده است، به قدری که از بشارت پیدا شدن بسته‌ای که سال‌هاست آن را گم کرده و نمی‌دانستم به چه طریق آن را به دست آورم شاد و خوشحال شدم، نمی‌شدم. حالا بگو که کی و چه وقت آن بسته را به دست من خواهی رساند؟» در جوابش گفتم: «کار خیلی سهل و ساده‌ای است. من عصر چهار روز پیش، اصفهان سوار ماشین شدم و صبح اینجا بودم؛ حالا هم که از خدمت شما خارج شدم، به اصفهان می‌روم و برای فردا صبح بسته سرکار را به حضورتان می‌آورم.» فرمود: «نه، نه! حاضر به این عمل نیستم. بسته را نزد خودت نگه‌دار و دفعه دیگر که به تهران آمدم، برایم بیاور و بدان که برای همیشه از این بشارت بسیار مهم و قابل توجهی که توبه من دادی، صمیمانه از

آن روز، بعد از خروج آقای مظفرالملک از اتاق برادرم، من با عجله سر حرف و پرسش را باز کرده، شروع به پرسش و سؤال نمودم و مطلب خود را به این سؤال شروع کردم که: «پریروز فرمودید شرح حال حضرت علی را می‌نویسید؛ آیا این شرح حال مربوط به علی دوره قبل است یا این دوره؟» فرمود: «مقصودت را نفهمیدم.» عرض کردم: «شرح حال حضرت علی بن ابی طالب را می‌نویسید یا شرح حال میرزا یحیی صبح ازل را؟» فرمود: «نه، نه، نه! من مقداری قرض دارم. تعمیر این خانه و مختصرتعمیراتی که در آن داده‌ام، برایم گران تمام شد؛ شرح حال حضرت علی را می‌نویسم و می‌خواهم کتاب را به روزنامه‌ها و کتابخانه‌ها و همه جا بدهم که مردم بخزند و بتوانم قروضم را اداء کنم» و در دنباله این مطلب، قریب دو ساعت با هم گفت‌وگوی مذهبی کردیم و هرچه بیشتر گفت‌وگوی ما ادامه پیدا کرد، مرا بیشتر و زیادتر مورد لطف و عنایت خود قرار می‌داد و امر می‌کرد نزدیک‌تر به او بنشینم تا درست در کنارش قرار گرفتم؛ یک‌مرتبه متوجه شدم بعد از آن حرف‌های جالب و فراموش‌نشدنی که در خلوت میان ما دو نفر گذشت، حالا وقت آن است که سؤال مورد نظر آقای محمدصادق ابراهیمی را مطرح کنم؛ پرسیدم: «آقا! نامه‌ها و الواح متعدد صبح ازل خطاب به «جناب سمی» و یا به نام «هو المنجی» یا «اسم الله النجی» و از این قبیل اسامی منظورش چیست

... از رحلت این مرد بزرگ، گذشته از اقوام و آشنایان، کسی که به حق واقع محزون و متألم و عزادار شد، محمدصادق ابراهیمی و چند نفر از دوستان و ارادتمندان کرمانی او بودند که نسبت به او نظرو عقیده مخصوصی داشتند و او را جانشین صبح ازل می دانستند، در صورتی که خودش هرگز چنین مطلبی را اظهار نکرده است.^۱



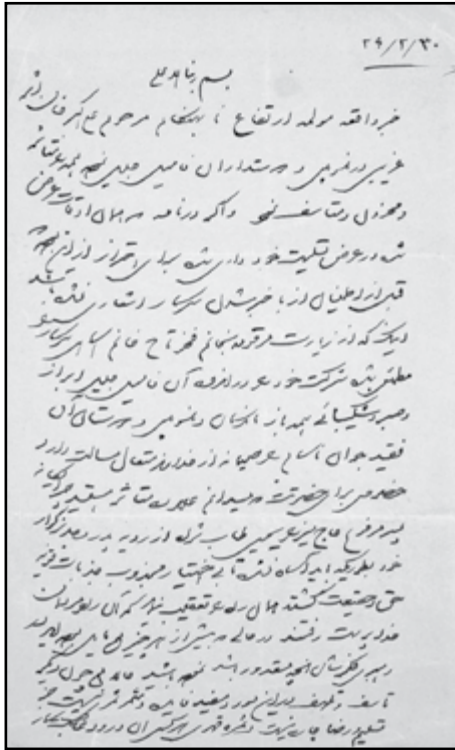
سند شماره ۱۵

بخشی از رساله حدیث نفس (نوشته قمرتاج دولت آبادی)
درباره درگذشت حاج میرزا یحیی دولت آبادی و کتاب
اثین در ایران

۱. همان گونه که نگارنده در آینده خواهد آورد، این باور همان اعتقاد گروهی از ازلیان به مقام مراتبیت حاج میرزا یحیی دولت آبادی بود و گرنه، قمرتاج دولت آبادی، خود، برادرش را جانشین میرزا یحیی صبح ازل در مقام شهید بیان می دانست.

تو ممنون و متشکرم.» موقع خدا حافظی هم در نهایت لطف و محبت بسته کتابی را که آقای مظفرالملک آورده بود، به دستم داد و فرمود: «آن را به دقت بخوان و نظرت، هر چه هست، برایم بنویس و خط مدادی آخر صفحه کتاب هم بدان که خط میرزا محمدخان قزوینی است» و مدتی هم تعریف آن مرد دانشمند بزرگ را که با پروفسور برون همکاری و شرکت در طبع و نشر نقطه الکاف داشته است، کرد ... به هر حال این اولین و آخرین دیدار و آشنایی ایمانی من با این برادر بسیار عزیز و بزرگوار بود ...

... روز پنجشنبه را از زیارتش محروم ماندم و روز جمعه، چهارم آبان ۱۳۱۸، را در خانه دختر و دامادش که در قسمت پائین باغ او بود به نهار مهمان بودم. قبل از صرف نهار و بعد از اتمام آن، به اتفاق خواهرم و پسر، فریدون، باز به خدمتش رسیدم؛ اظهار کسالت و ناراحتی می کرد. خواهرم پیشنهاد کرد که آیا صلاح نمی داند که در رختخوابش دراز شود؟ فرمود: «چرا؛ بدفکری نیست.» به اتفاق از پشت میز کارش بلند شد و به اتاق مجاور که اتاق خوابش بود رفتیم. در کنار رختخواب، خواهرم خواست در درآوردن کفش سرپایی اش کمکش کند، خودش دولا شد و کفشش را درآورد و گفت: «من تا آخرین دقیقه حیاتم باید کارهایم را خودم انجام دهم.» این را گفت و داخل رختخواب شد و با گفتن یک آخ بلند جان به جان آفرین تسلیم کرد ...



سند شماره ۱۶

نامه تسلیت محمّدصادق ابراهیمی به قمرتاج دولت‌آبادی به مناسبت درگذشت علی‌اکبر دولت‌آبادی (کتابخانه دانشگاه هاروارد، مجموعه اسناد قمرتاج دولت‌آبادی)^۲

... شرکت خود را در اندوه آن فامیل جلیل ابراز و صبر و شکیبائی همه بازماندگان و منسوبین و دوستان آن فقید جوان ناکام را صمیمانه از خداوند متعال مسئلت دارد، خصوصاً برای حضرتت که می‌دانم علاوه متأثر هستیید چرا یگانه پسر مرفوع حاج میرزا یحیی - طاب ثراه -

۲. تصویر این سند از وبگاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه قمرتاج دولت‌آبادی، بخش «مکاتبات متفرقه») برگرفته شده است.

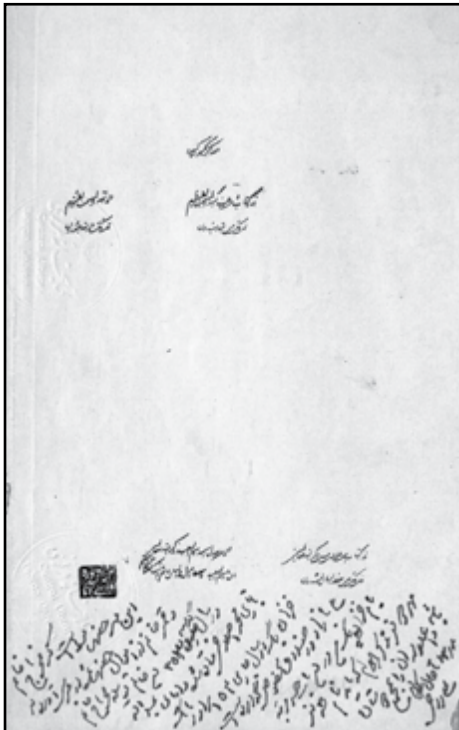
کتاب «آئین در ایران» که بسیار کتاب موجز و مختصر و مفیدی راجع به پیدایش مذهب بابیه و مختصری از اوضاع و احوال این طایفه است، تنها اثری است که از این خادم حقیقی معارف و فرهنگ ایران باقی و به جا مانده است. نسخه بسیار نفیسی به خط خودش موجود است، چگونه حفظ شود و کی و چه وقت موقعیت و مجال طبع و نشر آن فراهم گردد، معلوم نیست...^۱

به نظر می‌رسد آن کتابی که حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی به برادر همسرش، غلامرضاخان مظفرالملک، داده و بعد از آن، به خواهرش، قمرتاج دولت‌آبادی، سپرد تا پس از مطالعه، دیدگاه‌هایش را به او بگوید، همان کتاب «آئین در ایران» بود.

محمّدصادق ابراهیمی که در این گفتار یاد شده، همان شهید بیان پس از حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی است. دستخطی از او در دست است که حدود هشت سال بعد، برای قمرتاج دولت‌آبادی نوشته و درگذشت مهندس علی‌اکبر دولت‌آبادی (فرزند حاج میرزا یحیی) را تسلیت گفته است. آنچه در این مکتوب (سند شماره ۱۶) مهم می‌نماید، دست گذاشتن او بر ایمان بابی حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی است:

۱. قمرتاج دولت‌آبادی، حدیث نفس، بخش «حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی که بود و چه عقیده داشت؟»

در مجموعه‌ای با عنوان قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب در گستره‌ای محدود به چاپ رسید. یکی از مهم‌ترین اسناد آن مجموعه لوح وصایت (سند شماره ۱۷) است که جانشینی صبح ازل نسبت به باب را گویاست.^۱



سند شماره ۱۷

یادداشت علی روحی (تصویر شماره ۱۲) در ذیل تصویر لوح وصایت درباره چگونگی انتقال مهر سید علی محمد باب از قبرس به تهران از سوی قمرتاج و فخرتاج دولت‌آبادی (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۷۸۳)

۱. نک: سید مقصد نبوی رضوی، اسنادی درباره جایگاه صبح ازل در نگاه باب، بخش لوح وصایت.

از رویه پدر و جد بزرگوار خود، به طوری که باید، آگاه نشده تا بی اختیار مجذوب جذبات قویه حق و حقیقت گشته، همان راه را تعقیب نماید که آن رادمردان خداپرست رفتند



تصویر شماره ۱۲

علی روحی (نوه دختری ملا محمدجعفر کرمانی: بنیان‌گذار آئین باب در کرمان و از شهداء بیان)، عالیه روحی (دختر شیخ احمد روحی و نوه دختری صبح ازل) و عطیه روحی (نتیجه پسر صبح ازل و همسر علی روحی) در قبرس (مجموعه اسناد علی روحی)

قمرتاج دولت‌آبادی و خواهرش، فخرتاج، سه سال بعد، به قبرس رفتند تا از وضعیت خاندان میرزا یحیی صبح ازل آگاه شوند. ایشان در آنجا با تنها پسر بازمانده صبح ازل، میرزا عبدالعلی ازل، و فرزندش، جلال ازل، آشنا شدند (تصویر شماره ۹) و با کمک عالیه روحی (نوه دختری صبح ازل و دختر شیخ احمد روحی، تصویر شماره ۱۲) بسته اسناد صبح ازل و مهر سید علی محمد باب را که نزد او بود، یافته و به تهران آوردند. آن اسناد در اختیار محمدصادق ابراهیمی قرار گرفت و بخشی از آن‌ها در حدود سال ۱۳۳۶ ش.

و در کنار حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (تصویر شماره ۱۳) به خاک سپرده شد. خاکسپاری آن ازلی نهان‌زیست. که کسوت قضاوت دادگستری داشت. در کنار حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، به خودی خود، گویای باور واقعی ازلیان به ایمان ازلی اوست. در واقع، ایشان شهید بیان خویش را نزد شهید بیان پیشین که از سوی صبح ازل (مرآت صاحب وحی) به آن مقام منصوب شده بود، به خاک سپردند.



تصویر شماره ۱۳

آرامگاه محمدصادق ابراهیمی، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و صدیقه دولت‌آبادی در زرگنده تهران (تصویر از نگارنده، بهار ۱۳۹۸ ش.)

بر پایهٔ سندهای شماره ۱۹ تا ۲۳، می‌توان بر آن بود که برخی اعضای خانوادهٔ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، در سال‌های بعد، بر آن شده بودند تا کتاب «آئین در ایران» را به

در این پژوهش، دستخط علی روحی (تصویر شماره ۱۲) دربارهٔ چگونگی انتقال این مجموعه از قبرس به ایران آورده شده است (سند شماره ۱۸).

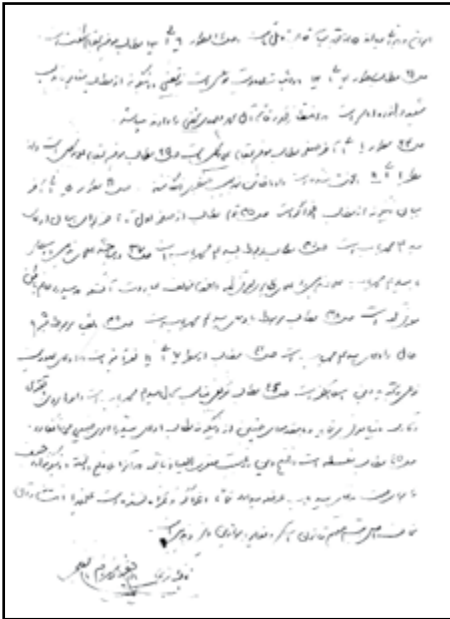


سند شماره ۱۸

یادداشت علی روحی (تصویر شماره ۱۲) دربارهٔ چگونگی انتقال اسناد میرزا یحیی صبح ازل از قبرس به تهران

از سوی قمرتاج و فخرتاج دولت‌آبادی
(کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۷۸۳)

محمدصادق ابراهیمی که در مقام شهید بیان، جانشین حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی بود، سرانجام در شهریور سال ۱۳۴۲ ش. درگذشت



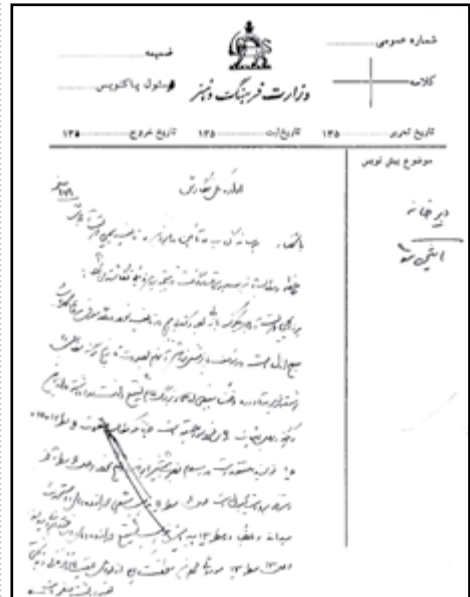
سند شماره ۲۰

صفحه پایانی صورت خطی یادداشت شیخ
محمدکاظم سنگلجی درباره
غیرقانونی بودن چاپ کتاب آئین در ایران (نوشته حاج
میرزا یحیی دولت آبادی)
(آرشیو ملی ایران، پرونده شماره ۲۶۴.۱۶۳۶۷)

اداره کل نگارش. به استحضار می‌رساند:
کتاب «آئین در ایران»، تألیف یحیی
دولت آبادی، در ۱۰۸ صفحه ملاحظه و مطالب
آن مورد بررسی قرار گرفت که نتیجه بررسی ذیلاً
نگاشته می‌شود:

میرزا یحیی دولت آبادی ملوک به ازلی بوده
و کتابی هم که تألیف نموده، در حد معرفی
سید علی محمد باب و صبح ازل است که
مؤلف با نرمش خاصی، آن هم به صورت
تاریخ‌گونه، مطالبی را به رشته تحریر درآورده و

چاپ برسانند؛ با این حال، این درخواست با
موافقت وزارت فرهنگ مواجه نشد. آنچه
مسئول بررسی آن کتاب نوشته، بدین قرار
است:



سند شماره ۱۹

صفحه نخست از صورت خطی یادداشت شیخ
محمدکاظم سنگلجی درباره
غیرقانونی بودن چاپ کتاب آئین در ایران (نوشته حاج
میرزا یحیی دولت آبادی)
(آرشیو ملی ایران، پرونده شماره ۲۶۴.۱۶۳۶۷)

۱. نک.:: حاشیه سند شماره ۲۱: «نسخه اول این گزارش
به انضمام اصل کتاب، جهت اطلاع جناب آقای دکتر فروغ
داماد حاج میرزا یحیی دولت آبادی [ارسال شد].»

باب، علماء مذهبی را علمای ظاهری معرفی کرده که مفهوم مخالف عبارات آن است که سید را عالم باطن معرفی کرده است. ص ۳۸، مطالب مربوط به ادعای سید علی محمد باب است. ص ۳۹، ایضاً، مربوط به شرح حال و ادعای سید علی محمد باب است. ص ۴۱، مطالب از سطر ۷ الی ۱۱، کفرآمیز است که ادعای مهدویت نوعی و تجدید دین اسلام [است که] کفر است. ص ۴۳، مطالب تعریفی مناسب به حال سید علی محمد باب است و او را مردی با تقوا و تارک دنیا معرفی می نماید و با مقدمه ای چنین از این گونه مطالب، ادعای سید را امری طبیعی می انگارد. ص ۴۵، مطالب سفسطه است که نسخ دین در غیبت صغری، العیاذ بالله، که آن را بلامانع دانسته و این گونه اراجیف را برای صحت دعاوی سید باب عرضه می دارد، تماماً اغواگر و گمراه کننده است؛ علی هذا، انتشار آن مخالف اصل بیستم متمم قانون اساسی و مغایر با موازین دینی و مذهبی است. ناظر شرعیات: محمد کاظم السنگلجی.

به نظر می رسد تمام آنچه آمد، گذشته از گزینه ها، دلایل و اسناد تاریخی که نگارنده پیشتر به دست داده،^۱ گویای ایمان بابی حاج میرزا یحیی دولت آبادی تا پایان حیات است؛ بنابراین، «کنفرانس آقای حاج میرزا یحیی

ضمناً، نسبت به بعضی از علماء بزرگ عالم تشیع اهانت روا داشته که از این رهگذر برای اثبات مدعای خود سود جسته است، چنان که مطالب صفحات ۵، سطر ۱۲ + ۱۵ + ۱۶، نویسنده معتقد است که اسلام به ضرب شمشیر ایران را فتح نمود و ص ۶، سطر آخر، استناد به روایت مجعول است. ص ۸، سطر ۱۱، مذهب شیعی دوازده امامی را مستحدث می داند و ایضاً، در سطر ۱۳، موروثی بودن سلطنت را یکی از عوامل عقب افتادگی و بدبختی ایران و ایرانی می داند که از جهت سیاسی قابل تأمل است و ص ۱۶، سطر ۹ الی ۱۳، موهن به مقام سلطنت است. ص ۲۱، مطالب سطر ۴ الی ۱۲، در اثبات مهدویت نوعی است نه شخصی و این گونه از مطالب مغایر با مذهب شیعه دوازده امامی است که انتظار ظهور قائم آل محمد و مهدی شخصی را دارند. ص ۲۴، سطر ۱۵ الی آخر صفحه، مطالب موهن به مقام علامه مجلسی است. ص ۲۵، مطالب موهن به مقام علامه مجلسی است و از سطر ۱ الی ۱۱ اهانت شده است و او را خائن به مذهب جعفری انگاشته. ص ۲۱، سطر ۵ الی آخر، بیان این گونه از مطالب اغواگر است. ص ۳۵، تمام مطالب، از سطر اول تا آخر، برای بیان ادعای سید علی محمد باب است. ص ۳۶، مطالب مربوط به سید علی محمد باب است. ص ۳۷، در مباحثه علمای مذهبی و اسلامی با سید علی محمد

۱. نک.:: سید مقداد نبوی رضوی، اندیشه اصلاح دین در ایران، مقدمه ای تاریخی، ج ۱، صص ۱۲۲ تا ۱۶۴.

سلطنت این از عوامل عقب افتاده گی و بدبختی ایران و ایرانسی
میدانند که از جهت سیاسی قابل تامل است و ص ۱۶ السور ۱۱ الی
۱۳ مطالب موهن بظام سلطنت است. ص ۲۰ الی مطالب سطر ۴ الی
۱۲ در اثبات محدودیت نوی است نه شخصی و اینگونه از مطالب -
مذایر یا مذهب شیعه دوازده امام است که انذار شهر قائم آل
ومهدی شخصی را دارند میباشد .

ص ۲۴ سطور ۱۰ الی آخر صفحه مطالب موهن بظام علما شیخ
است ص ۲۵ مطالب موهن بظام علما شخص است و از سطر ۱ الی
اهاست شده است. وادرا خائن بظن جعفری انگاشته ص ۲۱
سطور ۵ الی آخر بیان اینگونه از مطالب انرا گراست ص ۳۵ بظام
مطالب از صفحه اول تا آخر برای بیان ادعای سیدعلی محمد بسا
است ص ۳۶ مطالب مربوط به سید علی محمد باب است ص ۳۷ در
مباحثه علمای مذهب و اسلام یا سیدعلی محمد باب علما مذہبی و
علمای تاهری معرفی کرده که مفهوم مخالف عبارات آنستکه سید را
عالم با ن معرفی کرده است ص ۳۸ مطالب مربوط با دعای سیدعلی
محمد باب است ص ۳۹ ایضا مربوط بشریح - ال وادعای سیدعلی
محمد باب است ص ۴۱ مطالب از سطر ۷ الی ۱۱ کفر آمیز است که

سند شماره ۲۲

صفحه دوم از صورت تائیدی یادداشت شیخ
محمدکاظم سنگلجی درباره
غیرقانونی بودن چاپ کتاب آئین در ایران (نوشته حاج
میرزا یحیی دولت آبادی)
(آرشیو ملی ایران، پرونده شماره ۲۶۴.۱۶۳۶۷)

دولت آبادی راجع به میرزا تقی خان امیرکبیر»
را گفتاری نهم زیستانه باید دانست، چرا که
گوینده اش، آن زمان، در مقام شهید بیان،
بلندمرتبه ترین بابی و نگاه دارنده آئین باب
بود، آئینی که میرزا تقی خان امیرکبیر در نگاه
باورمندان در بالاترین تراز از نفرت و دشمنی
جای داشت.



سند شماره ۲۱

صفحه نخست از صورت تائیدی یادداشت شیخ
محمدکاظم سنگلجی درباره
غیرقانونی بودن چاپ کتاب آئین در ایران (نوشته حاج
میرزا یحیی دولت آبادی)
(آرشیو ملی ایران، پرونده شماره ۲۶۴.۱۶۳۶۷)

- جمال زاده، سید محمد علی. **خاطرات جمال زاده**. به کوشش ایرج افشار و علی دهباشی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۸.
- خان ملک ساسانی، احمد. **دست پنهان انگلیس در ایران**. بی جا، سازمان اسناد، بی تا.
- دولت آبادی، یحیی. **آئین در ایران**. نسخه تاپی.
- . **حیات یحیی**. تهران، انتشارات فردوس و انتشارات عطار، ۱۳۶۲.
- دولت آبادی، سید علی محمد. **خاطرات و ملاحظات**. به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۸.
- دولت آبادی، قمر تاج. **حدیث نفس**. نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه هاروارد، مجموعه اسناد قمر تاج دولت آبادی.^۱
- دهجی، سید مهدی. **رساله**. نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه ادوارد براون، ش (9) F.57.
- شریف کاشانی، **تاریخ مشروطیت**. نسخه خطی، کتابخانه ملی ملک، ش ۶۰۶۸.
- صبح ازل، میرزا یحیی. **لوح ضیافت**. نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه اسناد به شماره ۱۰۷۷۲.
- . **مجمعل بدیع در وقایع ظهور منبع**. مجموعه اسناد ادوارد براون، کتابخانه دانشگاه کیمبریج، ش (15) F.66*.
- فاضل مازندرانی، اسد الله. **تاریخ ظهور الحق**. ج ۳، بی جا، بی تا. [چاپ بهائیان]، بی تا.
- کاتب، میرزا مصطفی. **نوشته یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملا زین العابدین نجف آبادی**. نسخه خطی، مجموعه ویلیام میلر، کتابخانه دانشگاه پرینستون، ش ۲۳۹.
- کرمانی، میرزا آقاخان؛ روحی، شیخ احمد. **هشت بهشت**. بی جا، بی تا. [چاپ ازلیان]، بی تا.
۱. این نسخه پیش تر با همین نام در وبگاه «دنیای زنان در عصر قاجار» (مجموعه قمر تاج دولت آبادی) جای داشت.
- گلپایگانی، میرزا ابوالفضل؛ گلپایگانی، سید مهدی. **کشف الغطاء عن حیل الأعداء**. تاشکند، بی تا، بی تا.
- مظفری، حمیده. به یاد دانشمند فقید شادروان حاج میرزا یحیی دولت آبادی. بی جا. [تهران]، چاپخانه فردوسی، ۱۳۲۷.
- مکی، حسین. **زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر**. تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۶۰.
- ملک زاده، مهدی. **تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۲.
- نبوی رضوی، سید مقداد. **اسنادی درباره جایگاه صبح ازل در نگاه باب**. فصلنامه بهائی شناسی، ش ۲ و ۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۵.
- . **اندیشه اصلاح دین در ایران**، مقدمه‌های تاریخی. تهران، انتشارات شیرازه کتاب ما، ۱۳۹۶.
- . **تاریخ مکتوم: نگاهی به تلاش‌های سیاسی فعالان ازلی در مخالفت با حکومت قاجار و تدارک انقلاب مشروطه**. تهران، انتشارات شیرازه کتاب ما، ۱۳۹۵.
- . **دیباجه‌ای بر تاریخ جعفری**، مندرج در: شریف کاشانی، شیخ محمد مهدی. **تاریخ جعفری**: نمایی از منازعات بابیان و بهائیان و کوشش‌های پیشامشروطه بابیان مشروطه خواه. به کوشش سید مقداد نبوی رضوی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۸.
- . **سازمان اداری بابیان در زمان اقامت میرزا یحیی صبح ازل در بغداد**. فصلنامه بهائی شناسی، ش ۴، تابستان ۱۳۹۶.
- . **نقش وقایع نگاران بابی در گزارشگری جنبش مشروطیت ایران**. فصلنامه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۶۱ و ۶۲، بهار ۱۳۹۱.
- نراقی، ملا محمد جعفر. **تذکره الغافلین**. نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه ادوارد براون، ش (9) F.63.

رویکرد میرزاتقی خان فراهانی در قبال شورش‌های بابی

محمد دروگر
پژوهشگر

چکیده

میرزاتقی خان امیرنظام فراهانی از جمله رجال تاریخ معاصر است که مورد حب و بغض‌های فراوانی قرار گرفته است. گرچه این شخصیت بنام تاریخی عموماً مورد ستایش اقشار مختلف جامعه ایرانی قرار داشته و دارد، ولی در طول تاریخ دوپست‌ساله اخیر، چه در دوران حیاتش و چه پس از آن، همواره با قوت و ضعف مورد قضاوت از سر بغض و کینه نیز قرار گرفته است. یکی از مواردی که همواره امیر از آن طریق مورد اتهام قرار می‌گیرد، دگراندیش‌ستیزی در ماجرای سرکوب بابیه است. در این مقال برآنیم تا با ارائه تعریفی از دگراندیشی و دگراندیش‌ستیزی، در کنار بررسی اوضاع سیاسی اجتماعی ایران در سال‌های اولیه سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و نیز با نگاهی به سلوک سیاسی اجتماعی میرزاتقی خان، به واکاوی این مهم بپردازیم.



کلیدواژه: ایران، میرزاتقی خان امیرنظام، سلسله قاجاریه، ناصرالدین شاه، شورش، جنگ، بابیت، بهائیت، بابی‌ستیزی، اقلیت‌های دینی.

۱- مقدمه

میرزا محمد تقی خان فراهانی (زاده ۱۱۸۶ خورشیدی در روستای هزاوه اراک. درگذشته ۲۰ دی ۱۲۳۰ خورشیدی در باغ فین کاشان)، در دوران صدارت کوتاه مدتش که ۳ سال و ۳ ماه به طول انجامید دوره‌ای از حیات سیاسی را پشت سر گذاشت که تا همین امروز مورد بحث و مناقشه جناح‌های مختلف فکری است. از سویی اکثریت جامعه ایرانی او را در حد بت آزادی خواهی و اصلاح طلبی بالا می‌برند و از سوی دیگر، گروهی او را «ابن زیاد»^۱ می‌خوانند که «سمنند همت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت. این وزیر شخصی بود بی تجربه... سفاک و بی‌باک و در خونریزی چابک و چالاک»^۲

است، بررسی تک تک اقدامات امیر به صورت جداگانه است؛ به دور از پدیده زمان پریشی که موجب به خطا رفتن تحلیل هاست.

۲- طرح مسئله

یکی از مهم‌ترین دستاویزهای مخالفان و دشمنان میرزاتقی خان برای سیاه کردن چهره او و دیوساختن از وی، عملکرد امیر در برابر ادعای میرزا علی محمد باب و فعالیت‌های جماعت بابیه است. آنچه که دشمنان امیر و نیز برخی روشنفکران منتقد مطرح می‌کنند، به طور عمده برگرد این محور است که باب و یاران و پیروانش در حوزه دگراندیشان دینی جای داشتند و میرزاتقی خان با انگیزه دگراندیش‌ستیزی که سابقه طولانی در تاریخ بشر دارد، به جنگ با آن‌ها رفت.^۳

اکثریت جامعه ایرانی او را در حد بت آزادی خواهی و اصلاح طلبی بالا می‌برند و از سوی دیگر، گروهی او را «ابن زیاد» می‌خوانند که «سمنند همت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت. این وزیر شخصی بود بی تجربه... سفاک و بی‌باک و در خونریزی چابک و چالاک»

در این مقاله برآن هستیم که به بررسی این ادعا بپردازیم.

۳- تعریف دگراندیش‌ستیزی

فرهنگ معین، دگراندیش‌رابه معنای «دارای اندیشه متفاوت با اندیشه حاکم بر جامعه»^۴ می‌داند.

نقد کارنامه سیاسی، نظامی و امنیتی امیر نظام فراهانی، امری واجب، خطیر و نیازمند دقتی فراوان است که امروزه با به دست آمدن اسناد و مکتوبات مختلف مربوط به اواخر دوران محمد شاه قاجار و اوایل دوره ناصری سهل‌تر از گذشته می‌نماید. باین همه آنچه که ضروری

۳. به عنوان نمونه‌ای از داعیان این گفتار رجوع شود به: نقره‌کار، مسعود، مقدمه‌ای بر کشتار دگراندیشان در ایران؛ پیام ۲۰۱۳.
۴. فرهنگ معین.

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، تاریخ نبیل زرنندی، ص ۴۷۵
۲. عباس افندی، عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، لجنه ملی نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، آلمان: هوفهایم، ۲۰۰۱ م، ص ۱۹

از تولد خود است، تا چه اندازه حائز اهمیت است. با بررسی اسناد و نامه‌های به‌جامانده از مکاتبات میان دیپلمات‌های خارجی مقیم ایران و بالاخص اعضای دو سفارت روس و انگلیس، به‌وضوح می‌توان دریافت سال‌ها قبل از مطرح شدن «مفهوم برابری آحاد ملت» در دوره مشروطه، امیرنظام به‌صورت عملی به دنبال ایجاد چنین شرایطی برای همه اقلیت‌های مذهبی بود.^۲

باتوجه به تعاریف بالا درباره دگراندیشی و دگراندیش‌ستیزی و با درنظرگرفتن رفتار امیر با اقلیت‌های مذهبی، فارغ از اینکه بابتی‌ها دگراندیش بودند یا خیر، قطعاً میرزاتقی‌خان دگراندیش‌ستیز نبود.

۵- رفتار میرزاتقی‌خان با روحانیان قدرت طلب

برخلاف تساهلی که نسبت به اقلیت‌های مذهبی روا داشته می‌شد و باوجود ارادت میرزاتقی‌خان به علمای بزرگ شیعه، خصوصاً افرادی چون سیدمحمد صالح عرب (داماد) و شیخ عبدالحسین تهرانی، شیخ‌العراقین، و...، سیاست امیر در برابر دستگاه روحانیت شیعه در مواردی بسیار سختگیرانه بود. امیر اعتقاد عملی به اصالت سیاست عرفی داشت و به همین جهت رفتار خود با جوامع مذهبی ایرانی را بر دو محور قرار داد: "دور

قلی‌پور نیز در این باره می‌گوید: «دگراندیشی به معنای نفی دیدگاه‌های تک‌بعدی و تحمیلی، به‌منظور تجزیه و تحلیل پدیده‌ها و طرد تلقینات القایی در مسیر رسیدن به حقیقت است. با این تعریف، یک دگراندیش، اندیشه‌های متداول و کلیشه‌ای را وانهاد و خود به اندیشیدن می‌پردازد.»^۱

با این توضیح، دگراندیش‌ستیزی در حکومت‌های توتالیتری که دارای ایدئولوژی هستند رخ می‌دهد. این‌گونه حکومت‌ها (مانند نازی‌ها در آلمان) سعی در یکپارچه‌سازی عقاید مردمان خود دارند و صاحبان اندیشه‌های مخالف را از طرق مختلف سرکوب می‌کنند.

۴- رفتار میرزاتقی‌خان با اقلیت‌های مذهبی

براساس آنچه که از گفته‌های خارجی‌های مقیم ایران برمی‌آید، سیاست امیر درباره اقلیت‌های دینی ساکن ایران چیزی فراتر از تساهل معمول در برخی جوامع اسلامی بود. آن‌گونه که در بعضی نامه‌نگاری‌های موجود میان دیپلمات‌های انگلیسی و وزارت خارجه انگلستان دیده می‌شود، از میرزاتقی‌خان تحت عنوان «روشنفکر» یاد کرده‌اند. پیداست که انتساب امیر به این عنوان در شرایط اجتماعی سیاسی اوایل دوره ناصری و درحالی‌که جامعه روشنفکر ایرانی تازه در مرحله پیش

۱. قلی‌پور ثانی، محسن، تأملی بر اندیشه‌های سانتیستی، بازتاب اندیشه، آذر ۱۳۸۱، شماره ۳۳.

۲. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به: آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی، چاپ هفتم، اسفند ۱۳۶۲، صص ۴۳۵ تا ۴۴۱.

نگهداشتن مذهب از سیاست" و "آزادی و مدارای دینی". بر همین اساس و درحالی که از دستگاه فقهاتی علمای عامل و پرهیزکار حمایت می‌کرد و دعوای حقوقی را به دستگاه قضایی آن‌ها ارجاع می‌داد،^۱ در مقابل روحانیان و امام جمعه‌هایی که در سیاست دخالت می‌کردند و به دنبال بسط قدرت خود

بودند، می‌ایستاد و چنین حق و مسئولیتی را برای آنان قائل نبود، لذا میان او و روحانیان قدرت طلب کشمکش پنهان وجود داشت. "با این وجه نظر، تصادم قدرت دولت و دستگاه روحانی امری محتمل بود.

تحریک امام جمعه تهران به برانگیختن مردم شهر علیه امیر، داستان معجزه کردن امامزاده تبریز و مداخله شیخ الاسلام و امام جمعه آذربایجان و ایستادگی آنان در برابر دولت، آن کشمکش

از بررسی رفتار امیرنظام فراهانی با اهالی ادیان و مذاهب مختلف مشاهده شد که آنچه برای میرزاتقی‌خان اهمیت داشت حفظ و حراست از کیان حکومت و استواری مرزهای ایران بود و اگر در این میان سری به سرکشی و طغیان بلند می‌شد، خاخام یهودی باشد یا روحانی شیعه، سیاست اول و آخر جناب امیر کوتاه کردن دست او بود، فارغ از اینکه چه دین یا مذهبی داشته باشد.

پنهانی را آشکار ساخت.^۲

۶- اولویت امیرنظام فراهانی، حفاظت از کیان وطن بود.

"غیرت ملت و خاک" و "عزت ملتی" را به وفور مشاهده کرد که در معنای ناسیونالیسم غربی است.

در نامه‌ها و اسناد دیپلمات‌های غربی نیز چندین و چندبار به وطن‌خواهی و وطن‌پرستی امیر اشاره شده است. به طور مثال واتسون، مورخ انگلیسی، در کتاب "تاریخ ایران از ابتدای قرن ۱۹ تا ۱۸۶۶" می‌نویسد:

۱. به‌عنوان نمونه می‌توان به رابطه امیر با شیخ‌العراقین اشاره کرد: آل داوود، سیدعلی، امیرکبیر و ناصرالدین‌شاه، تهران، رایزن، ۱۳۹۴، صص ۴۹۲ تا ۴۹۴.

۲- آدمیت، ۴۲۴.

بر محبعلی خان ماکویی، انقلاب کردستان و عصیان رضاقلی خان اردلان بر خسروخان گرجی والی و علی خان سرتیپ قراگزلو، شورش فارس به سرکردگی رضای صالح بر حسین خان نظام الدوله، بلوای کرمان و نزاع فتح علی خان بیگلربیگی با عبدالله خان صارم الدوله، طغیان اشرازیزده علیه دوست علی خان حاکم آنجا، غوغای اصفهان، شورش خوانین بختیاری و طوایف کرد، فتنه شیخ نصر حاکم بندر بوشهر، انقلاب حاکم بندرعباس، خودسری قبایل بلوچ در سیستان و بلوچستان و از همه مهم تر فتنه سالار بود که از زمان محمدشاه در خراسان آغاز گشته و روزه روز سهمناک تر می گردید.^۳

در چنین شرایطی است که سه فتنه بزرگ بایه هم رخ می دهد!
اکنون به بعضی از این شورش ها به طور اجمال می پردازیم و سپس به سراغ شورش های سه گانه بایه می رویم.

۷-۱- فتنه آقاخان محلاتی

حسن علی شاه محلاتی یا آقاخان یکم، سیاستمدار و یکی از رهبران اسماعیلیه نزاریه بود. لقب آقاخان را از فتح علی شاه گرفت و چندی حکومت فارس را برعهده داشت. در اواخر دوره محمدشاه با کمک انگلیسی ها دست به شورش زد، اما سرکوب شد و به هند

«میرزاتقی خان» که برای تجدید حیات ایران برخاست، یگانه مردی بود که کاردانی و وطن پرستی و اخلاق استوار، همه در شخصیت او جمع آمده بود و می توانست رهبری کشتی دولت را به عهده گیرد، از میان صخره ها و خطرهایی که بر سر راه داشت بگذراند و سلامت به مقصد برساند.^۱

همچنین می افزاید:

«حکومت او بر پایه قانون و عدالت بنا نهاده شده بود.»^۲

۷- شورش های صورت گرفته در سال های صدارت میرزاتقی خان

میرزاتقی خان امیرنظام در روزهای ابتدایی دوران حکومتش با شورش های متعددی روبه رو شد که همراه با اوضاع نابسامان لشکرو نیز خزانه خالی دولت، فضایی را به وجود آورده بود که به نابودی ایران منجر می شد:

«با مرگ محمدشاه بیشتر ولایات ایران را آشوب فراگرفت. در پیدایش این آشفتگی عمومی، بی گمان سوء سیاست حاجی میرزا آقاسی خیلی تأثیر داشت. شورش هایی که در آن اوان برپا شدند این ها بودند: فتنه آقاخان محلاتی، سرکشی سیف الملوک میرزا پسر اکبر میرزا ظل السلطان در قزوین، شورش مردم بروجرد بر جمشیدخان ماکویی، طغیان اهالی کرمانشاه

1 - Watson R. G., A History of Persia from the beginning of Nineteenth century to the year 1858, London, 1866, P 371.

۲. همان، ص ۳۸۲.

۳. آدمیت، صص ۲۳۲ و ۲۳۳.

فرار کرد.^۱ پایان ظاهری این فتنه گرچه در اواخر دوره محمدشاه بود، به جهت جایگاه آقاخان یکم در میان اسماعیلیه نزاری، پیامدهای آن تا دوره ناصری ادامه یافت.

۷-۲- شورش بروجرد

در ۱۲۶۴ق. وقتی خبر مرگ محمدشاه به بروجرد رسید، اهالی آن دیار بر حاکم وقت، جمشیدخان ماکویی، که در آن زمان در محل سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بروجرد سکونت داشت و هنوز این خبر به او نرسیده بود، شورش کردند و تمامی اموال و دارایی وی را تصاحب نمودند. در نهایت «جمشیدخان از آن مهلکه با تن عریان نجات یافت. ... پس به هزار تعب... یک تنه تا طهران کوچ داد.»^۲

۷-۳- شورش کرمانشاه

با رسیدن خبر مرگ محمدشاه قاجار به کرمانشاه، مردم آن خطه هم بر محب علی خان ماکویی که حاکم بود شوریدند و او را از شهر بیرون کردند. محب علی خان با تعداد معدودی از افرادش به سمت آذربایجان حرکت نمود و به اردوی شاه تازه که در معیت امیر درحال حرکت به سمت تهران بود، پیوست.^۳

۷-۴- وقایع فارس

در همان روزها، مردم شیراز هم بر حسین خان نظام الدوله شورش کردند. در این واقعه محمدقلی خان، ایل بیگی شقاقی ۳۰۰ تن از سربازان حاکم فارس را گرفته و حبس نمود. حاجی قوام کلانتر هم در جنگ با حسین خان با او همدست شد و نزدیک به ۱۵۰۰۰ نفر نیرو از قبایل جمع آوری کردند و به جنگ حسین خان رفتند.

آتش این فتنه در نهایت با عزل حسین خان از حکومت فارس، خاموش شد.^۴

۷-۵- بلوای کرمان

چون حاکم وقت کرمان، فضل علی خان بیگلربیگی برای سرکوب اشرار بلوچ از کرمان خارج شد، خبر مرگ محمدشاه قاجار به کرمان رسید. به هنگام بازگشت حاکم به شهر، عبدالله خان صارم الدوله که رئیس قشون بود، با بعضی از خوانین همدست شد و جلوی ورود فضل علی خان به کرمان را گرفت و او را مجبور کرد که به تهران برود.^۵

۷-۶- فتنه سالاردر خراسان

این فتنه به نوعی بزرگترین و مهمترین فتنه دوران صدارت امیر است. اللهیارخان آصف الدوله (پسر محمدخان دولو، بیگلربیگی معتمد

۴. همان صص ۹۴۸ تا ۹۵۲.

۵. وزیر کرمانی، احمدعلی خان، تاریخ کرمان، با تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علمی، ۱۳۶۴، ص ۷۵۸.

۱. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به: قرائتی، حامد، بازخوانی شکل گیری فرقه آقاخانیه، نامه تاریخ پژوهان: پاییز ۱۳۸۶ - شماره ۱۱، صص ۱۰۲ تا ۱۴۶.

۲. محمدتقی لسان الملک سپهر، ناسخ التواریخ قاجاریه، به اهتمام جمشید کیان فر، تهران، اساطیر، ۱۳۹۰، ج ۳ ص ۹۴۷.

۳. همان صص ۹۴۷.

شاهان قاجار^۱ نخست‌وزیر فتح‌علی‌شاه مع‌ذلک شاهکار آصف‌الدوله در ضدیت در سال‌های ۴۳-۱۲۴۰ بود که هم به دلیل فعالیت‌های خدماتی‌اش در مناصب «ایشیک آقاسی‌باشی» و «سالارباری» در دربار قاجار و هم به واسطه خویشاوندی از طریق مواصلت با دخترشاه و پیوند خواهرانش با فتح‌علی‌شاه و عباس‌میرزا^۲، نفوذی کامل در دستگاه قاجاریان فراهم کرده بود. آصف‌الدوله علی‌رغم سوءشهرتش (به دنبال شکست خفت‌بار در جنگ دوم ایران و روس و بعدها ناکامی‌اش در کسب صدارت از قائم‌مقام و حاجی میرزا آقاسی)، همچنان

سالار به اغوی آصف‌الدوله و عوامل انگلیسی‌درپی تبعیدپدرش در ۱۲۶۲، دست به شورش زده و با استفاده از نارضایتی عمومی در خراسان و ضعف محمدشاه در اواخر سلطنتش، با کمک گروه‌های محلی و رجال خودسرو جاه‌طلب، در برابر نیروهای دولتی قد علم کرد، تا اینکه در ۱۲۶۶ به مدد کفایت و سیاست زیرکانه امیرکبیر، او و اعوان شورش‌اش دستگیر و اعدام شدند.

در آرزوی صدارت و حتی تغییر سلطنت از قوانلوا به دولوها، از طریق حمایت^۳ از کسانی چون بهمن‌میرزا خواهرزاده‌اش بود.

۴. دو منشأ برای شهرت یافتن این نام وجود دارد: اول مأخوذ از منصب «سالارباری» دربار قاجار که سپهر در ناسخ‌التواریخ (ج اول، ص ۳۵۰) آن را ذکر کرده و دوم شعر خواندن محمدحسین‌خان (از شعر فردوسی: مرا عار آید از این زندگی / که سالار باشم، کنم بندگان). که درهرحال اشتهار این لقب را در اکثر منابع می‌توان یافت: هدایت، رضاقلی‌خان، تاریخ روضه الصفای ناصری (تهران، خیام، ۱۳۳۹) ج ۱، ص ۳۲۵.
۵. دراین باره، یکی از بهترین شرح‌ها در کتاب اعتمادالسلطنه: مرآة‌البلدان به کوشش نوائی و محدث (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰) ج ۱، ص ۹۴۷ به بعد.

۱. عبدالله مستوفی با اشاره به انتخاب نام خانوادگی «تاج‌بخش» برای این خاندان، حکایت جالبی را ذکر می‌کند. شرح زندگانی من یا تاریخ سیاسی اجتماعی اداری قاجاریه (تهران، زوار، چ ۱۳۴۰، ج اول، ص ۶۷.
۲. احمد عضدالملک: تاریخ عضدی، به کوشش عبدالحسین نوائی (تهران، علم، ۱۳۷۶)، ص ۴۳.
۳. نادر میرزا در کتابش می‌نویسد: «از ثقات شنیدم که آصف‌الدوله این سخنان به او گفت و تحریض کرد»: تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز (تهران، اقبال، ۱۳۵۱) ص ۱۷۵.

«در شب دوشنبه ۱۶ جمادی الاول که روز آخر زندگانی ایشان بود، دژخیمان مریخ صلابت به خیمه محبس ایشان درآمده، اولاً محمدعلی خان برادر، بعد امیراصلاحان خان پسرش، پس خود سالار را روانه دیار بوار گردانیدند.»^۱ سرکوب شورش سالار، خراسان را از انشعاب و خطر تجزیه نجات داده امنیت را به تدریج اعاده و قدرت دولت را تثبیت نمود.^۲

بلندآوازه ساخته. پس بی توانی، از خراسان طریق شیراز برگرفت و بعد از ورود بدان بلده به نهانی میرزا علی محمد باب را دیدار کرد و آئین او را پذیرفتار شد.^۳

ملاحسین بشرویه‌ای را «اول من آمن بالباب» نامیده‌اند و «باب‌الباب» خوانده‌اند و این خود نشان‌دهنده جایگاه بالای او در نزد بایبان است. در شب پانزده جمادی الاول ۱۲۶۰

که به باب ایمان آورد. فتنه بایبه عملاً شروع شد. از طرف باب مأموریت یافت تا به خراسان برود و از طریق تبلیغ و نیز جمع‌آوری سلاح، زمینه را برای آغاز یک قیام فراهم سازد. براساس همین دستور و به همراه نسخه‌ای از کتاب تفسیر سوره یوسف «احسن القصص» به خراسان رفت و در آنجا با کمک ملا عبدالخالق یزدی و ملاعلی اصغر مجتهد نیشابوری مردم را به مرام باییت فرامی‌خواند و گروهی را به گرد خود جمع

بشرویه‌ای بعد از اینکه از تهران اخراج شد، به ملا محمدعلی بارفروشی و طاهره قره‌العین نامه نوشت و از آن‌ها خواست برای آغاز قیام و تسخیر نظامی ایران به خراسان بیایند. پس از ارسال نامه‌ها خودش نیز به مشهد رفت و در آنجا با کمک ملا عبدالخالق یزدی، مردم را به صورت علنی به باییت فراخواند.

۷-۷- شورش سربازان بر میرزاتقی خان

این واقعه در سال به تخت نشستن ناصرالدین شاه در تهران و با تحریک امام جمعه و تنی چند از سران قوای نظامی رخ داد و فوج قهرمانیه و فوج ششم تبریز و فوج خاصه و فوج شقاقی قراجه‌داغی که در تهران و درون ارک جای داشتند، بر امیر شوریدند.^۳

۸-۷- شورش ملاحسین بشرویه‌ای در خراسان
"ملاحسین یک تن از مردم بشرویه است. در آغاز زندگانی به کسب علوم رسمیه مانند صرف و نحو و فقه و اصول روزگار می‌گذاشت و

۱. خورموجی، محمدجعفر: حقائق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم (تهران، زوار، ۱۳۴۴) ص ۸۴ و ۸۵.

۲. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به "سپهر، همان، صص ۹۷۱ تا ۹۹۴ و ۱۰۴۱ تا ۱۰۵۷ و ۱۰۹۷ تا ۱۱۰۴.

۳. سپهر، همان، صص ۱۰۰۶ تا ۱۰۱۰.

۴. سپهر، همان، صص ۱۰۱۰.

میامی شدند. طبق آنچه که در تواریخ آمده، بر اثر فعالیت و تبلیغ آن‌ها در میامی، ۳۶ تن از مردم آن شهر بابی شدند اما مردم میامی بر یاران بشرویه‌ای شوریدند و آن‌ها را از شهر بیرون کردند، لذا آنان عزم شاهرود و بسطام کردند و چون در هر دو جا با مخالفت شدید مردم روبه‌رو شدند، راه مازندران را در پیش گرفتند.

در مازندران از ترس سعیدالعلماء که بابی‌ها را از بابل بیرون کرده و پراکنده ساخته بود، همراه پیروانش در جنگل‌های مازندران، روزی یک فرسخ یا نیم فرسخ راه می‌پیمود. مریدانش می‌گفتند او در انتظار امری به سر می‌برد و او نیز به اطرفیانش می‌گفت: منتظر چیزی هستم. در همین ایام که سال ۱۲۶۴ ه. ق. بود، خبر فوت محمدشاه (پدر ناصرالدین‌شاه) رسید و ملاحسین بشرویه گفت: من منتظر همین خبر بودم. فرصت هرج و مرج آن عصر و ضعف حکومت مرکزی، باعث شد که بشرویه بیشترین استفاده را از این آب گل‌آلوده نماید. او به پیروانش می‌گفت:

«سیدعلی محمد امام زمان است و ما از یاران او هستیم و به زودی فتح و پیروزی نصیب ما می‌شود... داستان ما داستان کربلاست و من با هفتاد و دو نفر در مازندران شهید می‌شویم، هرکسی میل به شهادت ندارد برگردد. ما وقتی که وارد مازندران شدیم راه نجاتی برای ما نیست و من با ۷۲ نفر در آنجا شهید خواهیم شد و من با هفتاد و دو نفر از ظهر کوفه که پشت بارفروش (بابل) است، خروج خواهیم نمود.»

نمود و شهر به شهر گشت و مرام بابت را تبلیغ کرد. لازم به ذکر است که ملاحسین بشرویه‌ای قبل از رسیدن به خراسان، در شهرهایی نظیر اصفهان و کاشان نیز به تبلیغ بابت بر روی منابر می‌پرداخت و در همین مسیر کسانی چون ملامحمدتقی هراتی و میرزاجانی کاشی (نویسنده کتاب نقطة الکاف) بر اثر تبلیغات بشرویه‌ای به بابت پیوستند. وی سپس از کاشان راهی تهران شد و نامه‌ای را از جانب باب به نزد محمدشاه برد با این شرح:

«اگر حمل بیعت مرا برگردن و متابعت مرا واجب شمارید، این سلطنت شما را بزرگ خواهیم کرد و دول خارجه را در تحت فرمان شما خواهیم داشت.»^۱

چون این نامه را به شاه داد، او را به سرعت از تهران بیرون کردند. بشرویه‌ای بعد از اینکه از تهران اخراج شد، به ملامحمدعلی بارفروشی و طاهره قره‌العین نامه نوشت و از آن‌ها خواست برای آغاز قیام و تسخیر نظامی ایران به خراسان بیایند. پس از ارسال نامه‌ها خودش نیز به مشهد رفت و در آنجا با کمک ملاعبدالخالق یزدی، مردم را به صورت علنی به بابت فراخواند. چون کارشان در مشهد با مخالفت حمزه میرزا حاکم خراسان مواجه شد و مردم شهر نیز بر آن‌ها شوریدند، از آن شهر خارج شد و به سبزوار رفت. در سبزوار میرزاتقی جوینی و عده‌ای دیگر به وی پیوستند و راهی

۱. سپهر، همان، ص ۱۰۱.

طول انجامید، بابی‌ها به رهبری ملاحسین بشرویه‌ای و ملامحمدعلی بارفروشی (قدوس) چنان متهورانه عمل نمودند و به قدری دست به جنایت زدند که ترس و وحشت تمامی ایران را فرا گرفت.

ادوارد براون در تشریح واقعه قلعه شیخ طبرسی می‌نویسد:

«پیروان سیدعلی محمد باب... در مکانی که آرامگاه شیخ طبرسی در آنجا بود، گردهم آمدند. در اینجا مردان تعلیم دیده... با نیروی شجاعت و مهارت باورنکردنی، ماه‌ها مجبور به جنگ با قوای سلطنتی بودند و بارها و بارها نیروهای دولتی را شکست داده و موجب شده بودند که حتی برخی از قوای دولتی ناامید شوند. رهبر شجاع ایشان ملاحسین بشرویه بود.»^۲

بنا بر آنچه نویسندگانی چون لسان‌الملک سپهر و جهانگیرمیرزا صاحب تاریخ نو و میرزاجانی کاشانی نویسنده نقطه الکاف و... آورده‌اند، فتنه ملاحسین بشرویه‌ای که منجر به جنگ بزرگ قلعه طبرسی شد، قبل از مرگ محمدشاه آغاز شد. اردشیرمیرزا حاکم مازندران که سعی در سرکوبی پیروان باب نموده بود، به علت عدم موفقیت به پایتخت مراجعه نموده و امیرزاده

او بابل را کربلا خواند و خود را از شهدای آن، که پس از شهادت رجعت می‌کنند. کوتاه سخن آنکه او همراه ۲۳۰ نفر به سوی بابل حرکت کردند، مردم بابل به آن‌ها حمله نمودند، سی نفر از آن‌ها گریختند، دویست نفر ماندند، این دویست نفر به قتل و غارت پرداختند و به صغیر و کبیر رحم نمی‌نمودند، کار به جایی رسید که اهل شهر بابل آن‌ها را در محاصره قرار دادند. آنان به کاروان‌سرای در سبزه میدان پناه بردند و در برابر هجوم جمعیت شهر، به سختی وحشت نمودند. سرانجام با عباس‌قلی خان حاکم لاریجان مذاکره نمودند و از او خواستند که به آن‌ها راه دهد تا از شهر خارج شوند، مشروط به اینکه دست از قتل و غارت بردارند. عباس‌قلی خان موافقت کرد و ملاحسین بشرویه با پیروان خود، از بابل بیرون رفتند.

سعیدالعلماء مازندرانی، نقش اصلی برای بسیج مردم و بیرون نمودن آن‌ها را داشت، همه تلاش آن‌ها این بود که به سعیدالعلماء دست یابند و او را بکشند، ولی در برابر هجوم مردم تحت رهبری سعیدالعلماء ناکام ماندند.

۷-۹- جنگ بزرگ قلعه طبرسی^۱

واقعه قلعه طبرسی یکی از بزرگ‌ترین و هولناک‌ترین شورش‌های بابی‌ها علیه حکومت مرکزی است. در جنگی که حدود دو سال به

۱. نگارنده امیدوار است بتواند به زودی شرحی مفصل از واقعه جنگ بزرگ قلعه طبرسی برپایه منابع بابی، بهائی، مسلمان و اسناد و گزارش‌های ناظران غیرایرانی منتشر کند.

2. Stenstrand'S, August J; Browne, Edward G (2006). "BABISM". In al-Ahari, Muhammad Abdullah. THE COMPLETE CALL TO THE HEAVEN OF THE BAYAN. Daltaban Peyrevi. Chicago: Magribine Press. p. 28. ISBN 1-56316-953-3.

هشت گوشه] بنیان کرد و بروج آن را ده ذراع ارتفاع دادند و برزبرآن بروج، بنیانی دیگر از تنه درخت های بزرگ برآوردند و مثقبها بنمودند و خندق عمیق حفر کردند. از بهر فصیل قلعه، خاکریزی چنان افراشته داشتند که برابر بروج قلعه آمد و سه مرتبه در جدران و بروج قلعه از بهر تفنگچی نشیمن مقرر کردند و از قلعه برای عبور به خندق راهی چند بگشادند و از درون قلعه نیز خاکریزی کردند، چنانکه ۲۰۰۰ تن مردم بایبه که در قلعه حاضر بودند، در همان خاکریز نشیمن داشتند و ساخته جنگ بودند و در میان دیوار قلعه و خاکریز هر چند گام، چاه کرده بودند و در بن هر چاه نیزهها و ذلقها از چوب و آهن نصب کردند و سر آن را با خار و خاشاک پوشیدند تا اگر وقتی لشکر بدان قلعه یورش برد و به درون شود، به چاه درافتند و تباه شوند.^۲

بنابر آنچه منابع نوشته اند، بشروه ای پس از اتمام ساخت قلعه و جمع کردن نیرویی نزدیک به ۲۰۰۰ تن از بایبان، اعلام کرد که به زودی حکومت جهانی بیانی برپا خواهد شد، اما قبل از هر چیز باید مازندران به تسخیر درآید و سپس به سمت تهران حرکت نموده و

خانلرمیرزا در اواخر ماه رمضان ۱۲۶۴ به جای وی انتخاب و به مازندران وارد شد. وی نیز به جهت شورشها و مبارزات پی در پی امکان تحرک نیافته با دریافت خبر مرگ محمدشاه به دارالخلافه مراجعت می نماید. در ابتدا خوانین محلی و روحانیان به درگیری با نیروهای تحت فرماندهی ملاحسین بشروه، که وی را دوم رجل نهضت بایبه به حساب آورده اند، می پردازند. وی حدود ۸۰۰ هواخواه داشته است.^۱ با شکست خانلرمیرزا، امیرنظام، مهدی قلی میرزا را به جای خانلرمیرزا مأمور داشت و به بزرگان آن ولایت در باب قلع و قمع این طایفه و حلقه، فرمان صادر شد.^۲ چون کار به اینجا رسید، ملاحسین به دستور قدوس در ۲۰ کیلومتری بارفروش (بابل) در محل آرامگاه شیخ طبرسی قلعه و خندق ساخت.

سپهر در توصیف این قلعه می نویسد:

«ملاحسین بشروه سفر کردن بزرگان مازندران را به درگاه شاهنشاه ایران، به فال مبارک گرفت و آسوده خاطر در مزار شیخ طبرسی به ساختن قلعه پرداخت. حصنی مثنی [=قلعه ای

۱. خورموجی، همان، ص ۵۸.

۲. رضا قلی خان، هدایت. روضة الصفاى ناصرى. جلد ۱، ص ۴۳۳.

۳. سپهر، همان، ص ۱۰۱۸.

طبرسی، ارتباط بابی‌ها با روستاهای پیرامون بریده شد و دیگر نتوانستند از طریق غارت مردم روستایی، مایحتاج خود را تأمین کنند. با این حال بازهم یورش‌ها و جنایات بابی‌ها ادامه داشت. در دهم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۶، یورش شبانه آنان نیروهای مسلح را وادار به هزیمت کرد. در این شب با بشکه‌های نفت مکان استقرار لشکریان را به آتش کشیدند و بسیاری از جمله دو تن از فرماندهان لشکر را به قتل رساندند.^۳ در حین همین شبیخون، بشروه‌ای از ناحیه سینه و شکم مورد اصابت گلوله قرار گرفت و پس از بازگشت به قلعه از اسب افتاد و جان داد.^۴ پس از مدت‌ها جنگ و کشته شدن ملاحسین، بابیان به دلیل قحطی و نایابی غذا در قلعه، مجبور به تسلیم شدند. به دستور مهدی‌قلی میرزا جمعی از بابیان را در قلعه کشتند و باقی را به مازندران فرستادند تا در آنجا محاکمه شوند.^۵

۷-۱۰- شورش حجت در زنجان

«بابیان زنجان در تاریخ ۵ مه ۱۸۵۰ مبادرت به قیام مسلحانه علیه فرماندار (قاجاری) شهر کردند. ۲۰۰۰ جنگجوی بابی، به همراه خانواده‌های خود، با رهبری یک روحانی متنفذ بابی، معروف به حجت زنجانی، در بخشی از شهر سنگربندی کرده و خود را برای

آنجا را بگیرند و در کنار کوهی که در نزدیکی شاهزاده عبدالعظیم است ۱۲۰۰۰ نفر از اهالی تهران را بکشند و این عین دستور باب بود: "ینحدرون من جزیره الخضر الی سفح الجبل الزورا و یقتلون نحو اثنتی عشر الفاً من الاتراک."^۱ در ذی‌حجه ۱۲۶۴ میرزاتقی‌خان گروهی را برای سرکوبی بابیان از تهران به مازندران گسیل داشت، اما آن نیرو هم از بابی‌ها شکست خوردند و گروهی از آن‌ها به قریه افرا عقب‌نشینی کردند. در پی این عقب‌نشینی بابی‌ها وارد ده مذکور شده و پس از کشتار قوای نظامی، مانند مغول‌ها هر جنبه‌ای را که در آن دیار بود نیز کشتند و بر زنان و کودکان نیز رحم نکردند. «آنگاه آتش به قریه در زده تمامت خانه و سرای و باغ و بوستان را بسوختند و دیوارها را با خاک پست کردند.»^۲

این تنها جنایت انجام‌شده توسط یاران بشروه‌ای نبود. چون خبر هزیمت لشکر و جنایت‌های پی‌درپی بابیه به تهران رسید، به دستور میرزاتقی‌خان نیروهای تازه‌نفسی در حدود ۷۰۰۰ تن از تهران به سوی قلعه شیخ طبرسی فرستاده شد و محاصره دژ بابی‌ها آغاز گردید. روحانیون هم علیه بابی‌ها فتوای (جهاد) دادند؛ با این حال قوای نظامی حکومت موفق نشد به سرعت شورش را سرکوب کند. سرانجام با تکمیل محاصره قلعه

۳. هدایت، همان، ص ۴۳۴.

۴. سپهر، همان، ۱۰۲۷.

۵- سپهر، همان، صص ۱۰۳۲ تا ۱۰۳۶.

۱. علی محمد باب، احسن القصص، سوره القتال.

۲. سپهر، همان، ص ۱۰۲۱.

در همین زمان علی محمد باب با وی شروع به مکاتبه کرد و این نامه‌نگاری‌ها منجر به ایمان آوردن حجت زنجانی به وی شد، چراکه حجت در پی ریاست بود و تصور می‌کرد که از طریق پیوستن به بابی‌ها می‌تواند به این امر دست یابد.

اوضاع بر این منوال بود تا اینکه محمدشاه درگذشت و ناصرالدین‌شاه بر جای وی نشست و بعد از چند ماه امیراصلاحان خان را که ایشیک آقاسی دربار بود، مأمور به حکومت زنجان کرد.

بعد از ورود امیراصلاحان خان به زنجان و در حین شورش بابیه در قلعه طبرسی، حجت از فرصت استفاده نموده و از خانه محمودخان کلانتر فرار

کرد و به زنجان بازگشت و در آنجا به تبلیغ آئین باب پرداخت. «در زمانی قلیل بیش‌وکم قریب ۱۵۰۰۰ کس بر سر خویش انجمن کرد و این قصه کارداران دولت را اصغا افتاد»^۲

به همین جهت امیرنظام برای اینکه فتنه دیگری چون فتنه بشرویه‌ای آغاز نشود، به امیراصلاحان دستور داد تا حجت را به سرعت دستگیر نموده و او را به تهران بفرستد؛ اما کار دستگیری ملامحمدعلی زنجانی

۲. سپهر، همان، ص ۱۰۵۹.

مقابله با نیروهای دولتی، که جمعیتی بیش از بایبان داشتند، آماده ساختند. نه ماه بعد، هنگامی که نیروهای ارتش، آخرین خانه‌های مخروبه در اشغال بایبان را تصرف کردند، تعداد جنگجویان بابی باقی‌مانده در آنجا، کمتر از یکصد نفر بود، که

دستگیر شدند تا به مجازات عمل خود برسند.^۱

ملامحمدعلی زنجانی از شاگردان شریف العلمای مازندرانی بود. وی مدتی نزد شریف‌العلمای به کسب علم پرداخت و سپس راهی زنجان شد، اما نتوانست در میان علمای آن شهر جایگاهی به دست آورد؛ لذا برای اینکه بتواند طرفدارانی بیابد و برای خویش دستگاه ریاستی

بسازد، به صدور فتاوایی شاذ روی آورد. او در نهایت توسط علما و فضالای زنجان طرد شد و به دستور محمدشاه او را به تهران آورده و در خانه محمودخان کلانتر جای دادند و دستور اکید صادر شد که دیگر به زنجان سفر نکنند و دست از صدور فتاوای بدعت‌آمیز بردارند.

۱. والبریج، جان، شورش بایبان در زنجان، نشریه مطالعات ایران، سال ۲۹ (پاییز و زمستان ۱۹۹۶)؛ جان والبریج، ترجمه حمید فرناق، شورش بایبان در زنجان، فصلنامه بهائی‌شناسی، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ص ۱۹۲-۲۳۶.

پسر حاجی یوسف خان سرهنگ فوج ناصریه و قاسم خان تفنگدار خاصه را روانه زنجان داشت و چنین حکم نمود:

«هو؛ عالیجاها، دوست عزیزا، مبدا اهمال و غفلتی دربارهٔ ملا محمدعلی ملعون اتفاق افتد که مجال فرار و فرصت استخلاص پیدا نماید. باید کشته یا زنده او مسلماً در دست باشد. و الا بالصراحه می نویسم که آن عالیجاه یا مقربی الخاقان امیراصلان خان حاکم خمسه و محمدخان میرپنجه مقصر و مجرم خواهند بود و در حضور همایون از این تقصیر بزرگ به هیچ وجه گذشت نخواهد شد.

از حالا به آن عالیجاه نوشتم و به عالیجاهان مشارالیهما نیز اعلام کردم که احتیاط خود را نگاه دارند و الا یقیناً مقصر و مجرم خواهند گشت. زیاده حاجت تأکید نیست. والسلام.

لا اله الا الله الملك الحق المبين. عبده محمدتقی»^۲

این جنگ سخت ۹ ماه به طول انجامید و درنهایت با کشته شدن حجت زنجانی پایان یافت.

۷-۱۱- فتنه تبریزه

به سال ۱۲۶۵ هجری قمری، قصابی در میدان «صاحب الامر» می خواست گاوی ذبح کند. گاو از زیر دست وی در رفت و به مسجد قائم

۴. به گفتهٔ دکتر قاسم غنی اصل این نامه نزد سیداحمد زنجانی است؛ یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، ۴۱۶/۹.
۵. رک: آدمیت، همان، صص ۴۲۸ تا ۴۳۲.

چندان آسان نبود، چراکه همواره در معیت طرفدارانش زندگی می‌کرد، به طوری که نوشته‌اند هرگاه می‌خواست به مسجد برود قریب به ۱۰۰۰ تفنگچی او را همراهی می‌کردند.^۱ امیراصلان خان به واسطهٔ اهمیت و نفوذ زیادی که ملا محمدعلی در زنجان یافته بود، جرأت عملی کردن فرمان تهران را نداشت و موضوع فرستادن وی به تهران معلق ماند.^۲

نزاع رسمی میان گروه محمدعلی و دولت زمانی درگرفت که یکی از بایان به جرم نپرداختن بدهی‌های مالیاتی‌اش بازداشت شده بود و ملا محمدعلی می‌خواست او را به زور آزاد کند.^۳ امیراصلان خان در برابر حجت عقب نشست، لذا محمدعلی زنجانی به یارانش دستور داد تا همگی مسلح شده و بر غیربایی‌های زنجان یورش برده، آن‌ها را از شهر بیرون کرده و تمامی مایملکشان را تاراج نمودند، بازارها را غارت کرده و آتش زدند و بسیاری از خانه‌های مردم را خراب نمودند.

بدین ترتیب در روز ۵ رجب جنگ زنجان آغاز شد و آتش این فتنه بالا گرفت. قشون دولتی سعی بسیار بر دفع و سرکوب فتنه بابی‌ها داشتند، اما به جهت تهور و جلالت قوای حجت، این امر بسیار صعب بود. دو ماه پس از شروع جنگ، میرزاتقی خان، محمدآقا

۱. سپهر، همان، ص ۱۰۶۰.

۲. بامداد، مهدی، شرح رجال ایران، ج ۳، ص ۴۲۸.

۳. ر. ک. هدایت، همان، ص ۴۴۸، سپهر، همان، صص ۱۰۵۸-۱۰۶۹، تاریخ منتظم ناصری ج ۳ صص ۱۱۰۵-۱۱۱۰.

به زائرین بقعه مبارکه فروختند و مردم نادان در خانه‌های خود شمایل گاو صاحب‌الزمان را آویختند. متولیان حضرت گاو، از سرنادانی به جای گاه و یونجه، به او نقل و نبات دادند و بعد از چندی گاو مقدس بیمار و بمرد. مردم با حزن و اندوه فراوان درحالی‌که بر سینه خود می‌کوفتند، تشییع جنازه مفصلی از آن «بزرگ‌مقام» کردند و در مکانی به خاک سپردند که هنوز به آرامگاه گاو صاحب‌الزمان برای اهل منبر معروف است.

کور و لنگ، غرفه‌ها و شاه‌نشین‌های مسجد را پر کرده بودند. هر روز معجزه و

آوازی تازه بر سر زبان‌ها افتاد. بزرگان، پرده و فرش و ظرف به مسجد می‌فرستادند. کنسول انگلیس هم چهل چراغ فرستاد که هم‌اکنون زیرگنبد مسجد آویزان است.

حاج میرزاباقر، امام‌جمعه تبریز، که با کنسولگری انگلیس رابطه مستقیم داشت، فتوا داد که هرکس در جوار آن مسجد به خصوص باده بنوشد یا قمار کند، واجب‌القتل خواهد بود و چون رسماً شهر تبریز محل ظهور «امام زمان» اعلام شده بود، پس بنا به روایات و احادیث، مردم از پرداخت مالیات به دولت و اجرای قوانین وضع‌شده حکومتی معاف بودند.

گریخت. قصاب ریسمانی برد و در گردن گاو انداخت تا بیرون بکشد. گاو زور داد، قصاب به زمین خورد و درحال قالب تهی کرد. در این وقت بانگ صلوات مردم بلند شد و این امر معجزه‌ای تلقی شد. پس از آن، چنان که افتد و دانی، بازار تا یک ماه چراغانی گردید. تبریز شهر «صاحب‌الزمان» به شمار

آمد و مردم خود را از پرداخت مالیات و توجه به حکم حاکم معاف دانستند. گاو را به منزل مجتهد جامع‌الشرایط وقت، آقا میرفتاح، بردند و ترمه‌ای رویش کشیدند. مردم دسته‌دسته با نذر و نیاز به زیارت آن رفته و به شرف

سم‌بوسی‌اش نایل آمدند و ترمه آن حیوان به تبرک همی ربودند. در عرض یک ماه مویی از گاو به جا نماند و همه به تبرک رفت.

لسان‌الملک سپهر درباره این بخش ماجرا می‌نویسد: میرفتاح مجتهد تبریزی عامل اصلی «فتنه تبریز و غوغای عامه» بود و شورش به‌ظاهر مذهبی، که در بوسیدن «سم گاو مقدس» بردیگران پیشی گرفته بود، عوام مردم را واداشت تا در شهرهای آذربایجان بر سر کوچه و بازار از معجزات حضرت گاو داستان‌ها بسازند و نعره زنند که شهر تبریز مقدس و از مالیات دیوان و حکم معاف است. حتی چهره گاو را نقاشان زبردست ترسیم کردند و

بالاخره امیر نیرویی از تهران فرستاد که حاج میرزاباقر امام جمعه و میرزا علی شیخ‌الاسلام و پسرش میرزا ابوالقاسم، که هر سه از ملایان بانفوذ بودند دستگیر و تبعید کنند و با وجود مقاومت آن‌ها و حمایت عوام، این مقصود حاصل و غائله تمام شد.

بالاخره امیر نیرویی از تهران فرستاد که حاج میرزا باقر امام جمعه و میرزا علی شیخ الاسلام و پسرش میرزا ابوالقاسم، که هر سه از ملایان بانفوذ بودند دستگیر و تبعید کنند و با وجود مقاومت آن‌ها و حمایت عوام، این مقصود حاصل و غائله تمام شد.

چون روشن شد که این فتنه‌ها نتیجه تحریک و دخالت مستقیم استیونس، کنسول انگلیس در تبریز بوده، امیرکبیر نامه‌ای به سفارت انگلیس در تهران می‌فرستد که بخشی از آن چنین است:

«بعد از اینکه مردم اجامر و اوباش تبریز به جهت شرارت‌های خودشان در امور مملکتی و اتلاف مالیات دیوانی از برای خود مأمین و بستی قرار گذاشته و خودسری‌ها کنند، عالیجاه مشارالیه به جهت تقویت آن‌ها و استحکام خیالاتشان چهل چراغی به مسجد صاحب‌الزمان فرستاد و بر آنجا توقف کرده، زیاده از حد باعث جرأت عوام و اشرار گشته و پای جسارت را بیشتر گذاشته‌اند تا از این خیالات خدا داند چه حادثات بروز و ظهور کند.»

۷-۱۲- شورش سیدیحیی دارابی در نیریز

سیدیحیی دارابی فرزند سیدجعفر دارابی (کشف) و از پیروان علی محمد باب بود. پدرش سید جعفر «از اجله علمای و بیرون طریقت شیخ احمد احسائی و قانون

صدرالدین شیرازی روشی داشت و در تفسیر قرآن مجید و تأویل احادیث با فقهای عصر خالی از بینوتی نبود و بسیار وقت از وی مسموع می‌رفت که در فلان سفر با خضر علیه السلام همراه بودم و ۷۰ بطن قرآن را کشف نمودم.»^۱ سیدیحیی اهل دانش نبود اما او نیز مانند حجت تمایل شدیدی به قدرت داشت. پس از اینکه به باب پیوست، چندی در تهران بود و سپس قصد سفر به یزد را نمود و در آنجا دعوی خودش را آشکار و تبلیغ آئین بیان را آغاز نمود، اما به مقصود خود نرسید لذا عزم سفر فارس نمود و به فسا رفت. در آنجا به تبلیغ پرداخت و در عرض چند روز قریب به ۵۰۰ تن فدایی از جان گذشته برگرد او جمع شدند.

دارابی با این تعداد یاران از فسا به نیریز رفت و فتنه خود را در آنجا آغاز نمود. ادوارد براون در خصوص قیام نیریز می‌گوید:

«در تابستان ۱۸۵۰ میلادی درحالی که محاصره زنجان درحال پیشرفت بود، شورش (قیام) بابی دیگری در نیریز در جنوب ایران روی داد. دولت تصمیم گرفته بود که جنبش بابی را ریشه‌کن کند. باب که اکنون محکوم به بیش از سه سال حبس شدید در ماکو و قلعه چهریق شده بود، عملاً نمی‌توانست به طور مستقیم مسئول گرایش به مقاومت مسلحانه احتمالی توسط پیروانش در نظر گرفته شود. با این وجود

۱. سپهر، همان، ص ۱۱۰۵

بوشهر، فتنه میرزا قوام‌الدین در لرستان، طغیان امام‌وردی خان نیشابوری و... .

۸- انگیزه شورش‌های بابیان

درباره شورش‌های بابیه باید به یک نکته مهم اشاره کرد و آن اینکه آتش تمامی این فتنه‌ها با انگیزه دینی و به دستور

علی محمد باب و توسط خود بابی‌ها روشن شد. در تمام این جنگ‌ها، برخلاف ادعای بابی‌ها و بهائی‌ها که همیشه سعی در مظلوم‌نمایی دارند، آغاز چالش و فتنه با خود بابی‌ها بود که برطبق دستور صریح باب قصد تصرف ایران و کشتن غیربابی‌ها را داشتند. از جمله دستورهای علی محمد باب در این زمینه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

درباره شورش‌های بابیه باید به یک نکته مهم اشاره کرد و آن اینکه آتش تمامی این فتنه‌ها با انگیزه دینی و به دستور علی محمد باب و توسط خود بابی‌ها روشن شد. در تمام این جنگ‌ها، برخلاف ادعای بابی‌ها و بهائی‌ها که همیشه سعی در مظلوم‌نمایی دارند، آغاز چالش و فتنه با خود بابی‌ها بود که برطبق دستور صریح باب قصد تصرف ایران و کشتن غیربابی‌ها را داشتند.

«و انا نحن ان شاء الله فی یوم الذکر لننزل علی سرائر حمراء و نقتلکم باذن الله باسیافنا علی الحقی کما تکفرون و تعرضون عن کلمتنا الاکبر هذا الفتی العربی الذی قد کان فی ام‌الکتاب علیاً حکیماً: و همانا ما اگر خدا بخواهد در روز ذکر حتما نازل خواهیم شد بر تخت‌های قرمز و با شما به اذن خدا با شمشیرهایمان برحق می‌جنگیم، همان‌طور که کفرورزیدید و از کلمه اکبر ما، این جوان عربی که در ام‌الکتاب علی حکیم بوده

دولت او را سرچشمه آن تعالیمی می‌دانست که کل امپراطوری ایران را دچار تشنج کرده بود و تصمیم به مرگ او گرفت. درست در روز کشته شدن باب، قیام نیریز و چندین هفته بعد درگیری زنجان سرکوب شدند.^۱

۷-۱۳- فتنه بابیه در تهران

بعد از سه فتنه پی‌درپی بابیه در ایران، امیر دیگر تجمع دسته‌ای از پیروان باب را در نقاط مختلف ایران برنمی‌تافت. در این میان، چهار ماه قبل از اعدام باب در تبریز، امیردانست که گروهی از بابیان در تهران قصد ترورش را دارند. لذا به سرعت وارد عمل شده و توطئه آن‌ها را در نطفه خفه کرد. هفت نفر از بابی‌ها در این ماجرا اعدام شدند که در منابع بابی و بهائی از آن‌ها تحت عنوان شهدای سبعة یاد می‌شود.^۲

۷-۱۴- سایر شورش‌ها

سایر شورش‌هایی که در همین ایام رخ دادند عبارتند از: فتنه امام‌جمعه اصفهان و شورش اشراق این شهر، شورش شیخ حسین‌خان در

1. Stenstrand'S, August J; Browne, Edward G(2006). "BABISM". In al-Ahari, Muhammad Abdullah. THE COMPLETE CALL TO THE HEAVEN OF THE BAYAN. Daltaban Peyrevi

۲. رک: میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف، صص ۲۱۴ تا ۲۲۲.

است، روی گردانید» (تفسیر سوره یوسف، سوره‌الاشارة ۳۴).

بزرگ او بر مؤمنان واجب شده است» (تفسیر سوره یوسف، سوره‌الجهاد ۱۰۰).

«يا ايها الحبيب حُرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ ان يكن منكم عشر رجال صابرون يغلبوا باذن الله الفأ... اصبروا يا اهل الصبر فان الله قد كان معكم في ذلك الباب على الحق بالحق رقيباً. لن تنالوا البر حتى تنفقوا انفسكم لانفسنا في سبيل الله العلى على الحق القوي انفاقاً: اي حبيب! مؤمنان را به جنگ تشويق كن كه اگر در ميان شما ده فرد صبور باشند، توانايي تقابل و پيروزي بر هزار نفر را دارند... اي اهل بردباري، صبر پيشه كنيد كه خداوند در اين راه با شما همراه است و در راه حق از شما مراقبت مي‌كند. هرگز به نيكی عمل نكرده‌ايد تا آن زمان كه جان‌هايتان را در راه جان ما و در راه خدا و مسير حق به نيكویی انفاق كنيد» (تفسیر سوره یوسف، سوره القتال ۹۷).

«يا ايها المؤمنين اذا جائكم الكتاب من عند الذكر فانقطعوا الى الله الحق و اشتروا الاسلحة لانفسكم ليوم الجمع فان القتال على المؤمنين قد كان باذن الله في كتابه الاكبر هذا على الحق بالحق موقوفاً: اي مؤمنان، هنگامی كه كتاب از سوی ذكر (يعنی باب) به شما رسيد، در راه خدا با همه كس قطع رابطه كنيد و برای خود سلاح بخريد تا در روزی كه همگی جمع می‌شوید از آن استفاده كنيد كه جنگ و قتال به اذن پروردگار در اين كتاب

«يا جنود الحق اذا وقفتم على الحرب مع المشركين لن تخافوا عن كثرتهم فانا قد كتبنا على قلوبهم الزعب عنكم اقتلوا المشركين و لاتذروا على الارض بالحق على الحق من الكافرين دياراً حتى طهرت الارض و من عليها لبقية الله المنتظر: اي لشكر حق، هنگامی كه برای جنگ با مشركان مستقر شديد، از تعداد زياد آنان نترسيد، پس همانا ما بر دل‌هايشان ترس از شما را نوشتيم. مشركان را بكشيد و بر زمين به خاطر حق و بر حق احدی از كافران را باقی نگذاريد تا زمين و هر كه در آن است، برای بقیة الله منتظر پاك شود.

۹- نتیجه‌گیری

از سیره سیاسی میرزاتقی خان برمی‌آید كه برخلاف ادعای بابی‌ها و بهائی‌ها، امیر نه تنها دگراندیش‌ستیز و دشمن اقلیت‌های دینی نبود، بلکه از حقوق آن‌ها دفاع می‌کرد و آنان را مانند مسلمانان در كنف حمایت خود می‌گرفت. آنچه برای او اهمیت داشت، ایران و یکپارچگی و امنیتش بود؛ لذا هرسری را كه به سرکشی بلند می‌شد، بدون اینکه از دین و مذهب او بپرسد به سرعت سرکوب می‌کرد (و اتفاقاً بیشترین درگیری‌ها را با ائمه جمعه و روحانیون قدرت طلب داشت). سرکوب شورش‌های بابیه برای او هیچ تفاوتی با سرکوب

سایر شورش‌ها نداشت. امیردرحالی روی کار آمد که سراسر ایران را شورش و طغیان گرفته بود و اگر با پنجه آهنین وارد عرصه سیاست

منابع

۱. اشراق خاوری، عبدالحمید، تاریخ نبیل زرنندی.
۲. عباس افندی، عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، لجنه ملی نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، آلمان: هوفهایم، ۲۰۰۱ م.
۳. نقره‌کار، مسعود، مقدمه‌ای بر کشتار دگراندیشان در ایران؛ پیام ۲۰۱۳.
۴. فرهنگ معین.
۵. قلی‌پور ثانی، محسن، تأملی بر اندیشه‌های سائتریستی، بازتاب اندیشه، آذر ۱۳۸۱، شماره ۳۳.
۶. آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی، چاپ هفتم، اسفند ۱۳۶۲.
۷. آل داوود، سیدعلی، امیرکبیر و ناصرالدین شاه، تهران، رایزن، ۱۳۹۴.
8. Watson R. G., A History of Persia from the beginning of Nineteenth century to the year 1858, London, 1866.
۹. قرائتی، حامد، بازخوانی شکل‌گیری فرقه آقاخانیه، نامه تاریخ پژوهان، پاییز ۱۳۸۶، شماره ۱۱، صص ۱۰۲ تا ۱۴۶.
۱۰. محمدتقی لسان‌الملک سپهر، ناسخ‌التواریخ قاجاریه، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، اساطیر، ۱۳۹۰.
۱۱. وزیر کرمانی، احمدعلی‌خان، تاریخ کرمان، با تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علمی، ۱۳۶۴.
۱۲. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ سیاسی اجتماعی اداری قاجاریه، تهران، زوار، چ ۲، ۱۳۴۰.
۱۳. عضدالملک، احمد، تاریخ عضدی، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، علم، ۱۳۷۶.
۱۴. نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، تهران، اقبال، ۱۳۵۱.
۱۵. هدایت، رضاقلی‌خان، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، تهران، خیام، ۱۳۳۹.
۱۶. اعتمادالسلطنه، مرآة‌البلدان، به کوشش نوائی و محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
۱۷. خورموجی، محمدجعفر، حقائق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، زوار، ۱۳۴۴.
18. Stenstrand'S, August J; Browne, Edward G (2006). "BABISM". In al-Ahari, Muhammad Abdullah. THE COMPLETE CALL TO THE HEAVEN OF THE BAYAN. Daltaban Peyrevi. Chicago: Magribine Press. p. 28. ISBN 1-56316-953-3.
۱۹. علی محمد باب، تفسیر سوره یوسف.
۲۰. والبریج، جان، شورش بابیان در زنجان، نشریه مطالعات ایران، سال ۲۹، پاییز و زمستان ۱۹۹۶.
۲۱. بامداد، مهدی، شرح رجال ایران، ج ۳، ص ۴۲۸.
۲۲. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، به کوشش محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۲۳. غنی، قاسم، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، ۴۱۶/۹.
۲۴. میرزاجانی کاشانی، نقطه الکاف.

بررسی دیدگاه‌های باب و عملکرد بایبان از منظر عدالت و حقوق انسانی

ژاله سادات حجازی، کارشناس ارشد کلام و عقاید اسلامی، دانشگاه قرآن و حدیث
محمدتقی جهان‌اندیش، دکتری ادیان و عرفان تطبیقی

چکیده

بهائیان ادعا دارند که بهائیت نوحلقه‌ای از زنجیرهٔ ادیان و حیانی الهی است که در پس حلقهٔ پیشین خود، یعنی آئین اسلام آمده است. به همین جهت برای نشان دادن اتصال خویش، درحالی‌که خاتمهٔ اسلام را ظهور موعود اسلام معرفی می‌نمایند، آن ظهور را در شخصیت میرزا علی محمد شیرازی (باب) و به تعبیر ایشان، قائم اسلام می‌دانند. هرچند راست‌آزمایی و واقع‌نمایی مدعای قائمیت وی از جهات مختلف قابل بررسی و پیگیری است، اما با توجه به داعیهٔ بهائیت در مسأله «تساوی حقوق و برابری در بین انسان‌ها» و شخصیت بزرگ باب در نظر آنان، عدالت و حقوق انسانی را که موعود اسلام قرار است در زمین برپا نماید، مورد توجه قرار داده‌ایم. در این مقاله سعی شده است تصویری از دیدگاه‌ها و واقعیت‌های موجود در کتب باب، به عنوان متون معتبر در بین بهائیان، نسبت به «جایگاه و ارزش حقوق انسانی» و نیز عملکرد بابیان که با تأثیر از سخنان و نوشته‌های رهبرشان، در تاریخ رقم خورده است، نمایانده شود.



کلیدواژه: باب، احکام باب، حقوق بشر، عملکرد بابیان، نقش میرزا حسین علی، بهاء الله

۱- مقدمه

از آنجاکه بهائیان، میرزا علی محمد باب را قائم موعود اسلام می‌دانند که ظهور نموده^۲ و به همین جهت، انتظار منجی و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم را امری موهوم و خرافی می‌دانند، بایسته است که نظر باب و عملکرد وی درباره عدالت و امنیتی که با ظهور منجی و موعود اسلام به تحقق خواهد پیوست، مورد دقت و موشکافی قرار گیرد.

بهائیان خود را داعیه‌دار حقوق بشر و تساوی حقوق انسان‌ها^۳ می‌دانند، بر همین اساس، توجه به بخشی از حقوقی که از آن دم می‌زنند و نیز عملکرد این امام زمان خودساخته، اما مورد قبول بهائیان، ما را به حقایقی و رای ادعاهای گزاف ایشان رهنمون خواهد ساخت.

در این نوشتار در چند بخش رهاورد باب، این متمهدی مورد پذیرش بهائیان، از دیدگاه عدالت و امنیت اجتماعی و حقوق انسان‌ها ارزیابی خواهد شد.

میرزا علی محمد شیرازی معروف به سید باب (۱۲۳۵-۱۲۶۶ ه.ق) یکی از مدعیان مهدویت است که در قرن ۱۳ هجری در ایران ادعای قائمیت کرد.^۱ وی که از شاگردان سید کاظم رشتی از بزرگان شیخیه بود، پس از مرگ استاد، با دعوی «باب امام دوازدهم» حرکت خود را آغاز کرد.

بررسی ادعاهای مختلف او همچون بابت، قائمیت، نبوت، الوهیت و... مورد نظر این نوشتار نبوده و اثبات کذب بودن آن‌ها مجال دیگری را می‌طلبد؛ ولی از میان ادعاهای وی به بررسی مقام قائمیتی که بهائیان برای وی قائل هستند، با تکیه بر جنبه عدالت و امنیت اجتماعی و پاسداشت حقوق انسانی انسان‌ها، می‌پردازیم.

از مهم‌ترین و ارزشمندترین شاخصه‌های اعتقاد به منجی، جنبه رهایی‌بخشی وی برای انسان‌ها و رساندن آن‌ها به امنیت و عدالت اجتماعی است که خود را مستحق آن می‌دانند و همچنین تشکیل مدینه فاضله‌ای که از دیرباز آرزوی تمام انسان‌ها بوده است.

۲. «إنه هو القائم الذی ینتظرون یومه من فی ملکوت السموات و الأرض...» (باب، الواح نقطه اولی، ص ۱۷، یزدانی، نظر اجمالی در دیانت بهائی، ص ۱۲).

۳. «بگو ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» (بهاء الله، مجموعه الواح، ص ۲۶۵)،

و نیز «جمال مبارک فرمود: بار یک دارید و برگ یک شاخسار، به عالم انسانی مهربانی کنید و به نوع بشر مهر پرور گردید، بیگانگان را مانند آشنا معامله نمایید و اغیار را به مثابه یار نواز فرمایید، دشمن را دوست ببینید و اهرمن را ملائکه شمارید.» (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳ ص ۱۶۰).

۱. «و همچنین در ظهور نقطه بیان، اگر کل یقین کنند به اینکه همان مهدی موعود است که رسول خدا خبر داده، یک نفر از مؤمنین به قرآن منحرف نمی‌شوند از قول رسول خدا» (باب، بیان فارسی، ص ۳۱۶).

۲- نظرباب درباره حقوق انسان‌ها

به بخش‌هایی از آثار به‌جامانده از باب با محوریت توجه به حقوق اولیه و طبیعی انسان‌ها رجوع می‌کنیم تا بتوانیم صحت ادعاهای وی را داوری کنیم.

کتاب «بیان فارسی» از مهم‌ترین آثار میرزا علی محمد شیرازی (باب) حاوی نکاتی است که ما را با دیدگاه‌های بهائیان و عدالت این منجی و موعود ساختگی بیشتر آشنا می‌سازد.

۱- ۲- اموال کسانی را که به من ایمان ندارند، گرفته و مصادره کنید (باب، بیان فارسی، ص ۱۵۷).

۲-۲- هر پادشاهی که معتقد به دین باب باشد، باید کسانی را که به کتاب بیان ایمان ندارند بکشد و بر روی زمین باقی نگذارد. (همان، ص ۲۶). لذا از نظر باب تنها شرط حیات بر روی زمین ایمان به او و کتاب وی است.

۲-۳- «اقتلوا المشرکین و لاتذروا علی الارض بالحق علی الحق من الکافرین دیاراً حتی ظهرت الارض و من علیها لبقیة الله المنتظر»، مشرکان را بکشید و روی زمین از کافران کسی

را باقی مگذارید تا زمین و اهلس برای بقیة الله المنتظر پاکیزه گردد (باب، تفسیر سوره یوسف، سورة الجهاد اول - سوره ۹۸ - ص ۳۴۲).

۴-۲ - درباره از بین بردن همه کتب مگر کتاب‌هایی که در تأیید او نوشته می‌شود، نیز

در کتاب بیان فارسی چنین دستوری صادر کرده است: امر شده بر محو کل کتب الا آنکه در اثبات امر الله و دین او نوشته شود: «فی محو کل الکتب کلها الا ما انشئت او تنشیء فی ذلک الامر» (همو، بیان فارسی، ص ۱۹۸).

۵-۲- «لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان. اذن داده نشده تعلیم به غیر از آثار آن (بیان) و نهی شده از انشاء

مالایسمن و لایغنی، مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات مستعمله و ما یشبه هذا» (همان، ص ۱۲۰).

بنابراین از نظر باب تنها علم مفید و تنها کتاب قابل تدریس، کتاب بیان است و بس. این مسئله با ادعای تحری حقیقت بهائیان چگونه قابل جمع است؟ محروم نمودن افراد از مراجعه به کتب مختلف ناشی از توجه به آزادی اندیشه است یا منحصر دانستن مطالب و مسیر، در هر آنچه مورد نظر رهبران بهائیت است؟! ▶

از آنجاکه بهائیان، میرزا علی محمد باب را قائم موعود اسلام می‌دانند که ظهور نموده و به همین جهت، انتظار منجی و امام زمان عجل الله تعالی فرجه را امری موهوم و خرافی می‌دانند، بایسته است که نظرباب و عملکرد وی درباره عدالت و امنیتی که با ظهور منجی و موعود اسلام به تحقق خواهد پیوست، مورد دقت و موشکافی قرار گیرد.

تمام قامت از آن دفاع می‌کنند، اما کتاب بیان خلاف آن را نشان می‌دهد.

«فی النکاح و عدم جواز المهر ازید لاهل المدائن علی اکثر خمس و تسعین مثقال من الذهب و لاهل القرى خمس و تسعین مثقال من الفضة» (همان، ص ۲۰۰). می‌بینیم که مهریه برای افراد شهری و روستایی باهم تفاوت دارند. حداکثر ۹۵ مثقال طلا

برای مرد شهری و حداکثر ۹۵ مثقال نقره برای مرد روستایی.

این حکم را با تغییر مختصری بهاء الله نیز بیان کرده است (بهاء الله، کتاب اقدس، بند ۶۶). پس نه تنها از تساوی حقوق خبری نیست، بلکه به حکم شهری یا روستایی بودن

مردها، تعیین مهریه برای همسر آنان تفاوتی بنیادین دارد.

۳ - عملکرد مؤمنان به باب

باب که در طی شش سال از زندگی خود (۱۲۶۰-۱۲۶۶ ه.ق) با ادعاهای مختلفی همچون باییت، مهدویت، نبوت و... سعی در جذب افراد مختلف داشت و به‌ویژه، با ادعای باییت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه پیروانی به گرد خویش جمع کرده بود، با ابلاغیه‌ها و مکتوبات خود، هیجان بایبان را برمی‌انگیخت. وی با پیام‌های خود به پیروانش، آن‌ها را به برهم زدن نظام کشور و آمادگی برای حکومت مهدوی تشویق می‌نمود.

۲-۶- «همچنین بعد از ظهور آن، کل قبوری که بر فوق ارض مرتفع است، مرتفع می‌گردد، از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد» (همان، ص ۱۳۵). یعنی قبوری که ارتفاع بلندی دارند باید از بین بروند؛ از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته تا قبور شیعیان!!! این اعتقاد، با اعتقاد وهابیت دراز بین بردن قبور و مظهر شرک خواندن قبرهای

اموات، حتی قبر وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام شبیه و همسان است.

در نگرشی تاریخی، پیدایش دو فرقه بهائیت و وهابیت و دخالت مستقیم عوامل بیگانه، همچون انگلیس

و روسیه، در حمایت از این دو فرقه که یکی فرصت یافت قدرت را در عربستان به دست آورد (وهابیت) و دیگری به انزوا و محکومیت عقاید خویش مبتلاگشت (بهائیت)، عقل هر انسان متفکری را درگیر این سؤال می‌کند که ارتباط این دو تفکر چیست؟ چرا علی‌رغم ظاهر متفاوت در بعضی شئون، این‌همانی و وحدت نظر و رویه مشاهده می‌شود؟!

۲-۷ - اگرچه بهائیان خود را دارای عقیده تساوی حقوق بین تمام انسان‌ها و اعلام حقوقی مساوی برای آن‌ها نشان می‌دهند و

توجه به این پیام‌ها و جملات مهیج و خشونت‌بار نشان‌دهنده بسترسازی برای جنگ‌های فرقه بایبه علیه حکومت ایران و نیز به آشوب کشاندن جامعه‌ای است که درگیر جنگ با نیروهای روسیه و انگلیس به‌عنوان مهاجمانی خارجی بود.

انداختند. انگیزه این نبردها فرامین متوالی خود باب بود که در گذشته ایام به ایشان نگاهشده بود.

نخستین جنگ در اولین روزهای پادشاهی ناصرالدین شاه در محوطه مزار شیخ طبرسی که نزد بهائیان به قلعه شیخ طبرسی معروف است، در مازندران نزدیک قائم شهر کنونی (که سابقاً شاهی نامیده می شد) آغاز شد و رهبری آن با ملاحسین بشرویه ای (نخستین ایمان آورنده به باب) و پس از قتل وی با میرزاحمدعلی بارفروشی بود و در ماه رجب سال ۱۲۶۵ با شکست کامل بایبه پایان پذیرفت. دومین برخورد در شهرنی ریز با قیام سیدیحیی دارابی برپا گردید که در شعبان ۱۲۶۶ با مرگ سیدیحیی خاتمه یافت. سومین نبرد در زنجان به رهبری ملامحمدعلی زنجانلی میان بایبان و دولتیان بود و در ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۷ با نابودی ملامحمدعلی پایان یافت (همو، تقویم تاریخ امر، ص ۴۰-۴۳).

این سه جنگ آسیب جانی و مالی فراوانی ایجاد کرد و هزاران نفر را به کشتن داد و حتی عامل اصلی اعدام باب گردید.

در تحلیل جریاناتی که باعث شکل گیری این جنگ های خونین شد، عده ای معتقدند که میرزاعلی محمد شیرازی توجه گروهی از طلاب جوان و ناپخته یا غیرمعروف شیخی را جلب کرد و اولین مؤمنان به او همه از همین

توجه به این پیام ها و جملات مهیج و خشونت بار نشان دهنده بسترسازی برای جنگ های فرقه بایبه علیه حکومت ایران و نیز به آشوب کشاندن جامعه ای است که درگیر جنگ با نیروهای روسیه و انگلیس به عنوان مهاجمانی خارجی بود. از جمله مشکلات متعددی که باب و فرقه بایبه در عصر قاجار برای ایران به وجود آوردند، مسائل زیر است:

۱-۳- ترور علمایی که به مقابله فرهنگی با بایبه می پرداختند

نمونه مشهور این اقدامات، قتل ملامحمدتقی قزوینی، شهید ثالث بود. وی که با شیخ احمد احسایی، رهبر شیخیه، به مناظره پرداخته و او را منحرف از دین معرفی نموده بود، به دست عده ای از شیخیه عراق که بابی شده بودند، به رهبری برادرزاده بابی خود به نام «زرین تاج ملقب به طاهره قره العین» در مسجد و هنگام عبادت به شهادت رسید (اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زندی، ص ۲۶۰).

۲-۳- شورش بایبان در سه منطقه ایران

هنگامی که محمدشاه درگذشت (شوال ۱۲۶۴) شاهزادگان و درباریان گرفتار امور جانشینی شدند و اوضاع کشور دگرگون و نابسامان گردید. بایبان نیز فرصت را غنیمت شمرده سر به شورش برداشتند و به تدریج سه جنگ خونین داخلی، که غایت آمال دشمنان این آب و خاک بود، در سه نقطه ایران به راه

افتد، چنان‌که شوقی‌افندی اعتراف می‌کند که عبارات مهیج تفسیر سوره یوسف بود که جنگجویان طبرسی و نی‌ریز و زنجان را به آن نبردها واداشت (شوقی‌افندی، قرن بدیع ۱)، ص ۱۴۷).

لازم به ذکر است که بنا به اعتقاد عده‌ای از محققان و آشنایان با جریان‌های بابت و بهائیت، همچون آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی، «بایان فداکار و جانفشان اولیه» شیعیانی ساده‌لوح و ره‌گم‌کرده بودند، همان‌هایی که در قیام‌های خونین زمان باب شرکت داشته و خود را به آب‌و‌آتش می‌زدند. آن‌ها بابی و بهائی به معنای مصطلح امروز نبودند، بلکه در تشخیص مصداق به خطا رفته و به عشق‌هواداری از صاحب‌الزمان قائم موعود هزارساله شیعیان، اسیر مثنی بازیگران سیاسی شده بودند.

به اعتقاد وی، سران بابیه، برخلاف عموم مردم می‌فهمیدند چه می‌خواهند و چه می‌کنند. برای نمونه ملا محمدعلی زنجانی (موسوم به حجت) فردی درس‌خوانده بود و مسلماً سواد و اطلاعات دینی‌اش از علی‌محمد باب به مراتب بیشتر بود. وی غائله بایان را در زنجان به راه انداخت و توسط امیرکبیر سرکوب شد. با توجه به سطح علمی وی نسبت به باب، احتمالاً او به خوبی می‌دانست که دعاوی باب هیچ‌گونه اصالتی ندارد و هدف،

طبقه بودند. میرزا حسین‌علی درباره مؤمنان به باب می‌گوید: «چنانچه در این عهد احدی از علمای مشهوره که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال نجستند، بلکه به تمام بغض و انکار در دفع کوشیدند.» (بهاء‌الله، ایقان، ص ۱۷۸).

اعتقاد انحرافی شیخیه به «واسطه فیض» و «رکن رابع»، زمینه جمع شدن طلاب شیخی به گرد علی‌محمد باب شد، که مدعی بابت امام عصر عجل‌الله‌تعالی بود. این گروه با تکفیر عقایدشان از سوی علما مواجه شدند و مردم نیز به پیروی از علما آن‌ها را تحقیر کرده و از خود می‌رانند. به گزارش تاریخ "ملاحسین بشرویه‌ای" تکفیر شد و "میرزا محمدعلی بارفروشی" خانه نشین شده بود. (آیتی، الکوکب الدرّیه، ج ۱ ص ۱۳۶). "ملا عبد‌الخالق یزدی" به خاطر تکفیر علما آن‌چنان در انزوای اجتماعی قرار گرفته بود که حتی به گرمابه راهش نمی‌دادند (فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ص ۱۷۱).

همه این مسائل دست‌به‌دست هم داد تا این افراد مهیای جنگ و درگیری با جامعه مخالف با اعتقادات خود شوند.

از طرف دیگر باب، به عنوان رهبر این گروه، با حکومت وقت مخالفت کرده، مردم را به نبرد با دولت دعوت می‌کرد و با عبارات پرشور و محرک خود سبب شد تا آن جنگ‌ها به راه

هم بیشتر، آن‌ها می‌کردند، غالباً از اصل ماجرا بی‌خبر بودند و هرچند با تشخیص خطا، ولی با همان امید و اعتقاد و آرزویی زیر پرچم باب جمع شده بودند که، ما شیعیان در طول تاریخ داشته و هنوز هم داریم.» (ابوالحسنی، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۱۷، ص ۸۷).

به گزارش دکتر علی ابوالحسنی (منذر) در نقل خاطرات آیت‌الله شیخ حسین لنگرانی، «موسیو نیکلای فرانسوی»، عضو سفارت فرانسه در ایران در عهد ناصرالدین‌شاه، در کتاب «تاریخ نیکلا» که با طرفداری از بابیه نوشته شده است، می‌نویسد: «نباید فراموش کرد که بابی‌های اولیه - یعنی عامه - به هیچ‌وجه آگاهی تامی از مذهب جدید نداشتند و به‌طور صاف و ساده تصور ظهور امام مهدی را می‌کردند، که باید شمشیر در یک دست و قرآن در دست دیگر، پشت تمام ملل را در زیر قانون اسلام خم کند. این‌ها نیز مانند مسلمانان، اما در عکس جهت، عقیده داشتند که باب باید اعمالی را که از پیش راجع به امام مهدی خبر داده شده، انجام دهد.» (ابوالحسنی، اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی، فصلنامه مطالعات تاریخی، ص ۸۹).

البته وی تصریح می‌کند که عقاید بابیان تا قبل از واقعه بدشت، چنین بود ولی در مواجهه با وقایع بدشت، شک و تردید به دل عده‌ای

صرفاً دستیابی به قدرت و جاه و جلال بود (ابوالحسنی، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۱۷، ص ۸۷).

همچنین این نکته را نیز باید در نظر داشت که عده‌ای از این افراد، کسانی بودند که تنها بخش اندکی از سخنان باب به دست آنان رسیده بود و احتمالاً بعضی از بابیان اولیه خبری از ادعای قائمیت و نبوت باب نداشتند. چنان‌که عده‌ای از بابیان سرشناس وقتی ادعای مهدویت و قائمیت باب را شنیدند، از پیروی یا تبلیغ وی، رویگردان شدند. مانند ملا عبدالخالق یزدی، پدر شیخ علی که در جنگ طبرسی کشته شد، ولی با شنیدن ادعای مهدویت باب فریادش بلند شد که: «ای داد که پسرم به ناحق کشته شد» (فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۷۳ و ۱۷۴). جنگجویان نبرد طبرسی به رهبری ملاحسین بشرویه‌ای و نبرد زنجان به رهبری محمدعلی زنجانی، به سنت اسلامی، به نماز جماعت می‌ایستادند (آیتی، الکواکب الدریه، ج ۱، ص ۱۳۴ و ۱۹۵).

«به همین طریق کسانی چون قرة العین و ملامحمدعلی - قدوس - و میرزا حسین علی - بهاء - که افتضاح «بدشت» را به راه انداختند، اباحی‌گرایان بودند که می‌خواستند هرگونه مانع را از سر راه هوسبازی خویش بردارند؛ اما توده‌ی هواداران اولیه باب، که جان‌فشانی‌ها را

از آن‌ها راه یافت، «به استثنای اشخاص با معلومات و روشنفکر که اصل مقصود یعنی نسخ اسلام و تأسیس آئین جدید را دریافته بودند» (همان، ص ۸۹).

۳-۳- سرکوب فتنه بایان

از عوامل مؤثر و بسیار مهم در سرکوب فتنه بایان در دوران قاجار، شادروان میرزاتقی خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه بود. بنا به گزارش مورخان مختلف، مسلمان یا غیرمسلمان، نقش امیر در سرکوب و پایان دادن به آشوب بایان و اعدام پیشوای آنان - باب - کاملاً مشخص و غیرقابل انکار است.

از عوامل مؤثر و بسیار مهم در سرکوب فتنه بایان در دوران قاجار، شادروان میرزاتقی خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه بود. بنا به گزارش مورخان مختلف، مسلمان یا غیرمسلمان، نقش امیر در سرکوب و پایان دادن به آشوب بایان و اعدام پیشوای آنان - باب - کاملاً مشخص و غیرقابل انکار است.

همچنین به نقل از دکتر عبدالحسین نوایی در کتاب «فتنه باب» نقش امیرکبیر را در سرکوبی و از بین بردن بایان بسیار چشمگیر و مهم دانسته، می‌نویسد: «میرزاتقی خان... با قتل باب در تبریز و سرکوب کردن فتنه زنجان و نیریز بساط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت که ریشه فساد بیش از این در این سرزمین جای‌گیر گردد.» (ابوالحسنی، اظهارات و خاطرات آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۱۷، ص ۱۰۵).

ایشان به نقل از «نورالدین چهاردهی» که نسبت به باییت و بهائیت شخصی مطلع است، نیز چنین می‌نویسد: «این ناچیز از بزرگان ازلی‌ها و بهایی‌ها شنیده است که باب و افراد حروف

مهدی بامداد، رجال‌نویس مشهور معاصر، در «شرح حال رجال ایران» یکی از اقدامات امیر در زمان صدارت را در کنار اصلاح امور مالیاتی ارتش، تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملکتی، قلع و قمع فتنه تجزیه طلبانه حسن خان سالار در خراسان، برافراشتن بیرق ایران در ممالک خارجه، تأسیس دارالفنون و ایجاد روزنامه وقایع اتفاقیه؛ فرونشاندن انقلاب بایان می‌داند و با اشاره به شورش‌ها و انقلابات خونین پیروان باب در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه در نقاط

امیر، میرزا آقاخان نوری (که تحت‌الحمایه انگلیسی‌ها بود) از دوستان صمیمی حسین‌علی‌بهاء بود و از بهاء که توسط امیرکبیر به عراق تبعید شده بود، رسماً دعوت کرد که به تهران برگردد.

مرحوم امیر با اقدام به سرکوب قاطع فتنه بایان و اعدام و تبعید سران باب و بهاء، همراه با انجام برخی اصلاحات سیاسی اجتماعی در کشور، در چند سال نخست سلطنت ناصرالدین‌شاه، برای همیشه راه را بر پیشرفت این گروه در تاریخ ایران سد کرد. این نقش بی‌بدیل، از چشم بایان و بهائیان مخفی نماند و او را آماج کینه‌توزی و فحاشی خود ساختند.

به‌عنوان شاهدهی بر این مطلب می‌بینیم که عباس‌افندی، شخصیت دوم بهائیت، چنین می‌نویسد: «میرزاتقی‌خان امیر نظام، سمنند همت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت. این وزیر شخصی بود بی‌تجربه و از ملاحظه عواقب امور آزاده. سفاک و بی‌باک و در خونریزی چابک و چالاک. حکمت حکومت را شدت سیاست دانست و مدار ترقی سلطنت را تشدید و تضییق و تهدید و تخویف جمهور می‌شمرد و چون اعلیحضرت شهریاری - ناصرالدین‌شاه - در سن عنفوان جوانی بودند، وزیر به اوهمات غریبه افتاد و... بی‌مشورت وزرای دوراندیش، امر به تعرض

حی (یاران برجسته باب) همگی درصدد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به‌جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپا شدن «حکومت بیان» نموده بودند و اگر میرزاتقی‌خان امیرکبیر نبود، مسلماً به مقصود خود می‌رسیدند. بهائیان سخنان چهاردهی را تأیید کرده‌اند. به قول ویلیام هاچر و دوگلاس مارتین، نویسندگان کتاب «دیانت بهائی آئین فراگیر جهانی»، میرزاتقی‌خان صدراعظم ایران... مقتدرترین دشمن امر بدیع - بهائیت - شمرده می‌شود.» (همان، ص ۱۰۵).

به همین دلیل هنگامی که امیرکبیر به قتل رسید، بایان مجدداً به میدان آمده و سعی در ترور نافرجام ناصرالدین‌شاه نمودند. «عباس امانت» که خود نویسنده‌ای بهائی است، در کتاب «قبله عالم» می‌نویسد: «بایان بعد از شکست‌های فجیع در مبارزات قلعه طبرسی و شهرهای نیریز و زنجان و متعاقب آن اعدام باب در شعبان ۱۲۶۶ در تبریز، سخت روحیه خود را باخته بودند ولی پس از سقوط دولت امیرکبیر مجال یافتند تجدید سازمان یابند و بخش‌هایی از شبکه خود را بازسازی کنند.» (ابوالحسنی، حسین‌علی‌بهاء، دوستان و دشمنان سیاسی، تاریخ معاصر ایران، سال ۱۲، شماره ۴۷ و ۴۸، ص ۵۹۱).

پس از اخراج امیر از صحنه، بایان مجدداً فعالیت‌های خود را آغاز نمودند. جانشین

اعتقادات غلط باب می‌دانند؛ ولی عده‌ای دیگر، آن را ناشی از شرور و ناامنی‌هایی می‌دانند که بابت در آن زمان ایجاد کرده بود.

در کتاب «کواکب الدریه» آمده: «چون نبردهای داخلی به اوج شدت خود رسید، دولت وقت به ریاست میرزاتقی‌خان امیرکبیر چاره را در ریشه‌کن کردن سید باب دید.» (آیتی، الکواکب الدریه ج ۱، ص ۲۳۳)، اما علماء وی را پریشان عقل دانسته، فتوا به قتل چنان شخصی نمی‌دادند و پافشاری مأموران دولتی سبب شد که برخی از ایشان حکم به اعدام نمایند. چنان‌که آواره در صفحه ۲۴۱ تاریخش به تصریح می‌نگارد که: «بیشتر روحانیون تبریز به عذر جنون از صدور فتوا پوزش خواستند.» (آیتی، الکواکب الدریه، ج ۱، ص ۲۴۱) و شوقی نیز امیرکبیر را عامل قتل میرزاعلی محمد می‌داند (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۲۵۶).

در نقل قول‌های تاریخی چنین می‌خوانیم: «این سه جنگ برای هر دو حریف (بایان و حکومت) آسیب جانی و زیان مالی فراوان به بار آورد و انگیزه حکومت برای قلع و قمع بایان گردید. امیرکبیر صدراعظم ایران در آن دوران اعلام کرد که در اثر کارهای بایان که به میدان داری میرزا حسین علی نوری - بهاء الله - انجام می‌شد، پنج کرور تومان به خزانه مملکت خسارت وارد آمده است. این درحالی

بایان کرد...» (عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۳۴ و ۳۵).

شوقی افندی - نواده و جانشین عباس افندی - در هتاکی به امیرکبیر، راه جد خویش را پیموده و می‌نویسد: «اتابک اعظم، تقی سفاک و بی‌باک که حکم اعدام سید عالم را صادر نموده و جمعی از اصحاب را در مازندران و نیریز و زنجان و تهران شربت شهادت بنوشانید، دو سال بعد از آن واقعه هائله به سخط شهریار پرکین مبتلا گشت و در حمام فین به اسفل‌السافلین راجع شد. برادرش که در این عمل فظیح [= بسیار زشت] شریک و سهمیم گشت در همان ایام به دارالبوار راجع شد.» (ابوالحسنی، فصلنامه مطالعات تاریخی، ص ۱۰۶ و ۱۰۷).

شوقی در کتاب قرن بدیع نیز، از مرحوم امیر با تعبیر وزیر بی‌تدبیر یاد کرده، پس از شرح اعدام باب به اهتمام او و برادرش - وزیر نظام - می‌نویسد: «امیرنظام سفاک و بی‌باک، محرک اصلی شهادت حضرت اعلی - باب - ... دو سال پس از واقعه هائله با برادرش - وزیر نظام - که همدست و معاضد او بود، به هلاکت رسید و جزای اعمال سیئه خویش را به رای‌العین مشاهده نمود.» (همان، به نقل از: شوقی افندی، قرن بدیع، ص ۱۳۷).

عده‌ای از تحلیل‌گران، اعدام باب به دست امیرکبیر را برای از بین بردن بابت، ناشی از

هم از کسانی بود که سخت به کوبیدن رقبا پرداخته بود و به صورت پنهان جنگ قدرت را حتی با برادرش صبح ازل شروع کرده بود.

بایان در این دوران، آشوب و آدم‌کشی را در عراق رونق دادند و این رفتار سبب شد تا فساد

و هرج‌ومرج در میانشان بالا بگیرد. آنان شب‌ها به دزدیدن لباس و اموال زوار اماکن مقدسه می‌پرداختند و در دهه نخست محرم، به بهانه سالروز ولادت باب، در کربلا جشن و شادمانی به راه می‌انداختند. (فندی، آسیب‌شناسی موعودگرایی، ص ۱۴۶). آن‌ها این سنت بی‌شرمانه را از قره‌العین به یادگار داشتند (شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۲۹).

این گستاخی‌ها خشم مسلمانان آن نواحی را به شدت برمی‌انگیخت، به حدی که بایان جرأت عبور در معابر و حضور در محافل را نداشتند (همان، ج ۲، ص ۱۲۳). میرزا حسین علی نیز در مورد وقایع آن ایام چنین می‌گوید: «جمیع ملوک الیوم این طایفه -ازلیان- را اهل فساد می‌دانند... در اموال ناس من غیر اذن تصرف می‌نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند، حقوق

است که جمع گرامتی که دولت ایران براساس عهدنامه ننگین ترکمانچای به عنوان گرامت به دولت روس پرداخته بود، ده کرور تومان بود.» (فندی، آسیب‌شناسی موعودگرایی، ص ۱۳۱).

۴-۳- کشتارها و اعمال انجام‌شده توسط بایان در بغداد

بایانی که در ترور شاه دست داشتند اعدام شدند، فقط میرزا حسین علی بود که با حمایت جدی و سؤال برانگیز دولت روس، از مرگ حتمی نجات یافت. در عوض دولت ایران او و برخی از نزدیکانش را به خاک عراق - که تحت حکومت عثمانی‌ها بود

در بغداد، میرزا حسین علی شیوه پیشین را ادامه داد و رهبری بایه را به دست داشت، از طرفی چون در این زمان میان اصحاب باب زمزمه دعاوی مختلف پیدا شده بود، هرکس سعی می‌کرد، دیگری را از صحنه خارج سازد و جای خود را محکم کند. میرزا حسین علی هم از کسانی بود که سخت به کوبیدن رقبا پرداخته بود و به صورت پنهان جنگ قدرت را حتی با برادرش صبح ازل شروع کرده بود.

- تبعید ابد کرد. صبح ازل، برادر وی نیز، با لباس مبدل و با نام مستعار در جمادی‌الاولی ۱۲۶۹، در بغداد، به آن‌ها پیوست.

در بغداد، میرزا حسین علی شیوه پیشین را ادامه داد و رهبری بایه را به دست داشت، از طرفی چون در این زمان میان اصحاب باب زمزمه دعاوی مختلف پیدا شده بود، هرکس سعی می‌کرد، دیگری را از صحنه خارج سازد و جای خود را محکم کند. میرزا حسین علی

می نویسد: «روش و سلوکی که عندالله مرضی و محبوب باشد ندانستم کدام بود؟ معارضه با نقطه بیان - باب - و مخالفت با کتاب و سنت و حکم به قتل جمعی از «ادلاء بیان» چون جناب حاج سیدمحمد اصفهانی و غیره در عکا و کربلا چون جناب ملارجب علی قهیر و برادرش و در کاظمین مثل میرزابزرگ کرمانشاهی و در عکا جمعی از مؤمنین» (عزیه خانم، تنبیه النائمین، ص ۲۱۳ و ۲۱۴).

طرفداران بهاءالله نیز تا این حد اعتراف دارند که او نیز با ابزار ارباب و تهدید برای خود حزبی و دبدبه‌ای، فراهم کرده و نفس مخالفان را بریده بود. عباس افندی (فرزند میرزا حسین علی) درباره سطوت او در عراق چنین می نویسد: «زلزله در ارکان عراق انداخت... سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب مذمت نمی نمود» (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۱۷۷).

اگر بخواهیم به راستی نحوه حساب بردن مخالفان را از بهاءالله بدانیم، خوب است این عبارت را که در خاطرات حبیب بهائی آمده، بخوانیم: «آقا اسدالله کاشی که او را شیر ماده می خواندند خیلی کوتاه قد و خدمتگزار بود، تا آخر عمرش در بیت مبارک خدمت کرد. حضرت عبدالبهاء می فرمودند: این آقا اسدالله را می بینی با این قدش، در بغداد یک قمه بلندی می بست و در خدمت جمال مبارک،

هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمی نمودند...» (اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۳۸).

سرانجام کار بایبان و میرزایحیی به جایی رسید که به گفته شوقی، در ایام اقامت در کربلا به طوری که نبیل در تاریخ خویش تصریح می کند، «عده‌ای از اجامر. فرومایگان. و او باش را دور خود گردآورد و آنان را در ارتکاب اعمال قبیح به خود وا گذاشت، بل تشویق و ترغیب نمود که شب هنگام که ظلام دیجور پرده بر اعمال منفور آن‌ها می کشد، دستار از سر زوار متمکن برداشته، کفش‌های آن‌ها را سرقت نمایند و از حرم مطهر حضرت سیدالشهداء شمع‌ها و صحائف را بردارند و جام‌های آب را از سقاخانه‌ها بریابند» (شوقی افندی، قرن بدیع ج ۲، ص ۱۰۶).

۱-۴-۳- ارتکاب به خشونت و قتل توسط اتباع بهاءالله در بغداد و واکنش او

بهائیان در گزارش تاریخ، چنین وانمود می کنند که بهاءالله در این دوره زشت از تاریخ بایبه، یک بابی معترض و منتقد بود و لذا نباید گناه قاطبه بایبان را به پای او نوشت. با این حال هواداران صبح ازل و منتقدان بهاءالله او را متهم اصلی وقایع خشونت بار کربلا و نجف می دانند.

خواهر بهاءالله و صبح ازل، موسوم به «عزیه خانم» که از منتقدان سرسخت بهاءالله است، در انتقاد از کسانی که از اعمال وی دفاع کرده و آن اعمال را مرضی خداوند می شمارند،

می‌رفت و دشمنان امراز او حساب می‌بردند» (قندی، آسیب‌شناسی موعودگرایی، ص ۱۴۷ و ۱۴۸).

عزیه خانم در رساله «تنبيه النائمین» درباره وضعیت بهاء‌الله و اطرافیان او در بغداد چنین می‌نویسد: «جمع‌آوری جمعی از قلاش

و اوباش‌های ولایت ایران و جسته و گریخته‌های آن سامان را که در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده، جز آدمکشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته، با آن ادعای حسینی کردن! اشرار شمرکردار را به دور خود جمع نمودند، از هر نفسی

که غیر از رضای خاطر ایشان نفسی برآمد، قطع کردند و از هر سری که جز تولای ایشان صدایی برآمد، کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد، بریدند و در هر دلی که در او سوای محبت ایشان بود، شکافتند. اصحاب طبقه اول که اسامیشان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به جانب کربلا و نجف و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند. سیداسماعیل اصفهانی را سربریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند. آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند، سیداحمد

در کتاب تنبيه النائمین درباره به تنگ آمدن «قاطبه اهالی» بغداد و «کلیه ولات دولت روم» (منظور دولت عثمانی است) از «شرارت و جهالت» برخی اتباع بهاء‌الله که غولان آدم‌کش و خونخواران انسان‌کش یاد شده‌اند. سخن به میان آمده است.

میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند، چنانکه بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات، فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید.» (عزیه خانم، تنبيه النائمین، ص ۱۷۱ و ۱۷۲).

در کتاب تنبيه النائمین درباره به تنگ آمدن «قاطبه اهالی» بغداد و «کلیه ولات دولت روم» (منظور دولت عثمانی است)

از «شرارت و جهالت» برخی اتباع بهاء‌الله - که غولان آدم‌کش و خونخواران انسان‌کش یاد شده‌اند - سخن به میان آمده است (عزیه خانم، تنبيه النائمین، ص ۱۷۹).

همچنین در مورد کشته شدن بایبان به دستور بهاء‌الله، «عزیه خانم نوری» خواهر وی، چنین می‌نویسد: «بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند» (عزیه خانم، تنبيه النائمین، ص ۱۷۲).

در تاریخ‌نگاری خود بهائیان، همچون «تاریخ ظهورالحق» نوشته مورخ شهیر بهائی «اسدالله

در بازار حاج میرزااحمد و یکی از همراهانش را می‌کشد و حتی مورد اعتراض بهاء‌الله هم واقع نمی‌شود.

در سال ۱۲۷۹ قمری (سال آغاز آشکار اما محدود دعوت بهاء‌الله و ۴ سال قبل از آشکاری کامل دعوت او)، کنسول ایران در بغداد به دولت ایران نامه‌ای می‌نویسد و اعلام می‌دارد: «کار بابیان به جایی رسیده که یک مجرم را نمی‌تواند نگاه دارد» و پس از آن حکم عزل وی از تهران می‌رسد. از این وقایع می‌توان نتیجه گرفت که «ارتکاب به خشونت و حتی قتل و کشتن در میان اتباع بهاء‌الله از همان زمان اقامت در بغداد دیده می‌شده و گاه با حمایت او نیز همراه بوده است.» (نبوی رضوی، فصلنامه بهائی‌شناسی، سال ۲، شماره ۵، ص ۲۲۸).

۴- نتیجه‌گیری

میرزا علی محمد باب، رهبر بابیان، در مهم‌ترین کتاب خویش «بیان» دستور به قتل همه غیرمؤمنان به دین بیان و منع نشر و تدریس هر کتابی غیر از کتاب خویش بیان را داده است. وی به راستی مورد تبعیت و پیروی مریدان خود قرار گرفته و اقدامات وحشیانه و خشونت‌باری را بابیان، با دریافت رهنمودهای رهبر خویش، چه در ایران و چه در عراق مرتکب شدند.

کشتار علمای مخالف باب، برپایی سه جنگ داخلی در ابتدای سلطنت ناصرالدین‌شاه،

فاضل مازندرانی، ردپاهایی از این کشتارها در ایام تبعید بابیان در بغداد به کربلا که تحت رهبری میرزا حسین علی نوری - بهاء‌الله - قرار داشتند، آمده است. آنچنان که در وقایع سال ۱۲۷۳ قمری که آغاز «هیجان و فتن در بغداد» نام گرفته است، (ده سال پیش از آشکاری کامل دعوت بهاء‌الله) قضیه‌ای نقل شده است: «یکی از مشایخ اکراد شیعه» - که عارف اما متعصب بود و مورد وثوق و اطمینان کردها قرار داشت - در نهایت بغض و عناد به سب و لعن و دشنام و تحریک اراذل برضد بابیان می‌پرداخت. او یک بار شخصی را برانگیخت تا هنگام عبور بهاء‌الله از مکانی عمومی به او توهین کند. بهاء‌الله نیز به یکی از بابیان دستور داد تا به تنبیه او بپردازد. آن بابی هم وی را «ضرب و تأدیب کامل» کرد. خبر این واکنش به گوش کرد صاحب‌نفوذ رسید و کار به کنسولگری ایران کشید ولی با دخالت بهاء‌الله از زندان آزاد شدند.» (نبوی رضوی، فصلنامه بهائی‌شناسی، سال ۲، شماره ۵، ص ۲۲۷). این داستان نشان‌دهنده نفوذ بهاء‌الله در کنسولگری ایران و گستاخی آن‌ها در نقض قانون در عراق است.

همچنین، در وقایع سال ۱۲۷۴ قمری (۹ سال پیش از آشکاری کامل دعوت بهاء‌الله) از «ناصر عرب» به عنوان قاتل حاج میرزااحمد کاشانی و نیز کشته‌شدن ملارجب علی قهیر و بسیاری دیگر از مقتولان ازلی نام برده شده است. ناصر عرب

و حمایت از حقوق انسان‌ها می‌دانند، چنین وقایعی را با نقش آفرینی مستقیم رهبران خودتوجیه می‌کنند؟! درحالی‌که هر عقل سلیمی در مواجهه با حقایق تاریخی و نیز مدارک به‌جا مانده از کتب مقدس موردقبول بهائیان، به این نتیجه می‌رسد که اعلام احترام به آزادی و حقوق انسان‌ها از سوی این مدعیان، وسیله‌ای برای جلب توجه مریدان بی‌خبر از همه جا است و کتب مختلف این فرقه و همچنین روش و تاریخ به‌جا مانده از آن‌ها، مطالبی را خلاف آن به ما ارائه می‌دهد.

نیز قلع و قمع مخالفان، حقایقی است که صفحات تاریخ بهائیت و بابت از آن‌ها حکایت دارد و نمونه‌هایی از آن را ملاحظه نمودید. نقش رهبران بهائی، به‌ویژه شخص بهاءالله، در این حوادث، که خود را از آن‌ها مبرا دانسته و آنان را به بایبان منتسب می‌دانند، نیز، به شکل غیرقابل انکاری روشن است.

اکنون با این پرسش مواجه می‌شویم که چگونه بهائیان که خود را داعیه‌دار تساوی حقوق بشر

منابع

۱۱. شوقی‌افندی، قرن بدیع ج ۱، ترجمه نصرت‌الله مودت، ۱۲۴ بدیع، بی‌جا، مؤسسه مطبوعات امری.
۱۲. شیرازی، علی محمد (باب). بیان فارسی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۳. عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ۱۱۹ بدیع، بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۱۴. عبدالبهاء، مکاتیب ج ۲ و ۳، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
۱۵. فاضل مازندرانی، اسدالله، تاریخ ظهورالحق، ۱۳۰۵ شمسی، بی‌جا، بی‌نا.
۱۶. قندی، مهدی، آسیب‌شناسی موعودگرایی، با تأکید بر آسیب‌گستری مسیح‌نمایان و مهدی‌نمایان، ۱۳۹۵ شمسی، تهران، انتشارات گوی.
۱۷. نبوی رضوی، سیدمقداد، تحلیل روایت‌های کشتار بهائیان از ازلیان در ابتدای دعوت بهاءالله، فصلنامه بهایی‌شناسی، سال ۲، شماره ۵، ص ۲۱۸.
۱۸. نوری، عزّیه خانم، تبیّه‌التّائمین، به کوشش سیدمقداد نبوی رضوی، ۱۳۹۴ شمسی، تهران، نشر نگاه معاصر.
۱۹. یزدانی احمد، نظر اجمالی در دیانت بهائی، ۱۰۷ بدیع، بی‌جا، لجنه ملی نشریات امری.
۱. ابوالحسنی، علی، اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۱۷.
۲. ابوالحسنی، علی، حسین‌علی بهاء، دوستان و دشمنان سیاسی، تاریخ معاصر ایران، سال ۱۲، شماره ۴۷ و ۴۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۷.
۳. اشراق خاوری عبدالحمید، تاریخ نبیل زرنندی، ۱۲۳ بدیع، بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۴. اشراق خاوری عبدالحمید، تقویم تاریخ امر، ۱۲۶ بدیع، بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۵. اشراق خاوری عبدالحمید، مانده آسمانی ج ۷، ۱۲۹ بدیع، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۶. آیتی عبدالحسین، الکواکب‌الدّرّیه فی مآثر البهائیه، جلد ۱، ۱۹۲۳ قاهره مصر: مطبعة السعاده.
۷. باب، الواح نقطه اولی، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
۸. باب، تفسیر سوره یوسف، بی‌تا، بی‌نا، بی‌جا.
۹. بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، ۱۹۷۸، آمریکا، بی‌نا.
۱۰. بهاءالله، کتاب مستطاب ایقان، ۱۹۳۳ میلادی، مصر، بی‌نا.

باب و چالش ادعاهای مختلف

نرگس حاجی قربانی و آذین قاجار
کارشناس مسائل دینی

چکیده

میرزا علی محمد شیرازی در سال ۱۲۳۵ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد. در کودکی از طریق استادش با آراء و عقاید شیخیه آشنا شد. او مدتی پس از مرگ سیدکاظم رشتی دومین رهبر شیخیه و از سال ۱۲۶۰ هجری قمری به تدریج دعاوی مختلفی را مطرح کرد که عبارتند از: ادعای بابیت، ادعای مهدویت، ادعای نبوت و منسوخ شدن احکام اسلامی.

تغییر در دعاوی میرزا علی محمد شیرازی واکنش‌های متفاوتی را در پی داشته است. اگرچه بهائیان تلویحاً تمامی دعاوی وی را پذیرفته‌اند، اما تأکید ویژه‌ای بر ادعای قائمیت وی دارند. برخی از دیگر محققان هم استدلال‌هایی در رد تمامی دعاوی وی داشته‌اند که مبنای آن‌ها ایرادات وارد بر سیر دعاوی و تغییرات آن است. در این نوشتار سعی شده است تا به شکل خلاصه، از طریق بررسی سیر دعاوی علی محمد باب و استدلال‌های موافق و مخالف آن‌ها، صحت یا بطلان دعاوی مزبور تنها از منظر تغییرات در سیر دعاوی وی تبیین گردد.



۱- نگاهی به ادعاهای میرزاعلی محمد شیرازی

۱-۱ ادعای بابت

میرزاعلی محمد شیرازی مدتی پس از مرگ سیدکازم رشتی، دومین رهبر شیخیه در فکر فرصت مناسبی برای ادعای بابت خویش بود. عبدالحسین آیتی در این مورد نوشته است:

«نگارنده در طی تحصیل تواریخ این امر [=به دست آوردن تواریخ آئین بابی] مکتوبی به خط خود نقطه اولی [=باب] یافت که مورخ بود به تاریخ هزار و دویست و پنجاه و نه مطابق سال وفات سید رشتی، یعنی یک سال قبل از ظهور داعیه نقطه اولی [=ادعای باب] و آن مکتوبی است که از بوشهر به شیراز به خال (دایی) سابق‌الذکر خود نگاشته امور تجاری را در آن مکتوب مذکور داشته‌اند ولی در آخر آن مکتوب

بنابراین علی محمد شیرازی در آغاز کار، خود را بنده و باب و ذکر امام غائب می‌دانست. او مدعی بود که مکتوباتش از او نیست، بلکه از جانب حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه به او رسیده و همین اظهار نزدیکی کامل و ارتباط وافر با وجود مقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه کافی بود تا ملاحسین و امثال او را سرسپرده و مرید گردانند.

ظاهراً در سال ۱۲۶۰ هجری قمری، موقعیت برای ادعای علی محمد شیرازی فراهم می‌شود. درحقیقت این سال سرآغاز بیان ادعاهای مختلف وی بوده است. در آن سال، جمعی از طلاب شیخی که پس از مرگ سیدکازم رشتی به دنبال جانشین او بودند، به شیراز می‌آیند و از میان ایشان، ملاحسین بشرویی با علی محمد

شیرازی برخورد می‌کند. او براساس سابقه آشنایی قبلی در حوزه درس سیدکازم، به منزل او می‌رود. علی محمد شیرازی که اشتیاق شدید وی را به شناختن موعود اسلام می‌بیند، در شب پنجم جمادی‌الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری، خود را صاحب آن مقام و باب امام عصر معرفی می‌کند و چون بشرویی برهان و تأییدی می‌خواهد، به درخواست وی، همان‌جا

در تفسیر نخستین آیات سوره یوسف مطالب مختصری می‌نویسد و ملاحسین بشرویی با دیدن آن نوشته، بابت او را می‌پذیرد (همان، ص ۳۹).

بهاء الله این تفسیر را اول و اعظم و اکبر جمیع کتب باب می‌داند (بهاء الله، ایقان، ص ۱۵۳).

در ابتدای این تفسیر آمده است: «اللَّهُ قَدَّرَ أَنْ يَخْرِجَ ذَلِكَ الْكِتَابَ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ

پس از توصیه که در حق والده محترمه خود فرموده، مرقوم می‌فرماید آنچه را که مضمون و مفادش این است: به طلاب بگویند که هنوز امر بالغ نشده و موقع نرسیده لهذا اگر کسی غیر از تبعیت از فروع و معتقدات اسلامی را به من نسبت دهد، من و اجداد طاهرینم در دنیا و آخرت از او ناخشنود خواهیم بود.» (آیتی، کواکب الدرية، ج ۱، صص ۳۵ و ۳۶).

از چهریق به تبریز احضار کرد. در شب دوم پس از رسیدن به تبریز، باب، شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم را احضار کرد و به صورت علنی در نزد او اظهار قائمیت نمود. عظیم چون این ادعا را شنید در قبول مردد شد. باب به او گفت من فردا در محضر ولیعهد و در حضور علما و اعیان ادعای خود را اظهار خواهم کرد. روز بعد در مجلس ولیعهد، نظام‌العلما از باب سؤال کرد شما چه ادعایی دارید؟ باب سه مرتبه گفت: «من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است منتظر ظهور او هستید و چون

مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيَّ عَبْدِهِ لِيَكُونَ حُجَّةَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلَى الْعَالَمِينَ بَلِيغًا: خداوند مقدر کرده است که آن کتاب را در تفسیر بهترین قصه‌ها (داستان حضرت یوسف عليه السلام) از نزد محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب بر بنده اش خارج سازد تا حجت خدا از نزد ذکر بر جهانیان به گونه‌ای بلیغ باشد.» (باب، احسن القصص، ص ۱).



بنابراین علی محمد شیرازی در آغاز کار، خود را بنده و باب و ذکر امام غائب می‌دانست. او مدعی بود که مکتوباتش از او نیست، بلکه از جانب حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف به او رسیده و همین اظهار نزدیکی کامل و ارتباط وافر با وجود مقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف کافی بود تا ملاحسین و امثال او را سرسپرده و مرید گرداند.

۱-۲ ادعای قائمیت

ادعای دومی که علی محمد شیرازی مطرح کرد، در زمان ولیعهدی ناصرالدین شاه (شعبان ۱۲۶۴) بود. در آن زمان برای آنکه کاوش بیشتری در عقاید باب صورت گیرد، حکومت او را

تصویری منتسب به باب

اسم او را می‌شنوید از جای خود قیام می‌کنید و مشتاق لقای او هستید...» (نبیل زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل، صص ۲۸۰ و ۲۸۳).

۳-۱- ادعای نبوت

باب، با ورود به ماکو، از همان اول در دو کتاب بیان فارسی و بیان عربی به دعوی نبوت خود تصریح کرد، یعنی از ابتدای کتاب ادعا کرد که دوران اسلام به پایان رسیده، روز قیامت فرارسیده و او هم پیامبری نوین است. در باب اول از واحد اول یعنی در آغاز بیان فارسی، باب می‌گوید که اولین چیزی که خدا فرض کرد اقرار به توحید خداست ولی معرفت کلمه توحید منوط است به معرفت نقطه بیان که او کسی است که خدا او را «ذات حروف سبع» قرار داده (یعنی علی محمد که اسمش از هفت حرف تشکیل می‌شود) و هرکس که یقین کند که او همان ظهور بعدی نقطه قرآن (حقیقت پیامبر اسلام)، ظهور اول نقطه بیان و همان مقام مشیت اولیه‌ای است که قائم به نفس خود بوده ولی کل شیء به امر او خلق می‌شوند، چنین شخصی کینونتش به راستی بر توحید خدا شهادت داده است:

«و در باب اول از عدد کل شیء امری که خداوند عزوجل فرض نموده کلمه لاله الاالله حقاً حقاً، از کل بیان راجع به این کلمه خواهد شد و نشر خلق آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است به معرفت نقطه

بیان الذی قد جعله الله ذات حروف السبع و من یوقن أنّها نقطة القرآن فی اخرجها و نقطة البیان فی اولیها و أنّها هی مشیة الاولیة التي أنّها قائمة بنفسها و کل شیء یخلق بامرہ و قائم بها فاذاً قد شهدت کینونته علی توحید ربہ.» (باب، بیان فارسی، ص ۸).

عبدالبهاء نیز باب را به عنوان پیامبری در کنار پیامبران بزرگ خداوند مطرح ساخته است:

«آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده‌اند مانند حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمال مبارک» (عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۲۴).

در این بخش سیر دعوی علی محمد شیرازی و روند تاریخی تغییرات آن را دیدیم، در بخش بعد استدلال‌های موافقان و مخالفان روند مزبور را بررسی می‌کنیم.

۲- استدلال‌های موافقان و مخالفان تغییرات در دعوی باب

۱-۲ زمینه‌سازی برای آمادگی مردم

موافقان سیر تغییرات در دعوی باب، مدعی هستند که باب در اوایل ظهور، مقام خویش را فقط برای عده معدودی آشکار ساخته و برای پیشگیری از ضوضا و بلوای عمومی، خود را در نزد عوام، باب معرفی نموده است. پس از مدتی که بابت، انتشار وسیع‌تری یافت، او حقیقت

خدا تو را بشارت می‌دهد به (ولادت) یحیی، درحالی‌که او به کلمه خدا (یعنی نبوت عیسی) گواهی دهد و او خود پیشوا و پارسا و پیغمبری از شایستگان است.»^۱ باتوجه به این آیه قرآن، خداوند حضرت یحیی را فردی می‌داند که به حضرت مسیح ایمان می‌آورد.

همچنین علامه مجلسی در کتاب خود درباره یحیی چنین توضیح می‌دهد: «او مروج آئین موسی بود و پس از اینکه عیسی به مقام نبوت رسید، به او ایمان آورد. یحیی شش ماه از عیسی بزرگ‌تر بود و نخستین کسی بود که نبوت او را تصدیق کرد و چون یحیی در میان مردم به زهد و پاکدامنی شهرت داشت،

تصدیق و دعوت او در توجه مردم به مسیح تأثیر بسیاری گذاشت» (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۶۹). بنابراین اینکه مسیح علیه السلام بتواند رجعت یحیی علیه السلام باشد، از نظر کتاب آسمانی قرآن و از نظر تاریخی منتفی است.

شبهه غرانیق نیز در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی عقیده مسلمانان و بهائیان در مورد امام غائب»^۱ به‌طور مفصل بحث شده است. در اینجا فقط به این نکته اشاره می‌شود که

۱. مریم آگاه، بررسی تطبیقی عقیده مسلمانان و بهائیان در مورد امام غائب، فصلنامه بهائی‌شناسی، شماره ۲ و ۳، پاییز و زمستان ۹۵، ص ۲۳۸-۲۵۹

را بر همگان آشکار ساخت و خود را همان قائم موعودی (امام زمان) که همه ادیان انتظار ظهورش را می‌کشند، معرفی کرد که خداوند او را با شریعت مستقلی مبعوث کرده است. تمام این مراحل برای آن بود که به تدریج ذهن عموم آمادگی پذیرش این امر عظیم را پیدا کند.

همچنین نوشته‌اند: مشابه این مراحل تدریجی را در ادوار گذشته نیز می‌توان یافت. به عنوان

نمونه هنگامی که مردم در ابتدای ظهور حضرت مسیح ایشان را رجعت یحیی می‌خواندند، آن حضرت برای جلوگیری از آشوب، سکوت کردند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در ابتدا برای جذب اعراب و جلوگیری از

بلوا، در آیات غرانیق به مدح و ستایش بت‌ها پرداختند.

پاسخ

در ابتدا به رابطه حضرت یحیی و حضرت عیسی علیه السلام می‌پردازیم که آیا مردم در ابتدای ظهور حضرت مسیح ایشان را رجعت حضرت یحیی می‌دانستند؟ در سوره آل عمران آیه ۳۹ می‌فرماید: «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ: پس فرشتگان زکریا را ندا کردند هنگامی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود که همانا

آیات غرانیق در هیچ یک از کتب شیعه نیامده و فقط در کتب اهل تسنن نقل شده که در آنجا هم اشاره شده است که پیامبر بلافاصله به تصحیح اشتباه خود پرداخت، نه مثل سید باب که زمان زیادی بر ادعای خود مبنی بر باییت باقی بود.

در پاسخ باید گفت باب در ادعایش به صراحت از باییت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن گفته و راه را بر کسانی که جملاتش را به نحوی دیگر توجیه و تفسیر کند بسته است. در همان ابتدای کتاب قیوم الأسماء مدرکی که نشان

دهنده باییت او بود و در بخش ۱-۱ دیدید، به صراحت مشخص کرده است که کتاب را از نزد همان امام مهدی، حضرت محمد بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که شیعیان به ایشان اعتقاد دارند، آورده است. ایشان برای پرهیز از اشتباه، به نام های پدر و اجدادشان هم تصریح کرده و دقیقاً مشخص کرده که منظور چه شخصی است.

باب در ادعایش به صراحت از باییت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن گفته و راه را بر کسانی که جملاتش را به نحوی دیگر توجیه و تفسیر کند بسته است. در همان ابتدای کتاب قیوم الأسماء مدرکی که نشان دهنده باییت او بود و در بخش ۱-۱ دیدید، به صراحت مشخص کرده است که کتاب را از نزد همان امام مهدی، حضرت محمد بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که شیعیان به ایشان اعتقاد دارند، آورده است.

۲-۲- باب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یا باب من یظهره الله؟

از نظر بهائیان در ابتدا مردم گمان می نمودند که منظور علی محمد شیرازی از کلمه «باب»، باییت امام زمان است. ولی در واقع او، باب من یظهره الله یعنی بهاء الله بوده است. عبدالبهاء چنین می گوید: «از کلمه باییت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده

علاوه بر آن، در کتاب قیوم الاسماء باب چنین می گوید: «انی عبدالله اتانی البينات من عند بقية الله المنتظر امامكم... من بنده خدا هستم و نشانه ها از نزد بقية الله امام منتظران به من رسیده است» (باب، قیوم الاسماء، سوره نهم، ص ۲۱). همچنین در قسمتی دیگر از این کتاب می گوید: «انا باب امامكم المنتظر... لاعلم الا ما علمنی امامی... من باب امام منتظران

عزتست و دارنده کمالات بی حصر و حد. به اراده او متحرک و به جبل ولایش متمسک... گمان بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. بعد معلوم و واضح شد که مقصودش باییت مدینه دیگر است و وساطت فیوضات از شخصی دیگر که اوصاف و نعوتش در کتب و صحائف خویش مضمراً (عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، صص ۴ و ۲).

هستم، چیزی نمی‌دانم مگر آنچه که امام به من آموخته است» (همان، سوره پنجاه و ششم، ص ۱۱۹).

۳-۲- استفاده از مفهوم تقیه در سیر دعاوی باب

همچنین در تاریخ آمده است که باب دستور اضافه کردن یک جمله در اذان را به ملاصادق خراسانی داد: «از جمله اوامر مبارکه در آن رساله این بود که براهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه «اشهد أن علیاً قبل نبیل (محمد) باب بقیة الله» را اضافه کنند. ملاصادق در آن ایام منبر وعظ و نصیحت داشت، چون بر این امر مبارک اطلاع یافت بی‌تردید به اجرای آن اقدام کرد و در مسجد نو که امام جماعت بود، اذان نماز را با فقره مزبوره انجام داد.» (اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۱۲۲).

۱-۳-۲- معنای تقیه

اینکه منظور از بقیة الله در بیانات باب چیست را خود او در کتاب صحیفه عدلیه چنین بیان می‌کند: «أشهد لأوصیاء محمد ﷺ بعده علی ﷺ ثم بعد علی الحسن ﷺ ثم بعد الحسن الحسین ﷺ ثم بعد علی محمد ﷺ ثم بعد جعفر ﷺ ثم بعد جعفر موسی ﷺ ثم بعد موسی علی ﷺ ثم بعد علی الحسن ﷺ ثم بعد الحسن صاحب العصر حجتك وبقیتك صلواتك عليهم اجمعین» (باب، صحیفه عدلیه، ص ۲۷). در اینجا روشن است کسی

کلمة «تقیه» به معنای «حذر و ترس»، اسم مصدر از «اتقی، یتقی، اتقاء» و حرف تاء آن در اصل «واو» بوده و هم‌ریشه با «تقاة»، «تقوی» و «وقایة» است. در تعریف لغوی «وقایه» گفته شده است: «حفظ الشيء مما يؤذیه و یضرّه: حفاظت چیزی از آنچه آن را اذیت کند و به آن ضرر برساند» (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۸۱).

در اصطلاح، دانشمندان اسلامی تقریباً تعریف همگونی برای «تقیه» ارائه کرده‌اند. مضمون تعاریف این است که انسان به خاطر ترس از دیگران (اعم از کافر ظالم یا مسلمان ظالم) عقیده و باورهایی را که در ضمیر خود دارد، پنهان سازد، یا سخن و فعلی را به خاطر حفظ

۲-۳-۲- تقسیم بندی تقيه

فقه‌های شیعه با استفاده از منابع و مدارک اسلامی تقيه را به چند قسم تقسیم کرده‌اند: در یک تقسیم بندی، «تقيه» به سه نوع تقيه حرام، تقيه واجب، تقيه جازیه تقسیم شده است.

الف) تقيه حرام

تقيه‌ای است که انجام آن بر مفسده بزرگی مترتب شود، مانند از بین رفتن دین یا پوشاندن حقیقت بر نسل‌های آینده و تسلط دشمنان بر مسلمانان و به این خاطر است که بزرگان شیعه در بعضی موارد تقيه را حرام می‌دانند، از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱) آنجا که حق به خطر بیفتد. جایی که پرده افکندن بر عقیده و کتمان آن، موجب نشر فساد، یا تقویت کفروبی ایمانی با گسترش ظلم و جور می‌شود یا موجب توسعه نابسامانی‌ها یا تزلزل در ارکان دین و در نتیجه گمراهی مردم شود، شکستن سد تقيه واجب است. این‌گونه تقيه‌ها، تقيه ویرانگر و منفی است. تقيه‌ای مجاز یا واجب است که سازنده و مثبت و در وصول به هدف باشد، نه در جهت مخالف.

۲) تقيه در خونریزی ممنوع است. اگر شخصی را تحت فشار قرار دهند که به کشتن فرد یا افراد بی‌گناهی دست بزند، و گرنه جان خودش در خطر است، آن شخص حق ندارد، اقدام به کشتن دیگری کند، حتی اگر یقین داشته باشد که جان خود را از دست می‌دهد.

جان، مال یا ناموس خود، برخلاف عقیده اش ظاهر سازد. برای مستند کردن این سخن به سه تعریف از فقه‌های شیعه اشاره می‌شود:

۱- شیخ مفید رحمته الله علیه در تعریف «تقيه» آورده است: «التقيه: كتمان الحق و ستر الاعتقاد فيه و مكاتمة المخالفين و ترك مظاهرتهم بما يعقب ضرراً في الدين او الدنيا: تقيه همان پوشاندن حق و اعتقاد است؛ کتمان در برابر مخالفان و استفاده از این روش برای آن است که اظهار حق و عقاید درست موجب ضرر در دین یا دنیا می‌شود» (شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۷).

۲- شیخ انصاری رحمته الله علیه نیز در تعریف «تقيه» این‌گونه نوشته است: «التحفظ عن ضرر الغير بموافقة في قول او فعل مخالف للحق: تقيه آن است که انسان خود را از ضرر غیر در گفتار یا رفتار مخالف حق حفظ کند» (انصاری، المكاسب، ص ۳۲۰).

۳- آیت الله خویی رحمته الله علیه در تعریف تقيه نوشته‌اند: «التحفظ عن ضرر الظالم بموافقة في فعل او قول مخالف للحق: حفظ خود از ضرر ظالم به وسیله موافقت با او در گفتار یا رفتار مخالف حق (خویی، مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۴۵۳).

ب) تقیه واجب

غلط است. در ادامه به این نکته پرداخته می‌شود که آیا پیامبران در ابلاغ رسالت نیز مجاز به تقیه هستند یا خیر.

در سوره احزاب آیه ۳۹ چنین آمده است: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا: (پیامبران) کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های

الهی می‌کردند و (فقط) از او می‌ترسیدند و از هیچ‌کس جز خدا بیم نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش‌دهنده اعمال آن‌ها) است!» باید توجه داشت که تقیه انواعی دارد، تنها يك

نوع از آن تقیه خوفی است که طبق آیه فوق در مورد دعوت انبیاء و ابلاغ رسالت منتفی است. (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۱۷).

در سوره یونس آیه ۷۱ نیز آمده است: «وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُون: و حکایت نوح را بر اینان باز خوان که به امتش گفت: ای قوم اگر مقام رسالت و اندرز من به آیات خدا بر شما گران می‌آید، من فقط به خدا توکل کردم،

تقیه‌ای است که برای دفع ضرر بر نفس یا آبروی خود یا دیگر مؤمنان صورت می‌گیرد. بابی‌ها بسیاری از اوقات به چنین تقیه‌ای عمل می‌کردند و آن را مستند به نوشته‌های خود باب می‌کردند. باب حتی به ملاحسین بشرویی امر کرده است: «از طریق تقیه برای احتراز از رنج

باتوجه به آنچه گذشت، معلوم شد که اگر اساس دین به خطر بیفتد تقیه حرام می‌شود. لذا اینکه بهائیان بخواهند عدم اظهار اولیه باب مبنی بر پیامبری را براساس تقیه بدانند غلط است.

و اذیت و مسجونیت پیروی کن.» (The) «Kamran Ekbal Babi and Baha'i Practices of 'Denial' (kitman) and 'Dissimulation' (taqiyyah),” Iran Nameh, 28:3 (Fall 2013), 170-193.

ج) تقیه مباح

در بعضی از اعمال مباح که انجام آن‌ها در نزد عامه مردم ترجیح دارد و ترک آن باعث ضرری نمی‌شود، مباح است. (علامه سبحانی، التقیة مفهوم‌ها و حدها، ص ۶۸ و ادیب، جستاری در مسأله تقیه، نشریه الکترونیکی شیعه پژوهی، ش ۴).

۳-۳-۲ تقیه در ابلاغ رسالت پیامبران

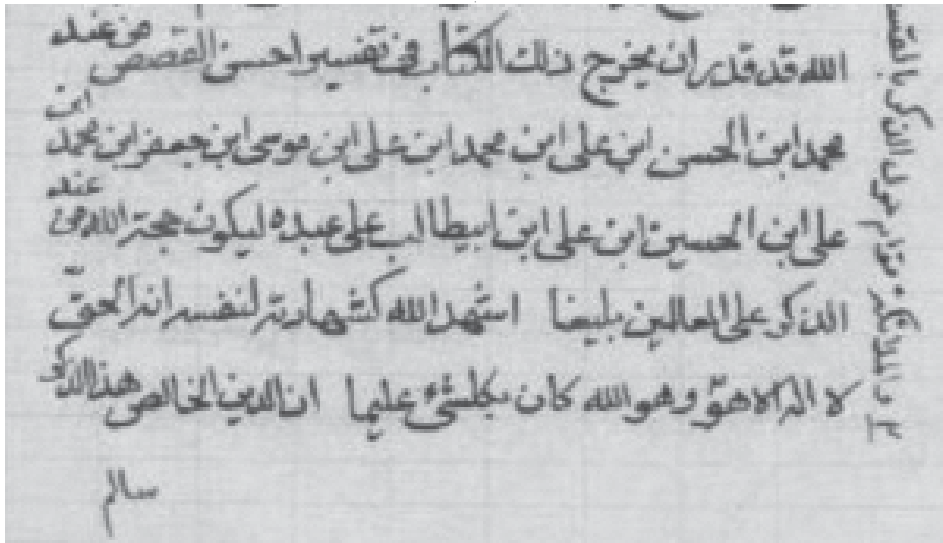
باتوجه به آنچه گذشت، معلوم شد که اگر اساس دین به خطر بیفتد تقیه حرام می‌شود. لذا اینکه بهائیان بخواهند عدم اظهار اولیه باب مبنی بر پیامبری را براساس تقیه بدانند

باتوجه به دو آیه فوق، پیامبران در ابلاغ رسالت مجاز به تقیه نیستند و چنانچه باب را (طبق نظر بهائیان) پیامبر بدانیم، باب مجاز به تقیه در ابلاغ رسالتش نبوده است.

۳- نتیجه‌گیری

باب در طول زندگی‌اش حداقل سه ادعا را مطرح کرد: باییت، قائمیت و نبوت. اینکه طبق نظر بهائیان سایر پیامبران نیز در ابلاغ رسالتشان از این شیوه استفاده کرده‌اند با شواهدی که بیان شد، منتفی است. باب در کتب خود به صراحت به وجود حضرت حجت و بقیه‌الله اشاره می‌کند و خود را فرستاده‌ای از

شما هم به اتفاق بتان و خدایان باطل خود هر مکر و تدبیری (بر آزار من) دارید انجام دهید تا امرتان بر شما پوشیده نباشد و درباره من هر مکر و اندیشه دارید به کار برید و مهلتم ندهید.» نوح فرستاده بزرگ پروردگار با قاطعیتی که ویژه پیامبران اولوالعزم است، در نهایت شجاعت و شهامت با نفرات کم و محدودی که داشت در مقابل دشمنان نیرومند و سرسخت ایستادگی می‌کند و قدرت آن‌ها را به باد مسخره می‌گیرد و بی‌اعتنایی خویش را به نقشه‌ها و افکار و بت‌های آن‌ها نشان می‌دهد و به این وسیله ضربه‌ای محکم بر افکارشان وارد می‌سازد (همان، ج ۸، ص ۳۵۱).



تصویری از صفحه نخست تفسیر سوره یوسف نوشته باب که در آن به باییت خود از سوی امام دوازدهم، حضرت محمد بن الحسن عسکری عنه السلام تصریح کرده است.

معرفی می‌کند که جز از خدا نمی‌هراسند و رسالتشان را هرچند خوف از دشمنان داشته باشند، ابلاغ می‌کنند. لذا اینکه باب از ترس مردم یا حکام زمان دست از ادعای خود بردارد یا آن را مخفی کند، پذیرفتنی نیست.

نزد ایشان می‌داند، لذا اینکه ادعای باییت وی برای کسی غیر از حضرت حجت مطرح باشد قابل قبول نیست. همچنین استفاده از مفهوم تقیه در بیان ادعاهای گوناگون در قرآن نهی شده است، زیرا خداوند، پیامبران را کسانی

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آیتی، عبدالحسین، الکوکب الدریة فی مآثر البهائیه، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
۳. اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
۴. انصاری، مرتضی، المکاسب، بی‌جا، بی‌تا.
۵. ادیب، عزیزه، جستاری در مسأله تقیه، ۱۳۸۸ش، نشریه الکترونیکی شیعه‌پژوهی، سال اول، شماره چهارم.
۶. بهاء‌الله، ایقان، بی‌تا، هوفمهایم آلمان: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان.
۷. باب، احسن القصص، ۱۳۵۴ش، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری
۸. باب، بیان فارسی، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
۹. باب، بیان عربی، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
۱۰. باب، صحیفه عدلیه، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
۱۱. خویی، ابوالقاسم، مصباح الفقاهة، ۱۹۵۴م، نجف: المطبعة الحیدریة.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، ۱۴۱۲ه.ق، بیروت: دارالعلم.
۱۳. سبحانی، جعفر، التقیة مفهوما، حدّها، دلیلها، ۱۳۸۱ش، قم: مؤسسه الامام صادق علیه السلام.
۱۴. عبدالبهاء، مفاوضات، ۱۹۰۸ م، هلند: مطبعة بریل.
۱۵. عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
۱۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ۱۴۰۳ ه.ق، بیروت لبنان: دار احیاء التراث العربی.
۱۷. مفید، محمّد، تصحیح الاعتقاد، بی‌تا، بی‌جا.
۱۸. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۸۰ش، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۹. نبیل زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل، ۱۹۹۱م، بی‌جا، مرآت.
20. Kamran Ekbal "The Babi and Baha'i Practices of 'Denial' (kitman) and 'Dissimulation' (taqiyyah)," Iran Nameh, 28:3 (Fall 2013), 170-193.

علی نخجوانی که بود؟

به نقل از سایت بهائیان ارتدکس

اشاره

چند ماه پیش، علی نخجوانی، یکی از مهم‌ترین چهره‌های بهائیان در کهنسالی درگذشت. سن او چندان بود که توانسته بود مدت اندکی هم با شوقی‌افندی ارتباط داشته باشد. همچنین او مدت زیادی عضو بیت‌العدل جهانی بود. اخیراً مقاله‌ای در معرفی او در یکی از سایت‌های مربوط به بهائیان ارتدوکس ایران (یکی از فرقه‌های انشعابی بهائیت) منتشر شد. از آنجاکه نخجوانی از افراد شاخص بهائی بود و فعالیت‌های مهمی را انجام داده بود، مناسب دیدیم که این مقاله را برای خوانندگان محترم فصلنامه بهائی‌شناسی منتشر کنیم. بهائیان ارتدوکس، گروهی از بهائیان هستند که بیت‌العدل تشکیل شده در حیفا را قبول ندارند و معتقدند که پس از شوقی‌افندی، چارلز میسون ریمی، جانشین او و ولی امر بعدی بهائیان است. به همین دلیل در این مقاله تعبیراتی نسبت به بیت‌العدل



به‌کار رفته است که با نوشتارهای معمول فصلنامه سازگاری ندارد. بهائی‌شناسی اگرچه به نقد آئین بهائی و رهبری آن می‌پردازد، ولی هیچ‌گاه درصدد بی‌احترامی به عقائد دیگران نبوده و نیست. با این حال به‌منظور رعایت امانت در نقل، در متن این مقاله اصلاحی صورت نپذیرفته است.

اصل مقاله

علی‌الله نخجوانی، عضو پیشین و مستعفی بیت‌العدل بدلی در سن صدسالگی در ۱۱ اکتبر ۲۰۱۹ درگذشت. او در سال ۱۹۱۹ در شهر باکوی آذربایجان در یک خانواده بهائی متولد شد. در دوسالگی پدر خود را از دست داد و با خانواده به حیفا رفت. اولیسانس هنر خود را از دانشگاه بیروت دریافت کرد و پس از مهاجرت به چند کشور و انجام فعالیت‌های تبلیغی مختلف، در سال ۱۹۵۰ به عضویت محفل ملی ایران درآمد و حدود پنج سال نیز عضو محفل مرکزی آفریقا بود.

بعد از واقعه صعود شوقی ربّانی، با تشکیل شورای بین‌المللی انتخابی و غیرقانونی ایادیان، به عضویت آن درآمد و با تشکیل بیت‌العدل بدلی در سال ۱۹۶۳، عضو آن شد. هرچند او تحصیلات عالیّه آکادمیک نداشت؛ ولی به دلیل دانستن زبان فارسی و عربی و انگلیسی و آشنایی با نصوص، الواح

و آثار بهائی و همچنین دوره کوتاه معاشرت با شوقی ربّانی، خیلی زود در بین اعضای غیرایرانی و بعضاً بی‌اطلاع بیت‌العدل جعلی، جایگاهی یافت و با دستاویز تأویل الواح و توجیه آثار و نقل خاطرات و داستان‌هایی از ولیّ امرالله، توانست بیت‌العدل خودخوانده، نامشروع، غیرقانونی و محروم از ریاست ولیّ امر را به‌عنوان قدرت مطلقه در جهان بهائی، معرفی نماید و عامل شکاف در وحدت جامعه بهائی گردد.

توضیح اینکه شوقی ربّانی در سال ۱۹۵۱ اولین شورای بین‌المللی بهائی را به دست مبارک خود تشکیل دادند و طیّ پیامی به محافل ملیّه در شرق و غرب عالم، این شورا را طلیعه مؤسسه کبرای اداری نامید و تشکیل آن را، بزرگ‌ترین قدم در سبیل پیشرفت نظم اداری حضرت بهاء‌الله در سی سال اخیر معرفی فرمود. ایشان در اهمیت این شورا اظهار داشتند:

«چون این شورا که نخستین مؤسسه بین‌المللی و اکنون در حال جنین است، توسعه یابد عهده‌دار وظایف دیگری خواهد گردید و به‌مرور ایّام به‌عنوان محکمه رسمی بهائی شناخته شده و سپس به هیأتی مبدل می‌گردد که اعضایش از طریق انتخاب معین می‌شوند و موسم گل و شکوفه آن هنگامی است که به بیت‌العدل عمومی تبدیل گردد. با قلبی مملوّ از شکرانه و سرور تشکیل این شورای بین‌المللی

را که پس از مدت‌ها انتظار به وجود می‌آید تهنیت می‌گویم. این تأسیس در صفحات

تاریخ به منزله بزرگ‌ترین اقدامی است که مایه افتخار عهد دوم عصر تکوین دور بهائی محسوب خواهد شد، به طوری که هیچ‌یک از مشروعاتی که از آغاز نظم اداری امرالله از حین صعود حضرت عبدالبهاء تا به حال به انجام آن‌ها مبادرت گشته، بالقوه به این درجه از اهمیت نبوده است...»

به دلیل اهمیت این شورا، شوقی ربّانی، جناب میسن ریمی را به ریاست آن منصوب نمود.

متأسفانه بعد از صعود شوقی افندی، ایادیان امر به طور خودسرانه اقدام به انحلال شورای بین‌المللی بهائی نمودند و با طرد ریاست آن، جناب میسن ریمی، عملاً اهداف بزرگ شوقی را از مسیر اصلی آن خارج نمودند و به جای آن، چند نفر از افراد هم عقیده و مورد اعتماد خود را در مجمعی به نام «شورای بین‌المللی انتخابی بهائی» جمع و آن را مقدمه تشکیل بیت العدل معرفی کردند. از جمله عوامل فرمانبردار ایادیان، علی نخجوانی بود. او در قراردادی نانوشته، پذیرفت که تعطیلی مؤسسه ولایت امرالله و حذف ولی امر را، با چرب‌زبانی توجیه نماید و در عوض این خدمت، به عضویت بیت العدل بدلی دست یابد؛ برای این منظور، او در سال ۱۹۶۱ به عضویت شورای بین‌المللی جعلی و خودساخته و سپس در سال ۱۹۶۳

به عضویت بیت العدل غیرقانونی و نامشروع درآمد.

نخجوانی از سال ۱۹۶۳ تا سال ۲۰۰۳ یعنی برای مدت ۴۰ سال عضویت العدل بود و در این مدت با همکاری عوامل دیگری چون فیروز کاظم‌زاده عضو بعدی بیت العدل، نقش بسیار پررنگی در بی‌اعتبار نمودن الواح وصایای حضرت عبدالبهاء و حذف یکی از مهم‌ترین ارکان دیانت بهائی، یعنی مؤسسه ولایت امرالله داشت، او توانست در بین بهائیان ناآشنای به نصوص، بیت العدل بدون ولی امر را، به عنوان مجمعی مصون از خطا و دارای اختیارات کامل جلوه دهد و این انحراف عظیم را در جامعه بهائی نهادینه نماید.

اما روزگار با جناب نخجوانی نیز سر سازگاری نداشت و او نتوانست قدرت مطلقه خود را برای همیشه در بیت العدل حفظ نماید.

در سال ۱۹۹۳ فرزام ارباب، به عضویت بیت العدل درآمد. او از بدو ورود اختیاراتی را در بیت العدل به دست گرفت و سعی کرد با عوامل خود در بیت العدل، همچون شهریار رضوی و فریدون جواهری، سیاست‌های خود را در بیت العدل حاکم نماید و در این مسیر رونوشتی از طرح آموزشی بنیاد راکفلدر کلمبیا را به یاد پدرش با عنوان طرح روحی جایگزین طرح مؤسسه معارف امری کرد.

با آمدن فرزام ارباب و استقرار طرح روحی و دستور اجرای آن در سطح جهان، اختلاف در بین برخی از اعضای بیت‌العدل در گرفت. نخجوانی به طرح روحی معترض بود و در جنگ قدرت بین او و فرزام ارباب، نهایتاً فرزام غالب و علی نخجوانی مستعفی شد.

وی در سخنرانی چندی قبل خود در یک انجمن بهائی در لتکن آلمان از اینکه فعالیت‌های تبلیغی، منحصر به کتاب‌های روحی گردیده است، اظهار ناراحتی نمود و آن را اشتباه اعلام کرد؛ او در قسمتی از سخنرانی خود می‌گوید:



نخجوانی در آخر عمر (روی ویلچر)

جناب نخجوانی با کارهای خود، عزت و جاودانگی روحانی را با قدرت و احترام ظاهری و رفاهیات مادی عضویت در تشکیلات و اشغال جایگاه رهبری جامعه بهائی، معاوضه نمود و با این کار به آرمان‌های حضرت بهاء الله، حضرت عبداله‌بهاء و شوقی ربانی، پشت پا زد و خیانت نمود و آشکارا رکن اساسی دیانت بهائی را که مؤسسه ولایت امرالله است، نادیده گرفت و به خاطر جلب رضایت ایادیان ناقص، به دستور آنان عمل نمود و به جای اینکه جناب میسن ریمی جانشین تعیین شده شوقی ربانی را به حق در مسند ریاست بیت‌العدل اعظم بنشانند، خود بر جایگاه بیت‌العدل مستقر گردید و زندگی مادی را در عوض جایگاه معنوی و روحانی انتخاب نمود و چه دیر متوجه شد، که خوش خدمتی او در مسیر اهداف بیت‌العدل ساختگی و بدلی و همچنین ایجاد انحراف در دیانت بهائی، نهایتاً نه تنها مورد قدردانی قرار نگرفت، بلکه تنها حاصل آن، جز نارضایتی طلعات مقدسه و خسران ابدی و دوری از عرفان الهی نبود!

«... در بازدیدی که از چند مؤسسه داشتیم؛ مشاهده کردم که فقط فعالیت مؤسسه آموزشی به عنوان تنها فعالیت انحصاری بهائی معرفی شده است؛ حتی به قیمت از بین رفتن بقیه فعالیت‌ها مانند فایر ساید، مطالعات بهائی، تبلیغ فردی و مدارس تابستانه... اگر بیت‌العدل به ما فعالیت آموزشی را به عنوان تنها کاری که باید انجام دهیم، توصیه کرده است، این اشتباه است. بیت‌العدل این را نگفته است. چیزهای دیگری هم در آثار هست.

ما بنا نداریم که به جای فایر ساید، کلاس مطالعاتی راه بیندازیم و آن روش را قدیمی معرفی کنیم، این اشتباه است. این هرگز در نوشته‌های بیت‌العدل نیامده است... آیا بیت‌العدل اعظم گفته است الواح حضرت عبداله‌بهاء را فراموش کنیم؟ و فقط به مؤسسه آموزشی توجه داشته باشیم؟ نه! این طور نیست. شوقی فایر ساید را مورد تأیید قرار داده است. ممکن است یک معاونی از بین مشاوران چنین مطلبی را گفته باشد، به آن عضو بگویید به من سند نشان دهد...»

منبع

www.ahdvamisagh.wordpress.com

در واکنش به سخنان نخجوانی، بیت‌العدل، طی نامه ۲۲ دسامبر ۲۰۱۳ خطاب به محافل ملی، اظهارات وی را اظهار نظر شخصی و مخالف با نقشه‌های جهانی بهائی اعلام کرد و از این اظهارات ابراز تأسف نمود.

اعتبارسنجی پیش‌گویی‌های عبدالبهاء

مریم آگاه
پژوهشگر دین

چکیده

در طول تاریخ ویژگی‌هایی در میان برگزیدگان الهی به‌طور خاص مطرح بوده است که آن‌ها را از مردم عادی متمایز می‌کرده است. ازجمله این ویژگی‌ها که در میان همه پیامبران مشترک است علم و عصمت الهی است که به لطف خدا به برخی از اولیای الهی داده شده است. بهائیان هم پیشوایانشان را برگزیده و دارای علم و عصمت می‌دانند و آن‌ها را مصون از خطا معرفی می‌کنند، اما با مطالعه زندگی رهبران بهائی به این نتیجه می‌رسیم که آن‌ها نه تنها مصون از خطا نبودند و از علم الهی محروم بودند، بلکه به اندازه یک پیشگو و مرتاض معمولی نیز از دانش لازم برخوردار نبوده‌اند. در این مقاله ابتدا ادعای علم و عصمت برای عبدالبهاء (عباس افندی)، یکی از رهبران آئین بهائی، سپس نمونه‌هایی از پیشگویی‌هایی تحقق نیافته او بررسی شده است. هرکدام از این نمونه‌ها شاهدهی بر عدم علم و عصمت ایشان است.



کلیدواژه: عبدالبهاء، علم الهی، عصمت الهی، پیشگویی، برگزیدگان الهی.

۱- مقدمه

۲- علم و عصمت

آنچه مسلم است حجت‌های الهی باید دارای

ویژگی‌های خاص و ممتاز باشند؛ تا مردم بتوانند آن‌ها را از مدعیان دروغین تشخیص دهند. خداوند همواره فرستادگان خود را از میان برترین انسان‌ها انتخاب کرده است.

اگرچه حجت‌های خدا در هر زمان و مکان رسالت‌های خاص خود را داشتند و همه آن‌ها یکسان نبوده‌اند، اما برخی از ویژگی‌ها در همه آن‌ها وجود داشته است، از جمله منصوص بودن از جانب خدا، دارا بودن علم الهی، مصون بودن از خطا و دارا بودن عصمت الهی. وجود این ویژگی‌ها راه را برای مدعیان دروغین ناهموار می‌کند و برای مردم راه تشخیص پیامبران راستین از دروغین را می‌گشاید.

۲-۱- علم و عصمت در آئین بهائی به‌طور کلی بهائیان برای پیامبران الهی و جانشینان آنان، داشتن علم الهی را ضروری می‌دانند. عبدالبهاء می‌گوید: «حقائق مقدسه مظاهر کلیه الهیه چون محیط بر کائنات من حیث الذات و الصفاتند و فائق و واجد حقائق موجوده و متحقق بجمع اشیا، لهذا علم آنان علم الهی است نه اکتسابی، یعنی فیض قدسی است و انکشاف رحمانی». (عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۲۱۹ و ۲۲۰).

اگرچه حجت‌های خدا در هر زمان و مکان رسالت‌های خاص خود را داشتند و همه آن‌ها یکسان نبوده‌اند، اما برخی از ویژگی‌ها در همه آن‌ها وجود داشته است، از جمله منصوص بودن از جانب خدا، دارا بودن علم الهی، مصون بودن از خطا و دارا بودن عصمت الهی. وجود این ویژگی‌ها راه را برای مدعیان دروغین ناهموار می‌کند و برای مردم راه تشخیص پیامبران راستین از دروغین را می‌گشاید.

همچنین بهاء‌الله عصمت را برای حجج الهی ضروری می‌داند و می‌گوید: "فاعلم للعصمة معان شتی و مقامات شتی انّ الذی عصمه الله من الزلل یصدق علیه هذا الاسم فی مقام و کذلک من عصمة الله من الخطأ و العصیان و من الاعراض و الکفر و من الشکر و امثالها یطلق علی کل واحد من هؤلاء اسم العصمة و اما العصمة الكبرى لمن کان مقامه مقدساً عن الاوامر و التواهی و منزهاً عن الخطأ و التسیان انه نور لا تعقبه الظلمة و صواب لا یعتبریه الخطأ لویحکم علی الماء

در این مقاله نصوص بهائی در مورد اهمیت علم و عصمت الهی برای حجج الهی را می‌آوریم و پس از اثبات این مهم، تعدادی از پیشگویی‌های عبدالبهاء را که در زمان حیات خود به مردم ابلاغ کرده بود و اتفاق نیفتاد، بیان می‌کنیم.

عصمت می دهد: «بدانکه عصمت برد و قسم است عصمت ذاتیه و عصمت صفاتیّه و همچنین سائر اسماء و صفات مثل علم ذاتی و علم صفاتی. عصمت ذاتیه مختصّ به مظهر کلیّ است زیرا عصمت لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی از شیء انفکاک نجوید. شعاع، لزوم ذاتی شمس است و انفکاک از شمس نکند، علم، لزوم ذاتی حقّ است از حقّ انفکاک ننماید، قدرت، لزوم ذاتی حقّ است از حقّ انفکاک نکند اگر قابل انفکاک باشد، حقّ نیست. اگر شعاع از آفتاب انفکاک کند، آفتاب نیست. لهذا اگر تصوّر انفکاک در عصمت کبری از مظاهر کلیه گردد آن مظهر کلیّ نیست و از کمال ذاتی ساقط. اما عصمت صفاتی لزوم ذاتی شیء نه، بلکه پرتو موهبت عصمت است که از شمس حقیقت بر قلوب بتابد و آن نفوس را نصیب و بهره بخشد. این نفوس



حکم الخمر و علی السّماء حکم الارض و علی النّور حکم النّار حقّ لاریب فیه و لیس لاحد انّ یعترض علیه او یقول لم و بم و الّذی اعترض انّه من المعرضین فی کتاب الله ربّ العالمین انّه لایستلّ عمّا یفعل و کلّ عن کلّ یستلون» (بهاء الله، اشراقات، ص ۵۸)

یعنی: «بدان که برای عصمت، معانی متفاوت و مقامات متفاوتی است. آن کس که خداوند او را از لغزش مصون داشته است، این اسم در مقامی برایش تصدیق می شود و این گونه کسی که خداوند وی را از خطا، گناه، اعراض، کفر و شرک و امثال آن حفظ می کند. بر هریک از این ها، نام عصمت اطلاق می شود؛ اما عصمت کبرا مخصوص به مقامی مقدس است که صاحب مقام امرونهی است و هرگز به خطا و نسیان دچار نمی شود. او نوری است که ظلمتی در پس آن نیست و راه راست و صحیحی است که به خطا آلوده نمی گردد. اگر بر آب حکم شراب کند یا بر آسمان حکم زمین و بر نور حکم آتش فرماید، کسی را نشاید که بر او اعتراضی کند و اگر اعتراض کند، از معرضان در کتاب خداوند است و کسی حق ندارد از خداوند سؤال کند و دلیل بخواهد؛ اما همگان از همه چیز پرسش خواهند شد.»

با توجه به این مطلب بهائیان علم و عصمت را برای حجج الاهی لازم و ضروری می دانند. عبدالبهاء هم توضیحات کاملی در مورد

هرچند عصمت ذاتی ندارند ولی در تحت حفظ و حمایت و عصمت حَقّند، یعنی حقّ آنان را حفظ از خطا فرماید. مثلاً بسیاری از نفوس مقدّسه مطلع عصمت کبری نبودند

ولی در ظلّ حفظ و حمایت الهیّه از خطا محفوظ و مصون بودند، زیرا واسطه فیض بین حقّ و خلق بودند. اگر حقّ

آنان را از خطا حفظ نفرماید خطای آنان سبب گردد که کلّ نفوس مؤمنه به خطا افتند و به کلیّ اساس دین الهی به هم خورد و این لایق و سزاوار حضرت احدیّت نه. ما حاصل کلام اینکه عصمت ذاتیه محصور در مظاهر کلیّیه [است] و عصمت صفاتیّه

موهوب هر نفس مقدّسه. مثلاً بیت العدل عمومی اگر به شرائط لازمه یعنی انتخاب جمیع ملّت تشکیل شود، آن عدل در تحت عصمت و حمایت حقّ است آنچه منصوص کتاب نه و بیت العدل به اتفاق آرا یا اکثریّت در آن قراری دهد، آن قرار و حکم محفوظ از خطاست؛ حال اعضای بیت عدل را فرداً فرد عصمت ذاتی نه و لکن هیأت بیت عدل در تحت حمایت و عصمت حقّ است؛ این را عصمت موهوب نامند. باری می فرماید که مطلع امر مظهر یفعل ما یشاء است و این مقام مختصّ به ذات مقدّس است و مادون

است:

«وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین، طراً بغصن اعظم ناظر باشند... قَدْ قَدَّرَ اللهُ مَقَامَ الْغُصْنِ الْأَكْبَرِ بَعْدَ مَقَامِهِ إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ قَدْ اصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ بَعْدَ الْأَعْظَمِ... محبت اغصان بر کل لازم... احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم» (بهاء الله، مجموعه ای از الواح ص ۱۳۶). ترجمه بخش عربی: خدا مقام غصن اکبر (محمدعلی افندی، پسر کوچک بهاء الله) را بعد از مقام غصن اعظم (عباس افندی) قرار داده است.

بنا بر لوح عهدی قرار بود پس از درگذشت بهاء الله، ابتدا عباس و سپس برادرش محمدعلی جانشین او و پیشوای بهائیان باشند، اما پس از مرگ پدر، میان فرزندان جدایی افتاد. جناب عبدالبهاء به وصیت پدر عمل نکرد و در زمان حیات خودش درگیری های زیادی با غصن اکبر یعنی محمدعلی افندی پیدا کرد.

به فرع منشعب از اصل قویم مراجعه نمایند.» (محمدحسینی، نصرت الله، قاموس اقدس، ص ۴۷۴).

۳-۲- علم و عصمت عبدالبهاء

محمدحسینی در ادامه بعد از توضیحاتی در مورد عصمت، از قول عبدالبهاء در مورد عصمت او می‌گوید: «عبد آستان مقدس، منصوص و مسلم و در ظل صون و حمایت و حفظ و حراست و در تحت سایه عفت و عصمت است، یعنی جمال قدم [بهاءالله] - روحی له الفداء - چون منصوص فرمودند، از سهو و خطا حفظ فرمایند؛ زیرا سهو و خطای او سهو و خطای کل است و به این سهو و خطا، میثاق الاهی به کلی معدوم و مهدوم گردد.» (محمدحسینی، نصرت الله، قاموس اقدس، ص ۴۷۷).

همچنین عبدالبهاء در جواب فردی که سؤال نموده بود: "آیا شما همه چیز را می‌دانید؟" پاسخ داده بود: "نه من همه را نمی‌دانم و لکن وقتی دانستن چیزی برایم لازم باشد، آن چیز در جلوی چشمم مجسم و نمودار می‌گردد." (محمودی، هوشنگ، یادداشت‌هایی در مورد عبدالبهاء، ص ۴۹).

با توجه به دو مدرک فوق، می‌توان چنین نتیجه گرفت که عبدالبهاء نباید سخنی نادرست بیان کند، چراکه برای سخن گفتن دانستن علم و دانش آن لازم است.

افنان لقب خویشاوندان باب و اغصان لقب خویشاوندان بهاءالله است. بنا بر لوح عهدی قرار بود پس از درگذشت بهاءالله، ابتدا عباس و سپس برادرش محمدعلی جانشین او و پیشوای بهائیان باشند، اما پس از مرگ پدر، میان فرزندان جدایی افتاد. جناب عبدالبهاء به وصیت پدر عمل نکرد و در زمان حیات خودش درگیری‌های زیادی با غصن اکبری یعنی محمدعلی‌افندی پیدا کرد. محمدعلی نیز متقابلاً با دو برادر دیگرش و نیز دو تن از زنان میرزا حسین علی و با خواهران و پسرعموها بر عبدالبهاء شوریدند و علی‌رغم تأکید که در لوح عهدی بود که اختلاف و نزاع بین خانواده ایجاد نشود و احترام و دوستی میان بستگان مراعات شود، دودستگی میان دو برادر اوج گرفت؛ عباس‌افندی در هنگام مرگ فرزند پسر نداشت و با آنکه برادرش محمدعلی، غصن اکبر، وصی دوم بهاءالله زنده بود، در وصیت‌نامه خود، الواح وصایا، به جای محمدعلی نوه دختری خود، شوقی‌افندی را به جانشینی خود تعیین کرد.

محمدحسینی مبلغ مشهور و نویسنده معاصر بهائی می‌نویسد: «موضوع وصایت، زعامت، قیادت و حق تبیین حضرت عبدالبهاء، در کتاب اقدس و کتاب عهدی بیان گردیده است... بهاءالله خطاب به اهل عالم می‌فرمایند که پس از صعود مبارک، برای فهم آیات الاهی که ادراک نمی‌نمایند،

شوقی در توصیف عبدالبهاء می‌گوید: «حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهدوميثاق بی‌مثیل حضرت بهاء‌الله و اعلیٰ صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلای تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیت صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و غصن الأمر و حقیقت من طاف حوله الأسماء و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدس بوده و *إلی الأبد* خواهد بود و نام معجزشیم عبدالبهاء به نحو اتم و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است و اعظم از کل این اسماء عنوان منیع «سّرالله» است که حضرت بهاء‌الله در توصیف آن حضرت اختیار فرموده‌اند و با آنکه به هیچ وجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد، مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است.» (شوقی افندی، دور بهائی، ص ۵۷-۵۸).

در تأیید علم و عصمت الاهی عبدالبهاء، شوقی می‌گوید: «اشراق والهام منبعث از قدرت روح است و این همان قدرتی است که تمام و کمال و همواره در دسترس حضرت عبدالبهاء قرار داشت. آن حضرت به کرات درخصوص علم بی‌واسطه لدنی بیاناتی فرموده‌اند همان علمی که بدون احتیاج به وسائل و کتب و یا مدد افراد دیگر به دست می‌آید. (محمودی، هوشنگ، یادداشت‌هایی در مورد عبدالبهاء، ص ۴۹).

با این حال، با مطالعه تاریخ بهائی و بررسی دوران زندگی عبدالبهاء، به مواردی برخورد می‌کنیم که نشان می‌دهد عبدالبهاء از علم و عصمت الهی بی‌بهره بوده است. یکی از آن موارد، پیشگویی‌های مختلفی است که ایشان در دوران حیات خود انجام داده و در عمل به وقوع نپیوسته است.

بنابراین بهائیان اعتقاد دارند علم و عصمت برای رهبران بهائی از جمله عبدالبهاء ضروری است. با این حال، با مطالعه تاریخ بهائی و بررسی دوران زندگی عبدالبهاء، به مواردی برخورد می‌کنیم که نشان می‌دهد عبدالبهاء از

علم و عصمت الهی بی‌بهره بوده است. یکی از آن موارد، پیشگویی‌های مختلفی است که ایشان در دوران حیات خود انجام داده و در عمل به وقوع نپیوسته است. این مسأله ما را به این نتیجه خواهد رسانید که عبدالبهاء از علم لدنی برخوردار نبوده و مانند یک انسان معمولی است که با دانش محدود و اکتسابی خود، در مورد وقایع آینده سخن گفته است. در ادامه، به برخی از این موارد اشاره می‌شود.

۳- نقد مخالفان درمورد پیشگویی‌های عباس‌افندی

وارونه درآمدن پیشگویی‌های رهبران بهائیت (به‌ویژه عباس‌افندی)، از مسائلی است که مورد نقد و انتقاد افراد مختلف قرار گرفته است. سیدحسن کیایی که به قول خود هیچ‌گاه بهائی نبوده اما مدتی طولانی با اعضای این آئین سال‌ها از نزدیک معاشرت داشته و به اسرار آنان واقف شده، دربارهٔ معجزات و پیشگویی و وعده‌هایی که عباس‌افندی داده و همه‌اش برعکس نتیجه بخشیده است، مطالبی دارد. (کیایی، سیدحسن، بهائی از کجا و چگونه پیدا شد؟ صص ۲۸۰-۲۸۱). علاوه بر آن، بعضی از مبلغان مشهور بهائی نیز مطالبی را در این موضوع ذکر کرده‌اند که دو نمونه از آنان در ذیل آمده است.

۱-۳- عبدالحسین آیتی

عبدالحسین آیتی از بهائیان فعال و مبلغان و نویسندگان طراز اول بهائی بود که مدت بیست سال در خدمت بهائیت بود و در نهایت از بهائیت برگشت. او در کتاب خود، کشف الحیل، در ذیل عنوان «فوت عبدالبهاء»، به فهرستی طولانی از وعده‌های تحقق نیافته عباس‌افندی اشاره می‌کند:

کار است، برقرار شد. او وعده داده بود که محمدعلی میرزا پادشاه عادل و منصوص کتاب اقدس است و بهائیان لازم است از او اطاعت کنند، او ظالم و مخلوع و بی‌پایه از کار درآمد.

او وعده داده بود که از خاندان قاجار، سلاطین با اقتدار برخیزند و مخالفت ناصرالدین شاه را جبران نموده و مروج بهائیت شوند، نشدند و حتی منقرض گشتند. او وعده داده بود که سلطان روس، ملك الملوك گردد، نشد... . [بهائیان] منتظر بودند که چون عبدالبهاء وعده داده است که به عشق آباد سفر کند و در مشرق‌الاذکار آنجا پیشنمازی نماید و وعده داده است که بیت‌العدل بسازد و گفته است تا بیت‌العدل برپا نشود از دنیا نمی‌روم و وعده داده بود که به هندوستان سفر نماید و بسیاری از این وعده‌ها داده بود، لذا باید حتماً زنده بماند تا این مواعید مصداق یابد، [اما عملی نشد و اجل به او مهلت نداد]....» (آیتی، کشف الحیل، ج ۳، ص ۲۰۳ و ۲۰۴ و ص ۵۶).

تحقق نیافتن وعده‌های عبدالبهاء و خلاف درآمدن آن‌ها از جمله مواردی بود که سبب ایجاد تزلزل و در نهایت برگشتن از بهائیت در بین بزرگان بهائی چون عبدالحسین آیتی شد.

۲-۳- حسن نیکو

یکی دیگر از افرادی که مدتی از مبلغان بهائی بود و سپس از آن آئین بازگشت و کتابی در نقد آن نوشت، حسن نیکو بود. او در جلد سوم

«او وعده داد که آمریکا داخل جنگ نمی‌شود، شد. او وعده داده بود که مشروطه ایران برقرار نمی‌گردد، به سبب اینکه دست علما در

کتاب «فلسفه نیکو» از زبان بهائیان درباره بعضی از پیشگویی های واقع نشده عبدالبهاء می نویسد:

۴- پیشگویی های انجام نشده

در این بخش تعدادی از پیشگویی هایی را که اتفاق نیفتاده است، ملاحظه می کنید.

۱-۴- بهائیت دین جهانی می شود

از پیشگویی هایی که بارها و بارها گفته شد، وعده «دخول افواج» و جهانی شدن آئین بهائی است و اینکه افراد زیادی به این آئین می پیوندند. این وعده تاکنون انجام نشده است و تعداد بهائیان، طبق آمار خودشان، کمتر از یک هزارم جمعیت دنیاست. بعد از ۱۶۰ سال هنوز شاهد رشد سریعی که نشانگر بهائی شدن عالم باشد، نیستیم... و همچنین از برنامه ۲۰ ساله برای جهانی شدن بهائیت، یک سال دیگر فرصت باقی است و باید از جامعه بهائی و بیت العدل پرسید که چگونه جمعیت دنیا که اکنون حدود ۸ میلیارد نفر است، در طول یک سال همه بهائی می شوند، درحالی که اکنون بهائیان دنیا ۷ میلیون نفر هستند؟ البته آمار ۷ میلیون، ادعای تشکیلات بهائی است و مأخذ درستی ندارد و بهائیان دنیا حداکثر یک میلیون نفرند. بهر حال، اگر ۷ میلیون را هم در نظر بگیریم، از آنجاکه بهائیان به معجزه هم اعتقاد ندارند، با حساب آماری و ریاضی این امکان وجود ندارد.

«بشارت سرکار آقا [عبدالبهاء] در بهائی شدن اهل عالم و برافراشته شدن رایت [پرچم] یا بهاءالابهی در همه دنیا چه شد؟... تأسیس بیت العدل که وعده صریح میرزاعباس [عبدالبهاء] بود (که تا تأسیس بیت العدل نشود، عبدالبهاء صعود ننماید!) کجا رفت؟ «و سوف تری الناس یدخلون فی دین الله افواجاً» [و به زودی خواهی دید که مردم در دین خدا گروه گروه وارد می شوند] چه شد؟ صدها الواح بشارت آمیز [با مضمون اینکه] عن قریب چنین شود و چنان گردد، کجا رفتند؟ و هزاران بشارت «سیکون کذا و سوف یصیر کذا» [یعنی چنین خواهد بود و چنان خواهد شد] چه شدند؟ (نیکو، حسن، فلسفه نیکو، ج ۳، ص ۵۰۶).

همچنین حسن نیکو به لوحی از عباس افندی اشاره می کند که یکی از جملات آن چنین است: «عزت و شرافت و ثروت و دول ابدیه در خاندان ارباب جمشید، مقرر و مقدر است» (نیکو، فلسفه نیکو، ج ۲، ص ۱۷۰)؛ ولی جالب است بدانیم که ارباب جمشید، تاجر زردشتی مشهور ایران در عصر مشروطه، به رغم این پیشگویی و ادعا، کارش سخت به افلاس و ورشکستگی کشید و داروندارش را طلبکاران

بهایان برای عبدالبهاء قائل به علم الاهی هستند، پس، نباید پیشگویی‌های ایشان نادرست باشد. به علاوه، پیشگویی نادرست، عصمت را هم خدشه‌دار می‌کند و ایشان را در مظانّ گفتن سخنان ناراست قرار می‌دهد. در ادامه تعدادی از پیشگویی‌های او درباره‌ی فراگیر شدن آئین بهائی را می‌بینید.

۱-۱-۴- به زودی بهائیت جهان را تسخیر می‌کند

عباس افندی می‌گوید: «عن قریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع بسیط زمین محترم‌ترین حکومت خواهد گشت. انّ فی ذلك عبرة للناظرین و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد انّ هذا

بهایان برای عبدالبهاء قائل به علم الاهی هستند، پس، نباید پیشگویی‌های ایشان نادرست باشد. به علاوه، پیشگویی نادرست، عصمت را هم خدشه‌دار می‌کند و ایشان را در مظانّ گفتن سخنان ناراست قرار می‌دهد. در ادامه تعدادی از پیشگویی‌های او درباره‌ی فراگیر شدن آئین بهائی را می‌بینید.

الفضل عظیم» (یزدانی، احمد، نظر اجمالی صص ۱۱۴-۱۱۵).

۱-۱-۲- چند سال دیگر، بهائیت دنیا را می‌گیرد.

«صبح روز بعد از ورود به شهر اُماها وقتی ملازمان در حضور بودند و حوادث عثمانی به عرض مبارک می‌رسید، بعضی از بیانات مبارک این بود: ... وقتی که حضرت مسیح را تاج خار بر سر نهادند، همان وقت به چشم خود تاج‌های ملوک را در تحت اقدام خویش می‌دید. الان من چون نگاه می‌کنم، می‌بینم جمیع دول و ملل شکست خورده و در بیابان‌ها ریخته و پاشیده‌اند و امرالله غالب و قاهر و مهیمن کل است. جمیع وقوعات آینده درنظر مظاهر مقدسه ظاهر و عیان است.» (زرقانی، محمود، بدایع الاثار، ج ۲، ص ۲۶۰، محمودی، هوشنگ، یادداشت‌هایی درمورد عبدالبهاء، ص ۴۲۸).

«[عبدالبهاء] عصر پنجشنبه ۲ ذی حجه ۱۳۲۹ در پاریس در اطاق مبارک مشی می‌فرمودند، به جناب آقا میرزااسدالله و آقا میرزا عزیزالله خان ابن‌ورقاء و آقا میرزا عزیزالله خیاط و تمدن‌الملک و آقا میرزا محمد باقرخان فرمودند در گوشه کتاب خود بنویسید و ثبت

۱. Omaha یک شهر بزرگ در ایالات متحده آمریکا است.

۴-۱-۴- سیل امرالله بر جمیع قوای عالم غالب می‌شود

"جمیع سیل‌ها و طوفان‌های عالم را می‌توان سد نمود مگر سیل امرالله را. قوه امرالله بر جمیع قوای عالم غالب است." (زرقانی، محمود، بدایع الاثار، ج ۲، ص ۲۴۱، محمودی، هوشنگ، یادداشت‌هایی درمورد عبدالبهاء، ص ۴۲۹).

برهنه، ملکه‌های جهان از جلوی خیابان مقام اعلی با دسته‌های گل سجده‌کنان به زیارت می‌آیند، زانو زده به خاک می‌افتند و تاج‌ها را نثار می‌کنند.» (مؤید، حبیب، خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۵۷، محمودی، هوشنگ، یادداشت‌هایی درمورد عبدالبهاء ص ۴۳۱).

۴-۲- ظهور امر بدیع در ایران به اوج می‌رسد

از دیگر پیشگویی‌های عبدالبهاء این است که ایران به زودی مهد نفوذ بهائیت می‌شود. معنای به زودی روشن نیست؛ اما اکنون که بیش از ۱۷۰ سال می‌گذرد، گسترش چندانی از بهائیت را در ایران شاهد نیستیم! بهائیان اعلام می‌کند که در ایران ۳۰۰ هزار نفر

از دیگر پیشگویی‌های عبدالبهاء این است که ایران به زودی مهد نفوذ بهائیت می‌شود. معنای به زودی روشن نیست؛ اما اکنون که بیش از ۱۷۰ سال می‌گذرد، گسترش چندانی از بهائیت را در ایران شاهد نیستیم!

هستند، اگرچه این آمار اغراق‌آمیز است، اما با چشم‌پوشی، این تعداد با توجه به جمعیت ۸۰ میلیونی، یعنی کمتر از ۰٫۴ درصد جمعیت ایران بهائی هستند.

مجله اخبار امری (نشریه رسمی محفل بهائیان) ایران می‌نویسد: «عباس افندی در الواح کثیره، عظمت ایران و مستقبل [آینده] درخشان آن را بیان فرموده‌اند و از جمله می‌فرمایند: پروردگار آدمیان محض فضل و احسان، هیکل ایران را به خلعتی مفتخر فرموده و ایرانیان را تاجی بر سر نهاده که زواهر [درخشان] بر قرون و اعصار

۴-۱-۵- امر بهائی بر همه چیز غالب می‌شود

«روزی [عبدالبهاء] در سانفرانسیسکو در باغ ملی مشی می‌فرمودند. آن باغ زیبا بسیار در نظر مبارک خوش نما آمد و... چون چند عمود [ستون] مرمر که از زلزله شدید سابق یادگار

مانده بود، به نظر مبارک رسید فرمودند؛ تغییر اوضاع عالم و غلبه امر بهائی به جایی خواهد رسید که از سایر امور جز نمونه‌ای مانند این عمودها باقی نخواهد ماند.» (زرقانی، محمود، بدایع الاثار، ج ۲، ص ۲۸۹، و ص ۹، محمودی، هوشنگ، یادداشت‌هایی درمورد عبدالبهاء، ص ۴۲۸).

۴-۱-۶- پادشاهان و ملکه‌ها به زیارت مقام اعلی می‌آیند

«... زائرین که با کشتی می‌آیند از دور قبه مقام اعلی را زیارت می‌کنند. سلاطین ارض سر

عالم غبطه خورند. کعبه مکرمه سنگستان بود و دور از آبادی؛ صحرایش غیرذی زرع بود و ریگزار بسیار گرم، لکن چون نسبت به حق یافت، یعنی موطن حضرت رسول ﷺ بود، قبله آفاق گشت و مطاف مقربین و مخلصین درگاه کبریا؛ هر سال صدهزاران نفوس مؤمنه از دیارهای بسیار و دور به جان و دل و قدم بشتافتند تا آنکه مدینه مبارکه را طواف کنند و زیارت نمایند. مکه ملجأ عالمیان شد و ملاذ آدمیان، چون موطن سرور کائنات بود، اما در ایام حضرت، قدر و منزلتی نداشت،^۱ بعد از مدتی این قدر و منزلت جلوه نمود. حال نیز هرچند حدود و ثغور نور [منظور نور مازندران است] بلامعمور است و لکن عن قریب بیت معمور گردد و عزت ابدیه جلوه نماید؛ مطاف عالمیان گردد و اول اقلیم جهان شود و اهل نور افتخار و مباهات بر جمهور نمایند که ما سلاله هم وطنان جمال مبارکیم. آباء و اجداد ما به شرف لقاء فائز شدند و به موهبت عظمی رسیدند. (مجله اخبار امری سال ۵۷ ش ۱۳، ص ۲۶۲).

اکنون بعد از گذشتن بیش از ۱۷۰ سال اتفاق خاصی در نور نیفتاده که اول اقلیم جهان بشود و چنین زمینه‌ای هم برای آینده آن متصور نیست.

۱. برخلاف این ادعا، مکه از ابتدا قدر و منزلت داشت و مورد احترام بود. تاریخ بزرگی و منزلت مکه به زمان حضرت ابراهیم و پیش از آن به زمان حضرت آدم علیه السلام برمی‌گردد.

بتابد و آن، ظهور این امر بدیع است... مشیت الهیه تعلق گرفته و قوه معنویه در ایران نبعان نموده، هذا أمرٌ محتومٌ و وعدٌ غیر مکذوبٍ... «افق ایران بسیار تاریک بود و جولانگاه تُرک و تاجیک و فارسیان را بنیاد برباد و بنیان ویران، تا آنکه شب تاریک به پایان رسید و صبح امید بدمید و آفتاب حقیقت بدرخشید. عن قریب گلخن، گلشن گردد و تاریک، روشن شود و آن اقلیم قدیم، مرکز فیض جلیل شود و آوازه بزرگواریش گوشزد خاور و باختر گردد و مرکز سنوحات [ظهورات] رحمانیه شود و مصدر فیوضات ربانیه گردد. عزت قدیمه باز گردد و درهای بسته باز شود زیرا نیریزدانی در اوچش بتافت و نور حقیقت در قطبش علم برافراخت. آهنگ جهان بالا بلند شد و پرتو ملاً اعلی بدرخشید، ملکوت الهی خیمه زد و آئین یزدانی منتشر شد. عن قریب خواهی دید که آن کشور به نفحات قدس معطر است و آن اقلیم به نور قدیم، منور.» (مجله اخبار امری سال ۵۷ ش ۱۳ ص ۲۶۱).

۳-۴- زادگاه بهاء (نور مازندران) به زودی قبله آفاق می‌شود.

عباس افندی درباره نور و مازندران چنین پیشگویی می‌کند:

«آن حدود و ثغور، مَنبَت [جای رویدن] شجره مبارکه است و موطن حضرت مقصود و عاقبت چنان آباد گردد که جمیع ممالک

۴-۴- قرار صلح عمومی در قرن بیستم

دکتر حبیب مؤید، بهائی یهودی تبار ایرانی که در سال ۱۹۰۷ مدت‌ها با عباس افندی حشرونشر داشته، می‌نویسد: روزی میرزا طراز الله سمندری (مبلغ مشهور بهائی) از عباس افندی پرسید: «صلح عمومی که جمال مبارک جل

ذکره وعده فرمودند، آیا انقلابی

دست می‌دهد بعد صلح

می‌شود: فرمودند این صلح

بعد از انقلابات و حوادث

عظیمه است که رخ می‌گشاید.

عرض کرد در این قرن واقع

می‌شود؟ فرمودند: بلی، در

همین عصر و قرن ۲۰ (میلادی)

که در او داخلیم.» (مؤید،

حبیب، خاطرات حبیب ج ۲،

ص ۲۷۳).

Lost History of The Baha'i Faith، ص ۵۲۳،

به نقل از کتاب عبدالبهاء در کانادا، تورن

هیل، مؤسسه انتشارات بهائی در کانادا،

۱۹۸۷، ص ۳۴ و همچنین نقل شده در کتاب

Peace، تألیف دارالتحقیق مرکز جهانی بهائی،

بهائی ورلد سنتر، اوت ۱۹۸۵، بخش ۴۲).

برخلاف ادعای عبدالبهاء،

آنچه ما شاهدیم؛ همه‌جا

اختلاف و نزاع بین قدرت‌ها و

جنگ بین کشورهاست و هر

روز هم توسعه می‌یابد. حال باید

پرسید که آن (صلح عمومی) که

عباس افندی وعده می‌داد کجا

و چگونه تحقق پذیرفت؟

۵-۴- آمریکا در جنگ جهانی

اول شرکت نمی‌کند.

برخلاف ادعای عبدالبهاء،

آنچه ما شاهدیم؛ همه‌جا

اختلاف و نزاع بین قدرت‌ها

و جنگ بین کشورهاست و

هر روز هم توسعه می‌یابد.

حال باید پرسید که آن (صلح

عمومی) که عباس افندی

وعده می‌داد کجا و چگونه

تحقق پذیرفت؟

اظهارات عباس افندی (مورخ ۳ ژوئن ۱۹۱۲ /

۷ جمادی الثانی ۱۳۳۰ق) در منزل مستر پین

شودر نیویورک در این موضوع چنین است: «به

مرو زمان جمیع قطعات امریک مثل مکزیکو،

کانادا، امریکای جنوبی و مرکزی جمعیتش

داخل اتحاد با عموم می‌شوند. (در باب جنگ

بزرگ که بعضی منتظرند ما بین دول عالم

اتفاق افتد، شخصی پرسید. فرمودند) لابد

خواهد شد، اما امریکا داخل نمی‌شود. این

جنگ در اروپا می‌شود، شما یک گوشه‌ای را

گرفته‌اید کار به کار دیگری ندارید، نه به فکر

شوقی افندی هم به نقل از یکی از الواح

عبدالبهاء می‌گوید: «در این قرن این اتحاد و

یگانگی نیز به نهایت قوت ظاهر شود. جمیع

عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند.»

(شوقی افندی، نظم جهانی بهائی، ص ۵۳).

به علاوه، عبدالبهاء می‌گوید: «صلح در قرن

بیستم همگانی و جهانی خواهد شد... .

(کشورها) از طریق معاهدات بین‌المللی،

سلاح‌ها را کنار می‌گذارند و طلیعه عصر بزرگ

صلح، پدیدار می‌گردد.» (استسون، اریک، A

افکارش فائق و در عوالم روحانیه گوی سبقت از سایر ملل و نحل خواهد ربود و نیز نسبت به ایالات متحده سرحلقه ممالک امریک، با ابراز عنایت مخصوص می فرماید «فی الحقیقه مردم این سرزمین را چنان استعداد و قابلیت موجود که علم صلح عمومی بلند نمایند و خیمه وحدت عالم انسانی برافرازند و در این امر مبرم، بر سایر امم پیشقدم گردند و همچنین این ملت بزرگ می تواند به امری مباشرت نماید که صفحات تاریخ عالم بدان تزیین یابد و السنه امم به ذکر خیر و ثنای او مألوف شود؛ مغبوط جهانیان گردد و مورد نظر عالمیان.» و در این فقره برای آن ها دعا می کند: «امید است این ملت آزاد و عظیم اولین ملت و جمعیتی باشد که اساس اتفاق و آشتی بین الملل را بنیان نهد و وحدت نوع انسان را اعلان نماید، پرچم صلح عمومی برافرازد و رایت محبت و یگانگی مرتفع سازد.» و نیز از کلک اطهرش نازل «امید چنانکه مردم این سرزمین معارف مادی را به معرفت الهی منضم نمایند و از مدنیت جسمانی به مدنیت روحانی و نورانیت آسمانی گرایند و این حقیقت از این بلاد به سایر جهات سرایت نماید» (شوقی افندی، قرن بدیع ج ۳ ص ۶۱-۶۲، قرن بدیع یک جلدی، فصل شانزدهم، ص ۵۰۴).

بیانات فوق در خلال دیدار عباس افندی از امریکا (۱۹۱۳-۱۹۱۱ میلادی) بیان شده است. اگرچه از نظر مادی امریکا پیشرفت هایی کرده

گرفتن قطعات اروپ هستید، نه کسی طمع آن دارد که زمین شما را بگیرد.» (عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۱۸ و ۱۱۹).

از آن جمله از حرب عمومی سؤال نمود، فرمودند: «لابد خواهد شد اما امریکا داخل نمی شود.» (زرقانی، محمود، بدایع الآثار ج ۱، ص ۱۱۳، چاب بمبئی، محمودی، هوشنگ، یادداشت هایی در مورد عبدالبهاء، ص ۴۲۵).

امریکا برخلاف پیشگویی عبدالبهاء وارد جنگ جهانی شد. این درحالی بود که بی طرفی خود را اعلام کرده بود. در راستای شرکت امریکا در جنگ جهانی اول، جنیفر کین، کارشناس مسائل سیاسی و پژوهشگر تاریخ جهان، در دانشگاه چاپمن کالیفرنیا می گوید: «جنگ بزرگ، نقطه عطفی برای ایالت متحده در جهت تبدیل شدن به قدرتی جهانی و شروع تعاملات بین المللی برای ترویج دموکراسی به شمار می رود.»

۶-۴- امریکا در امور معنوی، گوی سبقت از جهانیان خواهد ربود.

شوقی افندی از قول عبدالبهاء می نویسد: «قطعه امریک در نزد حق میدان اشراق انور است و کشور ظهور اسرار و منشأ ابرار و مجمع احرار و نیز می فرماید در امریک آثار تقدم و پیشرفت از هر جهت نمایان و آینده آن اقلیم، روشن و تابان. چه که آرائش نافذ است و

است، اما برعکس پیشگویی عبدالبهاء، امریکا نه تنها علم صلح و دوستی برنداشت و در جهت معنویت حرکتی ننمود، بلکه همان طور که همه شاهد هستند، یکی از

استراتژی‌های امریکا تجاوز به سرزمین‌ها و ملل مظلوم بوده و هست. درمورد وحدت عالم

انسانی، درمورد هم‌وطنان سیاه‌پوست خود تفاوت‌های نژادی و رنگ پوست سفید را معیار برتری قرار داده است و هنوز با این همه شعارانسانی و صلح و دوستی و حقوق بین‌الملل در دنیا بازهم حقوق انسانی سیاهان در امریکا ضایع می‌شود.

اگرچه از نظر مادی امریکا پیشرفت‌هایی کرده است، اما برعکس پیشگویی عبدالبهاء، امریکا نه تنها علم صلح و دوستی برنداشت و در جهت معنویت حرکتی ننمود، بلکه همان طور که همه شاهد هستند، یکی از استراتژی‌های امریکا تجاوز به سرزمین‌ها و ملل مظلوم بوده و هست.

عبدالبهاء در جایی دیگر درمورد شهر پاریس پیشگویی می‌کند که «زینت و عزت» آن باقی نمی‌ماند و «زمانی آید که این شهر ویران شود، مورث آلام و احزان گردد.» (محمودی، هوشنگ، یادداشت‌هایی درمورد عبدالبهاء، ص ۴۱۶).

با گذشت یک قرن تمام از پیشگویی عبدالبهاء، شهر پاریس نه از خواب غفلت بیدار و زنده شد و نه ویران و مورث آلام و احزان شد و هنوز

هیچ خبری از وقوع این پیشگویی‌ها نیست.

۸-۴ - محمدعلی شاه قاجار بر مشروطه خواهان پیروز می‌شود.

ازجمله پیشگویی عباس افندی، نوید او به اتباع خویش در عصر مشروطه مبنی بر پیروزی قاطع محمدعلی شاه بر مخالفان مشروطه خواه خویش است.

عباس افندی در پاسخ به یکی از بهائیان، که از وی راجع به سرنوشت انقلاب مشروطیت سؤال کرده بود، می‌نویسد: «از انقلاب ارض ط [تهران]

در این زمینه نیز پیشگویی عبدالبهاء به وقوع نپیوست و دعای ایشان درمورد امریکا هم تاکنون به اجابت نرسیده است!

۷-۴ - پاریس: بیدار و زنده یا ویران و دردناک

عباس افندی در یکی از اظهارات خود در ایام اقامت در پاریس، با اشاره به سيطرة اخلاق مادی بر مردم پاریس، گفت: «باوجود اینکه پاریس در خواب غفلت است ولی بعدها بیدار و زنده خواهد شد. زیرا من در این شهر شب‌های متمادی تا صبح نخفتم و به تضرع

مرفوم نموده بودید. این انقلاب در الواح مستطاب مصرّح و بی حجاب ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل گردد و سلامت وجدان رخ بنماید. سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران به نورانیت عدالت شهریاری روشن و تابان گردد...» (شراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱).

این پیشگویی نیز درست از آب در نیامد و محمدعلی شاه به ناچار تسلیم خواسته مخالفتان شد.

۹-۴- امپراتوری تزاری، شکست ناپذیر است.

«خلاصه هرچند در این دار فانی مورد بلائی نامتناهی گشت و لکن جمیع مشایخ عظام نظیر شیخ مرتضی و میرزا حبیب الله (رشتی) و آیت الله آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی [ظاهراً مقصود، ملا عبدالله مازندرانی است] مشایخ سلف و خلف، بی نام و نشان گردند و محو و نابود شوند؛ نه اثری و نه ثمری، نه ذکری و نه خبری، لکن نجم بازغ حضرت نبیل اکبر الی الابد از افق عزت ابدیه می درخشد، زیرا همیشه ثابت بر امر مبارک و مشغول به خدمت بود، تبلیغ نفوس می نمود و به نشر نفعات می پرداخت.» (سلیمانی، عزیزالله، مصابیح هدایت، ج ۱، ص ۴۹۹-۵۰۰).

از جمله پیشگویی‌ها و وعده‌های عباس افندی، تأکید مکرر وی بر بقاء و شکست ناپذیری روس تزاری بود که البته وارونه از کار درآمد و آن امپراتوری دراز دست، در جنگ جهانی اول (بر اثر حملات برق‌آسای ارتش آلمان از خارج و قیام معترضان مردم روسیه از داخل) برای همیشه سرنگون شد. (نیکو، فلسفه نیکو، ج ۲، ص ۱۶۴-۱۶۵، آیتی، کشف الحیل، ج ۱، ص ۲۶-۲۷).

اکنون که نزدیک به ۱۰۰ سال از مرگ عباس افندی می‌گذرد، به خوبی می‌توان معلوم ساخت که شیخ انصاری و آخوند خراسانی بین مردم، بی نام و نشان تر هستند یا جناب فاضل قائنی؟!.

۱۰-۴- نامی از شیخ انصاری و آخوند خراسانی در تاریخ نمی‌ماند.

۱۱-۴- آینده درخشان مقام اعلی و کوه کرمل

«الان می بینم سلاطین عالم را، از کشتی پیاده شدند و از برای زیارت مقام مبارک رو به مقام اعلی می آیند. تاج‌های سلطنت فانیه را بر خاک افکنده و گلدان‌های مرصع برفرق نهاده رو به مقام می آیند...» (فیضی، محمدعلی،

از جمله پیشگویی‌های عباس افندی آن است که علمای بزرگ شیعه نظیر شیخ انصاری و آخوند خراسانی در تاریخ، بی نام و نشان گردیده و اما فاضل قائنی موسوم به نبیل اکبر

ملکه کرمل، صص ۱۲۲ و ۱۲۳، محمودی، هوشنگ، یادداشت‌هایی درمورد عبدالبهاء، ص ۴۳۰).

«... اما آتیه کرمل بسیار درخشان است. الان می‌بینم تمام کوه کرمل یک پارچه نور است و هزار کشتی در بندر حیفا لنگر انداخته و می‌بینم پادشاهان کره زمین

تورا شکر می‌کنیم» (عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۴۵ و ۴۶).

از این بیان چنین برمی‌آید که بیست و چهار نفر که خود او نیز یکی از آنان است، به‌عنوان ولی امرالله زمام رهبری جامعه بهائی را در دست خواهند گرفت و حتی بر بیت‌العدل ریاست خواهند کرد، ولی علی‌رغم این ادعا، عباس‌افندی هر دو پسرش را در کودکی از دست داد و فرزند ذکوری از وی برجای نماند، ناچار، شوقی‌افندی نوه دختری‌اش را به‌جانشینی خود انتخاب کرد. جالب است که شوقی نیز اساساً فرزندی نیاورد و

عقیم بود و بدون جانشین از دنیا رفت و این پیشگویی نیز هرگز به ثمر نرسید.

پیشگویی عباس‌افندی نه تنها تحقق پیدا نکرد، بلکه کاملاً عکس آن واقع شد! بلشویک‌ها بهائیان را در سراسر روسیه (به‌ویژه در عشق‌آباد) تارومار کردند و مراکزشان را تعطیل، مشرق‌الاذکارشان را موزه، اموالشان را مصادره، و خودشان را به نقاط دور آن کشور یا به ایران تبعید نمودند و هرچه هم بهائیان در داخل و خارج روسیه، التماس و اعتراض کردند، گوش شنوایی در کار نبود.

با تاج‌های گل، قدم‌زنان و تضرع‌کنان، با حالت توجه و مناجات رو به روضه مبارکه و مقام اعلی می‌روند.» (مؤید، حبیب، خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۳۲۲، محمودی، هوشنگ، یادداشت‌هایی درمورد عبدالبهاء، ص ۴۳۰).

۱۲-۴- نسلی که عقیم شد.

عباس‌افندی پیشگویی کرده بود که در آئین بهائی ۲۴ نفر اوصیا و اصفیا هستند.

«و در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند. در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام

حضرت موسی دوازده نقیب رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت مسیح دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند. و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار

۱۳-۴ - عشق آباد

۱۳-۴-عشق آباد مرکزی برای بهائیت

از عباس افندی نوشته‌ای خطاب به بهائیان صادر شده که به لوح خراسان شهرت دارد. این لوح به زبان عربی و در زمان بهاء الله صادر شده و با عبارت «ایا نفعات الله هُتبی معطرة... و اقصدی... بادیة خراسان... و طیبی مشام اولیاء الله... و بشریهم بایام الله» آغاز می‌شود که معنای آن چنین است: ای نسیم‌های الهی با بوی خوش به سمت خراسان بوزید و مشام بهائیان را معطر سازید و آنان را به ایام الله [یعنی صبح روشن پیروزی] بشارت دهید.

عباس افندی در این لوح، با اشاره به وقوع بلاها و گرفتاری‌ها بر بهائیان آن منطقه، آن‌ها را به صبر فراخوانده و نوید می‌دهد که این مشکلات گذراست و دشمنان حقیقت در ادیان سابقه، از مخالفان امروزی بهائیت، قوی‌تر و بزرگ‌تر بودند ولی از بین رفتند و این‌ها هم از بین خواهند رفت و بنابراین، به زودی ورق به نفع بهائیه برگشته و پرچم احزاب مخالف با آن واژگون خواهد شد:

«سینکشف القناع باذن الله عن وجه الامر و یسطع هذا الشعاع فی آفاق البلاد و تعلومعالم التوحید و تخفق أعلام آیات ربکم المجدید علی الصرح المشید و یتزلزل بنیان الشبهات و ینشق حجاب الظلمات و ینفلق صبح

البینات و یشرق بأنوار الآیات ملکوت الأرض و السموات و ترون أعلام الاحزاب منکوسة و رایاتهم معکوسة و الوجوه ممسوحة ممسوحة و الاعین شاخصة غائرة و القلوب خافقة خاسرة و البیوت خالية خاویة و الجسوم واهیه بالیه و الارواح هاویة فی الهاویة» (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۱۴۵-۱۴۳).

عشق آباد، پایتخت ترکمنستان فعلی، محل تجمع و تمرکز فعالیت بهائیان در زمان قاجاریه بود. وادی «خراسان» و بهائیان ساکن در آن، در کلام عباس افندی و متون بهائیت، تفسیر به منطقه «عشق آباد» شده است. جالب است بعدها که دولت نوبنیاد کمونیستی شوروی در دهه‌های ۱۹۲۰-۱۹۳۰ شدیداً با بهائیان در عشق آباد و دیگر نقاط روسیه درافتاد و با اتهام جاسوسی برای دولت‌های امپریالیستی غرب (خصوصاً انگلیس)، به سران آن‌ها، روزبه‌روز دامنه تضحیقات را نسبت به بهائیان وسیع‌تر کرد، نهایتاً نیز مراکز و تأسیسات آن‌ها، از جمله مشرق‌الاذکار عشق‌آباد را مصادره و تعطیل کرد و توده‌های بهائی را از روسیه اخراج کرد. مأموران حکومت شوروی در بازجویی‌ها و محاکمات بهائیان، پای لوح خراسان را به میان کشیده و با استناد به آن، بهائیان را مخالف رژیم شوروی می‌شمردند. (فاضل مازندرانی، ظهورالحق، ج ۸، قسمت ۲، صص ۱۰۴۲-۱۰۴۳). همچنین، خود بهائی‌ها هم در زندان و زیر فشار شدید بلشویک‌ها، به

۴-۱۳-۲- وعده دیدار از عشق آباد

عباس افندی بارها به بهائیان وعده داده بود که از عشق آباد دیدار خواهد کرد، ولی عمر او به پایان رسید و آن وعده تحقق نیافت. میرزا حسن نیکو نقل می‌کند: «... یکی از بهائی زادگان مقیم عشق آباد که فعلاً در طهران است، یک روز نزد آمد و فحش زیادی به میرزا و میرزا عباس داد. از آن جایی که نگارنده رذالت اخلاقی و شئیمه و فحش را ولو به هرکس، غیر جایز و غیر مستحسن می‌دانم، نخست وی را از فحاشی ممانعت نموده، سپس پرسیدم این فحاشی چیست؟ گفت برای آنکه به دروغ آمدند و مردم را فریب دادند و باعث سفک دماء بعضی مردم بیچاره شدند و جمعی بی‌گناه را از قبیل آباء من و غیر مرا به محنت و ذلت و بدبختی دچار کردند و اکنون نیز نواده آن‌ها مردم را رها نمی‌کنند و چون زالو خونشان را می‌مکند. گفتم چه باعث شد که به هوش آمدی و از طریقه آبائی خود که طریقه بهائی بود برگشتی؟ گفت چند لوح از عبدالبهاء (میرزا عباس) خواندم که صریحاً وعده داده بود که من به عشق آباد می‌آیم و آمدنم در مشرق‌الذکار عشق آباد حتمی است و بدین جهت، بهائیان عشق آباد مانند من یقین داشتند که عبدالبهاء به عشق آباد می‌آید، چراکه نص صریح او را امر محتوم و وعد غیرمکذوب می‌دانستند. موقعی که خبر فوت عبدالبهاء به عشق آباد رسید، من

بخش‌هایی از این لوح، مترنم شده و خود را با آن دلداری می‌دادند.» (همان ص ۱۰۴۷).

پیشگویی عباس افندی نه تنها تحقق پیدا نکرد، بلکه کاملاً عکس آن واقع شد! بلشویک‌ها بهائیان را در سراسر روسیه (به‌ویژه در عشق آباد) تارومار کردند و مراکزشان را تعطیل، مشرق‌الاذکارشان را موزه، اموالشان را مصادره، و خودشان را به نقاط دور آن کشور یا به ایران تبعید نمودند و هرچه هم بهائیان در داخل و خارج روسیه، التماس و اعتراض کردند، گوش شنوایی در کار نبود. اسدالله علیزاده یکی از بهائیان مقیم شوروی در خاطرات خود می‌گوید: تا انقلاب روسیه عدهٔ احباً در ترکستان زیاد بود و وضع مالی و مادی‌شان روبه‌فزونی و بهبود بود ولی پس از انقلاب، وضع دگرگون شد. اعیان و متمولین به وضع رقت‌بار و تأسف‌آوری افتادند. عده‌ای از آن‌ها موفق شدند که مقدار ناچیزی از سرمایه خود را به ایران منتقل کنند و کم‌کم خودشان هم عشق آباد را ترک کردند. (علیزاده، اسدالله، سال‌های سکوت بهائیان روسیه، ۱۹۳۸-۱۹۴۶ ص ۷۱).

سرانجام، در سال ۱۹۴۸ میلادی، آفات سماوی نیز به بلایای زمینی افزوده شد و در عشق آباد زلزله‌ای مهیب آمد و ساختمان بزرگ مشرق‌الاذکار را به همراه خانه‌های مجاور آن با خاک یکسان کرد.

که ادعای علم و عصمت را نقض می‌کند، پیشگویی‌هایی است که به وقوع نپیوسته است. با مطالعه سخنان و آثار عبدالبهاء مواردی از پیشگویی‌های محقق نشده ایشان را، دیدیم، از جمله پیشگویی‌ها فراگیر شدن آئین بهائی، به اوج رسیدن آئین بهائی در ایران و بسیاری از موارد دیگر است. این موارد نشانگر این است که پیشگویی‌ها مبتنی بر علم نبوده است و به همین دلیل ادعای عصمت ایشان را هم نقض می‌کند.

به هوش آدم و ترک آن طریقه را چنان گفتم که اکنون می‌بینی.» (نیکو، فلسفه نیکو، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۳۰).

۵- نتیجه‌گیری

بهائیان هم علم و هم عصمت را برای برگزیدگان الهی ضروری می‌دانند و ادعا می‌کنند که پیشوایان آنان هم جزو برگزیدگان الهی هستند و دارای علم و عصمت الهی. در این مقاله ادعای علم و عصمت را برای عبدالبهاء بررسی کردیم و مدارک این ادعا را ارائه کردیم. یکی از مواردی

منابع

۱. آهنگ بدیع سال ۱۵، ۱۳۳۹ ش ۶.
۲. اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۹.
۳. بهاء الله، اشراقات، ۱۶۲ بدیع.
۴. بهاء الله، مجموعه‌ای از الواح.
۵. تاریخ معاصر ایران، فصلنامه تخصصی، سال ۱۲ پائیز و زمستان ۱۳۸۷.
۶. زرقانی، محمود، بدایع الآثار.
۷. سلیمانی، عزیزالله، مصابیح هدایت.
۸. شوقی افندی، قرن بدیع.
۹. شوقی افندی، دور بهائی.
۱۰. مازندرانی، ظهورالحق.
۱۱. آیتی، عبدالحسین، کشف الحیل.
۱۲. کیایی، سیدحسن، بهائی از کجا و چگونه پیدا شد؟
۱۳. عبدالبهاء، خطابات.
۱۴. عبدالبهاء، مکاتیب.
۱۵. عبدالبهاء، مفاوضات.
۱۶. عزیزی، عزیزالله، تاج وهاج.
۱۷. علیزاده، اسدالله، سال‌های سکوت بهائیان روسیه، ۱۹۳۸-۱۹۴۶.
۱۸. محمدحسینی، نصرت‌الله، قاموس اقدس.
۱۹. محمودی، هوشنگ، یادداشت‌هایی در مورد عبدالبهاء.
۲۰. مجله اخبار امری سال ۵۷ ش ۱۳.
۲۱. مؤید، حبیب، خاطرات حبیب، ۱۲۹ بدیع.
۲۲. نیکو، فلسفه نیکو.
۲۳. یزدانی، احمد، نظراجمالی.
۲۴. استتسون، اریک، A Lost History of The Ba-ha'i Faith

خاتمیت جاوید پیامبر اسلام ﷺ
بخش دوم

زینب خانزاده

چکیده

اعتقاد به خاتمیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی از مهم‌ترین باورهای اسلامی است که آیات و روایات متعددی را به خود اختصاص داده است. از نظر منابع اسلامی، پیامبر اکرم تنها پیامبری است که از سوی خدای متعال، به لقب «خاتم» به معنای پایان‌دهنده انبیای الهی ملقب گشته است. قرآن آخرین کتاب آسمانی و اسلام نیز آخرین دینی است که از سوی خدا برای خلقش آمده است. تا فرارسیدن روز قیامت و معاد این آئین و کتاب خدا نسخ نخواهند شد و پیامبر دیگری نیز از سوی خدا برای بشر نخواهد آمد. در کنار این اعتقاد اصیل مسلمانان، گروهی از ناباوران به خاتمیت پیامبر اکرم از جمله بهائیان هستند که می‌کوشند با ارائه دلایلی به رد این باور بپردازند. جزوه رفع شبهات بهائی، یکی از منابعی است که این دلایل را ذیل سؤال ۱۵ در این جزوه دسته‌بندی و در هشت قسمت ارائه داده است. هدف از مقاله حاضر نقد و بررسی



کلیدواژه: خاتمیت، نبی، رسول، اسلام، بهائیت.

این هشت قسمت و ارائه مستندات متعددی برای پاسخ به دلایلی است که نویسندگان بهائی در این زمینه بیان کرده‌اند. در بخش اول این مقاله، به چهار قسمت اول، ضرورت تجدید ادیان و علم نامحدود الهی، سبب جدایی بین ادیان الهی، ادعای همه مبنی بر

اعتقاد به باور خاتمیت، نه فقط مورد قبول شیعه است، بلکه همه فرقه‌های اسلامی، جز فرقه اسماعیلیه، (سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۷، ص ۲۷۹) بر آن اتفاق نظر دارند و در کتب معتبره اهل سنت، احادیث فراوانی است که بر این حقیقت دلالت می‌نمایند.

آخرین دین دانستن دین خود، و ایة خاتم النبیین پرداخته شده است. بخش دوم این مقاله چهار قسمت بعدی، خاتمیت در روایات، تفاوت میان نبی و رسول، معنای باطنی بدویت و ختمیت، و تأکید قرآن بر ظهور پیامبران در آینده را مورد مطالعه قرار داده است.

مقدمه

اعتقاد به باور خاتمیت، نه فقط مورد قبول شیعه است، بلکه همه فرقه‌های اسلامی، (سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۷، ص ۲۷۹) بر آن اتفاق نظر دارند و در کتب معتبره اهل سنت، احادیث فراوانی است که بر این حقیقت دلالت می‌نمایند.

یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ویژگی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این است که خدای متعال او را «خاتم پیامبران» خود قرار داده است (جمعی از نویسندگان، فرجام فرخنده، ص ۲۷). خاتمیت، مفهومی کلامی و از آموزه‌های مشترک همه مسلمانان به معنای پایان یافتن نبوت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. (مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۶۷۱۶).

جمعی از نویسندگان، فرجام فرخنده، صص (۷۱-۷۳).

از جمله گروه‌هایی که در زمره ناباوران به عقیده خاتمیت پیامبر اکرم محسوب می‌شوند؛ پیروان آئین بهائی هستند. بهائیان به پیروی از پیشوایان خود با بهره‌گیری از دستاوردهای گوناگون، می‌کوشند تا خط بطلانی بر اعتقاد به خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کشیده و از آنجا فتح بابی برای پیامبری میرزا علی محمد شیرازی و به دنبال آن بهاء الله داشته باشند.

نویسندگان این عبارات با چه استدلال و سندی این ادعا را اثبات می‌کنند؟ اگر به‌راستی سخن ایشان درست و قابل‌اثبات است؛ استدلال به انبوهی از روایات در جزوه رفع شبهات؛ چه معنایی دارد؟ حقیقت این است که علی‌رغم تصور نویسندگان بهائی، حدیث و روایتی که دارای سندی درست و قابل‌اتکا باشد بسیار حائز اهمیت و توجه است و بزرگ‌ترین میراث شیعیان در کنار قرآن، همین منابع روایی است که در فهم دقیق و صحیح قرآن برترین راهگشاست. بزرگ‌ترین سند برای اثبات این ادعا، حدیث صحیح و متواتر ثقلین است که در آن پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «أَتَى تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا: من در میان شما دو ثقل گران‌بها باقی می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، به آن‌ها تمسک جویند که هرگز گمراه نشوید» (هلالی، کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۶۴۷). همان‌طور که از صراحت این حدیث پیداست، اهل بیت پیامبر صلوات‌الله‌علیهم در کنار قرآن به‌عنوان بیان‌کنندگان حقیقی آن قرار دارند و تمسک به هر دو و نه یکی از این

۱. این حدیث، هم متواتر لفظی و هم متواتر معنوی در میان شیعه و سنی است (رسولی، حدیث ثقلین حدیثی معروف و متواتر، فصلنامه اندیشه تقریب، شماره ۱۲، ص ۸۶) رک. به مقاله (شانظری و طباطبایی، متن متواتر حدیث ثقلین در کتب شیعی و منابع اهل سنت، مجله علمی-پژوهشی حدیث پژوهی، شماره ۱۲، صص ۱۶۱-۱۸۸) که به‌طور مبسوط به این مسأله پرداخته است.

هدف از مقاله حاضر و مقاله پیشین، بررسی مجموعه استدلال‌های بهائیان در رد خاتمیت پیامبر اکرم است. از جمله آثاری که گزیده‌ای از مهم‌ترین دلایل را در این زمینه ارائه داده، جزوه رفع شبهات بهائیان است. نویسندگان بهائی ذیل سؤال ۱۵ این جزوه، با ارائه ۸ سرفصل، براهین خود در این باب را ارائه کرده‌اند. هدف از نوشتار حاضر، نقد و بررسی موشکافانه این ۸ عنوان و پاسخ به شبهات مطرح‌شده در آن است. همچنین از آنجاکه ذیل هر عنوان در جزوه رفع شبهات، موضوعات متعددی مطرح شده، نویسنده سعی نموده به دسته‌بندی این موضوعات بپردازد تا پاسخ‌گویی به آن‌ها به نحو دقیق و کامل‌تری صورت پذیرد. در مقاله اول به چهار قسمت اول پرداخته شد. در مقاله دوم (مقاله حاضر)، به چهار قسمت باقیمانده پرداخته شده است.

قسمت پنجم: خاتمیت در روایات

در این قسمت از سؤال ۱۵، گفته‌اند: «گرچه در مقابل قرآن هیچ حدیث و روایتی دارای اعتبار نیست؛ اما به چند نمونه از روایات در این باب اشاره می‌کنیم که فهم درست و حقیقی آن‌ها، بیانگر این است که امکان ظهور پیامبرانی بعد از پیامبر اسلام ﷺ وجود دارد.»

قبل از بررسی این روایات، می‌گوییم آیا به‌راستی در دیانت اسلام هیچ حدیث و روایتی در مقابل قرآن دارای اعتبار نیست؟

برداشتی صحیح است که با قرآن در تعارض نباشد. (جمعی از نویسندگان، جزوه رفع شبهات، ذیل سؤال ۱۵).

پاسخ به روایت اول

در پاسخ به این ترجمه باید گفت: هرکس اندکی زبان عربی بداند، از عبارت «لَانَبِيَّ بَعْدِي» به راحتی می فهمد که «لا» برای نفی جنس است. برای روشن شدن موضوع می توان ذکر تهلیل را به عنوان مثال آورد. ذکر تهلیل یا همان کلمه «لااله الاالله» سرلوحه اعتقادات موحدان و یکتاپرستان است. «لا» در این ذکر برای نفی جنس است، یعنی در قالب «نفی و استثنا» ابتدا مطلق وجود هرگونه «اله» را نفی می نماید و سپس خداوند متعال را استثناء می کند: مطلقاً هیچ خدایی به جز خدای یگانه نیست. در حدیث فوق نیز پیامبر اکرم می فرماید: منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون نزد موسی است و بلافاصله در ادامه می فرماید: «الا انه لانبی بعدی» یعنی به جز اینکه پس از من مطلقاً هیچ پیامبری نخواهد بود. بنابراین عبارت «تونبی بعد از من نیستی»، به هیچ وجه ترجمه «لانبی بعدی» در حدیث منزلت نیست و اشتباه بارزی در ترجمه این عبارت رخ داده است. در این عبارت، «لا» لای نفی جنس است و مطلق وجود هر پیامبری را بعد از پیامبر اسلام نفی می کند.

دو، موجب هدایت و دوری از گمراهی خواهد شد.^۱ باتوجه به این حدیث، نمی توان ادعای نویسندگان جزوه رفع شبهات را پذیرفت که «در مقابل قرآن، هیچ حدیث و روایتی دارای اعتبار نیست» زیرا واضح است که آنچه باعث تمسک به اهل بیت علیهم السلام است، توجه کامل به احادیث و روایات این بزرگواران و عمل به آنهاست. بعد از ذکر این مقدمه به بررسی روایات مطرح شده در این بخش می پردازیم.

۱- روایت اول

«... حضرت محمد می فرمایند: «أَنْتَ مَتَّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهٗ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي» (کافی ج ۸، ص ۱۰۶) یعنی تو نسبت به من مانند هارون هستی به موسی با این تفاوت که تونبی بعد از من نیستی (چنانچه هارون بود) و اشاره دارد به آیه «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» (مریم، آیه ۵۳) یعنی و از رحمتمان، به او برادرش هارون نبی را بخشیدیم. این تعبیری بود که شیخ صدوق در قرون اولیه اسلام از معنای این روایت نموده، ولی متأخرین قسمت آخر آن را به جای «تونبی بعد از من نیستی»، «ولکن نبیی بعد از من نیست» ترجمه کرده اند! اما توجه کنید که آن

۱. اینکه حدیث ثقلین حدیثی صحیح، مقبول و در میان شیعه و سنی پذیرفته شده است، مورد تأیید نویسندگان بهائی نیز قرار گرفته است، که از آن جمله اند: گلپایگانی، کتاب الفرائد، ص ۱۷۰ و خاوری، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۵۰۲.

«این تعبیری بود که شیخ صدوق در قرون اولیه اسلام از معنای این روایت نموده...» سؤال اساسی این است که چرا برای این ادعا و انتساب به جناب صدوق، سندی ارائه نشده است؟ آیا این کار، مطابق با موازین علمی است؟ حقیقت آن است که شیخ صدوق رحمته الله علیه که از دانشمندان و محدثان بزرگ شیعه هستند، در اغلب کتاب‌های خود، که از مهم‌ترین متون حدیثی شیعه است، ده‌ها روایت در خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب‌هایی چون من لایحضره الفقیه، خصال، أمالی، علل الشرایع، عیون أخبار الرضا علیه السلام، معانی الأخبار، توحید، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال و کمال‌الدین، آورده است که برای دوری از طولانی شدن بحث، از ذکر همه آن‌ها خودداری کرده و فقط به نقل این ماجرا اکتفا می‌کنیم:

مرحوم صدوق (و پس از او بزرگانی چون شیخ طوسی و شیخ مفید) جلسات درسی داشتند که در آن‌ها، مباحث حدیثی را مطرح می‌کردند و شاگردان ایشان، این مباحث را می‌نوشتند. این کتاب‌ها به «امالی» یا «مجالس» مشهورند. در یکی از این مجالس علمی که در تاریخ ۱۲ شعبان ۳۶۸ هجری قمری، با حضور جمعی

نکته دیگر این است که فرض می‌کنیم ترجمه فوق صحیح است، باید بدانیم دو کلمه «تو» و «نیستی» در ترجمه بهائیان، معادل چه کلمه‌ای در حدیث منزلت است؟ اولاً، آیا کلمه «أَنْتَ» یا «إِنَّكَ» در این حدیث به‌کاررفته که در ترجمه آن از کلمه «تو» استفاده شده؟ ثانیاً، آیا فعل «لَسْتَ» در این حدیث آمده که معادل آن کلمه «نیستی» قرار داده شده است؟ هیچ‌یک از این کلمات در عبارت عربی موجود نیست، بنابراین نمی‌توانیم این ترجمه را بپذیریم. معادل عربی «تو» نبی بعد از من نیستی» این عبارت است «أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيِّ بَعْدِي» که با فرموده پیامبر «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» تفاوت بارزی دارد. کلمه «انه» نیز شاهد مناسبی است برای

مهم‌تر از ترجمه اشتباهی که نویسندگان بهائی، برای این حدیث ارائه داده‌اند، انتساب آن به شیخ صدوق رحمته الله علیه است که گفته‌اند «این تعبیری بود که شیخ صدوق در قرون اولیه اسلام از معنای این روایت نموده...»

اینکه نشان دهد قسمت دوم حدیث یعنی «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» بیانگر حقیقت مهم و کلی «خاتمیت» پیامبر اسلام است، نه فقط نفی پیامبری حضرت علی علیه السلام؛ که اگر منظور این بود، باید از ضمیر متصل «ک» در «انه» استفاده می‌کردند و می‌فرمودند «إِلَّا أَنْكَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». مهم‌تر از ترجمه اشتباهی که نویسندگان بهائی، برای این حدیث ارائه داده‌اند، انتساب آن به شیخ صدوق رحمته الله علیه است که گفته‌اند

نه تنها معتقد به خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ بوده‌اند، بلکه حتی به این اصل مهم نیز با استناد به همین حدیث، اقرار کرده‌اند.

جناب صدوق می‌نویسند: «قال فيه أنت منى بمنزلة هارون من موسى و قد كان هارون نبياً، فلما كان نفى النبوة لابد منه، و جب أن يكون نفياً عن علي: پیامبر در آن حدیث فرمود: منزلت تو به من مانند هارون است و هارون نبی بود، پس چون چاره‌ای از نفی نبوت نبود، واجب بود که نبوت از حضرت علی ﷺ نیز نفی گردد» (معانی الاخبار، ص ۷۷).

به عبارت دیگر می‌توان گفت جناب صدوق، از این قاعده کلی که هیچ پیامبری بعد از پیامبر اسلام نخواهد بود، استفاده نموده و نتیجه گرفته‌اند که حضرت علی ﷺ نیز نبی نخواهند بود! نه اینکه بخواهند قاعده کلی خاتمیت را نفی کرده و گفته باشند این عبارت یعنی تونبی بعد از من نیستی! مرحوم صدوق، در ادامه برای روشن‌تر شدن بحث، توضیحاتی را ارائه می‌نمایند که به صراحت، خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ را ثابت می‌نماید:

«فإن قال قائل: لعل قول النبي ﷺ: "بعدي" إنما دل به علی بعد نبوتی و لم یرد بعد وفاتی؛ قیل له: لو جاز ذلك، لجاز أن يكون كل خبر رواه المسلمون من أنه لا نبی بعد محمد ﷺ أنه إنما هو لا نبی بعد نبوته و أنه قد يجوز أن يكون

از بزرگان شیعه و شاگردان ایشان تشکیل شده بود؛ شاگردان درخواست می‌کنند تا وصف دین امامیه را به صورت موجز و مختصر، بر آنان املا کند تا بنویسند. مرحوم صدوق، چنین املا می‌کند:

دین امامیه عبارت است از:

- اقرار به یگانگی خداوند. که نام و یادش بلند است. و نفی تشبیه از حضرت حق و تنزیه خداوند از آنچه لایق و شایسته و سزاوار آن نیست.

- اقرار به پیامبران و فرستادگان و حجّت‌ها و فرشتگان و کتاب‌های خداوند.

- اقرار به اینکه محمد ﷺ سید و سرور پیامبران و فرستادگان و برترین آنان است و از تمامی فرشتگان مقرب خدا هم برتر است.

- همچنین اقرار به اینکه آن حضرت خاتم پیامبران است و پس از او تا روز قیامت هیچ پیامبری نخواهد آمد. (صدوق، امالی، ص ۶۳۹. جمعی از نویسندگان، فرجام فرخنده، صص ۶۱-۶۲).

برای تکمیل بحث و به‌عنوان نمونه‌ای از توضیح حدیث منزلت، کلامی از این شیخ بزرگوار را از کتاب معانی الاخبار ایشان می‌آوریم تا به‌خوبی روشن شود که جناب صدوق،

پرونده نبوت بسته شده است. اگر گفته شود: مسلمانان اتفاق نظر دارند که مفهوم فرموده پیامبر خدا (نبی بعد من نیست) آن است که پس از درگذشت من از این جهان تا قیامت نبی نخواهد بود؛ در جواب، همین سخن را به او برمی گردانیم و می‌گوییم در هر خبر و کلامی

که چنین لفظی از آن حضرت رسیده باشد و در آن اشاره به این معنی باشد، همین مفهوم را دربر خواهد داشت.»

از این کلام به وضوح پیداست که جناب صدوق در پاسخ اشکال‌کنندگان که می‌گفتند این حدیث مربوط به دوران پس از درگذشت پیامبر اسلام نیست و لذا نمی‌تواند دلالت بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام داشته باشد، پاسخ داده‌اند که اتفاقاً این حدیث دوران پس از رحلت پیامبر اسلام را نیز دربر می‌گیرد، چراکه در غیراین صورت باید قائل شد که بعد از درگذشت پیامبر اسلام انبیایی وجود داشته‌اند که این برخلاف قول مسلمانان است که قائل به ختم نبوت پیامبر اسلام هستند.

پس از رحلت پیامبر اسلام را نیز دربر می‌گیرد، چراکه در غیراین صورت باید قائل شد که بعد از درگذشت پیامبر اسلام انبیایی وجود داشته‌اند که این برخلاف قول مسلمانان است که قائل به ختم نبوت پیامبر اسلام هستند.

بعد وفاته انبیاء. فإن قال: قد اتفق المسلمون على أن معنى قوله: "لا نبی بعدی" هو أنه لا نبی بعد وفاتی إلى یوم القیامة. فکذلك یقال له فی کل خبر وأثر یؤمی فیہ أنه لا نبی بعده» (همان، ص ۷۸).

ترجمه: «اگر بگویند شاید مقصود نبی صلی الله علیه و آله از کلمه «بعدی» (پس از من) این باشد که بعد از نبوت من پیغمبری نیست، نه پس از رحلت من (دراین صورت حدیث متعرض دوران پس از درگذشت رسول خداست تا استدلال شما [در باره خلافت حضرت علی علیه السلام] درست باشد) در پاسخ گفته می‌شود: لفظ «بعدی» در بسیاری از روایات دیگر که مسلمانان از آن بزرگوار

نقل کرده‌اند وجود دارد از جمله: خبر «لا نبی بعد محمد» صلی الله علیه و آله. لذا اگر چنین تأویلی روا باشد که بگوییم نبوتی بعد از نبوت آن حضرت نیست نه آنکه پیامبری بعد از وفات او نباشد، جایز خواهد بود که بعد از آن بزرگوار انبیایی باشند و این برخلاف قول مسلمانان است که می‌گویند با درگذشت خاتم انبیا،

شریعت او را نسخ و احکام جدیدی بیاورد. اما اگر معنای صحیح قیامت در نظر گرفته شود معنای این روایت نیز قابل فهم است و نباید از آن نتیجه گرفت که دیانت اسلام نسخ نخواهد شد (جمعی از نویسندگان، همان، ذیل پاسخ به سؤال ۱۵).

پاسخ به روایت دوم

اثبات سخن فوق، وابسته به اثبات نظریه نویسندگان بهائی است، به این معنا که اگر بتوان ثابت کرد که قیامت هر دیانتی، برابر با ظهور پیامبر بعدی است، می‌توان پذیرفت که شریعت پیامبر اسلام ﷺ نیز با ظهور پیامبر بعدی نسخ خواهد شد؛ اما اگر نتوان از محتوای آیات قرآن و روایات چنین مطلبی را ثابت نمود، ادعای ظهور پیامبر جدید زیر سؤال رفته و به کلی نامعتبر خواهد بود. برای درک درست معنای قیامت و اثبات درک نادرستی که بهائیان از آن دارند؛ خوانندگان محترم را به دو مقاله «چالش‌های معنای نوین قیامت در آئین بهائی» و «معاد از منظر آئین بهائی» از همین نویسنده و نیز کتاب «وقتی همه برخیزند» (حسینی و حیات‌شاهی، نشر گوی) که به تفصیل به بررسی این موضوع می‌پردازد ارجاع می‌دهیم و فقط نمونه‌هایی از آیات قرآن را که اثبات می‌کند روز قیامت نمی‌تواند در همین دنیا و در فاصله ظهور تا مرگ یک پیامبر الاهی اتفاق بیفتد؛ ذکر می‌کنیم:

به نظر می‌رسد گفتاری از این صریح‌تر از مرحوم صدوق، نتوان پیدا کرد که هم معنای حدیث منزلت و جواب اشکال‌کنندگان را بیان کند و هم اقرار به خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ نماید. نتیجه آنکه انتساب این اعتقاد به مرحوم صدوق که از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه بوده، عملی ناروا و تهمت به اعتقادات ایشان است.

۲- روایت دوم

نویسندگان بهائی چنین نوشته‌اند: «روایت دوم مربوط به بیانی از حضرت محمد ﷺ است که فرموده‌اند: «ایها الناس حلالی حلال الی یوم القیامة و حرامی حرام الی یوم القیامة» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۰) یعنی ای مردم حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام است. برای درک این حدیث شایسته است مفهوم قیامت را دقیق‌تر مورد بررسی قرار دهیم. حقیقت این است که در قرآن و دیگر کتب مقدسه، قیامت هر دیانتی ظهور پیامبر بعد است اما به دلیل فهم اشتباهی که مسلمانان تاکنون از آن داشته‌اند، این چنین می‌پنداشتند که روز قیامت روزی بعد از مرگ تمامی انسان‌ها و در پایان آن اتفاق خواهد افتاد و لذا اگر این‌گونه باشد که حلال پیامبر اسلام و حرام او تا قیامت همان حلال و همان حرام باشد؛ بنابراین پیامبری بعد از ایشان نخواهد آمد که بتواند

۱- از ویژگی‌های قیامت این است که تمام انسان‌ها، از اولین تا آخرین آن‌ها، در این روزگرد هم جمع می‌شوند: آیه «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» و همه را برانگیزیم و یک نفر را هم فرو نگذاریم» (کهف: ۴۷) و آیه «وَ كَانُوا يَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ ءَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ: و پیوسته می‌گفتند: آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا به راستی برانگیخته می‌شویم؟ و آیا پدران گذشته ما نیز برانگیخته

با توجه به مراحل خلقت انسان‌ها و اینکه بعد از این مراحل، مرگ اتفاق خواهد افتاد؛ می‌توان نتیجه گرفت مرگ موردنظر این آیه، مرگ عادی و فیزیکی است که برای تمام انسان‌ها اتفاق می‌افتد و قیامت واقعه‌ای است بعد از مرگ فیزیکی همه افراد.

می‌شوند؟ بگویی تردید همه پیشینیان و همه پسینیان، برای وعده‌گاه روزی معین گرد آورده خواهند شد» (واقعه: ۴۷-۵۰) و آیات (نساء: ۸۷) با تعبیر «لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و (مریم: ۹۳-۹۵) با تعبیر «وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَرْدًا» و (آل عمران: ۹) با تعبیر «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ» بیانگر این است که تمام انسان‌ها از اولین تا آخرینشان در روز قیامت گرد هم جمع خواهند شد. درحالی‌که اگر تعریف بهائیان از قیامت را بپذیریم، به‌ناچار باید قبول کنیم فقط مردمانی آن را درک می‌کنند که در فاصله بعثت تا ظهور پیامبر باشند نه همه مردم؛ که این اعتقاد با آیات قرآنی در تضاد است.

۲- قیامت قطعاً بعد از مرگ فیزیکی انسان‌ها اتفاق می‌افتد: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» (سپس آن نطفه را به صورت خون بسته درآوردیم، سپس آن خون بسته را به صورت گوشت پاره ساختیم، سپس آن گوشت پاره را استخوان‌دار کردیم، سپس استخوان‌ها را با گوشت بپوشاندیم، آن‌گاه آن [جنین] را به صورت آفرینشی دیگر پدید آوردیم، مبارک و خجسته بادا خداوند که بهترین آفرینندگان است.) (مؤمنون، ۱۲-۱۶).

در این آیات خداوند بعد از اشاره به مراحل خلقت جسمانی و روحانی انسان‌ها (نطفه، علقه، مضغه و ...)، اشاره به مرگ فیزیکی آن‌ها می‌کند: «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ» و بعد از مرگ فیزیکی، برانگیختن روز قیامت را می‌فرماید. با هشت بار استفاده از «ثُمَّ» و «فَ» که در زبان عربی نمایانگر توالی زمانی‌اند. ترتیب زمانی این مراحل مشخص است. با توجه به مراحل خلقت انسان‌ها و اینکه بعد از

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: آیا به بخشی از کتاب [تورات] ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ پس کیفر کسی از شما که چنین کند جز خواری در زندگی دنیا نیست و روز قیامت به سوی سخت‌ترین عذاب برگردانیده می‌شوند و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست.» بنا به باور بهائی، قیامت این دسته از یهودیان معاصر پیامبر اسلام، برابر با فاصله ظهور تا مرگ باب است، در عباراتی از باب چنین می‌خوانیم: «از حین ظهور شجره بیان (یعنی خود باب) الی مایغرب (یعنی مرگ او)، قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده» (فیضی، حضرت نقطه اولی، ص ۱۲۰ به نقل از باب، بیان فارسی، باب ۷ از واحد ثانی). اگر این تعریف را ملاک قرار دهیم؛ آنگاه این سؤال مطرح می‌شود که عذاب شدن افرادی که هزار و دویست سال پیش و در زمان پیامبر اسلام می‌زیسته‌اند، در زمان علی محمد شیرازی چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا جز این است که تعریف بهائیان از قیامت با توصیف آیات قرآن از آن سازگار نیست؟

برای نمونه‌های بیشتر می‌توان به آیه ۲۵ سوره عنکبوت اشاره کرد؛ در این آیه گفته شده کافرانِ زمان حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ یکدیگر را در روز قیامت لعنت می‌کنند که با در نظر گرفتن

این مراحل، مرگ اتفاق خواهد افتاد؛ می‌توان نتیجه گرفت مرگ مورد نظر این آیه، مرگ عادی و فیزیکی است که برای تمام انسان‌ها اتفاق می‌افتد و قیامت واقعه‌ای است بعد از مرگ فیزیکی همه افراد.

براساس آیات ۲۴-۲۶ سوره جاثیه، «قَالَ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ: بگو خداوند شما را زندگی می‌بخشد، سپس می‌میراند، سپس در روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست، گرد می‌آورد»، قیامت با تعریف بهائیان از آن، مطابق نیست؛ چراکه با تعریف آن‌ها، قیامت برای مردمانی که در فاصله بعثت تا مرگ پیامبر الاهی زندگی می‌کنند و قبل از مرگ فیزیکی آن‌ها اتفاق می‌افتد؛ درحالی‌که در این آیه قیامت پس از مرگ انسان‌هاست.

۳- زمانی که قیامت در آن اتفاق می‌افتد، در قالب زمان دنیوی نمی‌گنجد: خداوند در آیه ۸۵ سوره بقره خطاب به یهودیان زمان پیامبر اسلام (تفسیرالصافی، ج ۱، ص ۱۵۴) می‌فرماید: «أَفْتَوْمِنُونَ بَبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَبَعْضِ

۱. واضح است که تعریف مرگ در اینجا، با تعریف بهائیان از آن، مطابق نیست، چراکه اولاً، بعد از اشاره به مراحل خلقت انسان‌ها و به عنوان واقعه‌ای در انتهای این فرایند از آن یاد شده است؛ ثانیاً، قرآن تعبیر لمیتون (میرانده می‌شوید) را برای آن به‌کار برده که نشان می‌دهد مرگ در اینجا به معنای کافر شدن نیست، که اگر باشد، نتیجه آن کافر شدن همه افراد به دست خداست و این نه با عقل و منطق سازگار است و نه با آموزه‌های دینی.

حضرت محمد ﷺ است که خود را به آخرین سنگ در بنای یک ساختمان تشبیه نموده‌اند: «قال انما مثلی فی الانبیاء کمثل رجل بنی داراً فاکملها و حسنھا الا موضع لبنة فکان من دخل فیها فنظر الیها قال ما احسنھا الا موضع هذه اللبنة قال فانا موضع اللبنة ختم بی الانبیاء» (ناصری، مختصر مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۹). (پیامبر اکرم ﷺ فرمود: همانا مثل من و مثل پیامبران پیشین، مثل مردی است که خانه‌ای زیبا و کامل بنا می‌کند؛ جز آنکه در گوشه‌ای از خانه، جای خشتی را خالی می‌گذارد. مردم گرد آن خانه می‌گردند و شگفت زده می‌شوند و می‌گویند: چرا خشت اینجا در جایش نیست؟ پیامبر فرمود: من همانند آن خستم [که خانه را کامل می‌کند] و من پایان بخش پیامبرانم.) (جمعی از نویسندگان، جزوه رفع شبهات، ذیل پاسخ به سؤال ۱۵).

نویسندگان بهائی در توضیح این روایت که به وضوح خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ را بیان می‌کند، آورده‌اند: به فرض صحت این روایت، آیا پایان بنای یک ساختمان به معنای این است که بنای دیگری هم ساخته نخواهد شد؟ و یا به عبارتی بهاء الله است که ساختمان جدید نبوت را بنا کرده و سلسله انبیای الهی را ادامه می‌دهد.

تعریف بهائیان، این لعنت باید در زمان قیامت حضرت ابراهیم یعنی در فاصله ظهور تا مرگ حضرت موسی ﷺ صورت گرفته باشد که این هم با در نظر گرفتن زمان، غیرممکن و بی معنی می‌شود. آیه ۹۸ سوره هود هم می‌گوید در روز قیامت فرعون پیشاپیش قوم خود حرکت کرده و وارد آتش می‌شود. قیامت فرعون و قوم او باید به زعم بهائیان فاصله ظهور تا مرگ حضرت عیسی ﷺ باشد؛ با این حساب ورود فرعون و قومش به آتش، قرن‌ها پس از مرگشان و در هنگام ظهور حضرت عیسی چه معنایی خواهد داشت؟ جز اینکه بگوییم تعریف بهائیان از قیامت نادرست است.

در این صورت، نویسندگان بهائی، نباید حدیث صحیح «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَ لَا يَجِيءُ غَيْرُهُ» (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۸) را که اتفاقاً تأکید بر این دارد که دینی غیر از دین اسلام نخواهد آمد (لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَ لَا يَجِيءُ غَيْرُهُ)، نادیده بگیرند و ادعا کنند که حلال و حرام اسلام نسخ گردیده و دیانتی جدید با احکامی جدید بر جهانیان عرضه شده است.

۳- روایت سوم

نویسندگان بهائی نوشته‌اند: «روایت دیگری که از آن تعبیر خاتمه نبوت گردیده بیانی از

پاسخ به روایت سوم

در توضیح روایت ذکرشده، باید گفت: همانند دانشوران شیعه، محدثان، مفسران، فقیهان و متکلمان اهل تسنن نیز به خاتمیت رسول

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معتقدند و اکثر ایشان این حدیث را در کتب خود آورده‌اند (جمعی از نویسندگان، فرجام فرخنده، ص ۷۱).

بر فرض صحت این حدیث، در پاسخ به استدلال «آیا پایان بنای یک ساختمان به معنای این است که بنای دیگری هم

ساخته نخواهد شد؟» باید گفت: اولاً، در این روایت صرف نظر از تشبیهی که به کار برده شده، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وضوح می‌فرمایند «حَتَمَ بِي الْأَنْبِيَاءَ: پیامبران به من ختم شده‌اند (به پایان رسیده‌اند)»، این به‌تنهایی تمام مطلب را در مورد خاتمیت می‌رساند. ثانیاً، مثال حضرتش کاملاً واضح است. تمام پیامبران در کار ساختن یک بنا بوده‌اند و آن بنای دین بوده و پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز یکی از ایشان و پایان‌دهنده و تکمیل‌کننده آن بنا بوده‌اند. در نتیجه اگر قرار بر آمدن پیامبران دیگر و گذاشتن خشت‌های دیگری بر این بنا بود، نمی‌فرمودند که آن را کامل کردم و آخرین آن‌ها هستم. این نکته‌ای را نویسندگان بهائی،

نیز به آن پی برده‌اند، لذا به سراغ ساختمان دیگری رفته‌اند که به گمان خود، بهاء‌الله باید آن را پی‌ریزی کند. غافل از اینکه اگر بهاء‌الله نیز یکی از همان انبیا و در مقام پیامبری بود، باید در کار ساختن همان بنا، یعنی بنای دین می‌بود؛ نه اینکه بخواهد از نو، بنای دیگری برپا کند؛ مگر آنکه آن بنا، بنایی به‌جز پیکره یک دین الاهی باشد.

۴- روایت چهارم

روایت چهارم، کلامی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است که فرموده‌اند: «قل: السلام علی محمد رسول الله خاتم النبیین و سید المرسلین و صفوة رب العالمین امین الله علی وحیه و عزائم امره و

۱. برای این مطلب مثال‌های زیادی می‌توان بیان کرد، از جمله اینکه از نظر آئین بهائی، عبدالبهاء، پدرش بهاء‌الله را تأمین‌کننده وحدت میان ادیان می‌دانست (دوستدار، پیام صلح، ص ۱۷)، از نظر عقل، شوقی عقل مردمان را در روزگاران مختلف گستره ای می‌دانست که در دوران ظهور آئین بهائی، به اعلی درجه خود می‌رسد (شوقی، نظم جهانی بهائی، ص ۸۹)، از نظر زمان، بهاء‌الله همه پیامبران الاهی را بر روی یک گستره زمانی می‌دانست که من الازل الی الابد آمده و خواهند آمد. (خاوری، گنج شایگان، ص ۲۰۲ به نقل از بهاء‌الله). اکنون ما می‌پرسیم چگونه است که در تمامی موارد، آئین بهائی، در خصوصش، خود را جدا از دیانت‌های الاهی نمی‌داند، اما به گاه استدلال در چنین مواقعی، به سراغ بنای ساختمان‌های دیگری در دین می‌روند که بهاء‌الله معمار آن باشد؟ به‌راستی اگر بهاء‌الله نیز یکی از همان پیامبران الاهی بود، نباید در کار ساختن همان بنا و گذاشتن خشت‌های دیگری بر آن بود؟

یا چیزهایی که به جایشان موصول «ما» به کار برده شده است؟ طبیعی است هر فاعل یا مفعولی که در معنای جمله در نظر گرفته می‌شود، باید با بقیه ساختار و معنای جمله سازگار باشد.

۳- فاتح علاوه بر معنای «راهگشا»، معنای حاکم و پیروز را نیز می‌دهد (ابن فارس، مقایس اللغه، ج ۴، ص ۴۶۹).

۴- فعل «استقبل» ماضی مجهول بوده و ریشه آن به معنای «روی آوردن» (رضا، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۶۳) است و معنایش در ماضی مجهول چنین می‌شود: «روی آورده شد». بنابراین ترجمه آن به عبارت «راهگشای آیندگان» کاملاً غلط است. نویسندگان بهائی به جای فعل ماضی، آن را در معنای مضارع یا آینده پنداشته‌اند و بدین جهت از کلمه آیندگان استفاده نموده‌اند. شاید برداشت نابجای معنای آینده از فعل ماضی مجهول باعث بیراهه رفتن و برداشت اشتباه از معنای صحیح جمله شده است.

سؤال اینجاست که معنای صحیح و قطعی این عبارت چیست؟ حقیقت این است که چون عبارت فوق عبارتی کلی و مبهم است؛ نمی‌توان معنای مسلم و قطعی برای آن بیان کرد؛ اما معنایی که تا حدود زیادی با ترجمه کلمات نیز سازگار باشد؛ این است: «بگوسلام بر محمد رسول خدا و پایان‌دهنده پیامبران و

الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل: یعنی بگو: سلام بر محمد فرستاده خدا، خاتم انبیا و سرور رسولان و امین خداوند در وحی و اراده او و خاتم گذشتگان و راهگشای آیندگان» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۶۰). نویسندگان بهائی مقصود از عبارت «الفاتح لما استقبل» را به معنای راهگشای آیندگان یا آمدن پیامبران بعدی دانسته‌اند.

پاسخ به روایت چهارم

در پاسخ باید گفت: عبارت «الخاتم لما سبق...» بنا بر شواهد متعدد، بیانگر ظهور پیامبرانی جدید بعد از پیامبر اسلام نیست. این شواهد عبارتند از:

۱- حرف موصول «ما» که دوبار در این جمله به کار رفته است، دلیل بر این است که بحثی از پیغمبران در میان نیست؛ زیرا در زبان عربی عموماً برای غیرذوی العقول از موصول «ما» استفاده می‌شود (فراهیدی، کتاب العین، ج ۸، ص ۳۴۳) و اگر قصد بر آن بود که درباره انبیاء گفت و گو شود؛ می‌بایست موصول «من» در جمله به کار می‌رفت. این نکته‌ای بسیار مهم است.

۲- فعل «سَبَقَ» به معنای جلو زدن و پیش افتادن است (قرشی، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۲۱)؛ اما در این جمله مشخص نیست که فاعل یا مفعول این فعل کدام‌اند؟ پیغمبر

سرور و سید انبیا و برگزیده پروردگار جهانیان، امین خدا بروحی و اراده او، پایان دهنده آنچه [نابسامانی‌هایی] که پیش از او وجود داشت و غلبه کننده و پیروز بر آنچه [دشواری‌ها و مشکلاتی] که به او روی آور شد.»

در انتهای پاسخ به این قسمت، این جمله بسیار عجیب نویسندگان بهائی، قابل توجه

است: «بنابراین ختم دوران گذشته به خاتم، مقدمه آغاز دورانی جدید است که ظهور پیامبران جدید را در دل خود خواهد داشت و ان شاء الله نور این ظهورات تیرگی‌های جهل و ظلم را از عالم بر خواهد کند» پرسش اینجاست که «ختم دوران گذشته به خاتم» در کنار «آغاز دورانی جدید»، آیا معنای پایان دادن به دوران گذشته و آغاز دورانی جدید برای

پیامبران بعدی را نمی‌دهد؟ به عبارت دیگر، آیا «خاتم» در اینجا به معنای «پایان دهنده» معنا نشده است؟ کلمه‌ای که پیش‌تر در قسمت چهارم و در معنای آیه خاتم النبیین، باجدیت تمام، سعی شده بود معنایی غیر از پایان دهنده به آن نسبت داده شود! آیا با این گونه سلیقه‌ای معنا کردن کلمات، این مسأله در ذهن خواننده تداعی نمی‌شود که نویسندگان بهائی، هر جا که بخواهند، معنای کلمه را

تغییر می‌دهند و معادلی را ابداع می‌کنند که در هیچ کتاب لغتی یافت نمی‌شود و هر جا به زعم خویش به نفع استدلالشان است؛ آن را در معنای درست و حقیقی خود به کار می‌برند؟ چگونه در عبارت «الخاتم لماسبق» خاتم به معنای «پایان دهنده» است، اما در عبارت «خاتم النبیین» به معنایی غیر از این است؟ این پرسشی اساسی است که باید نویسندگان بهائی به آن پاسخ دهند.

قسمت ششم: تفاوت میان نبی و رسول

در این قسمت که بحث تفاوت میان نبی و رسول است، چنین نوشته‌اند: «رسول دارای مقامی بالاتر از نبی است؛ حتی در قرآن ذکر گردیده که خداوند از نبیین پیمان گرفته که وقتی رسولان

ظاهر شدند به ایشان ایمان آورند: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ...» (آل عمران، آیه ۸۱) (یعنی و آنگاه خداوند از انبیاء پیمان گرفت، چون کتاب و حکمت به شما داده شده، پس وقتی که رسولی برای شما آمد که تصدیق‌کننده آنچه نزد شماست بود به او ایمان آورید و یاریش

آیا با این‌گونه سلیقه‌ای معنا کردن کلمات، این مسأله در ذهن خواننده تداعی نمی‌شود که نویسندگان بهائی، هر جا که بخواهند، معنای کلمه را تغییر می‌دهند و معادلی را ابداع می‌کنند که در هیچ کتاب لغتی یافت نمی‌شود و هر جا به زعم خویش به نفع استدلالشان است؛ آن را در معنای درست و حقیقی خود به کار می‌برند؟

پاسخ به شبهه تفاوت میان نبی و رسول

به طور خلاصه در این شبهه، سعی شده است با جملاتی نظیر «رسول دارای مقامی بالاتر از نبی است» و «نبی، جانشین رسول نخواهد شد» نشان داده شود یک نبی، نمی تواند یک رسول باشد؛ همان طور که یک شخص دیپلمه نمی تواند یک لیسانسه باشد. بنابراین اگر بپذیریم که معنای «خاتم النبیین» که در وصف پیامبر اسلام ﷺ به کار برده شده به معنای پایان بخش انبیاست؛ این بدان معنا نیست که ایشان پایان بخش رسل نیز هستند و رسولی هم دیگر نخواهد آمد.

شاید بهترین پاسخ به نویسندگان بهائی در این خصوص، رجوع به متون و نصوص بهائی و یافتن پاسخ این سؤال از آن ها باشد. به این منظور به سه مورد از این نصوص اشاره می شود.

نص اول از بهاء الله

در بیانی از بهاء الله که پیش تر نیز بدان اشاره شد؛ آمده است:

«الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْعَالَمِ وَ مُرَبِّي الْأُمَمِ الَّذِي بِهِ انْتَهَتْ الرَّسَالَةُ وَالنُّبُوَّةُ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ دَائِمًا أَبَدًا سَرْمَدًا: سلام و درود بر آقای عالم و مربی امت ها؛ کسی که نبوت و رسالت به او انتها یافته است و نیز بر خاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد» (بهاء الله، اشراقات، ص ۲۹۳).

نمایید). بنابراین اگر حتی خاتم النبیین را به معنای پایان دهنده نبوت هم بدانیم؛ این بدان معناست که مانند انبیای بنی اسرائیل، نبی جانشین رسول نخواهد شد؛ بلکه امام خواهد بود که مقامی بالاتر از نبی دارد؛ زیرا که خود فرموده اند علماء امت من همچون انبیاء بنی اسرائیلند: «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲). پس خاتمیت به معنای قطع سلسله رسالت و یا ما فوق آن نیست. اما اکثر مفسرین با استدلالی عجیب که رسول نبی هم هست؛ این مفهوم را شامل هردو می دانند؛ چنانکه یکی از این افراد گفته: «درباره فرق میان رسول و نبی گفته شد که رسول آن است که به او به سه طریق وحی شود: خواب، شنیدن صدا و آمدن فرشته وحی. نبی آن است که فقط به وسیله خواب و شنیدن صدا وحی شود... در هر حال کلمه خاتم النبیین، خاتم رسولان را لازم گرفته؛ چون هر رسول نبی است؛ ولی بعضی از نبی رسول نیست.» (قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص ۳۶۷). با مثالی ساده می توان مغالطه ایشان را آشکار کرد. مثلاً کسی که دارای تحصیلات لیسانس است؛ قطعاً مدرک دیپلم هم دارد. اگر بگوییم دیگر هیچ دیپلمه ای به اینجا نخواهد آمد؛ آیا بدان معناست که من بعد هیچ لیسانسه و یا بالاتری هم نخواهد آمد؟

دیپلمه و لیسانسه‌ای در کار باشد و از طرف دیگر به زعم پیشوایان بهائی، مقامی بالاتر از مقام نبوت نیست.

نص سوم از اشراق خاوری

اشراق خاوری نویسنده و مبلغ شهیر بهائی با عنایت به دیدگاه‌های بهاء‌الله نظری به‌جز نظر این نویسندگان دارد:

«و اما خاتم‌النبیین، نظر به نصوص مبارک، درباره حضرت رسول در قرآن نازل شده و نه تنها آن حضرت خاتم‌النبیین بود، بلکه خاتم‌الرسال بودند و این نکته برای آن نفوس ذکر می‌شود که بین نبی و رسول فرق قائل هستند. جمال مبارک [=بهاء‌الله] در آیات مقدسه به صراحت، ذکر کرده‌اند که نبوت و رسالت به حضرت

محمد ﷺ انتها یافت و ختم شد.» (اشراق خاوری، قاموس ایقان، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۰۵).

اشراق خاوری در توضیح جمله‌ای از بهاء‌الله که پیش‌تر آوردیم؛ صراحتاً به بحث «خاتم‌المرسلین» و «خاتم‌النبیین» اشاره کرده و اعلام می‌کند به تصریح بهاء‌الله، هم رسالت و هم نبوت به وجود ایشان ختم شده و انتها یافته است.

در اینجا بهاء‌الله راه را بر هرگونه توجیهی که بیان کند نبوت به پیامبر اسلام ﷺ خاتمه یافته اما رسالت همچنان پا برجاست، بسته است و نبوت و رسالت، هردو را، به شخص ایشان، پایان یافته می‌داند. به جای فعل «خَتَمَ» هم از فعل «انتهت» استفاده کرده

بنا بر آنچه گفته شد، با مطالعه دو نمونه از روایات معتبر اسلامی و نمونه‌هایی از نصوص بهائی که فصل‌الخطابی برای بهائیان است، می‌توان گفت استدلال خاتم‌الانبیا بودن و خاتم‌المرسلین نبودن پیامبر اسلام ﷺ استدلالی نادرست است که نه از مدارک اسلامی و نه از مدارک بهائی، نمی‌توان برای اثبات آن سندی ارائه داد.

است که فصل‌الخطابی برای بهائینی باشد که معنای فعل «خَتَمَ» را تغییر داده و خاتم را زینت‌بخش یا تصدیق‌کننده معنی می‌کنند.

نص دوم از بهاء‌الله

در بیانی دیگر بهاء‌الله گفته است:

«منتهی رتبه تکمیل هیاکل بشریه، به رتبه نبوت است» (بهاء‌الله، بدیع، ص ۱۱۹).

مطابق با این بیان، تمامی

رسولان و انبیاء که براندام بشری بودند؛ آخرین رتبه‌ای که می‌توانستند به آن برسند، رتبه نبوت بوده است. این بیان از بهاء‌الله، خط بطلانی است بر ادعای نویسندگان بهائی که مقام رسالت را مقامی بالاتر از نبوت می‌دانند، چراکه بهاء‌الله معتقد است به مقامی بالاتر از این مقام نمی‌توان دست یافت؛ بنابراین از منظر آئین بهائی، از یک طرف نباید بحث

۲- امام صادق علیه السلام به نقل از جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«...فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُبَيِّنَ لَنَا فَضْلَهُمْ وَ يُعَرِّفَنَا مَنْزِلَتَهُمْ وَ يُوجِبَ عَلَيْنَا حَقَّهُمْ أَخَذَ ذَلِكَ الثُّورَ وَ قَسَمَهُ قِسْمَيْنِ جَعَلَ قِسْمًا فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَكَانَ مِنْهُ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ خَاتَمُ الْمُرْسَلِينَ وَ جَعَلَ فِيهِ الثُّبُورَةَ وَ جَعَلَ الْقِسْمَ الثَّانِيَّ فِي عَبْدِ مَنَافٍ وَ هُوَ أَبُو طَالِبٍ بَنُ عَبْدِ مَنَافٍ فَكَانَ مِنْهُ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ جَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَلِيَّهُ وَ وَصِيَّهُ وَ خَلِيفَتَهُ وَ زَوْجَ ابْنَتِهِ وَ قَاضِيَ دِينِهِ وَ كَاشِفَ كُرْبَتِهِ وَ مُنْجِزَ وَعْدِهِ وَ نَاصِرَ دِينِهِ: و هنگامی که خدای عزوجل اراده نمود تا فضل آن‌ها را بر ما بیان نماید و منزلتشان را بشناساند و حقشان را بر ما واجب گرداند، آن نور را گرفت و به دو نیم تقسیم کرد. قسمی را در عبدالله بن عبدالمطلب قرار داد که از آن، محمد صلی الله علیه و آله آقای انبیا و پایان بخش رسولان بود و در او نبوت را قرار داد و قسم دوم را در عبدمناف قرار داد که او ابوطالب پسر عبدمناف بود که از او علی امیرالمؤمنین و آقای اوصیا بود؛ رسول خدا او را ولی و وصی و خلیفه‌اش و همسر دخترش و قاضی دین و برطرف‌کننده اندوه و غمش و عمل‌کننده به وعده و یاری‌کننده دینش قرار داد...» (ابن طاووس، الیقین، ص ۲۲۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۷).

علاوه بر شواهد یادشده از پیشوایان بهائی، می‌توان به روایاتی از منابع اسلامی نیز اشاره کرد که در آن‌ها از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با لقب «خاتم المرسلین» یاد شده است. از آن جمله است دو مورد زیر:

۱- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در خطبه مشهور و جاودانه غدیر فرمودند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ بِي وَاللَّهِ بَشَرِ الْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ فَمَنْ شَكَ فِي ذَلِكَ فَقَدْ كَفَرَ كُفْرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ مَنْ شَكَ فِي شَيْءٍ مِنْ قَوْلِي هَذَا فَقَدْ شَكَ فِي كُلِّ مَا أُنزِلَ عَلَيَّ وَ مَنْ شَكَ فِي وَاحِدٍ مِنَ الْأَيِّمَةِ فَقَدْ شَكَ فِي الْكُلِّ مِنْهُمْ وَ الشَّاكُّ فِيْنَا فِي النَّارِ: هان ای مردم، به خدا سوگند که پیامبران پیشین به ظهورم مژده دادند و اکنون من پایان بخش انبیا و مرسلین و برهانی بر آفریدگان آسمان‌ها و زمینم. پس آن کس که در این شک کند، به کفر جاهلی درآمده و تردید در سخنان امروزم برابر با تردید در تمامی محتوای رسالت من است و شک در امامت یکی از امامان، به سان شک در تمامی آنان است و هرآینه جایگاه این ناباوران در آتش خواهد بود...» (ابن طاووس، الیقین، ص ۳۵۱).

مقدمه پنجم: خاتم النبیین یعنی مظهر ختمیت خداوند.

نتیجه‌گیری: همه پیامبران خدا خاتم النبیین اند و مظهر ختمیت خداوند و حضرت محمد ﷺ آخرین پیامبر خدا نخواهد بود.

نویسندگان بهائی، در ادامه این قسمت و در بیان شبهه مطرح شده، به نقل روایاتی پرداخته‌اند که به دلیل تعدد آن‌ها و همچنین بررسی و موشکافی بیشتر، عین مطالب را در اینجا از جزوه رفع شبهات نقل می‌کنیم:

«خود آن حضرت در مورد بدئیت مقام خود می‌فرمایند: «و کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین (الاسماء الحسنی جلد ۲، کلمات مکنونه ملامحسن فیض کاشانی چاپ سنگی - صفحه ۱۸۶، کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین تبریزی - صفحه ۵۰۸) یعنی من نبی بودم هنگامی که گل آدم را می‌سرشتند و همچنین در جای دیگر می‌فرمایند: «کنت و علی نورا بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه» (حدیقه الشیعه ملا احمد اردبیلی، ص ۵۵؛ کتاب روح البیان شیخ اسماعیل حقی) یعنی مثل نوری بودم میان دست پروردگارم، پیش از آنکه عرش خود را خلق کند. حضرت عیسی نیز فرمود: «می‌روم و زود باز می‌گردم» (انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۲۸) در صورتی که در ظاهر حضرت

بنا بر آنچه گفته شد، با مطالعه دو نمونه از روایات معتبر اسلامی و نمونه‌هایی از نصوص بهائی که فصل الخطابی برای بهائیان است، می‌توان گفت استدلال خاتم الانبیا بودن و خاتم المرسلین نبودن پیامبر اسلام ﷺ استدلالی نادرست است که نه از مدارک اسلامی و نه از مدارک بهائی، نمی‌توان برای اثبات آن سندی ارائه داد.

قسمت هفتم: معنای باطنی بدویت و ختمیت

آنچه که نویسندگان بهائی در جزوه رفع شبهات در این خصوص بیان کرده‌اند؛ به اختصار به ترتیب زیر است:

مقدمه اول: خدا اول و آخر و ظاهر و باطن است و بدئیت دارد و ختمیت.

مقدمه دوم: پیروان ادیان در این اعتقاد متفق القولند که پیامبران الهی همگی مظهر تجلی اسماء خدا هستند (نظریه تجلی)، بنابراین همه اول و آخرند و ظاهر و باطن و بدئیت دارند و ختمیت.

مقدمه سوم: پیامبران الهی حقیقت واحده‌اند، یعنی همگی حکم یک ذات، یک نفس، یک روح، یک جسد و یک امر را دارند (نظریه وحدت مظاهر).

مقدمه چهارم: پیامبر اسلام خاتم النبیین هستند.

می‌باشد، ایضاً صحیح خواهد بود، چه که ظهورات قبل از شارع اسلام نیز ظهور حقیقت محمدی بوده و ظهورات بعد از حضرتشان نیز ظهور محمد ﷺ خواهد بود. به عبارت دیگر ظهورات آینده نیز مجئی ثانوی همان حقیقت و همان روحی است که در وجود رسول اکرم و انبیای قبل از وی تجلی نمود، چه که مظاهر مقدسه الهی به حکم آیه «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» (سوره قمر، آیه ۵۰) یعنی نیست امر ما مگر واحد، جمعاً حقیقت واحد و ذات متحدی هستند که به الوان و اشکال مختلفی تجلی نموده‌اند... خود پیغمبر در این مورد می‌فرمایند «اولنا محمد اوسطنا محمد اخرنا محمد فكلنا محمد» (رساله سید کاظم رشتی در شرح خطبه طنجه، ص ۲۴۳، ۲۶۰) یعنی اول و وسط و آخر و کل ما محمد است. و همچنین «اما النبیین فآنا» (شرح القصیده سیدکاظم رشتی، ص ۱۱۵) یعنی تمام انبیا من هستم. همچنین حضرت مسیح خود را مظهر بدئیت و ختمیت دانسته و فرمود «من الف و یا و اول و انتها هستم» (مکاشفات یوحنا، باب اول، آیه ۱۷) و در جای دیگر انجیل، خود را جوهر خاتم خدا دانسته و می‌فرماید «و به وسیله او عالم‌ها را آفرید که فروغ و جلالش و خاتم جوهرش بود» (رساله به عبرانیان، باب اول، آیه ۳). شارع بهائی این مطلب را در کتاب ایقان تشریح نموده و چنین می‌فرماید «و اگر جمیع ندای آنا خاتم النبیین برآزند آن هم حق است و شبهه

مسیح بازنگشت و حضرت محمد بعد از ایشان ظهور فرمود و این دلالت دارد بر وحدت پیامبران الهی. شرح این موضوع را حضرت بهاء الله به تفصیل در کتاب مستطاب ایقان بیان نموده‌اند. از جمله می‌فرمایند «همان قسمی که در اول لاول صدق اخیرت برای مربی غیب و شهود می‌آید، همان قسم هم بر مظاهر او صادق می‌آید و در حینی که اسم اولویت صادق است، همان حین اسم آخریت صادق و در حینی که بر سر بدئیت جالسند، همان حین بر عرض ختمیت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می‌نماید که مظهر اولویت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت، این ذوات مقدسه و ارواح مجرد و انفس الهیه هستند.» از جهت دیگر وقتی که وحدت انبیا الهی به ثبوت رسید و مسلم گردید که هیاکل مقدسه یک حقیقت بوده و از یک منبع ساطع و متجلی می‌گردند، پس جمیع آنان مظهر بدئیت و ختمیت می‌باشند و بر جمیع آنان کلمه فاتح النبیین و خاتم النبیین اطلاق می‌گردد. در مثل اگر چنانچه آفتاب هزار بار طلوع و غروب نماید، باز هم یک آفتاب زیاده نخواهد بود. به همین قسم اگر هریک از شمس حقیقی، مثلاً پیامبر اسلام، خود را اولین و آخرین نور الهی و نخستین و آخرین مظهر آسمانی بنامد، درست خواهد بود و اگر ادعا فرماید که آخرین فیض آسمانی و آخرین نبی و فرستاده الهی

و آخرهم أولهم» (جواهرالاسرار، ص ۲۸) یعنی هرآینه می‌بینی همه انبیا و مرسلین را مانند هیکل واحد و نفس واحد و نور واحد و روح واحد به طوری که می‌باشد اول آنان آخر آنها و آخر آنها اول آنان. حضرت باب نیز در آثار خود انبیاء الهی را به خورشید تشبیه فرموده‌اند که اگر صدها بار طلوع و غروب

فرماید یک شمس واحد طلوع و غروب فرموده‌اند «بدان که مثل او مثل شمس است اگر بما لانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر بما لانهایه غروب کند یک شمس زیاده نبوده و نیست، اوست که در کل رسل ظاهر بوده و اوست که در کل کتب ناطق بوده. اولی از برای او نبوده زیرا که او نبوده از برای او نبوده می‌گردد و اخیری از برای او نبوده

زیرا که آخر به او آخر می‌گردد. (دلایل السبعه فارسی، ص ۲) «جمعی از نویسندگان، جزوه رفع شبهات، ذیل پاسخ به سؤال ۱۵).

پاسخ به شبهه بدئیت و ختمیت

پاسخ به این شبهه را در دو قسمت بیان می‌کنیم؛ قسمت اول به بررسی مقدمات ذکرشده در نظریه وحدت مظاهر و تجلی و پاسخ به این شبهه اختصاص دارد و قسمت

را راهی نه و سبیلی نه؛ زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح‌الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلی‌اند.»
ایضاً می‌فرمایند «چه مقدار از نفوس که به

سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم‌التبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند، با اینکه خود آن حضرت فرمود: «أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا» و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد. مع‌ذلک تفکر نمی‌نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می‌آید به اینکه فرمودند: منم آدم اول، همین قسم صادق می‌آید که بفرمایند: منم آدم

آخر و همچنان‌که بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند، همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می‌شود. و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء التبیین بر آن حضرت صادق است، همان قسم ختم التبیین صادق آید» (ایقان، ص ۱۷۲) و همچنین می‌فرمایند «لتری کل التبیین و المرسلین کهیکل واحد و نفس واحد و نور واحد و روح واحد، بحيث یكون أولهم آخرهم

پاسخ به این شبهه را در دو قسمت بیان می‌کنیم؛ قسمت اول به بررسی مقدمات ذکرشده در نظریه وحدت مظاهر و تجلی و پاسخ به این شبهه اختصاص دارد و قسمت دوم به بررسی روایات اسلامی و مدارکی می‌پردازد که در بحث وحدت مظاهر بدان استناد شده است.

توجیه است؟ آیا می‌توان گفت که این مفهوم در مورد همه انبیای پیشین صادق است؟

نکته دوم: ختمیت خدا به چه معناست؟ یکی از پایه‌ای‌ترین ابهاماتی که در مورد ساختار استدلالی فوق مطرح است، این است که ختمیت خدا به چه معناست؟ در قرآن آیه سوم سوره حدید، به صفات: «اول، آخر، ظاهر و باطن» برای خدا اشاره شده، اما نه در این آیه و نه در هیچ جای دیگر قرآن به صفت «خاتم» برای خداوند متعال اشاره نشده و جالب‌تر آنکه حتی در یک روایت هم، این اسم برای خدا ذکر نشده است؛ حتی در دعایی مثل دعای جوشن کبیر که حاوی حدود هزار اسم خداوند است نیز این اسم برای خدا نیامده است.

نکته سوم: اشکال اساسی دیگر آنکه در حالی که چنین صفتی برای خداوند ذکر نشده است، چگونه می‌توان خاتم‌النبیین را مظهر ختمیت خداوند (مقدمه پنجم) معنا کرد، تا بتوان به بهانه حقیقت واحده بودن و مظهریت پیامبران، آن را به دیگر انبیاء نیز تسری داد؟ این ادعا نیازمند دلیلی قابل‌پذیرش است که در این ساختار ارائه نشده است. برای هر پژوهشگر بی‌تعصبی باندکی تأمل، این مطلب روشن می‌شود که کلیت این استدلال یک «استدلال استقرایی» است که تلاش می‌کند صفتی را که ویژه یک پیامبر است به دیگران

دوم به بررسی روایات اسلامی و مدارکی می‌پردازد که در بحث وحدت مظاهر بدن استناد شده است.

قسمت اول: پاسخ به مقدمات

در این استدلال ابتدا به مقدمه‌هایی اشاره شده و سپس بر پایه آن مقدمه‌ها نتیجه‌گیری شده که عملاً امکان آمدن پیامبری دیگر وجود دارد. اشکال آنجاست که در مجموعه مقدماتی که ذکر شد، نکات مبهم ریز و درشتی وجود دارد که ابهام در هر یک از آن‌ها، کارایی استدلال فوق، برای رسیدن به نتیجه مطلوب را خدشه‌دار کرده و نتیجه نهایی را نادرست می‌نماید. در زیر به خلاصه‌ای از این نکات اشاره می‌کنیم:

نکته اول: همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد؛ مفهوم «ختمیت»، فقط با عبارت «خاتم‌النبیین» وارد نشده است تا بتوان آن را به معنای «مظهر ختمیت خدا» دانست و با تسری آن به سایر پیامبران مسأله را حل کرد. باید پرسید عباراتی چون «لانی بعدی» و امثال آن که بارها در کتاب‌های حدیث نقل شده^۱ و همگی به همین صفت اختصاصی پیامبر اسلام ﷺ اشاره می‌کنند؛ چگونه قابل

۱. برای مطالعه بیشتر بنگرید به (هلالی، کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۷۴۶. کلینی، کافی، ج ۸، صص ۶۲ و ۷۰۱. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۱. همو، الامالی، ص ۶۴. همو، التوحید، ص ۹۹۳. طوسی، الامالی، ص ۱۷۱. مفید، الامالی، ص ۳۵ و ۷۵).

نیز سرایت دهد. به این منظور ابتدا آن صفت را - بدون ارائه هیچ دلیلی - مظهري از يك صفت خدا دانسته، که البته چنین صفتی هم برای خدا ذکر نشده است؛ سپس با طرح این

مسأله که همه انبیا حقیقتی

واحدہ اند و باید مظاهر

صفات خدا باشند؛ دامنه

آن صفت را به دیگر انبیای

الاهی نیز گسترش می‌دهد.

باید گفت اگر قرار باشد چنین

ساختار بدیعی مورد پذیرش

قرار گیرد؛ به تبع، باید قائل به

این شد که هیچ‌یک از انبیاء

الاهی پدر و مادر نداشته‌اند،

یا هیچ‌یک ازدواج نکرده‌اند

یا اینکه هیچ‌کدام فرزندی

نداشته‌اند؛ چه که به عنوان

مثال حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام پدر

نداشته و حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام

پدر و مادر نداشته است (آل

عمران: ۵۹). بنابراین می‌توان

نتیجه گرفت عبارت «همه

عبارت از یکدیگر هستند و

همه، هم اول‌اند و هم وسط‌اند و هم آخر، به

این دلیل حضرت رسول نیز، هم آخرند و هم

وسط‌اند و هم اول»، عبارتی بی‌معناست.

درست باشد؟ که اتفاقاً در همین قسمت و

در مقدمه اول، طبق آیه ۳ سوره حدید، اسامی اول، آخر، ظاهر و باطن برای خداوند متعال بیان شده و در مقدمه دوم عنوان شده تمام پیامبران الاهی مظهر تجلی این اسامی هستند؛ اما اشکال آنجاست که این آیه شریفه و دیگر متون مشابه، به ظهور خداوند در تمام عرصه هستی اشاره می‌کنند و نمی‌توان بخشی از عرصه هستی را از آن استثنا کرد، یعنی ظهور الاهی در همه هستی وجود دارد و اول و آخر بودن مربوط به همه موجودات است، اما در طی این دو مقدمه، نویسندگان فقط پیامبران را در دایره این فیض پنداشته‌اند.

به ظهور خداوند در تمام عرصه هستی اشاره می‌کنند و نمی‌توان بخشی از عرصه هستی را از آن استثنا کرد، یعنی ظهور الاهی در همه هستی وجود دارد و اول و آخر بودن مربوط به همه موجودات است، اما در طی این دو مقدمه، نویسندگان فقط پیامبران را در دایره این فیض پنداشته‌اند؛ بنابراین باید پرسید با در نظر گرفتن نظریه تجلی در باور بهائی، اول و آخر بودن سایر موجودات چگونه معنا پیدا خواهد کرد؟ به عبارت دیگر این صفت فقط خاص پیامبران الاهی نیست که بتوان اولین آن‌ها را آخرینشان و آخرین آن‌ها را اولینشان دانست، بلکه اولین و آخرین بودن صفتی است که در همه مخلوقات جاری و ساری است و با این وصف، سؤال اساسی اینجاست که اولین و آخرین و خاتمیت همه مخلوقات به چه معناست؟

نکته ششم: اگر در توضیح نظریه وحدت مظاهر، گفته شود که پیامبران الاهی علاوه بر اینکه همه از یک روح، جسد، امر و نفس بوده‌اند، صفاتی اختصاصی نظیر بدون پدر بودن حضرت مسیح یا بدون پدر و مادر بودن حضرت آدم علیه السلام نیز داشته‌اند؛ در پاسخ باید گفت اولاً، این توضیح، یک جسد و یک نفس بودن انبیاء را که در نظریه وحدت مظاهر مطرح است، خدشه‌دار می‌کند؛ ثانیاً، «خاتمیت» نیز به‌عنوان صفتی مختص رسول گرامی اسلام

ذیل سؤال ۱۵ مطرح شده است. ادعای دوم در خصوص اعتقاد پیروان ادیان، باور به آخر بودن را به همه انبیا تسری می‌دهد و ادعای اول صفت آخر بودن را مختص یک پیامبر و یک دین خاص (یهودیت، مسیحیت، اسلام) می‌داند. سؤال اینجاست که این دو ادعای نقیض چگونه قابل جمع‌اند؟ چگونه پیروان ادیان، هم می‌توانند باور داشته باشند که همه پیامبران اول و آخرند و هم باور داشته باشند که تنها پیامبران‌ها آخرین پیامبر است و سایر پیامبران الاهی آخرین نیستند؟

نکته پنجم: یکی از نکاتی که در جزوه رفع شبهات درباره اعتقاد بهائیان به نظریه تجلی ذکر نشده، این است که براساس این نظریه، همه کائنات به این سبب که موجودند و بهره‌ای از وجود دارند؛ مظهر تجلی خداوند هستند و از این لحاظ فرقی میان آن‌ها جز تفاوت در حدود این فیض وجودی یا اختلاف در مراتب این تجلی نیست (داوودی، الوهیت و مظهریت، ص ۱۱۳). بنابراین بالاترین مراتب تجلی به زعم بهائیان مربوط به انسان کامل، یعنی مظاهر امر الاهی است. در مقدمه اول، طبق آیه ۳ سوره حدید، اسامی اول، آخر، ظاهر و باطن برای خداوند متعال بیان شده و در مقدمه دوم عنوان شده تمام پیامبران الاهی مظهر تجلی این اسامی هستند؛ اما اشکال آنجاست که این آیه شریفه و دیگر متون مشابه،

قلمداد شده است. اشراق خاوری در تعریف ختمیت می‌نویسد: «ختمیت به آخر بودن، صفت مختص به حضرت رسول اکرم گویند» (قاموس توفیق منیع، ج ۲، ص ۳۷۷). سؤال اینجاست که اگر صفت ختمیت، اختصاص به پیامبر اسلام دارد، به این معنا که با شخص دیگری در آن شریک نیست؛ چگونه می‌توان آن را به سایر پیامبران تسری داد؟ و اگر نه، سخن از اختصاص، در بیان خاوری به چه معناست؟

نکته هفتم: به گفته بهاء‌الله، که پیش‌تر هم اشاره شد؛ همه انبیای الهی در حکم یک ذات، روح، جسم و امر هستند (ایقان، ص ۱۱۸). این بیان با آیه ۲۵۳ سوره بقره، «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ: این پیغمبران را برخی بر بعضی برتری و فضیلت دادیم، بعضی را خدا با او سخن گفته و بعضی را رفعت مقام داده و عیسی پسر مریم را معجزات آشکار دادیم و او را به روح القدس نیرو بخشیدیم» در تضادی آشکار است و به وضوح نشان‌دهنده برتری مقام و منزلت تعدادی از پیامبران الهی بر برخی دیگر از آن‌هاست. علاوه بر این تضاد، دو اشکال اساسی بر آن وارد است. اشکال اول اینکه با فرض صحت چنین فرضیه‌ای،

پیامبرانی که در یک زمان می‌زیسته‌اند و به بیان بهائیان، همگی مظاهر امر الهی بودند؛ چگونه با هم در یک جسد قابل جمع‌اند؟! پیامبرانی مانند حضرت خضر و موسی عليه السلام را که هر دو در یک زمان نبی بوده‌اند، چگونه می‌توان در یک روح و یک جسم تصور کرد؟ اشکال دوم، اشتراک انسان‌هایی غیر از مظاهر الهی، در نفس و نور وجودی پیامبران است که این نظریه وحدت مظاهر را به اشخاصی غیر از پیامبران الهی تسری می‌دهد و این در تناقض با انحصار وحدت در مظاهر الهی است. تفصیل این مورد را به قسمت بعد و روایاتی که نویسندگان بهائی در این قسمت ذکر کرده‌اند؛ موکول می‌کنیم.

نتیجه: ملاحظه کردیم که در مقدمات ذکر شده، اشکالات اساسی فراوانی است که بدون حل آن‌ها، نمی‌توان نظریه وحدت مظاهر را ارائه داد و بر پایه آن به تسری صفت ختمیت برای تمام انبیا رسید.

قسمت دوم: بررسی روایات اسلامی

در قسمت دوم از استدلال نویسندگان بهائی، در تأیید نظریه وحدت مظاهر، به روایاتی اسلامی اشاره شده است که لازم است برای کامل شدن بحث، آن‌ها را یک‌به‌یک مورد بررسی قرار دهیم تا درستی یا نادرستی ادعای ایشان در این زمینه روشن شود.

روایت اول

در جزوه رفع شبهات آمده است: از رسول گرامی اسلام نقل شده است که «و کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین» (من نبی بودم هنگامی که گل آدم را می سرشتند).

همانگونه که در این حدیث به روشنی اشاره شده پیامبر گرامی اسلام ﷺ قبل از خلقت حضرت آدم ﷺ دارای مقام نبوت بوده‌اند. این حدیث اشاره به خلقت نورانی ایشان دارد و بیانگر جایگاه خاص و والای ایشان در میان انبیای الهی است و نه تنها هیچ ارتباطی به موضوع مورد ادعای نویسندگان بهائی، یعنی یکی بودن حضرت آدم و پیامبر اسلام ﷺ ندارد، بلکه به عکس، نشان دهنده وجه تمایز و جایگاه ویژه پیامبر اسلام نسبت به سایر انبیا از جمله حضرت آدم ﷺ است و مشخصاً ثابت می‌کند که این دو جایگاه یکی نیستند؛ چراکه ایشان می‌فرمایند من به عنوان یک شخصیت مستقل، دارای مقام نبوت بودم و حضرت آدم ﷺ نیز به عنوان شخصیت مستقل دیگری که پدر همه انسان‌ها هستند، هنوز خلق نشده بودند. پرسش اینجاست که نویسندگان بهائی، چگونه از این حدیث توانسته‌اند به وحدت مظاهر الهی برسند؟ حال آنکه مضمون حدیث، درست مطلبی عکس آن را نشان می‌دهد.

روایت دوم

«از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است «کنت و علی نوراً بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه» (حدیقة الشیعه ملاحمد اردبیلی، ص ۵۵. کتاب روح البیان شیخ اسماعیل حقی) یعنی مثل نوری بودم میان دست پروردگرم، پیش از آنکه عرش خود را خلق کند.» (جمعی از نویسندگان، جزوه رفع شبهات، ذیل سؤال ۱۵).

قبل از اینکه به متن این روایت بپردازیم؛ نکاتی در منابع این روایت دیده می‌شود که قابل تأمل است. در ارجاع به حدیقة الشیعه، شماره جلد ذکر نشده و شماره صفحه نیز اشتباه است. این حدیث در صفحه ۱۷۷ از جلد اول این کتاب است. در ارجاع دوم نیز شماره صفحه و جلد مشخص نشده و فقط به ذکر عنوان کتاب اکتفا شده است. این گونه ارجاع شایسته یک مطلب علمی نیست؛ ضمن آنکه در کتاب یادشده، علی‌رغم جست‌وجوی فراوان چنین حدیثی یافت نشد و این سؤال را ایجاد کرد که آیا این گونه نقل مطلب در این جزوه، خواننده را با دغدغه‌های بنیادین نظیر عدم رعایت در امانت و نقل درست از منابع روبه‌رو نمی‌کند؟ نکته دیگر آنکه منابع شیعی، حدیث مذکور را از مسند احمد بن حنبل نقل کرده‌اند (حافظ برسی، مشارق انوار الیقین، ص ۴۴). در واقع منبع اصلی این حدیث مربوط به اهل سنت است.

در هر صورت، نظر مشترک این است که حضرت علی علیه السلام نبی نیستند و همین اشتراک برای بحث حاضر کافی است که نظریه وحدت مظاهر را خدشه دار و غیرقابل پذیرش کند. توضیح آنکه اگر همه انبیای الهی دارای یک روح واحد بودند و ادعای وحدت مظاهر درست بود؛ امکان نداشت که بین

نبی و غیرنبی وحدت ایجاد شود؛ چراکه بنا بر ادعای وحدت مظاهر، روح نبی و غیرنبی باهم تفاوت دارند. به بیان بهاء الله در ایقان، فقط و فقط یک روح واحد وجود دارد که متعلق به انبیای الهی است و این روح واحد نبوت یا مظهر امر الهی است که در زمان های مختلف طلوع می کند. این روح واحد فقط مختص انبیا و مظاهر امر الهی است، اما در حدیث یادشده، به

خلقت پیامبر اسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام از یک نور واحد اشاره شده است که به این معناست که روح واحد انبیاء به یک غیرنبی هم تعلق گرفته است. حتی می توان گفت نفس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که بهاء الله آن را نفس واحده در

۱. رجوع شود به مضمون استدلال بهائیان در قسمت هفتم از سؤال ۱۵، در معنای باطنی بدئیّت و ختمیت.

در بررسی متن حدیث و ترجمه آن نیز نکات ظریفی دیده می شود که قابل تأمل است. نکته اول اینکه در ترجمه حدیث، نام حضرت علی علیه السلام حذف شده است: «من مثل نوری بودم میان دست پروردگارم...» در حالی که ترجمه درست حدیث مذکور این است: «من و

علی قبل از آنکه خدای متعال عرش خود را خلق کند، یک نور در نزد پروردگار بودیم». با دقت در مفهوم صحیح این حدیث، به حقیقت جالبی می رسیم.

پیش از این در خصوص حدیث منزلت (روایت اول از قسمت پنجم) بیان شد که باور بهائی و باور اسلامی در یک نکته این حدیث باهم اشتراک دارند و

آن اینکه حضرت علی علیه السلام نبی نیستند «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» یعنی تو نسبت به من مانند هارون هستی نسبت

به موسی، با این تفاوت که بعد از من هیچ پیامبری نیست. خلاصه آنچه در بحث حدیث منزلت گفته شد این بود که به ادعای نویسندگان بهائی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که ای علی تو پیامبر بعد از من نیستی، ولی ثابت شد که متن روایت تصریح دارد که وجود هرگونه نبی بعد از ایشان نفی شده است.

باید گفت اگر ادعای نویسندگان بهائی، در خصوص وحدت مظاهر درست بود؛ لازم می آمد که خدای متعال یا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حداقل در یک مورد اشاره می کردند که ایشان همان عیسی است که بازگشته با همان روح و جسم و نفس و امر؛ اما نه تنها هیچ نصی در این باره وجود ندارد، بلکه نصوص و متون بسیاری برخلاف ادعای وحدت مظاهر وجود دارد که در آن ها به استقلال پیامبران الهی و حضرت عیسی علیه السلام تصریح شده است؛

حضرت محمد ﷺ بعد از ایشان ظهور کرد، این مسأله دلالت دارد بر وحدت پیامبران الهی، به این معنا که آن کسی که بازگشته، یعنی پیامبر اسلام، همان حضرت مسیح بوده است.

باید گفت اگر ادعای نویسندگان بهائی، درخصوص وحدت مظاهر درست بود؛ لازم می‌آمد که خدای متعال یا پیامبر اسلام ﷺ حداقل در یک مورد اشاره می‌کردند که ایشان همان عیسی است که بازگشته با همان روح و جسم و نفس و امر؛ اما نه تنها هیچ نصی در این باره وجود ندارد، بلکه نصوص و متون بسیاری برخلاف ادعای وحدت مظاهر وجود دارد که در آن‌ها به استقلال پیامبران الهی و حضرت عیسی ﷺ تصریح شده است؛ مثل این آیه: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ: و هنگامی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من همانا رسول خدا به سوی شما هستم و حقانیت تورات را که مقابل من است تصدیق می‌کنم و نیز (شما را) مژده می‌دهم که بعد از من رسولی که نامش احمد است بیاید. چون آن رسول ما با آیات و معجزات به سوی خلق آمد، گفتند: این سحری آشکار است.» (ص: ۶). مطابق با این آیه، حضرت

تمام انبیای الهی می‌داند (ایقان، ص ۱۱۸) با نفس امیرالمؤمنین ﷺ طبق آیه ۶۱ سوره آل عمران، معروف به آیه مباهله، مشترک است. بنابراین باید پرسید چگونه می‌توان به نظریه وحدت مظاهر قائل بود، حال آنکه غیرنبی نیز در آن راه دارد؟ آیا ممکن است غیرنبی، هم در روح و هم در نفس پیامبر با او مشترک باشد؟ بنابراین، حدیثی که نویسندگان بهائی، به آن استناد کرده‌اند خود، دلیلی است بر رد نظریه وحدت مظاهر.

علاوه بر تمامی اشکالات، پرسش اصلی اینجاست که چه ارتباطی میان این حدیث و نظریه وحدت مظاهر وجود دارد؟ در این روایت مطرح نشده که همه انبیا دارای یک روح هستند و در این حدیث پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند که روح یا جسم تمام انبیا یکی است؛ آنچه فرموده‌اند این است که من و علی یک نور واحد در نزد پروردگار خویش بودیم. مشخص نیست نویسندگان بهائی از کجای این حدیث، توانسته‌اند به چنین نتیجه‌ای درمورد نظریه وحدت مظاهر برسند و آن را سندی برای اثبات آن نظریه بدانند!

بیانی از حضرت مسیح ﷺ

در سند بعدی، نویسندگان بهائی کلامی از حضرت مسیح ﷺ نقل کرده‌اند که «می‌روم و زود بازمی‌گردم» و این‌گونه استدلال کرده‌اند که چون در ظاهر حضرت مسیح بازنگشت و

می‌کنند و اشاره لطیفه‌ای است به مقام مظهریت حضرتشان، زیرا حضرت مسیح مظهر مستقل الاهی‌اند و در این بیان مبارک در ظل مقام حضرت موعودند» (حضرت باب، ص ۷۹۶). حقیقت این است که با این سخن، اساس وحدت مظاهر و یکی بودن جسم، روح، نفس و امر آن‌ها زیر سؤال می‌رود، چراکه با این سخن، حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام یک مظهر مستقل الاهی است، بلکه مظهری است در ظل مقام امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى. سؤال ما این است که کدام نظر را در باور بهائی باید برای مظاهر ظهور صحیح دانست، استقلال مظاهر یا وحدت آن‌ها را؟ وحدتی که گستره‌ای متنوع از جسم، روح، نفس و امر دارد.

نکته پایانی و مهم این بخش آنکه در جمله‌ای که نویسندگان بهائی از انجیل نقل کرده‌اند، بازگشت خود حضرت مسیح مطرح است. حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند «می‌روم و زود باز می‌گردم»؛ ایشان فرمودند که من می‌روم و در بدن جدیدی یا با اسم دیگری باز می‌گردم، بلکه تصریح فرموده‌اند که خودم باز می‌گردم. این عبارت انجیل با منابع و متون اسلامی هم مطابقت دارد و یکی از ویژگی‌های زمان ظهور موعود اسلام این است که حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام به زمین هبوط می‌فرمایند و به موعود اسلام در نماز اقتدا می‌کنند. نویسندگان بهائی استدلال کرده‌اند که چون تاکنون حضرت

عیسی عَلَيْهِ السَّلَام خود را شخصیت مستقلی می‌داند که تصدیق‌کننده تورات است و به رسولی بعد از خود بشارت می‌دهد که نام او احمد عَلَيْهِ السَّلَام است.

نکته دیگر این که بهائیان ادعا می‌کنند که باب همان موعود مسیحیان، یعنی حضرت عیسی و موعود اسلام، یعنی حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام است (خاوری، مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۸۴ و ج ۹، ص ۱۵۱ به نقل از عبدالبهاء). این درحالی است که یکی از نشانه‌های موعود اسلام این است که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به یاری او خواهد آمد و پشت سر ایشان نماز خواهد خواند (صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، فصل دوم، باب ۴۸). پس، به استناد متون و منابع اسلامی، حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و موعود اسلام دو شخصیت مستقل و جداگانه هستند، درحالی که با نظریه وحدت مظاهر در باور بهائی، باید یک روح و یک جسم باشند.

مناسب است در اینجا به بیانی از نصرت‌الله محمدحسینی از مبلغان و نویسندگان شهیر بهائی نیز اشاره کنیم که در توضیحی از سخنان باب، در باب سوم صحیفه عدلیه، در بیان معرفت ابواب می‌گوید: «مراتب پنجم، ششم و هفتم به ترتیب راجع است به «ارکان»، «نقباء» و «نجباء» ضمن توضیح معرفت ارکان می‌فرمایند که عیسی، خضر، الیاس و ادریس اخذ فیض از امام زمان (حضرت موعود)

او به واقع به نظریه وحدت مظاهر معتقد بوده و همگی پیامبران را از یک روح، نفس، جسم و امر می دانسته است، پس چرا از واژه های «ارواح» و «انفس»، به جای «روح» و «نفس» استفاده نموده است؟ آیا شایسته است ایشان که داعیه دار این نظریه است، حتی در عبارات و لغاتی که به تشریح این عقیده می پردازند، دقت کافی را نداشته و از عباراتی غیردقیق در این زمینه استفاده کند؟ اگر نفس، نفسی واحد و روح، روحی واحد است چرا باید واژه های ارواح و انفس را برای آنان به کار برد؟

نویسندگان بهائی، برای توضیح نظریه وحدت مظاهر مثالی از آفتاب زده اند که جای تأمل دارد: «اگر چنانچه آفتاب هزاربار طلوع و غروب نماید، باز هم یک آفتاب زیاده نخواهد بود. به همین قسم اگر هر یک از شمس حقیقی، مثلاً پیامبر اسلام، خود را اولین و آخرین نور الهی و نخستین و آخرین مظهر آسمانی بنامد، درست خواهد بود.» باید گفت این قیاس از اساس باطل است. زیرا طلوع و غروب خورشید حاصل گردش زمین است و نه از بین رفتن خورشید و به وجود آمدن خورشیدی دیگر! اما نویسندگان بهائی در اینجا از قیاس مع الفارق بین گردش زمین و از دنیا رفتن پیامبر پیشین و به دنیا آمدن پیامبر بعدی استفاده کرده اند. باید گفت خورشیدی که هر روز طلوع و غروب آن را شاهد هستیم، یکی بیشتر نیست و این

مسیح بازنگشته اند و بعد از ایشان حضرت محمد ﷺ آمده اند، پس حضرت محمد همان حضرت عیسی ﷺ هستند و نظریه وحدت مظاهر برقرار است. باید از ایشان پرسید آیا دنیا به پایان رسیده است و بازگشتی برای حضرت عیسی ﷺ نبوده که این گونه با اطمینان سخن ایشان را تفسیر کردید و پیامبر اسلام ﷺ را جایگزین ایشان نمودید؟

بررسی یک بیان از بهاء الله و یک مثال

قبل از بررسی ادامه روایات مطرح شده در جزوه رفع شبهات، لازم است بیانی از بهاء الله و مثالی را که در میان این روایات گنجانده شده است، بررسی کنیم. بیان بهاء الله این است:

«همان قسمی که در اول لا اول صدق آخریت برای مربی غیب و شهود می آید، همان قسم هم بر مظاهر او صادق می آید و در حینی که اسم اولویت صادق است، همان حین اسم آخریت صادق و در حینی که بر سر بدئیت جالسند، همان حین بر عرض ختمیت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می نماید که مظهر اولویت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت این ذوات مقدسه و ارواح مجرده و انفس الهیه هستند.»

بهاء الله برای بیان نظریه وحدت مظاهر، از عبارات «ارواح مجرده» و «انفس الاهیة» استفاده کرده است. سؤال اینجاست که اگر

گردش زمین است که شب و روز را به وجود می‌آورد. در حقیقت در اینجا مقدمه غلطی به نام «شموس» و خورشیدها را مبنای استدلال و تشبیه قرار داده‌اند و آنگاه نتیجه‌گیری کرده‌اند که چون شمس و خورشیدها غلط است و فقط یک خورشید وجود دارد، پس پیامبران نیز همه یکی هستند. در حالی که کسی ادعا نکرده است که در هر طلوع، خورشید جدیدی به وجود می‌آید و در غروب عمر آن به پایان می‌رسد که باور بهائی خواسته باشد غلط بودن این فرض را ثابت نموده و نتیجه بگیرد که خورشید واحد است و در نهایت از اثبات واحد بودن خورشید نتیجه بگیرد که پیامبران هم واحد هستند.

آیه‌ای از قرآن

نویسندگان بهائی، در کنار روایاتی که برای اثبات نظریه وحدت پیامبران (مظاهر) الهی آورده‌اند، به آیه‌ای از قرآن هم اشاره کرده‌اند که «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَٰتٍ بَالْبَصَرِ: و نیست امر ما مگر واحد» (قمر: ۵) و از آن نتیجه گرفته‌اند که تمام پیامبران الهی حقیقت واحد و ذات متحدی هستند که به الوان و اشکال مختلفی تجلی نموده‌اند... درحقیقت نویسندگان بهائی، «امر» را به معنای پیامبران الهی دانسته‌اند و از آن نتیجه گرفته‌اند که امر الهی یکی است، یعنی پیامبران الهی یکی هستند.

پرسش اصلی ما این است که نویسندگان بهائی، با چه دلیل و مدرکی کلمه «امر» را پیامبران الهی معنا کرده‌اند؟ در کجای قرآن «امر الهی» این‌گونه معنا شده است؟ در کدام کتاب لغت «امر» به معنای پیامبران الهی معنا شده است؟ آیا این‌گونه معنا کردن واژه‌ها، دخالت سلیقه شخصی در متون دینی و تفسیر به رأی آن نیست؟ آیا نویسندگان بهائی که خود، عملی برخی از مفسران را که به ارائه تفاسیری شخصی از قرآن می‌پردازند، تخطئه می‌نمایند، شایسته است که خود در جای جای پاسخ به سؤال ۱۵، از کلمه «خاتم» گرفته تا «امر» و «وسطا» را تفسیر به رأی کرده و آنچه را خود می‌پسندند و متناسب با استدلالشان است، جایگزین واقعیت نمایند؟ برای دریافت معنای صحیح آیه لازم است به آیات قبل آن مراجعه کنیم، تا به دور از اعمال نظرات شخصی و با توجه به سیاق آیات، معنای صحیح کلمه «امر» را در این آیه دریابیم. در آیه ۴۹ از سوره قمر می‌خوانیم: «إِنَّمَا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ: ما هر چیز را به اندازه آفریدیم» و در آیه بعد می‌فرماید: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَٰتٍ بَالْبَصَرِ: و نیست امر ما مگر واحد، به مانند یک چشم برهم زدن». ملاحظه می‌کنیم که این آیه و آیه قبل آن مربوط به نظام آفرینش و قضا و قدر در عالم است و سخنی در مورد پیامبران الهی نیست، چراکه با وجود عبارت «كَلِمَٰتٍ بَالْبَصَرِ» به معنای چشم برهم زدن، امر باید چیزی باشد

که عبارت «چشم برهم زدن» در مورد آن صادق باشد. سؤال اینجاست که اگر امر را پیامبران الهی بدانیم، کلّ آیه چگونه قابل معناست؟ «و نیست پیامبران ما مگر واحد، مانند چشم بر هم زدن»!! آیا با قرار دادن کلمه پیامبران الهی به جای امر، آیه قابل معنی است یا بی معنی می شود؟

نکته دیگر آنکه «امر» مذکر است و «واحد» مؤنث، لذا «واحد» نمی تواند به «امر» برگردد. اگر واحد بودن مربوط به امر بود، می بایست از کلمه «واحد» در آیه استفاده می شد و نه «واحد»؛ از این رو برخی از مفسران بر این باورند که «واحد» صفت مؤنثی است برای فعل «کن» به معنای «موجود باش» و طبق قواعد ادبیات عرب، چون صفت جمله است، باید مؤنث باشد.

روایت سوم

در ادامه روایات، روایتی را از پیامبر اسلام ﷺ نقل می کنند که به زعم بهائیان، ایشان در زمینه وحدت مظاهر الهی فرمودند: «اولنا محمد اوسطنا محمد اخرنا محمد فكلنا محمد» (رساله شیخ کاظم رشتی در شرح خطبه طنجه، ص ۲۴۳، ۲۶۰) یعنی اول و وسط و آخر و کل ما محمد است.

یادآوری می شود برای اینکه در این گونه مباحث، استدلال پذیرفته شود، لازم است ارجاعات به منابع مورد قبول طرف مقابل باشد ولی با مراجعه به نشانی این روایت، مشاهده می کنیم که این خطبه، روایتی مرسل (بدون ذکر راویان) است که در هیچ یک از منابع و مصادر شیعی، پیش از قرن هشتم هجری

نکته دیگر آنکه «امر» مذکر است و «واحد» مؤنث، لذا «واحد» نمی تواند به «امر» برگردد. اگر واحد بودن مربوط به امر بود، می بایست از کلمه «واحد» در آیه استفاده می شد و نه «واحد»؛ از این رو برخی از مفسران بر این باورند که «واحد» صفت مؤنثی است برای فعل «کن» به معنای «موجود باش» و طبق قواعد ادبیات عرب، چون صفت جمله است، باید مؤنث باشد.

جمله است، باید مؤنث باشد. شیخ طوسی آیه مورد بحث را چنین معنا می کند: «و ما أمرنا إذا أردنا ان يكون شيئاً إلا مرة واحدة إنما نقول له كن فيكون أي هذه منزلته في سرعته و انطباعه: و امر ما جزاین نیست که هنگامی که اراده کردیم که شیئی موجود باشد، می گوئیم باش، پس موجود می شود یا اینکه به منزله سرعت و فرمانبرداری است» (التبيان في

بین اهل بیت علیهم السلام تفاوتی قائل شد، چنین می‌فرماید: «و اِنِّي عالم بضمائر قلوبکم، و الأئمة من ولدی یعلمون و یفعلون هذا إذا أحبوا و أرادوا، لآئنا کلنا واحد، أولنا محمد و أوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد، فلا تفرقوا

بیننا: من به ضمائر قلب‌های شما آگاهم و نیز امامانی که از فرزندان من هستند به آن آگاهند و هرگاه دوست داشته باشند و اراده کنند آن را انجام می‌دهند (بر ضمائر اطلاع می‌یابند) زیرا که همه ما واحدیم؛ اول و وسط و آخر و کل ما محمد است و اختلافی میانمان نیست (علوی، المناقب (الکتاب العتیق)، ص ۷۵).

همچنین در جای دیگری از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که در حضور فرزند خود امام باقر علیه السلام درخصوص خلقت نوری و واحد بودن این خلقت به جابراین چنین توضیح می‌دهند:

«كُنَّا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَ رُوحَنَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَوْلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُنْنَا

مُحَمَّدٌ: همه ما یکی و از نور واحدی هستیم و روح ما از امر الاهی است، اول و وسط و آخر و کل ما محمد است» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۶). ناگفته پیداست که خلقت نوری و واحد بودن امر اهل بیت علیهم السلام که شامل یک نبی و چند غیرنبی است، به وضوح ادعای وحدت پیامبران را رد نموده و مخالف با این ادعاست.

قمری نیست و نخستین بار در کتاب «مشارق انوار الیقین»، تألیف شده در قرن نهم هجری قمری، نقل شده است و سید کاظم رشتی از رهبران فرقه شیخیه که از فرق منشعب و جدا شده از شیعه هستند. آن را در کتاب خود آورده است.

مسأله مهم‌تر آن است که متن این روایت که البته به صورت تقطیع شده، در جزوه رفع شبهات آمده است. بیانگر وحدت مظاهر امر و واحد بودن روح و جسم تمام انبیای الاهی نیست و دقیقاً به موضوعی برخلاف این باور اشاره دارد. متن روایت که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، اشاره به واحد بودن امر و خلقت پیامبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام دارد که درست برخلاف باور بهائی، واحد بودن امر و خلقت یک نبی و چند غیرنبی را مطرح کرده و خط بطلانی بر نظریه وحدت مظاهر الاهی می‌کشد.

نکته دیگر اینکه این حدیث اساساً از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل نشده است که بتوان با تکیه بر عبارت «و کلنا محمد» به وحدت پیامبران الاهی رسید. عبارت فوق، در دو حدیث در مصادر شیعی آمده است که یکی در مقام تبیین «جایگاه و شأن امام» و دیگری «شاهدی بر خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام» است. در یک حدیث از حضرت علی علیه السلام نقل شده که در بحث معرفی مقام، جایگاه و شؤون امام و در تبیین علت اینکه چرا نباید

روایت چهارم

نویسندگان بهائی در اثبات نظریه وحدت مظاهر استناد به روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده‌اند که ایشان فرمودند: «اما النبیون فانا: تمام انبیا من هستم» (شرح القصیده، سیدکاظم رشتی، ص ۱۱۵).

نظیر روایت سوم، این روایت نیز از منبعی نقل شده است که مورد قبول شیعه اثنی عشری نیست و شایسته تر این بود که در این زمینه از منابع معتبر شیعی نقل روایت می‌کردند. البته ناگفته نماند که در چاپ سنگی کتاب شرح القصیده سیدکاظم رشتی نیز چنین حدیثی یافت نشد. لذا در اینجا با مراجعه به منابع معتبر شیعی، این روایت را نقل می‌کنیم.

همان‌طور که از متن روایت نیز پیداست، بیانی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جزوه رفع شبهات نقل و ترجمه شده، زمین تا آسمان با آنچه منظور اصلی پیامبر اکرم بوده تفاوت دارد. چراکه ایشان در توضیح کلمه «النبین» فرموده‌اند که مقصود از این کلمه من هستم و منظور از «الصدیقین» برادر من ... اما معلوم نیست که نویسندگان بهائی چگونه این عبارت را به صورت «تمام انبیا من هستم» ترجمه کرده‌اند!

با جست‌وجو در منابع معتبر

شیعی خواهیم دید که عبارت «اما النبیون فانا» قسمتی کوتاه از روایتی از پیامبر اسلام در توضیح آیه ۶۹ سوره نساء است. «ذَكَرَهُ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ رَجَمَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مِصْبَاحِ الْأَنْوَارِ... رَوَى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ صَلَّى بِنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ صَلَاةَ الْفَجْرِ ثُمَّ

أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ. فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفْسِرَ لَنَا قَوْلَهُ تَعَالَى فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيَكَ رَفِيقًا. فَقَالَ صلی الله علیه و آله أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا وَأَمَّا الصِّدِّيقُونَ فَأَخِي عَلِيٌّ وَأَمَّا الشُّهَدَاءُ فَعَيِّي حَمْرَةٌ وَأَمَّا الصَّالِحُونَ

فَأَبْنَتِي فَاطِمَةُ وَأَوْلَادُهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ: شیخ طوسی رحمه الله در کتاب مصباح الانوار به اسناد خود از انس بن مالک نقل می‌کند که روزی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز صبح را خواندیم، سپس آن جناب رو به سوی ما برگردانید. من عرض کردم یا رسول الله! برای ما این آیه را تفسیر بفرمائید: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيَكَ رَفِيقًا» ایشان فرمودند:

منظور از انبیا منم و از صدیقین برادر من و از شهدا عمویم حمزه و از صالحین دخترم فاطمه و اولاد او حسن و حسین علیهما السلام است.

همان‌طور که از متن روایت نیز پیداست، بیانی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جزوه رفع شبهات نقل و ترجمه شده، زمین تا آسمان

بیانی دیگر از حضرت عیسیٰ علیه السلام

در جزوه رفع شبهات آمده است: «همچنین حضرت مسیح خود را مظهر بدئیت و ختمیت دانسته و فرمود «من الف و یا و اول و انتها هستم» (مکاشفات یوحنا، باب اول، آیه ۱۷) و در جای دیگر انجیل خود را جوهر خاتم خدا دانسته و می‌فرماید «و به وسیله او عالم‌ها را آفرید که فروغ و جلالش و خاتم جوهرش بود» (رساله به عبرانیان، باب اول، آیه ۳).

همان‌طور که پیش‌تر در نقل بیانی از حضرت مسیح علیه السلام و روایات قبلی گفته شد، این بیان را نیز از منابعی آورده‌اند که مورد قبول شیعه اثنی‌عشری نیست. ضمن آنکه بیانات منسوب به حضرت مسیح علیه السلام هم بیانگر وحدت پیامبران الهی

نیست؛ به‌طور مثال در بیان «من الف و یا و اول و انتها هستم» چگونه می‌توان با اطمینان گفت مقصود ایشان از الف و یا و اول و انتها پیامبران الهی است؟ این نوع از استدلال درست مانند تفسیر به رأی کلمه «امر» است که پیش‌تر در مورد آن، بحث کردیم. مضاف بر اینکه در باور بهائی، صحبتی از پایان جهان نیست و معنای قیامت نیز با آنچه در اسلام

با آنچه منظور اصلی پیامبر اکرم بوده تفاوت دارد. چراکه ایشان در توضیح کلمه «النبیین» فرموده‌اند که مقصود از این کلمه من هستم و منظور از «الصدیقین» برادر من علی و ... اما معلوم نیست که نویسندگان بهائی چگونه این عبارت را به صورت «تمام انبیا من هستم» ترجمه کرده‌اند! مضاف بر اینکه لازم است پرسیده شود که چرا برای استدلالی جامع و

درخور، به اصل آیه و روایت ذیل آن اشاره نشده و تنها به قسمتی تقطیع شده از آن بسنده شده است؟ ممکن است سؤال شود که کلمه «النبیین» را که جمع است، چگونه می‌توان به یک فرد نسبت داد و بقیه انبیا را از آن مستثنا کرد؟ پاسخ این سؤال در حرف «من» است که در آیه پیش از کلمه «النبیین» آمده است. عبارت «من النبیین»

اول اینکه این حدیث از مصادر اصیل شیعی نیست و دوم اینکه نقل از حضرت علی علیه السلام در مورد خودشان است که فرموده‌اند: من آدم و نوح هستم و این به کلی نظریه وحدت مظاهر را زیر سؤال می‌برد؛ به این معنا که یک «غیر نبی» ادعای یکی بودن با یک «نبی» کرده است و قبلاً گفتیم که این نکته، مغایر با نظریه وحدت مظاهر الهی است.

در آیه بیانگر آن است که مراد خداوند متعال، بخشی از پیامبرانش، یا یک پیامبر خاص است و ترجمه‌ای که نویسندگان بهائی از آن ارائه داده‌اند، کاملاً برخلاف مراد اصلی آیه است.

بررسی بیانی دیگر از بهاء‌الله و باب

در انتهای این قسمت، نویسندگان بهائی ادعای وحدت مظاهر را با دو بیان از باب و بهاء‌الله به پایان می‌برند که حاوی نکاتی است که در اینجا به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

بهاء‌الله در ایقان می‌نویسد: «ایضاً می‌فرمایند «چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب، به ذکر خاتم‌التَّبیین محتجب شده، از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند با اینکه خود آن حضرت فرمود: «أَمَّا التَّبْيِیُونَ فَأَنَا» و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد. مع‌ذلک تفکر نمی‌نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می‌آید به اینکه فرمودند: منم آدم اول، همین قسم صادق می‌آید که بفرمایند: منم آدم آخر و همچنان که بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند، همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می‌شود و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء التَّبیین بر آن حضرت صادق است، همان قسم ختم التَّبیین صادق آید» (ایقان، ص ۱۷۲) و همچنین می‌فرمایند «لتری کَلِّ التَّبیین و المرسلین کهیکل واحد و نفس واحد و نور واحد و روح واحدة، بحیث یکون أولهم آخرهم و آخرهم أولهم» (جوهر الاسرار، ص ۲۸).

آمده متفاوت است، لذا انتهایی را نمی‌توان برای پیامبران الهی تصور نمود و از این جهت است که وجوب ظهور پیامبرانی بعد از بهاء‌الله در آئین بهائی مطرح شده است. با این اوصاف باید پرسید چگونه می‌توان مقصود از انتها در بیان حضرت مسیح علیه السلام را یک پیامبر الهی دانست؟

در بیانی دیگر از ایشان آورده‌اند «و به وسیله او عالم‌ها را آفرید که فروغ و جلالش و خاتم جوهرش بود» این بیان نیز معلوم نیست چگونه وحدت پیامبران الهی را می‌رساند؟ کدام قسمت از این بیان نشان‌دهنده وحدت روح و جسم و نفس و امر پیامبران الهی است؟ آیا فقط نقل جمله‌ای از حضرت مسیح و به‌کارگیری کلمه خاتم در آن، کافی است تا ثابت کند روح و جسم پیامبران یکی است؟ آیا این نحو از استدلال این مسأله را در ذهن تداعی نمی‌کند که نویسندگان سعی داشته‌اند برای اثبات نظر خود، از انبوهی از جملات پیامبر اسلام و حضرت عیسی علیه السلام، باریط و بی‌ربط استفاده کنند تا حجم مطالب، جایگزین مفهوم آن‌ها شود؟ حقیقت آن است که در هیچ‌یک از مستندات که تا اینجا نویسندگان بهائی، در اثبات نظریه وحدت مظاهر مطرح کرده‌اند، اثری از حتی تبیین این نظریه نیز دیده نمی‌شود و چه بسا بسیاری از نوشته‌هایشان، خط بطلانی بر آن نیز محسوب می‌گردد.

نکته اول

در این نقل قول از بهاء الله به دو نقل منتسب به پیامبر اسلام ﷺ اشاره شده است که عبارتند از دو بیان «أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا» و «منم آدم و نوح و موسی و عیسی».

نوح هستم و این به کلی نظریه وحدت مظاهر را زیر سؤال می برد؛ به این معنا که یک «غیرنبی» ادعای یکی بودن با یک «نبی» کرده است و قبلاً گفتیم که این نکته، مغایر با نظریه وحدت مظاهر الاهی است.

نکته دوم

اولین روایت، همان روایت چهارم یعنی روایت «أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا» است که ثابت شد این بیان به هیچ وجه بیانگر وحدت پیامبران الاهی نیست و بالعکس با آوردن حرف «من» در آیه ای که این روایت توضیح آن است، مشخص است که مقصود فقط گروهی از پیامبران یا پیامبری خاص است. درباره روایت دوم، می گوئیم بهاء الله و به دنبال او نویسندگان بهائی، نگفته اند که نقل از پیامبر اسلام از کجاست و آیا نقل سخنی بدون سند و از همه مهم تر انتساب آن به خاتم پیامبران، شایسته یک نقل قول علمی و قابل پذیرش است؟ حقیقت این است که چنین سخنی از پیامبر اسلام ﷺ نقل نشده است، اما با جست و جو در منابع شیعی می توان مشابه با این بیان، روایتی نه از پیامبر اسلام، بلکه از حضرت علی ﷺ آن هم در وصف خودشان یافت (علوی، المناقب، ص ۷۴؛ حافظ برسی، مشارق انوار الیقین، ص ۲۴۹). در اینجا دو نکته را باید دانست:

بهاء الله در ادامه جمله «منم آدم و نوح و ...» که در اصل از امیرالمؤمنین ﷺ نقل شده است، این توضیح را از خود اضافه کرده است: «مع ذلك تفکر نمی نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می آید به اینکه فرمودند: منم آدم اول، همین قسم صادق می آید که بفرمایند: منم آدم آخر و همچنان که بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند، همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می شود» واضح است که عبارات آخرین نقل «همین قسم صادق می آید که بفرمایند: منم آدم آخر» در واقع برداشت بهاء الله از روایت فوق است و عبارت «منم آدم آخر» در این روایت نیست. بدین ترتیب، بهاء الله نه تنها حدیثی را که هرگز از پیامبر اسلام نقل نشده به آن حضرت نسبت داده، بلکه عباراتی را نیز از جانب خود و برای دستیابی به مراد و مقصود خویش، به روایت اضافه کرده است.

نکته سوم

اول اینکه این حدیث از مصادر اصیل شیعی نیست و دوم اینکه نقل از حضرت علی ﷺ در مورد خودشان است که فرموده اند: من آدم و

در ادامه قسمت قبل، به بیانی از کتاب جواهرالاسرار اشاره شده است که «و همچنین

می‌فرمایند لتری کُلَّ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ كَهَيْكَلٍ وَاحِدٍ وَ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ نُورٍ وَاحِدٍ وَ رُوحٍ وَاحِدَةٍ، بَحِيثٌ يَكُونُ أَوَّلُهُمْ آخِرُهُمْ وَ آخِرُهُمْ أَوَّلُهُمْ» (جواهرالاسرار، ص ۲۸). در این بیان، مشخص نیست که مقصود از «و همچنین می‌فرمایند» چه کسی است؟ بهاء‌الله یا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ با جست‌وجوی

همان‌طور که از این آیات پیداست قرآن کریم فرارسیدن اجل را شامل تمام خلقت می‌داند و آن را منحصر در امت‌ها علی‌الخصوص امت‌های الهیه نمی‌کند؛ اما جای بسی تعجب است که نویسندگان بهائی برخی از آیات قرآن را به‌صورت انتخابی مورد استفاده قرار داده و این اجل را فقط در امت‌های الهیه خلاصه کرده‌اند.

قسمت هشتم: تأکید قرآن بر ظهور پیامبران در آینده

در قسمت هشتم، نویسندگان بهائی برای اثبات پایان نیافتن سلسله پیامبران الهی به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و تبیین وجوب ارسال پیامبرانی بعد از ایشان، به طرح چند آیه از قرآن پرداخته‌اند.

آیه اول: اجل امت‌ها

در جزوه رفع شبهات آمده است: «قرآن در سوره اعراف آیه ۳۴ فرموده: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» (یعنی برای هر امتی (پیروان هر دینانی) پایانی است و وقتی که زمانش فرا رسد، ساعتی پس و پیش

این حدیث در منابع بهائی، این بیان را می‌توان در کتاب جواهرالاسرار بهاء‌الله و به نقل از او یافت؛ اما نکته مهم اینجاست که آیا می‌توان برای اثبات درستی نظریه وحدت مظاهر که شخص بهاء‌الله آن را تبیین کرده از بیان خود او استفاده کرد؟ آیا این کار به لحاظ علمی صحیح و مورد پذیرش است؟

همان‌طور که گفته شد این قسمت با سخنی از باب پایان یافته است که «بدان که مثل او مثل شمس است، اگر بما لانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر بما لانهایه غروب کند یک شمس زیاده نبوده و نیست، اوست که در کل رسل ظاهر بوده و اوست که در کل کتب ناطق بوده اولی از برای او نبوده زیرا که اول به او اول می‌گردد و اخیری از برای او نبوده زیرا که آخر به او آخر می‌گردد. (دلایل السبعه فارسی، ص ۲)» در توضیح این بیان

در دیانت اسلام، مطابق با نص صریح آیات قرآن، پایانی برای دنیا پیش بینی شده است که همان فرارسیدن معاد و روز قیامت است و هنگام رسیدگی به اعمال تمامی انسان‌ها، از اولین تا آخرین آن‌ها.^۱

قرآن این حقیقت بزرگ را در آیه ۳ سوره احقاف این‌گونه بیان می‌کند: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ. مَا آسْمَانِهَا وَ زَمِينَ رَا جِز بَه حَق وَ بَرَاى مَدْتى مَعِين نِيَا فَرِيدِيم وَ كَسَانِي كَه كَا فَر شَدْنَد، اَز هَرْ چَه اَنْدَار مي شُونَد، رُوي گِرْدَانَنْد.» يا در آيه ۸ سوره روم مي فرمايد: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ: آیا در نفس خود نمی اندیشند که خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه را بین آن دو است، جز به حق نیافریده و جز برای مدتی معین خلق نکرده؟ ولی بسیاری از مردم به دیدار پروردگار خود کافرند.»

همان‌طور که از این آیات پیداست قرآن کریم فرارسیدن اجل را شامل تمام خلقت می‌داند و آن را منحصر در امت‌ها علی‌الخصوص امت‌های الهیه نمی‌کند؛ اما جای بسی

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع شود به مقاله‌ای از همین نویسنده با نام معاد از منظر آئین بهائی، فصلنامه بهائی‌شناسی، شماره ۱۰، صص ۶۵۱-۱۱۲

نخواهد شد). بلافاصله درآیه بعد می‌فرمایند: «يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» یعنی ای آدمیزادگان، چون که پیامبرانی از شما بیایند و آیات خداوند را بر شما بخوانند پس هر که تقوی پیشه کرد ترسی نخواهد داشت. شاید از این صریح‌تر نتوان بر ظهور پیامبران در آینده تأکید ورزید و نیز در سوره حجر آیه ۵ می‌فرمایند: «مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ» یعنی هیچ امتی اجلش پس و پیش نخواهد شد. در سوره یونس آیه ۴۹ هم مفهوم مشابهی بیان می‌گردد: «...لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً.» "امه" به معنای جماعت پیرو یک آئین و یا خود آئین است و در هیچ جای قرآن امت اسلام ابدی خوانده نشده‌اند و از فرارسیدن اجل مستثنی نگشته‌اند.»

پاسخ

آنچه به‌طور خلاصه از استدلال بهائیان در مورد آیه ۳۴ و ۳۵ سوره اعراف می‌توان گفت این است که چون امت اسلام دارای اجل و پایانی است، لذا نمی‌تواند آخرین باشد و امت‌هایی الهی با دیانت و شریعت جدید پس از ایشان خواهند آمد.

در پاسخ لازم است ابتدا به تفاوت اساسی اعتقادی اسلام در مورد پایان دنیا، با آنچه آئین بهائی مدعی آن است اشاره شود.

ابدی است. در این صورت، اگر اجلی برای امتی در نظر گرفته شود، مسلماً آن امت را دیگر نمی‌توان آخرین امت الهی نامید، چراکه پس از این امت، خلق خدا به پایان نمی‌رسد و امتی بعد از آن امت خواهد آمد که دارای دین و شریعتی جداگانه باشد و آخربودن دین قبلی را نقض کند. لذا با این استدلال می‌توان گفت با توجه به اجل دار بودن امت اسلام، نمی‌توان آن را آخرین امت الهی و پیامبر اسلام را آخرین پیامبر الهی معرفی کرد.

مشکل این ادعا در آئین بهائی، آنجاست که این دنیا و مردم آن را ازلی و ابدی و ارسال پیامبران در آن را همیشگی می‌داند (خاوری، گنج شایگان، ص ۲۰۲ به نقل از بهاء‌الله).^۱ حال آنکه قرآن به صراحت برای همه آفرینش، اعم از آسمان‌ها و زمین و امت‌ها پایانی قائل است.

نکته جالب‌تر آنجاست که در ادامه این قسمت، نویسندگان بهائی برای مشخص کردن جایگاه امت اسلام در میان امت‌های

۱. اشراق خاوری در کتاب گنج شایگان خود ص ۲۰۲ از بهاء‌الله این عبارت را نقل می‌کند: «تَعْتَنَا الرَّسُلُ مِنْ قَبْلِ الَّذِي لَا قَبْلَ لَهُ وَارْسَلْنَاَهُمْ إِلَى الْعِبَادِ... وَ نُرْسِلَنَّ بِهِ الرَّسُلَ إِلَى آخِرِ الدَّيِّ لَا آخِرَ لَهُ: وَ مَا رَسُولَانِي رَا از بی‌نهایت قبل برانگیختیم و آن‌ها را به سوی بندگان فرستادیم... و همانا رسولانی تا بی‌نهایت بعد خواهیم فرستاد.»

تعجب است که نویسندگان بهائی برخی از آیات قرآن را به صورت انتخابی مورد استفاده قرار داده و این اجل را فقط در امت‌های الهیه خلاصه کرده‌اند.

با توجه به آیات ذکر شده و در نظر گرفتن اجل و پایانی برای دنیا، مسلماً و به حکم عقل، امتی از امت‌های الهی که در پایان دنیا حضور داشته باشند، اجلشان قرین با اجل دنیا و فرارسیدن روز قیامت می‌شود و این امت، آخرین امت الهی خواهد بود. پس به وضوح می‌توان گفت اجل دار بودن امت به معنای عدم امکان آخرین بودن آن نیست، چراکه اگر آغاز و پایانی برای دنیا در نظر گرفته شود، لاجرم امتی اولین و امتی آخرین،

خواهد شد. قرآن نیز به صراحت این حقیقت را بیان کرده و پیامبرگرمی اسلام را «خاتم النبیین» (احزاب: ۴۰) و آخرین پیامبر الهی و قرآن را کتابی برای جهانیان، بدون قید زمانی دانسته است (فرقان: ۱). بنابراین به صراحت می‌توان گفت آخرین دین و پیامبر الهی از دیدگاه قرآن، اسلام و پیامبر اکرم است و امت اسلامی اجلی خواهد داشت که مصادف با اجل دنیا و برچیده شدن آن خواهد بود.

اما اشکال اصلی آنجاست که آئینی ادعا کند پایانی برای دنیا نیست و این دنیا ازلی و

ابدی و ازلی بدانیم، با خط یا احتمالاً نیم خط بی‌انتهایی از جریان امت‌های الهیه مواجهیم که نمی‌توان برای آن وسطی تصور کرد. لذا این استدلال با مشکل جدی مواجه است، چراکه یا باید اعتقاد به مفهوم اول، وسط و آخر بودن یکی از امت‌های الهیه داشت یا جریان ارسال رسل و امت‌های الهی را ازلی و ابدی دانست که در این صورت وسطی نمی‌توان برای آن انگاشت. بنابراین، نویسندگان بهائی با مطرح کردن آیه ۱۴۳ سوره بقره و امت وسط در حقیقت، اعتقاد اصلی خویش را که ازلی و ابدی بودن جریان ارسال رسل و امت‌های الهی است، نقض کرده‌اند و آخرین بودن یک امت از امت‌های الهی را به اثبات رسانده‌اند. علاوه بر این، معنایی که نویسندگان بهائی برای کلمه «وسط» ارائه داده‌اند، قابل بحث است که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.

آیه دوم: امت وسط

نویسندگان بهائی با استناد به آیه ۱۴۳ سوره بقره، «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ: و ما شما را این‌گونه امتی وسط قرار دادیم تا شاهدان بر سایر مردم باشید» و توصیف «وسطاً» که در این آیه برای امت اسلام به‌کار رفته است، این چنین استدلال کرده‌اند که امت اسلام در میانه جریان امت‌های الهیه قرار دارد و بنابراین آخرین آن‌ها نیست.

دیگر، با استناد به آیه «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ: همچنان تو را در امتی فرستادیم که پیش از آن‌ها امت‌هایی در گذشته آمدند و رفتند» (رعد: ۳۰) بیان می‌کنند که امت اسلام امتی است که قبل از آن، امت‌هایی آمده‌اند و رفته‌اند. همچنین طبق آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ: و ما شما را این‌گونه امتی وسط قرار دادیم تا شاهدان بر سایر مردم باشید (سوره بقره، آیه ۱۴۳)، امت اسلام امتی است که در میانه و وسط امت‌های الهی قرار گرفته است و چون اجل‌دار نیز هست، بنابراین نمی‌توان آخرین باشد.

در کنار پاسخ به شبهه‌ای که با استناد به آیه ۱۴۳ سوره بقره در ادامه بیان خواهیم کرد، توجه به نکته‌ای جالب در اینجا لازم است و آن اینکه نویسندگان بهائی، جایگاه امت اسلام را وسط و میانه سایر امت‌های الهی می‌دانند. واضح است که اگر بنا باشد «وسط» با معنایی که این نویسندگان از آن ارائه داده‌اند مطابق باشد، لاجرم باید جریان امت‌های الهیه ابتدا و انتهای داشته باشد تا معنای وسط و میانه در آن محقق گردد. پس در اینجا هم امتی از امت‌های الهیه، آخرین خواهد بود و مفهوم آخر بودن برای آن تحقق خواهد یافت. درحالی‌که اگر مطابق با باور بهائی، این دنیا و جریان خلقت و ارسال رسل در آن را

پاسخ

که نویسندگان بهائی از آن ارائه داده‌اند، یعنی وسط و میانه بدانیم، این وسط، می‌تواند به معنای میانه تمام امت‌های بشری باشد؛ به این معنا که امت اسلام پایان امت‌های الهیه و وسط و میانه امت‌های بشری است که قبل از اسلام آمده و پس از آن نیز خواهند آمد.

البته برای بررسی دقیق‌تر کلمه وسط، با مراجعه به فرهنگ‌های لغت خواهیم یافت اساساً لغت وسط در زبان عربی به ۳ معنا به‌کاررفته است: ۱- معتدل و عادل ۲- میانه و وسط ۳- شریف و والا (ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۴۲۸ و ۴۳۰. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۸۶۹). بنابراین از آنجاکه این لغت، حداقل دارای سه معناست، برای استعمال و استفاده هریک از این معانی به قرینه و دلیل نیازمندیم، طوری که با یافتن قرینه، یکی از این سه معنی درست و بقیه به دلیل نداشتن قرینه کنار گذاشته می‌شوند. قرینه مناسب برای این آیه، در ادامه آیه آمده است، آنجا که می‌فرماید: «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا: شما را امت عادل و معتدل قرار دادیم تا شاهد بر همه بشر باشید و پیامبر شاهد بر شما باشد.» در واقع علت وسط قرار دادن امتی که در آیه ۱۴۳ سوره بقره به آن اشاره شده است «شاهد بودن و شهادت بر امور» بیان شده است و از آنجاکه در عقاید اسلامی، اصل بر این است که شاهد باید عادل باشد (طلاق: ۲) و شاهد

در پاسخ به این شبهه، علاوه بر اشکال بنیادینی که در قسمت قبل بیان شد، باید تأملی نیز در معنای اصلی آیه و بررسی مفهوم امت وسط در این آیه داشت. قبل از آن، باید توضیحی در مورد کلمه امت و کاربرد آن در قرآن بیان گردد. در جزوه رفع شبهات، مقصود از امت، جماعت پیرو یک آئین یا خود آن آئین بیان شده است و این درحالی است که در آیات مختلف قرآن کریم، برای کلمه امت معانی دیگری نیز ارائه شده است. به طور مثال در آیه ۳۸ سوره انعام «وَمِمَّنْ دَائِبَةً فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ: هیچ جنبده‌ای در زمین یا هیچ پرنده‌ای که با بال‌هایش به پرواز درآید، نیست مگر گروهی مثل شما انسان‌ها»، امت به معنای گروهی از جانداران یا انسان‌ها آمده است. در آیه «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: ابراهیم، خود، امتی مطیع فرمان خداوند و حنیف بود و از مشرکان نبود» (نحل: ۱۲۰) حضرت ابراهیم عليه السلام خود به تنهایی یک امت نامیده شده‌اند. بنابراین می‌توان گفت دلیل متقنی نداریم که امت لزوماً به معنای جماعت پیرو یک آئین الهی باشد و می‌تواند اشاره کلی به دسته‌ای از انسان‌ها باشد. بنابراین همین‌جا می‌توان نتیجه گرفت که حتی اگر کلمه «وسطاً» را مطابق با معنایی

تصریح فرموده‌اند مراد از امت وسط در این آیه ما هستیم و ما شاهد بر مردم هستیم و پیامبر هم شاهد بر ماست (قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۳. بحرانی، البرهان، ج ۱، ص ۳۴۳).

نکته جالب اینجاست نویسندگان بهائی در انتهای همین قسمت، افرادی را که قرآن را تأویل و تفسیر می‌کنند تخطئه می‌کنند و تفسیر به رأی را

حاصل هوای نفس می‌دانند و

با اشاره به آیه ۷ سوره آل عمران تاویل‌گران حقیقی آیات قرآن را خدا و راسخون در علم که ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند معرفی می‌کنند. حال جای بسی تعجب است که چرا نویسندگان بهائی، خود به جست‌وجوی بیان امامان معصوم علیهم‌السلام درباره این آیه نرفته‌اند تا تأویل حقیقی آن را بیابند و ببینند چه کسانی به عنوان امت وسط معرفی

شده‌اند تا به اشتباهاتی این‌گونه که منجر به تصورات باطلی در مورد وسط بودن امت اسلام می‌گردد، دچار نشوند.

آیه سوم و چهارم: مدت دین اسلام و عدم تاخیر در اجل

به طور خلاصه، نویسندگان بهائی، با طرح سه دسته از آیات به بیان سه مطلب در قسمت

غیرعادل، شهادتش پذیرفته نیست. پس می‌توان گفت از میان این سه معنی، فقط معنای معتدل و عادل را می‌توان برگزید و معنای آیه چنین می‌شود: (شما را گروه عادل قرار دادیم تا شایسته شهادت بر انسان‌ها باشید و پیامبر هم شاهد بر شما باشد). اگر سؤال شود که نمی‌توان همه مسلمانان را عادل دانست،

بنابراین نمی‌توان مقصود از

وسط را عدالت و عادل بودن گرفت؛ پاسخ این است که عدالت و اعتدالِ جمعی از مسلمانان کافی است، چراکه اولاً، دلیل محکمی بر خطاب قرار دادن تمام مسلمانان در این آیه وجود ندارد و گفتیم که خداوند در قرآن گاهی گروهی از مسلمانان (آل عمران: ۱۰۴) و گاهی یک فرد مشخص (نحل: ۱۲۰) را امت خوانده است و ثانیاً،

از آنجاکه قیدی برای این شهادت در نظر گرفته نشده است، شهادتی عام بر لحظه لحظه زندگی مردم است که فقط حجت‌های الهی از این ویژگی برخوردارند. بنابراین به طور قطع می‌توان گفت مقصود از امت در این آیه گروهی خاص از مسلمانان و در وهله اول ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند. مؤید این ادعا روایاتی از ائمه معصومین علیهم‌السلام ذیل همین آیه است که

نکته اول اینکه اجل دار بودن امت اسلام، حقیقتی است که در آیات قرآنی نیز بیان شده و به هیچ‌روی قابل انکار نیست، اما این بدان معنا نیست که نتوان امت اسلام را آخرین امت الهی دانست، بلکه با توضیحاتی که در قسمت‌های قبل داده شد، مشخص گردید پیامبر اسلام آخرین پیامبر و امت اسلام آخرین امت تا فرا رسیدن معاد و روز قیامت خواهد بود.

می‌گیرید»، در یک روز دانسته شده که این روز، مطابق با آیه ۵ سوره سجده و آیه ۴۷ سوره حج: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ: همانا يك روز نزد خدا (و از نظر حلم او) چون هزار سال به حساب شماست» معادل با ۱۰۰۰ سال است. این مدت زمان هم معادل است با فاصله میان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ قمری تا ظهور باب یعنی سال ۱۲۶۰ قمری که پس از طی آن، باب ظهور کرده و مدت زمان دین اسلام به پایان رسیده است. بنابراین، این‌گونه نیست که دین اسلام آخرین باشد، بلکه هم اجل و هم مدت زمانی مشخص برای آن، تعیین شده است.

پاسخ

در پاسخ چند نکته را به ترتیب اشاره می‌کنیم: نکته اول اینکه اجل دار بودن امت اسلام، حقیقتی است که در آیات قرآنی نیز بیان شده و به هیچ‌روی قابل انکار نیست، اما این بدان معنا نیست که نتوان امت اسلام را آخرین امت الهی دانست، بلکه با توضیحاتی که در قسمت‌های قبل داده شد، مشخص گردید پیامبر اسلام آخرین پیامبر و امت اسلام آخرین امت تا فرا رسیدن معاد و روز قیامت خواهد بود. نکته دوم اینکه آیات ۲۹ و ۳۰ سوره سباء که در آن از روز میعاد سخن رفته، در حقیقت خطابی است به مشرکان و کافران، که روز میعاد را انکار کرده و به صورت انکاری از روز

هشتم اقدام کرده‌اند. ۱- اجل امت اسلام و عدم امکان آخرین بودن آن. ۲- عدم تاخیر در اجل هنگامی که فرا رسد. ۳- اجل دین اسلام که ۱۰۰۰ سال است و هنگامی که به سر رسیده، باب با شریعت جدید ظهور کرده است. مطلب اول پیش‌تر ذیل آیه اول توضیح داده شد. مطلب دوم و سوم به جهت آمیختگی باهم به صورت یک‌جا در این قسمت بررسی می‌شود.

آیاتی که برای بیان مطلب دوم به آن‌ها استناد شده عبارتند از آیات ۵ سوره حجر «ما تَشِيقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ: هیچ قومی از اجل خود (از آنچه در علم حق معین است يك لحظه) پس و پیش نخواهند افتاد» و ۴۹ سوره یونس که مشابه آن پیش‌تر در آیه ۳۴ سوره اعراف نیز آمده بود. همان‌طور که در متن این آیات نیز بیان شده، لحظه اجل امت‌ها حقیقتی است که اگر به امضای الهی برسد، حتی برای لحظه‌ای هم تأخیر در آن راه نخواهد داشت و قطعاً واقع می‌شود. از طرفی، در بیان مطلب سوم، اجل امت و دین اسلام با استناد به آیات ۲۹ و ۳۰ سوره سباء، «وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لَا تَسْتَقْدِمُونَ: و می‌گویند: اگر راست‌گویید، این وعده کی خواهد بود؟ بگو: وعده‌گاه شما روزی است که نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنید و نه بر آن پیشی

فرارسیدن وعده و وعید الهی که پیش‌تر در آیه ۲۶ به آن اشاره شده بود، پرسیده‌اند که در آیه ۳۰ پاسخ داده شده در روزی است که لحظه‌ای تقدم و تأخر در آن نیست و در ادامه نیز در آیه ۳۱، کافران پاسخ داده‌اند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» و کافران گفتند: ما به این قرآن و کتاب‌هایی که پیش از آن بوده است، هرگز ایمان نمی‌آوریم» اما همان‌طور که به‌وضوح نیز پیدا است، در معنای این آیات دو تغییر مهم توسط نویسندگان بهائی، صورت گرفته است. اول اینکه مخاطب آیات را که مشرکان و کافران هستند، تغییر داده و امت اسلامی قلمداد نموده است. دوم اینکه اجل را به جای میعاد آورده است که تغییری بارز است. اما حتی اگر میعاد به معنای اجل هم بود، مشخص است که از روز فرارسیدن اجل کافران صحبت شده است و نه امت اسلامی. بنابراین آیاتی که از آن برای تعیین روز اجل امت اسلامی استفاده شده، نه خطاب به امت اسلامی است و نه صحبتی از اجل در آن شده است. نکته سوم اینکه به فرموده آیات قرآنی، زمان اجل تمام امت‌ها، زمانی است که اگر به امضای الهی برسد، لحظه‌ای تقدم و تأخر در آن راه نخواهد داشت؛ اما مسأله اینجاست که آیا به‌راستی مدت اجل دین اسلام، در قرآن تعیین شده است؟ به عبارتی آن‌گونه که نویسندگان بهائی ادعا می‌کنند، آیا می‌توان با استناد به آیات ۵

سوره سجده و ۴۷ سوره حج، مدت زمان دین اسلام را ۱۰۰۰ سال دانست که هنگامی که این هزار سال فرا رسد، لحظه‌ای تقدم و تأخر در آن نیست و باید بلافاصله منتظر فرستاده و پیامبری جدید از سوی خدا بود؟ پاسخ این سؤال، از دو راه قابل بررسی است. راه اول اینکه این فرض را صحیح پنداشته و نتایج حاصل از آن را بررسی کنیم. راه دوم اینکه به سراغ معنای صحیح و شرح آیاتی که صحبت از تدبیر امور هزارساله دارند، برویم و مقصود حقیقی آن‌ها را جست‌وجو نماییم که در اینجا به بررسی هر دو جهت می‌پردازیم.

بررسی فرض اول

اگر فرض اول را آن‌گونه که نویسندگان بهائی ادعا کرده‌اند، صحیح فرض کنیم؛ نتیجه آن است که باید بلافاصله بعد از فرارسیدن عمر دین اسلام، به جست‌وجو و بررسی ادعای فردی اقدام کنیم که اعلام پیام‌آوری از جانب خدا را دارد. اما سؤال اینجاست که آغاز دین اسلام را از چه زمانی باید محاسبه کرد؟

بدیهی است که عمر دیانت، با شروع پیامبری فرستاده الهی آغاز می‌شود، همان‌طور که طول عمر یک فرد، از تاریخ ولادت او محاسبه می‌شود. بنابراین کاملاً منطقی است که آغاز دیانت اسلام را از شروع بعثت حضرت محمد ﷺ محاسبه کنیم. پیامبر اسلام سیزده سال قبل از هجرت، به پیامبری

مبعوث گردیدند و با این حساب، اگر اجل دیانت اسلام هزار سال باشد، باید در سال ۹۸۷ قمری در جست و جوی پیامبر بعدی بود؛ این درحالی است که نویسندگان بهائی، باب را که در سال ۱۲۶۰ هجری قمری ادعای خود را مطرح نموده، به عنوان

پیامبر بعدی معرفی می‌کنند که این دو باهم ۲۷۳ سال فاصله دارند. در اینجا باید از نویسندگان بهائی پرسید چرا آغاز دیانت اسلام را سال ۲۶۰ هجری قمری که شهادت امام حسن عسکری علیه السلام است، در نظر گرفته‌اید؟ آیا این بدان معناست که از آغاز بعثت پیامبر اسلام تا شهادت امام حسن عسکری علیه السلام هیچ

آشکار است که در این آیه، صحبت از روز رسیدن عذاب الاهی است، درحالی‌که با تقطیع آیه و آوردن قسمت انتهایی آن ادعا شده است که روز اجل امت اسلام، برابر با هزار سال است. حقیقت آن است که روز رسیدن عذاب الاهی، همان روز قیامت است که خدای متعال در آیات متعددی پرده از حقیقت آن برداشته است،

مسلمانی وجود نداشته است؟ درحالی‌که پیامبر اسلام خود فرمودند: «أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ: من نخستین مسلمانم» (انعام: ۱۶۳). نکته دیگر آنکه اگر قرار باشد اجل دیانت اسلام، پس از وفات آخرین جانشین پیامبر محاسبه گردد، باید گفت از نظر دین اسلام و آئین بهائی، تعداد این جانشینان، دوازده نفر است (اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۴۴)، پس باید سال وفات دوازدهمین جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ملاک محاسبه قرار گیرد، حال آنکه هنوز چنین امری محقق نشده است و از منظر

دارد. در نهایت باید گفت از هیچ طریقی اجل هزارساله مورد ادعای بهائیان برای دین اسلام، منطبق با ظهور باب نیست.

پس از بررسی تطابق آغاز و پایان هزار سال با ادعای باور بهائی و اثبات نادرستی آن، مناسب است نگاهی نیز به محتوای آیاتی که بیانگر این مدت زمان هستند بیندازیم تا ببینیم آیا به‌راستی در این آیات از اجل هزارساله امت اسلامی سخن رفته یا بیانگر موضوع دیگری هستند؟

بررسی آیه هزار سال

با بررسی آیه ۴۷ سوره حج، می بینیم که نویسندگان بهائی، فقط قسمت انتهایی آیه را آورده اند و ابتدای آن را تقطیع کرده اند. آیه کامل این است: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» و از تو تقاضای تعجیل در عذاب می کنند و خداوند هرگز در وعده خود (به عذاب آنان) تخلف نخواهد کرد و همانا يك روز نزد خدا، چون هزار سال به حساب شماست. آشکار است که در این آیه، صحبت از روز رسیدن عذاب الاهی است، درحالی که با تقطیع آیه و آوردن قسمت انتهایی آن ادعا شده است که روز اجل امت اسلام، برابر با هزار سال است. حقیقت آن است که روز رسیدن عذاب الاهی، همان روز قیامت است که خدای متعال در آیات متعددی پرده از حقیقت آن برداشته است، چنانکه می فرماید: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ» و روز قیامت به سخت ترین عذاب بازگردانیده می شوند» (بقره: ۸۵) و نیز «يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» روزی که آن هنگامه بزرگ را مشاهده کنید، خواهید دید که هر زن شیرده طفل خود را (از هول)

فراموش کند و هرآبستن بار رحم را بیفکند و مردم را (از وحشت آن روز) بی خود و مست بنگری، در صورتی که مست نیستند و لیکن عذاب خدا سخت است» (حج: ۲). نکته دیگری که در این استدلال مطرح است آن است که چرا نویسندگان بهائی، آیه ای را که مدت زمان یک روز را برابر با هزار سال دانسته، آورده اند و به آیاتی که یک روز را معادل پنجاه هزار سال فرموده، اشاره ای نکرده اند؟ خدای متعال در آیه ۴ سوره معراج می فرماید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» فرشتگان و روح الامین به سوی خدا بالا روند، در روزی که مدتش پنجاه هزار سال خواهد بود.» در این آیه مدت یک روز برابر با پنجاه هزار سال دانسته شده است. حال باید پرسید با چه استدلالی می توان آیات «هزارساله» را به اجل امت اسلام نسبت داد، اما از آیات «پنجاه هزارساله» چشم پوشی کرد و مدت زمان اجل اسلام را پنجاه هزار سال ندانست؟

آخرین آیه مورد استناد باور بهائی، در خصوص تعیین اجل هزارساله و نسخ اسلام، آیه ۵ سوره سجده است که می فرماید: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» اوست که امر عالم را از آسمان تا زمین تدبیر می کند، سپس در روزی که مقدارش به حساب شما هزار سال

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ: این کتاب را تدریجاً به حق و راستی بر تو نازل کرد، که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از خود و تورات و انجیل است» (آل عمران: ۲۳). بنابراین نمی‌توان عبارت «يُدْبِرُ الْأَمْرَ» را به معنای ایجاد شریعت جدید دانست و آشکار است که فاصله زیادی میان معنای حقیقی آیه و ترجمه دلخواه نویسندگان بهائی از آن وجود دارد.

لازم است نویسندگان بهائی در مورد سایر قسمت‌های آیه توضیحات بیشتری بدهند. به‌طور مثال باید درباره کلمه «يَعْرُجُ» بگویند که به چه معناست؟ آیا باید آن را به معنای نسخ دین اسلام گرفت؟ اگر این‌گونه باشد، دو اشکال اساسی پیش خواهد آمد. اول اینکه نسخ یک دیانت امری تدریجی نیست و به یکباره رخ می‌دهد، چنانکه ادعای باور بهائی نیز ناظر بر نسخ آن در روز واقعه بدشت است. این درحالی است که اگر فرض باور بهائی در مورد این آیه را درست بدانیم، متن آیه با آوردن حرف «فی» بیانگر آن است که نسخ اسلام در طی هزار سال صورت گرفته است. دوم اینکه در قرآن مفهوم عروج برای مواردی چون رفت و آمد فرشتگان به‌کار رفته است و نه نسخ دین الهی. مانند آیه «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ: فرشتگان و روح در روزی که مقدارش

است، باز به سوی او بالا می‌رود.» نویسندگان بهائی، پس از اشاره به این آیه بیان کرده‌اند که «بنابراین مدت دین اسلام هزار سال ذکر شده است.» از این استدلال پیداست که نویسندگان، مقصود از کلمه «الامر» را در این آیه (دین اسلام) و مقصود از «يُدْبِرُ» را (نازل کردن) پنداشته‌اند. پرسش اینجاست که این معادل‌یابی بر چه مبنایی صورت گرفته است؟ کلمه «الامر» در لغت به معنای شأن و شیء آمده است (لوییس معلوف، المنجد) و در قرآن نیز به دو معنا آمده است یکی «کار و شیء»: «وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: چون چیزی را اراده کند، بدان گوید: باش، پس می‌شود» (بقره: ۱۱۷) و دیگری «دستور و فرمان»: «قُلْ أَمْرِي بِالْقِسْطِ: بگو خدایم به عدل فرمان داده است» (اعراف: ۲۹) که در معنای اول مصدر است و در معنای دوم مصدر و اسم مصدر است (قرشی، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۰۹). بنابراین، نمی‌توان بدون دلیل و قرینه محکم، ادعا نمود امر به معنای دین اسلام است که البته در ادعای جزوه رفع شبهات، چنین مطلبی دیده می‌شود. از سوی دیگر در قرآن هر جا سخن از ایجاد یک دیانت و شریعت است، با کلمه «شَرَعَ» و «نَزَّلَ» بیان شده است: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا: از دین آنچه را به نوح سفارش کرده بود، برای شما تشریح کرد» (شوری: ۱۳) و «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند» (معارج: ۴). بنابراین با بررسی دقیق کلمات آیه می‌توان نتیجه گرفت که این آیه نمی‌تواند دربارهٔ زمان اجل دین اسلام و نسخ آن باشد. اکنون سؤال این است که پس آیه ۵ سوره

[با این حال] آیا متذکر و هوشیار نمی‌شوید؟ (۴) [همه] امور را [همواره] از آسمان تا زمین تدبیر و تنظیم می‌کند، سپس در روزی که اندازهٔ آن به شمارش شما هزار سال است، به سوی او بالا می‌رود. (۵) این است [پروردگار] دانای نهران و آشکار، که توانای شکست‌ناپذیر و مهربان است، (۶) همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد، (۷) سپس نسل او را از چکیده‌ای از آب پست و بی‌مقدار قرار داد، (۸) آنگاه او را [از جهت اندام] درست و نیکو نمود، و از روح

همان‌طور که از متن این آیات پیداست یک اصل کلی در تمام آن‌ها دیده می‌شود و آن خبر از رسول داشتن هرامت و آمدن پیامبرانی برای بشر است؛ اما آیا این بدان معناست که بعد از پیامبر اسلام ﷺ نیز این کار ادامه دارد و رسولانی خواهند آمد؟ پاسخ منفی است.

خود در وی دمید و برای شما گوش و چشم و قلب آفرید، درحالی‌که اندکی سپاس‌گزاری می‌کنید.»

ملاحظه می‌کنیم که در این آیات، سخن از تکوین جهان ماده و آفرینش آسمان‌ها و زمین و انسان است و گفت‌وگویی از نبوت و رسالت و تشریح دیانت در میان نیست. در کل باید گفت با تمام مطالبی که به آن استناد شد، استدلال نویسندگان بهائی در زمینهٔ تعیین مدت زمان اجل اسلام در این آیه، پذیرفتنی نیست.

سجده بیانگر چه موضوعی است؟ برای درک بهتر مفهوم این آیه، آیات قبل و بعد آن را بررسی می‌کنیم.

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَلَائِكُهُ مِمَّن دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (۴) يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ

السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵) ذَلِكَ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۶) الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ: خداست که آسمان‌ها و زمین را و آنچه را میان آن‌هاست در شش روز آفرید، سپس بر تخت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط شد. برای شما جز او هیچ یاور و شفاعت‌کننده‌ای نیست،

اشاره به چند آیه دیگر

آیات دیگری که در قسمت هشتم مورد استناد قرار گرفته‌اند، عبارتند از: آیه ۴۷ سوره یونس «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» برای هرامتی پیامبری است، پس آنگاه که رسولشان آید، در میان ایشان به عدالت قضاوت خواهد نمود و ایشان گمراه نخواهند شد. و آیه ۳۶ سوره نحل «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ: یعنی در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا خدا را عبادت کنید.»

مشابه این آیات نیز آیه‌ای در ابتدای این قسمت، آورده شده بود که عبارت بود از «یا بَنِي آدَمَ! مَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ آتَىٰ فَمَنْ آتَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: ای فرزندان آدم! چون پیامبرانی از جنس خودتان به سویتان آیند که آیاتم را بر شما بخوانند [به آنان ایمان آورید و آیاتم را عمل کنید] پس کسانی که [از مخالفت با آنان] بپرهیزند و [مفاسد خود را] اصلاح کنند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند» (اعراف، آیه ۳۵).

همان‌طور که از متن این آیات پیداست یک اصل کلی در تمام آن‌ها دیده می‌شود و آن خبر از رسول داشتن هرامت و آمدن پیامبرانی برای

بشر است؛ اما آیا این بدان معناست که بعد از پیامبر اسلام ﷺ نیز این کار ادامه دارد و رسولانی خواهند آمد؟ پاسخ منفی است، زیرا خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره احزاب، پیامبر اسلام را خاتم النبیین و پایان‌دهنده انبیای الهی معرفی کرده است. از منظر باور بهائی نیز ارسال رسل خاتمه یافته است، چرا که بهاءالله به صراحت در کتاب اشراقات خود بیان کرده «الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْعَالَمِ وَرَبِّ الْأُمَمِ الَّذِي بِهِ انْتَهَتْ الرَّسَالَةُ وَالتُّبُوءَةُ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ دَائِمًا أَبَدًا سَرْمَدًا: صلوات و سلام بر سید عالم و مربی امت‌ها شخصی که به او، رسالت و نبوت پایان یافت و بر اصحابش (سلام) دائمی و ابدی و سرمدی باد (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۹۳). بنابراین باید پرسید نویسندگان بهائی، از کجای آیات مذکور آمدن رسولان یا انبیایی را بعد از پیامبران اسلام، برداشت کرده‌اند؟ در حالی که هیچ توضیح اضافه‌تری نیز درباره این آیات در جزوه رفع شبهات نیست تا بتوان بر مبنای آن، پاسخ‌های مبسوط‌تری را ارائه داد.

آیه ذلک الكتاب

از آیات دیگری که در این بخش به آن اشاره شده، آیه ۲ سوره بقره است «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَازِكْرَبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ: آن کتاب که در [حقانیت] آن تردیدی نیست، هدایت‌کننده متقیان است.» در توضیح این آیه گفته شده

دعوت می‌کنند، شایسته نیست که خود از اولین عاملان به سخن خود باشند؟

سخنی از یک تفسیر معاصر

نویسندگان بهائی، آخرین دلیلی را که در قسمت هشتم آورده‌اند؛ ارائه برداشتی از سخن حضرت علی علیه السلام در تفسیر «من وحی القرآن» است که آن حضرت اشاره به قرائت عبارت «خاتم النبیین» با فتح تاء کرده‌اند. در ادامه هم نوشته‌اند: «فی المثل در میان ده‌ها تفسیر منتشره از قرآن، تنها تعداد اندکی اشاره به تأکید حضرت علی به قرائت خاتم به فتح (تاء) نموده‌اند و از بین آن‌ها تنها یکی و آن هم فقط در نسخه عربی بیان نموده که خاتم النبیین، بنا بر تعبیر حضرت علی، به معنای زینت پیامبران است و برای اینکه مورد اعتراض هم‌قطاران قرار نگیرد، بلافاصله اظهار نموده که البته این مطلب بسیار بعید و دور از ذهن است! مثل این تعبیر «...عن عبدالرحمن السلمی قال: كنت اقرى الحسن و الحسين فمرىبى على بن ابى طالب و انا اقرئهما فقال اقرئهما و خاتم النبیین به فتح تاء و الروایة الاولى اقرب و اشهر لان التعبير عن النبى بانه خاتمهم يعنى زينتهم كما هو خاتم من مظاهر الزينة غير مألوف على الظاهر و الله اعلم» (تفسیر من وحی القرآن، نوشته محمدحسین فضل‌الله، ذیل آیه ۴۰ سوره احزاب) «

که اگر مقصود قرآن از کتاب، خودش بود باید می‌گفت این کتاب، نه آن کتاب؛ بنابراین اشاره به آن کتاب، به معنی آمدن کتابی بعد از قرآن است.

پاسخ

گوینده این آیه، خداوند متعال است نه خود قرآن که بخواهد در اشاره به خودش از کلمه ذلک یا آن استفاده کند و لذا استفاده از آن کتاب در اشاره به قرآن، بی‌معنا نبوده و به معنای ظهور کتاب‌هایی بعد از قرآن نیست.

نکته‌ای مهم

نویسندگان بهائی در پایان قسمت هشتم، با اشاره به تأویل‌کنندگان حقیقی قرآن که خدای متعال و راسخان در علم هستند، نوشته‌اند که باید مراقب تفسیر به رأی و مطامع عده‌ای که سخن الاهی را از راه درست آن منحرف می‌کنند بود و به تأویل‌کنندگان حقیقی قرآن در این زمینه مراجعه کرد. پرسش اینجاست که چرا در مورد تمام آیاتی که در قسمت هشتم در تأکید بر ظهور پیامبرانی در آینده آورده‌اند، حتی یک مورد نیز دیده نمی‌شود که ایشان به گفتار امامان معصوم علیهم السلام که همان راسخان در علم هستند، مراجعه کرده باشند و معنای حقیقی آیات را از گفتار ایشان بیابند تا ذهنیت خود را با بیانات این بزرگواران تطبیق دهند و به خطا نروند؟ آیا آنان که خوانندگان این جزوه را به رجوع به مفسران حقیقی قرآن

پاسخ

برای پاسخ، ابتدا سخن فضل الله را از تفسیرش در این قسمت، به طور کامل می بینیم.

فضل الله می نویسد:

«أما صفة خاتم النبیین، فالظاهر أن المراد بها أنه هو النبی الذی یختم خط النبوة الذی ابتداءً من آدم، لینتهی به، وقد ورد ذلك، فی ما روی عن جابر بن عبد الله عن النبی محمد ﷺ قال: «مثلی و مثل الأنبیاء کمثل رجل بنی داراً فأتمها و أكملها إلا موضع لبنة، فجعل الناس یدخلونها و یتعجبون منها، و یقولون: لولا موضع اللبنة، قال رسول الله؟ ص: فأنا موضع اللبنة جئت فختمت الأنبیاء»،
أورده البخاری و مسلم فی

مألوف علی الظاهر، و الله العالم: اما صفت خاتم النبیین»، آنچه از ظاهرش برمی آید این است که او پیامبری است که به او، نبوتی که از آدم آغاز گشته است پایان می یابد و در این زمینه از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر وارد شده است: همانا مثل من و مثل پیامبران پیشین، مثل مردی است که خانه ای زیبا و کامل بنا می کند؛ جز آنکه در گوشه ای از خانه، جای خشتی را خالی می گذارد. مردم گرد آن خانه می گردند و شگفت زده می شوند و می گویند: چرا خشت اینجا در جایش نیست؟ پیامبر فرمود: من همانند آن خستم [که خانه را کامل می کند] و من پایان بخش پیامبرانم. بخاری و مسلم آن را در صحیحشان آورده اند (صحیح مسلم، ج:

اما روایت دوم، روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام است که بیان می کند ایشان خاتم النبیین را به فتح تاء می خواندند. در ادامه فضل الله می گوید تعبیر خاتم به زینت غیر معمول است، بنابراین روایت اول یعنی آخرین دانستن پیامبر اسلام نزدیک تر و مشهورتر است.

صحیحهما (صحیح مسلم، ج: ۱۵، ص: ۵۲). و هناك رواية أخرى رواها السيوطي في الدر المنثور: أخرج ابن الأنباري في المصاحف عن أبي عبد الرحمن السلمی قال: كنت أقرئ الحسن و الحسين، فمر بي علي بن أبي طالب و أنا أقرئهما فقال لي: أقرئهما و خاتم النبیین بفتح التاء (الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج ۵، ص ۲۰۴). و الرواية الأولى أقرب و أشهر لأن التعبير عن النبي بأنه خاتمهم بمعنى زينتهم، كما هو الخاتم من مظاهر الزينة، غير

۱۵، ص: ۵۲). روایت دیگری از سیوطی در الدر المنثور است که ابن الانباری در مصاحف از عبد الرحمن السلمی نقل کرده که گفت: مشغول قرائت کردن برای حسن و حسین علیه السلام بودم که علی بن ابی طالب از جلوی من عبور کردند و به من گفتند: خاتم النبیین را با فتحه قرائت کن (الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج ۵، ص ۲۰۴) و روایت اول نزدیک تر و مشهورتر است، زیرا تعبیر اینکه پیامبر خاتم انبیاست به معنای زینتشان، آن گونه که خاتم از مظاهر

زینت است، ظاهراً غیر معمول است).

همان طور که از متن بالا نیز پیداست فضل الله به نقل دوروایت از منابع اهل سنت می پردازد. روایت اول همان روایتی است که نویسندگان بهائی آن را در قسمت روایات خاتمیت

آورده و توجیهی را برای آن ارائه داده بودند که بیان می داشت بهاء الله می تواند فرستاده ای از جانب خدا باشد حال آنکه پیامبر اسلام به عنوان آخرین سنگ بنای ساختمانی که پیامبران الاهی آن را تاسیس کرده اند توصیف شده اند. اما روایت دوم، روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام است که بیان می کند ایشان خاتم النبیین را به فتح تاء می خواندند. در ادامه فضل الله می گوید تعبیر خاتم به زینت غیر معمول است، بنابراین روایت اول یعنی آخرین

صرف نظر از پاسخی که به طور مبسوط در قسمت چهارم به این شبهه داده شد؛ مناسب است از ایشان سؤال شود در نهایت باید کدام معنی را از منظر باور بهائی برای خاتم پذیرفت؟ سخن اشراق خاوری، مبلغ و نویسنده شهیر بهائی، را که در توضیح آیه ۴۰ سوره احزاب، پیامبر اسلام را پایان دهند رسولان و انبیای الاهی معرفی می کند (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۸) یا ادعای نویسندگان جزوه رفع شبهات را که خاتم را تصدیق کننده معنا می نمایند؟

است؟ پاسخ به وضوح منفی است. این سخن را فضل الله، از افرادی نقل می کند که خاتم را به معنای زینت می دانند و جالب است که خود او هم این نظر را غیر معمول می داند و می گوید روایت اول که پیامبر اسلام را به عنوان آخرین پیامبر معرفی می کند، مشهورتر و نزدیک تر است.

البته جای بسی تعجب و سؤال است که نویسندگان بهائی چگونه این مطلب را که آن حضرت فرموده اند به ایشان نسبت داده اند و نوشته اند: «خاتم النبیین، بنا بر تعبیر حضرت علی، به معنای زینت پیامبران است» در کدام قسمت روایت دوم که در کتاب سیوطی آمده، امیرالمؤمنین خاتم را به معنای زینت دانسته اند؟ آیا نسبت دادن سخنی به دروغ به حضرت علی علیه السلام شایسته

قلم نویسندگان بهائی است؟

۲- آیا اینکه برخی خاتم را با فتح تاء به معنای زینت معنا کنند، دلیلی بر این است که این نظر صحیح است و باید خاتم را این گونه معنا کرد؟ یا باید با دلایل و براهینی ثابت نمود که نظرایشان صحیح نیست و نمی توان واژه های یاد شده را به طور دلخواه معنا کرد.

دانستن پیامبر اسلام نزدیک تر و مشهورتر است.

نکات مهمی در این سخن فضل الله وجود دارد که در ادامه به آن می پردازیم:

۱- آیا امیرالمؤمنین فرموده اند که خاتم به معنای زینت است یا این نظر شخص دیگری

۳- همان‌طور که در توضیح عبارت «خاتم النبیین» در قسمت چهارم، به صورت مبسوط بیان شد، مطابق با فرهنگ‌های لغت، فعل «ختم» که خاتم از ریشه آن است یک معنا بیشتر ندارد و آن به معنای «پایان دادن» است و معنای دومی هم ندارد، اما به این جهت که پایان‌دهنده‌های متعددی نظیر مهر، انگشتر و ... در دوره‌های مختلف وجود داشته است، این کلمه موارد استعمال زیادی پیدا کرده است. بنابراین چه عبارت «خاتم النبیین» با فتح تاء خوانده شود و چه با کسرتاء، (چه اسم فاعل باشد و چه صفت مشبیه) در لغت هر دو به یک معناست و باید معنای اصلی را در عبارت قرار داد، یعنی «پایان بخش انبیا» و تا زمانی که معنای اصلی با عبارت، سازگار است مجوز رجوع به موارد «ما یُسْتَعْمَلُ بِهِ» و سایر معنایی را نداریم که توضیحات مبسوط آن را در قسمت چهارم آوردیم.

۵- در قسمت چهارم گفتیم نویسندگان بهائی با این استدلال که اگر خاتم را به معنای پایان‌دهنده فرض کنیم دو قسمت آیه ۴۰ سوره احزاب به هم مربوط نمی‌شوند؛ این معنا را رد کرده و معنای تصدیق‌کننده را برای خاتم برگزیده‌اند. صرف‌نظر از پاسخی که به‌طور مبسوط در قسمت چهارم به این شبهه داده شد؛ مناسب است از ایشان سؤال شود در نهایت باید کدام معنی را از منظر باور بهائی برای خاتم پذیرفت؟ سخن اشراق خاوری، مبلغ و نویسنده شهیر بهائی، را که در توضیح آیه ۴۰ سوره احزاب، پیامبر اسلام را پایان‌دهنده رسولان و انبیای الهی معرفی می‌کند (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۸) یا ادعای نویسندگان جزوه رفع شبهات را که خاتم را تصدیق‌کننده معنا می‌نمایند؟ صرف‌نظر از اینکه معنای زینت بخش را نیز در این قسمت به آن افزوده‌اند.

نتیجه‌گیری

۴- فضل‌الله روایت اول را که در منابع اهل سنت، نقل شده و پیامبر اسلام ﷺ را پایان‌بخش انبیای الهی معرفی می‌کند، نزدیک‌تر و مشهورتر می‌داند و از طرفی معنای زینت بخش را برای خاتم غیرمعمول می‌شمارد. حال باید از نویسندگان بهائی پرسید که آیا منطقی است روایت مشهور و نزدیک‌تر را رد کرده و معنای غیرمعمول را برای خاتم بپذیریم؟

و در بخش دوم (مقاله حاضر)، چهار قسمت

میان نبی و رسول مورد مطالعه قرار گرفت. در قسمت هفتم، به معنای باطنی بدویت و ختمیت پرداخته شد. در قسمت هشتم تأکید قرآن بر ظهور پیامبران در آینده و پاسخ به آن مورد بحث قرار گرفت.

بعدی (قسمت پنجم تا هشتم) مورد نقد قرار گرفت. در قسمت پنجم، ختمیت در روایات، در مورد چهار روایتی که ادعا کرده‌اند مخالف ختمیت است، بحث شد. در قسمت ششم، دلیل بهائیان در ردّ ختمیت مبنی تفاوت

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن بابویه، محمد بن علی، الامالی، ۱۳۷۶ شمسی، تهران، کتابچی.
- ۳- ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للمصدق)، ۱۳۹۸ قمری، قم، جامعه مدرسین.
- ۴- ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ۱۳۹۵ قمری، تهران، اسلامیه.
- ۵- ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۳۷۸ شمسی، تهران، نشر جهان.
- ۶- ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، ۱۴۰۳ ق، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۷- ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ۱۴۱۳ قمری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۸- ابن طاووس، علی بن موسی، الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بامره المؤمنین، ۱۴۱۳ ق، قم، دارالکتاب.
- ۹- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۴۱۴ قمری، بیروت، دار صادر.
- ۱۰- احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، ۱۹۷۹ میلادی، بی‌جا، دارالفکر.
- ۱۱- اردبیلی، ملا احمد، حدیقه الشیعه.
- ۱۲- اشراق خاوری، عبدالحمید، پیام ملکوت، ۱۹۸۶ میلادی، هند، Baha'i Publishing Trust
- ۱۳- اشراق خاوری، عبدالحمید، تلخیص تاریخ نبیل، ۱۹۹۱ میلادی، ایران، مرآت.
- ۱۴- اشراق خاوری، عبدالحمید، رحیق مختوم، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۲ بدیع.
- ۱۵- اشراق خاوری، عبدالحمید، قاموس ایقان، ۱۲۸ بدیع، بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- ۱۶- اشراق خاوری، عبدالحمید، قاموس تویع منبع.
- ۱۷- اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، ۱۲۹ بدیع، ایران، مؤسسه مطبوعات امری.
- ۱۸- اشراق خاوری، عبدالحمید، گنج شایگان.
- ۱۹- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۴ شمسی، قم، نشر بعثه.
- ۲۰- بهاء الله، اشراقات و چند لوح دیگر، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
- ۲۱- بهاء الله، ایقان، بی‌تا، آلمان، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی.
- ۲۲- بهاء الله، بدیع، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
- ۲۳- بهاء الله، جواهر الاسرار، بی‌تا، بی‌جا.
- ۲۴- حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین علیه السلام، ۱۴۲۲ قمری، بیروت، اعلمی.
- ۲۵- حسینی، سید محمد رضا، حیات شاهی، سید حامد، وقتی همه برخیزند: بررسی تطبیقی قیامت از منظر آئین بهائی و اسلام، ۱۳۹۱ شمسی، تهران، انتشارات گوی، چاپ دوم.

- ۲۶- خانزاده، زینب، چالش‌های معنای نوین قیامت در آئین بهائی، فصلنامه بهائی شناسی، شماره ۲ و ۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، صص ۱۸۷-۲۱۲.
- ۲۷- خانزاده، زینب، معاد از منظر آئین بهائی، فصلنامه بهائی شناسی، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۹۸، صص ۱۵۶-۲۱۱.
- ۲۸- داوودی، علیمراد، الوهیت و مظهریت، چاپ دوم، ۱۹۹۶ میلادی، کانادا، مؤسسه معارف بهائی.
- ۲۹- دوستدار، فرزین، پیام صلح، انتشارات پیام دوستی، ۱۹۸۵م.
- ۳۰- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، بیروت، ۱۴۱۲ قمری، دارالعلم.
- ۳۱- رسولی، دادکریم، حدیث تقلین حدیثی معروف و متواتر، فصلنامه اندیشه تقرب، ۱۳۸۶ شمسی، ش ۱۲، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- ۳۲- رشتی، سیدکاظم، رساله در شرح خطبه طتنجیه.
- ۳۳- رشتی، سیدکاظم، شرح القصیده.
- ۳۴- رضا، مهیار، فرهنگ ابجد عربی. فارسی، بی تا، بی جا، بی نا.
- ۳۵- سبحانی، علیرضا، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ۱۳۷۱ شمسی، قم، انتشارات توحید.
- ۳۶- شانظری، جعفر، طباطبایی، مهران، متن متواتر حدیث تقلین در کتب شیعی و منابع اهل سنت، شماره ۱۲، ۱۳۹۳ شمسی، دو فصلنامه علمی - پژوهشی حدیث پژوهی، دانشگاه کاشان.
- ۳۷- شوقی، نظم جهانی بهائی، ۱۹۹۵ میلادی، کانادا، مؤسسه معارف بهائی.
- ۳۸- صافی گلپایگانی، منتخب الاثر.
- ۳۹- طوسی، محمدبن الحسن، الامالی (للطوسی)، ۱۴۱۴ قمری، قم، دارالثقافه.
- ۴۰- طوسی، محمدبن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بی تا، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۴۱- العلوی، محمدبن علی بن الحسین، المناقب (لع
- لوی)، کتاب العتیق، ۱۴۲۸ قمری، قم، دلیل ما.
- ۴۲- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ۱۴۱۰ قمری، قم، هجرت.
- ۴۳- فضل الله، محمدحسین، تفسیر من وحی القرآن، دارالملاک، بیروت، ۱۹۹۸م.
- ۴۴- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، مکتبه الصدر، تهران، ۱۴۱۵ق.
- ۴۵- فیضی، محمدعلی، حضرت بهاء الله، ۱۴۷ بدیع، آلمان غربی، لجنه ملی نشر آثار امری.
- ۴۶- فیضی، محمدعلی، حضرت نقطه اولی، ۱۹۸۷ م، آلمان، لجنه ملی نشر آثار امری.
- ۴۷- قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ۱۳۷۱ شمسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۴۸- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ۱۳۶۷ شمسی، قم، دارالکتاب.
- ۴۹- کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق، کافی، ۱۴۰۷ قمری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۵۰- گروه پژوهش و نگارش بهائی پژوهی، فرجام فرخنده، ۱۳۹۲ شمسی، تهران، گوی.
- ۵۱- گلپایگانی، ابوالفضل، کتاب الفرائد، بی تا، مؤسسه مطبوعات امری، آلمان.
- ۵۲- لوییس معلوف، المنجد.
- ۵۳- مجلسی، محمدبن باقر، بحار الانوار، ۱۴۰۳ قمری، بیروت، دارالاحیاء تراث العربی.
- ۵۴- محمدحسینی، نصرت الله، حضرت باب، ۱۹۹۵ میلادی، کانادا، مؤسسه معارف بهائی.
- ۵۵- مفید، محمدبن محمد، الامالی (للمفید)، ۱۴۱۳ قمری، قم، کنگره شیخ مفید.
- ۵۶- مؤسسه دارالمعارف الفقه الاسلامی، دانشنامه جهان اسلام، بی تا، بی جا، مؤسسه دارالمعارف الفقه الاسلامی.
- ۵۷- هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس هلالی، ۱۴۰۵ قمری، قم، الهادی.

دراسة قضية قمع البابين على يدى ميرزا تقى خان فراهانى

محمد دروگر

نُبذة

ميرزا تقى خان أميرنظام فراهانى هو أحد الشخصيات الهامة الذى تعرض للكثير من الحب والكُره فى تاريخ ايران المعاصر.

وبالرغم من ان هذه الشخصية التاريخية البارزة حظيت ومازالت تحظى بمدح وإطراء من مختلف شرائح المجتمع الايرانى، لكنه تعرض أيضا طيلة القرنين الماضيين من تاريخ ايران لشتى الأحكام المشحونة بالاحقاد والكراهية سواء فى أيام حياته أو بعد مماته وكانت تلك الاحكام تشتد احيانا وتضعف احيانا اخرى.

أحد الجوانب التى تعرض فيها أميرنظام على الدوام لمضان الإتهام، تتمثل فى خروجه عن المؤلف فى قمع جماعة البابية.

هذه المقالة تسعى للتعريف بالخروج عن المؤلف ومناهضة الخروج عن المؤلف، الى جانب دراسة اوضاع ايران السياسية والاجتماعية خلال السنوات الاولى لحكم الملك القاجارى ناصرالدين شاه فضلا عن القاء نظرة على سلوك ميرزا تقى خان السياسى والاجتماعى من أجل تقديم تحليل لهذا الموضوع المهم

كلمات مفتاحية

ايران، ميرزا تقى خان أميرنظام، السلالة القاجارية، ناصرالدين شاه، التمرد، الحرب، البابية، البهائية، محاربة البابية، الاقليات الدينية.

میرزا تقی خان امیرکبیر كما يراه البايون و البهائيون

سيّد مقداد نبوى رضوى

ماجستير فى التاريخ الاسلامى . جامعة الشهيد بهشتى

نُبذة

ميرزا تقى خان اميركبير، رئيس الوزراء المعروف فى عهد الملك القاجارى ناصرالدين شاه، تميز بالعديد من الخصائص فى تاريخ ايران . أحد تلك الخصائص تتمثل فى قمعه للتمرد الذى قام به أتباع السيّد على محمّد الباب وقد توجه ميرزا محمد تقى فى النهاية بإصدار الأمر بإعدامه فى نهاية الامر.

فى هذه الخلاصة، نلقى بداية نظرة عابرة على الملاحظات المذكورة ونستعرض بعدها بعض الاوصاف الواقعية لجماعة الازليين و البهائيين مع بعض التوصيفات الظاهرية والخفية للازليين فى الثناء عليه ونعمل على تحليلها .

دراسة رؤى الباب وسلوك البابين حسب نظرة العدالة والحقوق الانسانية

جالة سادات حجازى، ماجستير فى علم الكلام والعقيدة الاسلامية، جامعة القرآن والحديث

محمد تقى جهان انديش، دكتوراه فى الاديان والعرفان التطبيقى

نُبذة

تزعم البهائية انها تشكل حلقة جديدة فى سلسلة الاديان الالهية الملهمه بالوحى وانها هى الحلقة الجديدة التى ترتبط بالحلقة السابقة المتمثلة بالدين الاسلامى. ولهذا السبب سعت البهائية لاعلان اتصالها هذا، فى الوقت الذى تعلن فيه ان خاتمية الاسلام تتحقق مع ظهور موعود الاسلام، وان الظهور تحقق فى شخص ميرزا على محمد شيرازى- الباب - وحسب وصف البهائية فانها تعتبره القائم بامر الاسلام .

وبالرغم من توفر الامكانية لدراسة وتقييم مزاعم القائمية واختبار مدى صدقيتها من مختلف الجوانب، ولكن ونظرا لمزاعم البهائية فى موضوع (تساوى الحقوق والتكافؤ بين البشر) لذلك فاننا نجد ان شخصية الباب الكبيرة تكون قد حظيت بالاهتمام باعتبار انه هو موعود الاسلام وانه سوف يقيم العدالة والحقوق الانسانية فى الارض.

لقد بذل كاتب المقال جهودا حثيثة لتقديم صورة واضحة للرؤى والوقائع الموجودة فى كُتب الباب باعتبارها النصوص الموثقة لدى البهائيين إزاء (مكانة وقيم الحقوق الانسانية) وكذلك سعى لوصف سلوكيات البابين المتأثرة بخطابات زعيمهم وكتابات التى دونت فى التاريخ.

كلمات مفتاحية

الباب، تشريعات الباب، حقوق الانسان، سلوك البابين، دور ميرزا حسين على، بهاء الله.

الباب وتحديات مختلف الادعاء

نبذة

ميرزا علي محمد شيرازي ولد في عام ١٢٣٥ هجري قمرى في مدينة شيراز . تعرف إبان فترة صباه عبر استاذة على افكار وعقيدة الشيخية . وبعد فترة من وفاة السيد كاظم الرشتي ثاني زعماء الشيخية وبالتحديد في عام ١٢٦٠ هجري قمرى قام بطرح دعاوى مختلفة بصورة تدريجية وهي كالتالى: ادعاء البابية وإدعاء المهودية وأخيرا ادعاء النبوة ونسخ التشريعات الاسلامية .

تغيير الادعاءات لدى ميرزا علي محمد الشيرازي تبعثها ردود فعل مختلفة . وبالرغم من أن البهائيين قبلوا بكل إدعاءاته بصورة تلويحية، لكن بعضهم يبدون تأكيدات خاصة على موضوع بابيته . والبعض الآخر من الباحثين يقدمون أدلتهم الخاصة على رفض كل إدعاءاته انطلاقا من الإشكاليات على مسيرة إدعاءاته والتغييرات التي طرأت عليها . وقد سعى هذا البحث بشكل موجز ومن خلال دراسة مسيرة ادعاءات علي محمد الباب وأدلة الموافقين والمخالفين له، أن يبين صحة أو بطلان الإدعاءات الآنفة الذكر وذلك من خلال رؤية التغييرات في مسيرة تلك الادعاءات فقط .

تنبؤات عبد البهاء الخاطئة

نُبذة

لقد تميزت طيلة التاريخ الأشخاص المختارون من قبل الله سبحانه وتعالى بصورة خاصة عن سائر الناس العاديين . ومن جملة تلك الخصائص المشتركة التي تميز بها الانبياء ﷺ هي العلم والعصمة الالهية التي يتفضل بها الله سبحانه وتعالى ويمنحها لخاصة أوليائه تصونهم من الوقوع في الخطأ، والبهائيون ايضا يرون ان زعماءهم مختارون ويحظون بالعلم والعصمة ومسانون من الخطأ، لكننا من خلال دراسة حياة زعماء البهائيين توصلنا الى النتيجة التالية وهي أن هؤلاء لم يكونوا محصنون من الخطأ وكانوا محرومون من العلم الإلهي بل انهم لم يكونوا يحظون بالمعرفة اللازمة التي يحظى بها أحد الكهنة والمرتاضين العاديين .

هذه المقالة تتناول في البداية مزاعم العلم والعصمة لدى عبدالبهاء (عباس افندي)، أحد زعماء البهائية وتدرس بعدها نماذج من تكهناته التي لم تتحقق، وكل واحدة من تلك النماذج تمثل شاهدا على انعدام العلم والعصمة لديه .

كلمات مفتاحية

عبدالبهاء، العلم الالهى، العصمة الالهية، التكهنات، المختارون من قبل الله .

الخاتمية الخالدة للنبي الاكرم ﷺ

زينب خانزاده

نُبذة

الايان بخاتمية النبي الاكرم محمد ﷺ يمثل أهم المعتقدات الاسلامية التي اختصت بالعديد من الآيات المباركة والأحاديث الشريفة، ومن حيث المصادر الاسلامية فان النبي الأكرم ﷺ هو الوحيد من أنبياء الله تبارك وتعالى لُقّب ب (الخاتم) الذي اختتم به الله سبحانه وتعالى الانبياء . والقرآن الكريم هو الكتاب السماوي الأخير والإسلام هو خاتمة الأديان السماوية التي اختارها الله للبشر. ولن ينسخ هذا الكتاب وهذا الدين الى يوم القيامة والمعاد ولن يبعث الله تبارك وتعالى نبيا آخر للبشرية. والى جانب هذه العقيدة الأصيلة للمسلمين، نجد جماعة من الذين لا يؤمنون بخاتمية النبي الأكرم ﷺ، ومن بينهم البهائيون الذين يحاولون الإتيان بأدلة للرد على هذه العقيدة . كُتِب الرد على شبهات البهائية، يمثل أحد المصادر لدحض تلك الأدلة التي عقب على السؤال رقم ١٥ والذي جرى تبويبه في ثمانية محاور. والهدف من المقال الحالي هو نقد وتمحيص هذه الاقسام الثمانية وتقديم العديد من المستندات في الرد على الأدلة التي اوردها كتاب البهائية في هذا المجال. في الجزء الأول من هذا المقال، تناقش الأقسام الأربعة الأولى: ضرورة تجديد الأديان و بلانهاية العلوم الإلهية، و الفجوة بين الأديان السماوية، والادعاء بأن الجميع يعرفون دينهم الأخير، وآية خاتم النبيين. يتناول الجزء الثاني من هذه المقال الأقسام الأربعة التالية: الخاتمية في الاحاديث، الفرق بين النبي والرسول، المعنى الباطني للبدئية والختمية، وتأكيده القرآن على مستقبل الأنبياء.

كلمات مفتاحية

الخاتمية، النبي، الرسول، الاسلام، البهائية.

The Finality of the Holy Prophet of Islam (peace be upon him)

Part 2

Zeinab Khanzadeh

Abstract

Belief in the finality of the Prophet Muhammad (P.B.U.H) is one of the most important Islamic beliefs that has been supported by numerous Quranic Verses and Traditions (Ahadith). According to Islamic sources, the Prophet Mohammad (peace be upon him) is the only prophet who has been nicknamed as "Khatam"-the last - by God, the Almighty; meaning he is the last of the divine prophets. The Quran is also the last divine book, and Islam is the last religion revealed by God. Until the Day of Resurrection, this religion and Book will not be abrogated, and there will be no other prophet for mankind.

Apart from this genuine Islamic belief, there are groups of disbelievers, including the Baha'is, who try to refute this belief. The Bahais' pamphlet entitled "Eliminating the Doubts" is one of the sources that addressed this Issue in question 15 in eight sections.

The purpose of this article is to review those eight discussions and provide several documentation to answer the claims of the Baha'i writers stated in this regard. In Part 1 of this paper, the first four sections were discussed: the necessity of renewal of divine religions and the unlimited divine knowledge, the division between divine religions, all claim their religions as the final religion, and the verse of Khatam al-Nabi'ain. The second part of this paper discusses the next four questions, finality in the traditions, the difference between the Arabic wordy "Nabi" and "Rasul", the intrinsic meaning of first and finality, and the Qur an's emphasis on the coming of the prophets.

Keywords

Finality, Prophet Muhammad (p.b.u.h), Islam, Baha'i

False Predictions of Abdul Baha

Maryam Agah

Abstract

Through history, there have been some particular features of divine prophets that distinguished them from ordinary people. Among these traits that are common to all the prophets is divine wisdom and infallibility given to them by the grace of God. Baha'is also considers their leaders as knowledgeable and infallible. By studying the lives of the Baha'i leaders we conclude that they were immune from error not had divine knowledge, but even They less knowledge than a foreteller or an ascetic.

This article first examines the claims of divine knowledge and infallibility for one of the Baha'i leaders, Abdul Baha (Abbas Effendi), and then surveys examples of his unrealized prophecies and foretell. Each of these examples is an evidence of his lack of knowledge and infallibility.

Key words

Abdu'l-Baha, Divine knowledge, Divine Infallibility, Prophecy, Divine Appointment.

Bab and the Challeng of His Different Claims

Narges Haji Ghorbani, Azin Ghajar

Abstract

Mirza Ali Mohammad Shirazi was born in Shiraz in 1235 AH. As a child student, he became acquainted with the ideas and beliefs of Sheikh'is through his teacher. Shortly after the death of Seyed Kazem Rashti, the second leader of the Sheikh'is he from 1260 AH, gradually raised various claims, including: claims of being the Bab, claims of Mahdism, claims of Prophethood, and abolition of Islamic laws. The change in the claims of Mirza Ali Mohammad Shirazi has had different reactions. Although the Baha'is have implicitly accepted all of his claims, they place particular emphasis on his claim to be Bab.

Some other scholars have argued against all of his claims on the bases of changes happened to his claims. In this paper, it is attempted to summarize, by examining the course of Ali Mohammad Babs' claims and the arguments for and against these claims, the validity or nullity of the said claims by only looking from the perspective of changes in his claims.

A Survey of Babs' Views and the Practice of Babis from the Perspective of Justice and Human Rights

Jaleh Sadat Hejazi, MS in Islamic Theology and Quran, University of Quran and Hadith

Mohammad Taqi Jahan-Andish, PhD of Religions and Comparative Mysticism

Abstract

Baha'is and Baha'ism claim to have been a new descendant of a chain of divine religions, which came in the wake of their former circle, the Islamic religion. Therefore, to illustrate their connection, they refer to the termination of Islam as the emergence of the Promised Person of Islam, and consider Mirza Ali Mohammad Shirazi (Bab) as the Promised one and the Qaem of Islam (Mahdi) in their interpretation.

The veracity and realism of this claim can be explored and pursued in many ways. In the light of the Baha'i claim to the issue of "equality of rights and equality between humans" and Bab's great personality among them, in comparison to the justice and the human rights promised by Islam have been taken into consideration.

This article attempts to give an overview of the views and facts in the books of Bab as authentic texts among Baha'is regarding the "status and value of human rights" and the performance of the Bab is, influenced by the words and writings of their leader.

Keyword

Bab, Babs' religious orders, Human Rights, Bab is Practice, Mirza Hossein Ali, Baha'u'llah

Mirza Taghi Khan Amir Kabir in the Eyes of the Babis and Baha is

Seyed Meghdad Nabavi Razavi

Master of Islamic History, Shahid Beheshti University

Abstract

Mirza Taghi Khan Amir Kabir, the well-known chancellor of Nasser Al-Din Shah Qajar, is identified with several features in the Iranian history. One of these features is suppressing the uprisings of followers of Ali Mohammad Bab and finally his order for his execution. This article gives a brief overview of these points and then examines and analyzes some of the actual descriptions of the Azal is and the Baha is, along with some outward and esoteric descriptions of Azal is in his praise.

The Babi Rebellions and the Reaction of and Reasons Mirza Taghi Khan Farahani

Mohammad Derogar

Abstract

Mirza Taghi Khan Amir-Nezam Farahani is one of the great men of contemporary history who has been subject to different praise or hatred views . Although this historical character has been widely praised by various segments of Iranian society, but throughout the past two hundred years, both during and after his life, he has always been somehow judged from the grudge and spite point of view. One of the things Amir has always been accused of is dissent suppression in the repression of Babis.

In this article, we will analyze this important issue by providing a definition of dissent and dissent suppression, along with an examination of the social and political situation of Iran during the early years of Nasser Al-Din Shah Qajar's reign, as well as a look at the social and political behavior of Mirza Taghi Khan.

Keywords

Iran, Mirza Taghi Khan Amir Nezam, Qajar Dynasty, Nasser Al-Din Shah, Rebellion, War, Bab'ism, Baha'ism, Babi's suppression, Religious Minorities.



In the Name of God

- The Babi Rebellions and the Reaction of and Reasons Mirza Taghi Khan Farahani
- Mirza Taghi Khan Amir Kabir in the Eyes of the Bab is and Baha is
- A Survey of Bab's Views and the Practices of Babi's from the Perspective of Justice and Human Rights
- Bab and the Challenge of his Different Claims
- False Predictions of Abdul Baha
- The Finality of the Holy Prophet of Islam (peace be upon him)

**BAHAI
SHENASI**
Quarterly cultural & social periodical

Baha'i Research, Quarterly cultural & social periodical

In Charge Manager: Abdulhossein Fakhari

Chief Editor: Mahdi Habibi

Managing Art Director: Masuod Monfared

Artist Manager: Mohammad Gogani

Editor: Mohammad Ali Masomi

Layout: Shirin Gogani

Cover Designer: Elham Bakhshi

Photographer: Maryam Hadian

Address: No 13, Alley 12,, Abozar St., Khaje Abdollah Ansari St., Shariati Ave, Tehran, Iran

No. 12, Winter 2020

Tel: 00982122898425

www.bahaimag.com

editor@bahaimag.ir

